

به روشنی آفتاب

«ازدواج امیر المؤمنین عمر با ام کلثوم»

(تحریر دوم؛ همراه با اضافات و ویرایش کلی)

تألیف:

ابوبکر بن حسین صفاکیش رحمۃ اللہ علیہ

عنوان کتاب:

به روشنی آفتاب «ازدواج امیر المؤمنین عمر با ام کلثوم»

عنوان اصلی:

محمد رشیدی

نویسنده:

محمد ملازاده

مترجم:

عقاید کلام - اسلام و علوم و عقاید جدید - اسلام و تمدن غرب

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- مقدمه مؤلف بر تحریر دوم ۵
- مقدمه مؤلف بر تحریر اول ۷
- بررسی شبّهات ۹
- شبّه: دختری به نام ام کلثوم بنت فاطمه وجود نداشته است؟ ۱۲
- قبر حضرت زینب کجاست؟؟ ۱۸
- شبّه: کلام عالمان شیعه در تأیید این که فاطمه (ع) دختری به نام ام کلثوم نداشته! ۱۹
- شبّه: شواهد این دیدگاه که فاطمه فرزندی به اسم ام کلثوم کبری نداشته!.. ۲۶
- شبّه: عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است: ۳۰
- شبّه: یک خطبه با نام دو نفر: ۳۱
- شبّه: عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها: ۳۶
- شبّه: امیر مؤمنان در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟ ۳۹
- شبّه: ام کلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان علیه السلام: ۴۵
- شبّه: معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟ ۴۶
- شبّه: در شام چه کسی دفن شده است: ۴۹
- شبّه: چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند: ۵۵
- شبّه: میراث فاطمه، فقط به ام کلثوم رسید: ۵۶
- شبّه: ازدواج عمر با حضرت زینب (س)!!! ۵۷

- شبهه: ام کلثوم در کربلا حضور داشت: ۵۸
- شبهه: منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت: ۶۰

بخش دوم از شبهات: ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر

امیر مؤمنان علیه السلام? ۶۵

شبهه: اعتراف مهم‌ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد ابو بکر ۶۷

شبهه: تحلیل روایت جعلی رد خواستگاری عمر از دختر ابو بکر توسط

عایشه: ۷۱

شبهه: یک روایت از دو ام کلثوم: ۷۷

شبهه: محور سوم: تعارض‌های موجود در نقل قضیه: ۷۸

شبهه: ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟ ۸۴

شبهه: سن ام کلثوم هنگام ازدواج ۹۱

ادامه شبهه: دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می‌کرد: ۹۲

ادامه شبهه: ده سال یا بیشتر داشت: ۹۵

شبهه: مقدار مهریه ام کلثوم: ۹۹

الف: ده هزار دینار: ۹۹

ب: چهل هزار دینار: ۱۰۰

ج: چهل هزار درهم: ۱۰۰

شبهه: ۴. آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟ ۱۰۴

فرزندی نداشت: ۱۰۴

ادامه شبهه: یک فرزند داشت: ۱۰۴

ادامه شبهه: دو فرزند داشت: ۱۰۶

شبهه: زید برادر عمر بود یا پسر عمر؟ ۱۰۸

شبهه: زید اصغر بزرگ‌تر از زید اکبر!!! ۱۱۰

- شبهه: عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد: ۱۱۷
- شبهه: تاریخ وفات ام کلثوم و زید و نحوه وفات آنها: ۱۱۸
- ادامه شبهه: ۱۱۸
- شبهه: آیا زید، فرزند داشت؟ ۱۲۰
- فرزندی نداشت: ۱۲۰
- چندین فرزند داشت: ۱۲۰
۸. سن زید هنگام وفات: ۱۲۱
- جوان بود: ۱۲۱
- شبهه: چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟ ۱۲۴
- عبد الله بن عمر ۱۲۴
- سعید بن العاص: ۱۲۴
- ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب (س) ۱۳۰
- شبهه: عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد: ۱۳۸
- شبهه: محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج: ۱۴۱
- شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا: ۱۴۴
- رد خواستگاری ابو بکر و عمر توسط رسول خدا ﷺ ۱۴۴
- شبهه: احیاء سنت جاهلی توسط عمر: ۱۴۸
- شبهه: جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است: ۱۵۱
- شبهه: محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود: ۱۵۹
- شبهه: عدم کفایت سنی عمر با ام کلثوم: ۱۶۷
- شبهه: عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم: ۱۷۱
- خودداری دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او: ۱۷۱
- شبهه: امتناع دختر ابو بکر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او: ۱۷۴
- شبهه: عمر همسرش را کتک می‌زد: ۱۷۵

- شبهه: عدم کفایت دینی عمر با ام کلثوم: ۱۷۷
- شبهه: امیر مؤمنان علیه السلام، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و...
می داند: ۱۷۸
- روایت اول (ظالم فاجر): ۱۷۸
- روایت دوم (كَادِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا): ۱۷۹
- شبهه: شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفایت: ۱۸۸
- شبهه: بدعت گذار با دختر عقیقه، کفو نیست: ۱۹۲
- شبهه: محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی: ۲۰۰
- شبهه: مرحوم کلینی در کتاب کافی این روایات را نقل می کند: ۲۰۲
- ادامه شبهه و روایت بعدی: ۲۰۷
- ادامه شبهه و روایت بعدی: ۲۰۹
- ادامه شبهه: ۲۱۳
- شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است: ۲۲۱
- ادامه شبهه: ۲۲۳
- ادامه شبهه (هدیان): ۲۲۶
- شبهه: ازدواج اجباری عمر با عاتکه: ۲۲۸
- شبهه: ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب (س): ۲۳۲
- شبهه: ازدواج اجباری مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیها السلام: ۲۳۳
- شبهه: روایت جنیه در کتاب های سنی: ۲۳۶
- آخرین شبهه: ۲۴۲
- مآخذ کتاب (مهمترینشان) ۲۴۷
- منابع اهل تشیع ۲۴۹
- اضافات ۲۵۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف بر تحریر دوم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ، نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ، عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ... اما بعد:

تحریر اول این کتاب زمانی شروع شد که مؤلف آن، نوزده ساله بود و از آنجا که محقق هر روزه بر معلومات خود می‌افزاید، نویسنده نیز در این سه سالی که از تحریر اول کتاب می‌گذرد اطلاعات جدیدی کسب کرده که بر خود لازم می‌داند این اطلاعات را بر کتاب بیفزاید.

کسانی که تحریر اول این کتاب را مطالعه کردند بدانند که تحریری که هم اکنون در پیش رو دارید به کلی با آنچه خوانده بودند متفاوت است به نحوی که گویی کتابی دیگر از مؤلفی دیگر است و لازم به ذکر است که فواید کتاب پس از ویرایش دو چندان شده و نقدها و جواب‌های شبهات به شیوه‌ای بهتر و قانع کننده تر ترتیب داده شده است.

اردیبهشت سال ۱۳۹۲

مقدمه مؤلف بر تحریر اول

فهل يصح في الأذهان شيء إذا احتاج النهار إلى دليل؟
اگر روز نیاز به دلیل داشته باشد آیا می‌توان چیزی را اثبات و صحت آنرا برای ذهنها روشن کرد؟

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده..

در چند سال اخیر علمای اهل تشیع پشت پا بر همه قواعد زده و واضحات تاریخ اسلام را منکر می‌شوند چنانکه به وقت مباحثه بارها دیده‌ایم، یار غار بودن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ازدواج سیدنا عثمان رضی الله عنه با دو دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را منکر می‌شوند و جدیداً کارشان بالا گرفته تا جایی که ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم، دختر و عزیزه حضرت علی رضی الله عنه را نیز منکر می‌شوند! نه تنها این ازدواج را، بلکه وجود ام کلثوم را انکار می‌کنند!

این دکاندارن مغرض چون دکان‌های خود را در معرض خطر و خود را نزدیک به ور شکستگی دیدند مصمم شده تا به هر نحوی این ازدواج را مردود اعلام کرده تا به این ترفند سائلان و حقیقت جویان را دست به سر کرده و چند صباحی بر عمر ولایت فقیهشان (بخوانید قبیحشان) بیافزایند. برای نابود کردن حق حتی حاضرند حضرت علی رضی الله عنه را به بدترین صفات موصوف کنند ولی حاضر به بستن دکانهای خود نیستند! حضرت علی رضی الله عنه را به بی‌عرضه‌گی، به ترسویی و دهها صفت زشت و ناپسند، به صورت خواسته و ناخواسته متهم کرده‌اند تا شاید بدینوسیله چند صباحی بر عمر دولت خود بیافزایند!!

البته این را نیز بدانید، این انکار چیز عجیبی نیست که از این جماعت سر زده! بلکه آنها در رد حقایق استادند^۱ و هر روز چیز جدیدی را کشف می‌کنند که علمای ۱۰۰۰ سال پیش حتی به ذهن آنها خطور نمی‌کرده و اصولاً از ترس مضحکه شدن جرات چنین هذیان‌گویی‌ها را نداشته‌اند.

۱- مؤلف در این باره کتاب «دو یارِ غار» را نوشته و در آن به شبهات مختلف شیعه پاسخ داده‌است.

۲- چه بسا تا چند سال دیگر بر خورشید نیز لکه سیاهی پیدا کنند!!

در اکثر متن این شبهات خواهید دید که بزرگترین سرمایه آنها! اختلافات فی ما بین علما است و با کمال پر روئی اعترافات و هوار علمای خود را که این ازدواج را تأیید کرده‌اند نادیده گرفته و چون کبک سر را در برف فرو کرده‌اند!

قصه این جماعت به آن مرد سفید پوستی می‌ماند که برای جاسوسی بین سیاه پوستان خود را سیاه کرده بود تا اینکه باران بارید و رنگ سیاه آن جاسوس را شُست ... این کتاب همانند بارانی خواهد بود که شبهات این جماعت را خواهد شست و من الله توفیق

لازم به ذکر است که متن شبهه از دو مقاله سایت ولیعصر گرفته شده که یکی مختصر و دیگری مفصل است! و ما به دلیل طولانی بودنشان در هر بحثی فقط اصل شبهه را با رنگ قهوه‌ای نقل می‌کنیم و از آنجا که مدیر و مسؤل سایت ولیعصر «دکتر سید محمد حسینی قزوینی» است، طرف خطاب ما نیز ایشان خواهند بود.

بررسی شبهات

دست اندرکاران سایت ولیعصر در ابتدای بحث می‌گویند: تاریخ بشر، همیشه در معرض تحریف سردمداران و سیاست‌مداران بوده است..... یکی از افسانه‌هایی که دودمان بنی‌امیه به تاریخ افزوده‌اند، ازدواج ام‌کلثوم با عمر بن خطاب است.

جواب:

اگر بنی‌امیه این روایت را جعل کرده‌اند.. پس باید به آنها آفرین‌ها گفت!.. چرا که می‌بنیم ایشان تا به آن حد در کار خود مهارت داشته‌اند که حتی ائمه (به زعم شیعه) معصوم و عالم الغیب هم گول خورده و گمان بر صحت این ماجرا برده‌اند!

کلینی با سند صحیح ۴ روایت را از آنها نقل می‌کند که ملا باقر مجلسی دو روایت را حسن^۱ و یکی را موثق^۲ و دیگری را صحیح می‌داند!^۳ و در مورد این روایات می‌گوید: «و یدل علی تزویج أم کلثوم بنت، أمير المؤمنين عليه السلام من عمر»^۴ یعنی: «و این روایت دلالت دارند بر ازدواج ام‌کلثوم دختر امیر المؤمنین با حضرت عمر»^۵.

گذشته از این بنی‌امیه به چه علت باید این ماجرا را جعل می‌کردند؟؟ مگر شما نمی‌گویید که امویها از سیدنا علی عليه السلام بدگویی و او را لعن و نفرین می‌کردند و می‌خواستند علی عليه السلام را از چشم مردم بیاندازند؟ حالا چه لزومی داشته روایتی جعل کنند به این خاطر که ثابت شود علی عليه السلام با حضرت عمر رضی الله عنه خوب بوده است؟؟!!

۱- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، (باب تزویج أم کلثوم) ج ۲۰، ص: ۴۲، مجلسی، دار الکتب الإسلامية- تهران، ط ۲.

۲- مرآة العقول، ج ۲۱، ص: ۱۹۷ (باب الممتوفی عنها زوجها المدخول بها أين تعتد وما يجب علیها).

۳- مرآة العقول، ج ۲۱، ص: ۱۹۹، همان باب.

۴- مرآة العقول، ج ۲۱، ص: ۱۹۸.

۵- البته بهبودی از این بین دو روایت را ضعیف دانسته است.

مگر شما نمی‌گویید: هر وقت معاویه در نامه‌هایش از سیرت و روش خلفا صحبت می‌کرد حضرت علی علیه السلام حرفش را تایید می‌کردند تا بهانه دستش نیاید که فردا بگوید: می‌بینید! علی با خلفای قبل از خودش هم مشکل داشته، چه برسد به من!! حالا چرا باید چنین اشخاصی بر خلاف نیت خودشان (که به قول شیعه قصد داشتند علی رو دشمن خلفای ثلاثه جلوه بدن تا از این راه خود رو تثبیت کنند) روایتی جعل کنند که نشانه محبت بین علی علیه السلام و عمر رضی الله عنه است؟!۴

دکتر! سید جعفر شهیدی شیعی در کتاب خودش «علی از زبان علی» می‌گوید: «معاویه اشخاص مزدوری را مزد می‌داد تا در فضیلت خلفای ثلاثه و در قدح حضرت علی علیه السلام روایت جعل کنند!!».

حال چرا معاویه و بنی امیه روایتی جعل می‌کنند که هم فضیلتی برای حضرت عمر رضی الله عنه و هم فضیلتی برای حضرت علی علیه السلام است؟!۵ (شاید شیعه این را فضیلت نداند ولی بنی امیه که می‌دانسته!). آقای قزوینی در ادامه می‌گوید: برخی دیگر، وقوع تعارض در روایات ازدواج را دلیلی واضح برای بطلان مدعای اهل سنت در باره این ازدواج می‌دانند، از جمله شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در دورساله مجزا به نام‌های المسائل العکبرية و المسائل السروية چنین می‌گوید^۱.

جواب: این دروغی بیش نیست! چون شیخ مفید، هر چند در کتاب مسائل السروية (و نه مسائل العکبرية) وقوع ازدواج را مردود می‌داند ولی بعد از این کتاب به اشتباه واهی بودن دلایل خود پی برده و بعد از نوشتن کتاب مسائل العکبرية^۲ وقوع ازدواج را معترف می‌شود. و آن را به دلیل تهدید و حفظ اسلام دانسته^۳ ولی مدعی به دروغ نام این رساله را هم ذکر کرده!!

پس دیگر از علمای قدیم اهل تشیع (بخوانید اهل تشنج!) هیچ منکری باقی نمی‌ماند و بدون شک گردانندگان سایت ولیعصر و دیگر مدعیان، از تغییر عقیده شیخ مفید با خبر بودند ولی چون به نفعشان نبوده خود را به نادانی زده و بیش از پیش خود را رسوا کرده‌اند!

* اینجا جا دارد نظر محمد باقر مجلسی را در مورد ادعای شیخ مفید ببینیم:

مجلسی: «إنكار المفيد رحمته أصل الواقعة إنما هو لبيان أنه لم يثبت ذلك من طرفهم وإلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنكار ذلك عجيب. وَقَدْ رَوَى الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ

۱- در اینجا از ناصر حسین الهندی نیز نام برده که او از معاصرین شیعه است و البته به شبهاتی که آقای قزوینی به تبعیت از ایشان علم کرده اند جواب خواهیم داد. ان شاء الله.

۲- دهکده‌ای نزدیک بغداد.

۳- المسائل العکبرية، شیخ مفید ص ۶۱، دار المفید للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت.

سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا تُوِّفِيَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ. وَرُوِيَ نَحْوُ ذَلِكَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَغَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.^۱ یعنی: «انکار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند) از ابو عبدالله صادق عليه السلام - گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی عليه السلام - نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق عليه السلام - نیز گزارش شده است.»

لازم به ذکر است که آقای مجلسی این ازدواج را بر تقیه گرفته است!! چنان که در شرح اصول و فروع کافی به نام «مرآت العقول» پیرامون آن مفصلاً بحث کرده و بعد از جواب دادن به منکر ازدواج و با قبول این نکاح می‌نویسد: «والاصل في الجواب ان ذلك وقع على سبيل التقية والاضطرار».^۲ یعنی: «جواب اصلی این است که نکاح ام کلثوم عليها السلام با عمر رضي الله عنه واقعیت دارد، اما بنا بر اضطرار و تقیه واقع شده است.»

و نیز جناب مجلسی معترف است که: «تارة يروى أنه كان عن اختيار وإيثار» یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است»!!^۳

ولی آقای قزوینی فقط از مخالفان صحبت کرده و از موافقان اسمی نیست!! پس ثابت شد که از قدمای اهل تشیع هیچ منکری وجود ندارد، و اما منکران معاصر!!

به منکران معاصر، ابتدا این سخن تستری را تقدیم می‌کنیم:

۱- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۹.

۲- مرآت العقول ۳، ص ۴۴۹، ۴۴۸، باب «تزويع ام كلثوم»، چاپ قدیم تهران.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۷.

«قلت: لم ينكره محقق محققا، فأخبارنا به متواترة في نكاحها وعدتها فضلا عن أخبار العامة واتفق السير»^۱. یعنی: «یقیناً انسان محقق این را انکار نمی کند و اخبار متواتر به ما درباره ازدواجشان (ازدواج عمر با ام کلثوم) و عده اش رسیده جدای از اخبار عامه (اهل سنت) و اتفاق کتب سیره».

به علاوه آن این سخن سید مرتضی شیعی را نیز تقدیم می کنیم که به نوعی فصل الخطاب است:

سید مرتضی: «فأما من جحد من غفلة أصحابنا وقوع هذا العقد ونقل هذا البيت وأنها ولدت أولاداً من عمر معلوم مشهور. ولا يجوز أن يدفعه إلا جاهل أو معاند، وما الحاجة بنا إلى دفع الضرورات والمشاهدات في أمر له مخرج من الدين»^۲. یعنی: «اما کسانی از اصحاب غافل ما!، وقوع این عقد را انکار کرده اند. این ازدواج و انتقال ام کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزندان برای او معلوم و مشهور است و آن را جز "جاهل یا معاند" انکار نمی کند و ما در مسئله ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که مسائل ضروری و آشکار را انکار کنیم»^۳.

بعد از این ببینیم و بخندیم، دلایل اصحاب غافل و جاهل و معاند سید مرتضی را!!!

شبهه: دختری به نام ام کلثوم بنت فاطمه وجود نداشته است؟

... کسانی که فرزندان امیر مؤمنان از فاطمه زهرا را پنج نفر، یعنی امام حسن، امام حسین، محسن، زینب و ام کلثوم معرفی کرده اند، تنها به مضامین روایات نظر داشته اند که در آن ها گاهی نام زینب آمده و گاهی ام کلثوم. به همین سبب نام هر دو را آورده اند، غافل از این که ام کلثوم کنیه زینب کبری است، چنانچه این مطلب در بسیاری از کتب انساب شیعه ذکر شده است.

۱- قاموس الرجال ج ۱۲ ص ۲۱۶، الشیخ محمد تقی التستری، قم، ط ۱.

۲- السید المرتضی (م ۴۳۶ق)، رسائل ج ۳، ص ۱۵۰، تحقیق سیداحمد الحسینی، اعداد سید مهدی الرجایی، دارالقرآن- قم، ۱۴۰۵ق.

۳- این جاهل و معاندی که سید مرتضی از آنها حرف می زند، همین قزوینی و مکارم شیرازی و همدستان ایشان هستند .. اصحاب غافل سید مرتضی همین هدایتی و قرآنی و امثالهم هستند که چیزی به این واضحی و به تعبیر سید مرتضی معلوم و مشهور را رد می کنند، دقت کنید که سید مرتضی این سخنان را به منکرین ازدواج می گوید، اگر الان زنده می بود و می شنوید که عده ای نه تنها ازدواج ام کلثوم را بلکه وجود ام کلثوم را نیز نفی می کنند به نظراتان به آنها چه می گفت؟ من که گمان می کنم به جای خطاب کردن با: اصحاب غافل و معاند ما ... می گفت: دیوانه های زنجیری و قرص ایکس خورده های ما!!!

جواب:

اگر شیعیان به همین راحتی می‌توانند بگویند: ام کلثوم کنیه زینب کبری بوده و فاطمه دختر دیگری نداشته ما هم می‌توانیم بگوییم:

زینب کنیه ام کلثوم همسر عمر رضی الله عنه بوده و حضرت فاطمه دختری به نام زینب کبری نداشته!!! و البته چندین قرائن نیز می‌توان ذکر کرد... از جمله:

شیخ مفید و مجلسی و نمازی و محدث قمی و ...^۱ می‌گویند: «فاطمه دو دختر داشته یکی زینب و دیگری ام کلثوم که کنیه‌اش زینب صغری بوده و همسر حضرت عمر رضی الله عنه است»!!!

محدث قمی (به نقل از دیگران) می‌نویسد: «پیغمبر برای شباهت حضرت ام کلثوم (علیها السلام) به خاله‌اش ام کلثوم دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، او را هم ام کلثوم کنیه نهاد».

در اینجا من می‌گویم: نه برادر! تنها یک دختر بوده، یعنی فقط ام کلثوم همسر حضرت عمر واقعی است و زینب کبری وجود خارجی نداشته!! و دلیل دیگر نیز می‌توان گفت که: در روایتی از ابن بابویه قمی اینگونه می‌خوانیم:

«فاطمه حسن را در آغوش راستش و حسین را در آغوش چپش حمل کرد و دست چپ ام کلثوم را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت»!!!^۲ (خواستگاری از دختر ابوجهل).. و نامی از زینب به میان نمی‌آورد!! پس نتیجه می‌گیریم که زینبی در کار نبوده!! مگر اینکه بگویید: زینب از ام کلثوم کوچک‌تر بوده که البته آقای قزوینی این راه را بر خود بسته و در شبهاتش عکس این موضوع را گفته است! در تأیید روایت فوق، آقای قزوینی زحمت ما را کم کرده و خودشان کمی جلوتر قول آقای مرعشی را به این شکل نقل کرده‌اند:

«حضرت امیر المؤمنین علی را هفده فرزند بوده و به روایتی بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن - در طفلی وفات کرده - دیگر ام کلثوم و این هر چهار از فاطمه

۱- الأمالی شیخ المفید: ج ۱، ص ۳۵۴، والعمدة ابن البطریق ص ۳۰، مستدرک سفینة البحار: ج ۴، ص ۳۱۳ علی نمازی الشاهرودی، قاموس الرجال: ج ۱۲، ص ۲۱۶ محمد تقی تستری، اعیان الشیعة محسن امین: ج ۱، ص ۳۲۶، الفصول المهمة فی معرفة الأئمة ابن صباغ، حاشیه ج ۱ ص ۶۴۷، - دار الحدیث للطباعة والنشر، محدث قمی در نفس المهموم ص ۴۳۱، بحار الانوار: ج ۴۲، ص ۷۴.

۲- علل الشرایع، ابن بابویه، ج ۱ ص ۱۸۶-۱۸۵، چاپ نجف- همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون، ص ۴۲۵-۴۲۶ - انتشارات سرور- قم آورده است.

بوده‌اند»^۱.

دیدید که ایشان نیز از زینب نامی به میان نیاورده و فقط ام کلثوم را شمرده‌اند... پس نتیجه می‌گیریم که زینبی در کار نبوده!!!.

و باز هم آقای مرعشی در کتابش قولی را نقل کرده که در آن نام ام کلثوم و حسن و حسین آمده ولی از زینب خبری نیست!!!^۲ و یا این روایتی که آقای قزوینی در شبهاتش به این شکل از محمد فتال نیشابوری نقل کرده‌اند که:

«هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یکپارچه صدای ناله سر دادند،... مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالی که حسن و حسین در جلوی آنحضرت نشسته و گریه می‌کردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان می‌شدند.

ام کلثوم در حالی که رو بند بر چهره داشت و چادر عربی بر سرش افکنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد می‌زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اکنون به حق تو را از دست دادم که هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید، «...»^۳.

همینطور که ملاحظه کردید در این روایت نیز نامی از زینب نیست!!.

نتیجه اینکه زینبی در کار نبوده که در آن روز در سوگ مادر گریه کند و اگر خیلی خوشبین باشیم می‌گوییم او در آن روزها دختر کوچکی بوده که این چیزها را درک نمی‌کرده!!.

و اما اگر بگویید: «پس زینبی که در حوادث کربلا از آن یاد شده که بود؟ ام کلثوم که قبل از آن ماجرا فوت شد».

می‌توان گفت، روایتی که می‌گوید: ام کلثوم (ع) در زمان خلافت معاویه همراه پسرش فوت شد صحیح نیست، بلکه صحیح آن است که او بعد از واقعه کربلا از دنیا رفت و سند نیز اینگونه است:

علی محمد علی شعیبی ولادت ام کلثوم را سال ششم هجری و وفات او را چهار ماه پس از بازگشت کاروان اسرا از شام دانسته است و ماجرا را نیز نقل می‌کند...^۴.

پس این موضوع نیز حل می‌شود و باز هم دست آقای قزوینی درد نکند که زحمت ما را کم کرده!!.

۱- شرح إحقاق الحق مرعشی، ج ۳۰ ص ۱۷۲.

۲- ر.ک: شرح إحقاق الحق: ج ۸، ص ۲۸۹.

۳- روضة الواعظین، فتال نیشابوری ص ۱۵۲، منشورات الرضی قم.

۴- اعلام النساء علی محمد علی، ص ۲۳۸-۲۴۷.

آقای قزوینی می‌گویند: در کربلا خطبه‌ای ایراد شده که بعضی آن را از زینب و بعضی آن را از ام کلثوم دانسته‌اند!

بنده نیز می‌گویم: آقا دیدید؟ این هم یک دلیل دیگر که زینبی وجود نداشته! بلکه آن خطبه از ام کلثوم است که نام او زینب صغری است و مولفین و راویان را به اشتباه انداخته است! و در مورد ازدواج عبدالله بن جعفر نیز مانند شیعه‌ها می‌گوییم: عبدالله بن جعفر (استغفرالله) با جنیه‌ای ازدواج کرده است! و فرزندان که برایش نوشته‌اند همه آنها خیالاتی هستند که راویان و مولفین تراشیده‌اند و برای اثبات این حرف، دلایلی مانند دلایل آقای قزوینی و طبق استدلالها و اصول ایشان، اینچنین ارائه می‌کنیم.

دلایل: (به قول قزوینی:) تعارض در بعضی روایات و اختلافات در تعداد فرزندان آنها، اصل چنین ازدواجی را زیر سوال می‌برد!!

آیا حضرت عبدالله بن جعفر از سیده زینب رضی الله عنها فرزندی داشته‌اند؟

علما در این مورد بسیار سرگردان هستند تا به آنجا که قول‌ها بسیار متفاوت و جمع بین آنها ممکن نیست! بعضی یک پسر و بعضی دو پسر و بعضی یک پسر و یک دختر و... حداقل ۹ قول متفاوت را درج کرده‌اند.^۲

۱- تنها یک پسر:

شیخ نویری که آقای قزوینی در ادامه آن را گواه گرفته تنها یک فرزند برای زینب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده‌اند!!! و نویری می‌نویسد:

«تزوج زینب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علي بن عبد الله بن جعفر...»^۳!

و صفدی می‌نویسد: «زینب تزوجها عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فولدت له علياً...»^۴!

۱- ماجرای جنیه بس جالب و خنده دار است که شیعیان برای رد ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم از آن استفاده می‌کنند و ما در اواخر کتاب به آن پرداخته‌ایم.

۲- علمایی که در این مورد از نظر آنها استفاده می‌شود، اکثراً آنهاهی هستند که جناب قزوینی در شبهه‌ای به نام «آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟» از آنها استفاده کرده است!!

۳- نهاية الأرب في فنون الأدب النويری: ج ۱۸، ص ۱۴۲.

۴- الوافي بالوفيات الصفدی: ج ۱، ص ۷۹.

ابن حزم آندلسی می‌نویسد: «زوج زینب بنت علی عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، فولدت له علی بن عبد الله، له عقب»^۱.

۲- فقط دو پسر:

امام بیهقی در مورد اولاد زینب و عبدالله بن جعفر می‌نویسد: «فاما زینب فتزوجها عبد الله بن جعفر فهاتت عنده وقد ولدت له علی بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر يقال له عون...»^۲.
ابن کثیر در سیرة النبویة: «تزوج زینب هذه ابن عمها عبدالله بن جعفر فولدت له علیا و عوناً وماتت عنده».

و احمد طبری به نقل از ابن شهاب: «تزوج زینب بنت علی عبدالله بن جعفر فهاتت عنده وقد ولدت له علیا و عوناً»^۳.

۳- یک پسر و یک دختر!

ابن اسحاق (م. ۱۵۱ هجری قمری) در کتاب خود فرزندان آنان را دو نفر به نام‌های علی و ام اییها ذکر کرده است.

۴- یک پسر و دو دختر

وقال الدار قطنی: «ولدت له علیا وأم کلثوم ورقية»^۴.

۵- سه پسر و یک دختر

ذهبی می‌نویسد: «زینب بنت علی بن أبیطالب ... ولدت من عبدالله بن جعفر علیاً و عوناً وعباساً وأم کلثوم...»^۵.

۱- جوامع السیرة ابن حزم: ص ۴۰-دار المعارف- مصر.

۲- سنن الکبری البیهقی: ج ۷، ص ۷۰، دار الفکر.

۳- ذخائر العقبی محب الدین طبری ص ۱۶۷.

۴- ذخائر العقبی، در مورد رقیه گفته شده: «ورقیة ماتت قبل أن تبلغ الحلم، والله أعلم.. إمتاع الأسماع»، مقریزی ج ۵ ص ۳۷۱- بیروت.

۵- تجرید اسماء الصحابة: ج ۲، ص ۲۷۳، الکوکب الدری، الاسنوی شافعی ج ۲، ص ۲۱۳ و مصادر بحار الانوار، ابن علی فضل بن حسن طبرسی.

۶- سه پسر و دو دختر!

زبیری (م. ۲۳۶ هجری قمری) از سه پسر به نام‌های جعفر اکبر، علی، عون اکبر و دو دختر به نام‌های ام کلثوم و ام عبدالله نام برده است.^۱

۷- فقط چهار پسر

عمری (م. ۴۹۰ هجری قمری) اسامی فرزندان آنان را عباس، جعفر، ابراهیم و علی اصغر، که به زینبیون معروف بودند ذکر کرده است.^۲

۸- چهار پسر و یک دختر

ابن سعد: «زینب بنت علی ابن ابی طالب بن هاشم، وأمها «فاطمة» بنت رسول الله ﷺ تزوجها «عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب» فولدت له: علیا، وعونا، وعباسا، ومحمد، وأم کلثوم».^۳

امام نووی به نقل از ابن قتیبه: «قال ابن قتیبه: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً وبناتین، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعون الأكبر، وعباس، وأم کلثوم، أمهم زینب بنت علی بن ابی طالب من فاطمة».^۴

عصامی: «وتزوجت زینب بنت فاطمة ابن عمها عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ومات عنده، وقد ولدت له علیاً وعوناً وجعفرأ وعباساً وأم کلثوم».^۵

۹- پنج پسر و یک دختر

بلاذری اسامی آنان را علی، عون اکبر، جعفر اصغر، عباس، محمد و ام کلثوم ثبت کرده است. «ولد عبد الله بن جعفر: محمداً وبه كان یکنی، وأمه محشیة من بني أسد. وعلیاً، وعون الأكبر، وجعفر الأصغر، وعباساً، وأم کلثوم، أمهم زینب بنت علی بن ابی طالب، وأمها فاطمة».^۶

۱- مصعب بن عبدالله الزبیری، نسب قریش ص ۸۲. (دارالمعارف للطباعة والنشر).

۲- المجدی فی انساب الطالبین: ص ۲۹۷، ابن الحسن علی بن محمد العمری.

۳- طبقات الکبری ابن سعد: ج ۸، ص ۴۶۵ و موسوعة الإمام علی بن ابی طالب: ج ۱ ص ۱۲۲، محمد الریشهری شیعی.

۴- تهذیب الاسماء امام نووی: ج ۱، ص ۳۶۲.

۵- سمط النجوم العوالی فی ابناء الأوائل والتوالی ص ۲۲۴، العصامی.

۶- بلاذری، انساب الاشراف ص ۲۷۱ و ابن اثیر در اسد الغابة.



بعد از ملاحظه کردن این همه تعارض!! بد نیست برای قانع شدن خواننده تعارض‌ها و بلکه درگیری‌هایی که در مورد مکان قبر زینب وجود دارد را نقل کنیم که موضوع را بیش از پیش ثابت کند!

قبر حضرت زینب کجاست؟؟

از قدیم الایام سه مکان به عنوان قبر زینب ساختگی! مطرح شده است و هرکدام نیز طرفدارانی دارد و ما این اختلافات را نقل می‌کنیم تا خواننده خود شاهد باشد.

۱- محلی که در شهر قاهره پایتخت مصر به نام «زینییه» مشهور است.

نسابه عبیدلی در کتاب «اخبار الزینبات، ص ۱۲۵-۱۲۲» شش روایت نقل کرده است که بر اساس مضمون آن‌ها باید حضرت زینب علیها السلام در مصر دفن شده باشد.

۲- قبری که در شهرک زینییه امروز در نزدیکی دمشق، پایتخت فعلی کشور سوریه وجود دارد.

علمای قدیم از این مکان (شهرک زینییه) به «غوطه» یا «راویه» تعبیر آورده‌اند. زائران ایرانی که جهت زیارت به سوریه می‌روند، این مکان را زیارت می‌کنند.

مهم‌ترین سندی که طرفداران این قضیه به آن استناد می‌کنند، رحله ابن بطوطه است.

ابن بطوطه می‌نویسد: «و بقریه قبلی البلد (ای دمشق) و علی فرسخ منها مشهد أم کلثوم بنت علی بن أبیطالب من فاطمة علیها السلام و یقال: إن اسمها زینب و کتّاهما النبی صلی الله علیه و آله أم کلثوم لشیبهها بخالتها أم کلثوم بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و علیه مسجد کبیر و حوله مساکن وله أوقاف. و یسمیة أهل دمشق قبر الست أم کلثوم»^۱. یعنی: «در روستایی در یک فرسخی دمشق مزار ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب علیها السلام و فاطمه (س) است. می‌گویند: نام او زینب است و کنیه «ام‌کلثوم» را پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نهاد، زیرا او شباهت به خاله‌اش ام‌کلثوم دختر پیامبر صلی الله علیه و آله داشت. بر مزار او مسجد بزرگی بنا گردیده و خانه‌هایی در اطراف آن است و دارای موقوفاتی می‌باشد. گروهی از شیعیان آنجا را قبر زینب کبری می‌دانند».

۳- شهر مدینه نیز به عنوان محل دفن حضرت زینب علیها السلام معرفی شده است،

سید محسن امین معتقد است که حضرت زینب علیها السلام در مدینه دفن شده است و برای این مطلب دلیل می‌آورد که: بازگشت حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه،

۱- رحله ابن بطوطه، بیروت، ص ۱۱۷.

قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است، بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاریخ وفات و محل دفن دقیقاً روشن نباشد.^۱

بنده بعد از ذکر این اختلاف‌ها سخنی مانند سخن آقای قزوینی را به خودش می‌گویم:
این اختلافاتی که ذکر شد به آن معنی است که چنین ازدواجی رخ نداده بلکه چنین دختری (زینب) برای حضرت فاطمه ثابت نمی‌شود که حالا قبری هم داشته باشد!!
از این حرف من تعجب نکنید!! باور کنید آقای قزوینی بعد از ذکر چنین اختلافاتی نتیجه گرفته که ازدواج ام کلثوم با عمر غلط و مردود است، من هم در این مورد به ایشان اقتدا کردم!!
ضمناً این مطالبی که ذکر شد فقط و فقط در جواب اراجیفات قزوینی بود و گرنه هیچ شخص عاقل و آگاهی منکر وجود دختران فاطمه، نه ام کلثوم و نه زینب نمی‌شود!! و فقط قصد این بود تا به خواننده بفهمانیم که تاریخ بسیار دروغگوست و اگر کسی قصد کند مانند قزوینی‌ها پیش برود، می‌تواند خیلی از واضحات اسلام را رد کند!
و اکنون ببینید (و بخندید) شبهات آقای قزوینی و جواب آن را:

شبهه: کلام عالمان شیعه در تأیید این که فاطمه (ع) دختری به نام ام کلثوم نداشته!!:
رضی الدین حلی از عالمان بزرگ شیعه در قرن هشتم هجری در باره فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام می‌نویسد: تعداد فرزندان علی علیه السلام از دختر و پسر بیست و هفت نفر است. حسن، حسین و زینب کبری که کنیه وی ام کلثوم است، همگی از فرزندان دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند.
جواب:

۱- رضی الدین حلی متوفی ۷۰۵ می‌باشند که به هیچ وجه نمی‌توان این ادعا را از ایشان قبول کرد مگر اینکه دلایل خود را ذکر کنند!

۲- ایشان درست یک صفحه قبل از ذکر نام‌های فرزندان حضرت علی علیه السلام و بعد از ذکر ماجرای ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام به دست ابن ملجم می‌نویسد:

«فصاحت ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علیه السلام یا عدو الله لا بأس علی أبي والله یجزیک وبکت، فقال لها ابن ملجم: فعلام تبکین، فوالله لقد ضربته بسیف اشتریته بألف وسممته بألف درهم،

۱- اعیان الشیعة سید محسن امین ج ۷، ص ۱۴۰- بیروت.

فان خاننی فأبعده الله، ثم قال لبنیه: یا بنی ان هلکت فالنفس بالنفس، اقتلوه كما قتلتی، وصاحت زینب بنت امیر المؤمنین یا ملعون قتلت امیر المؤمنین، فقال: انما قتلت أباک، ثم حبسوه...»^۱.

در اول روایت می گوید: ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود!!! و بعد از آن به فرزند ایشان که منظور، سیدنا حسن علیه السلام می باشد اشاره می کند و بعد از آن نیز می گوید: و زینب دختر امیر فرمود!!!! می بینیم که در اینجا از دو دختر حضرت علی علیه السلام نام برده و همه تصریح کرده اند که ام کلثوم فرزند علی و فاطمه بوده که در آن زمان با پدرش در یک خانه بوده. (که به وقتش ذکر خواهد شد). این به چه معناست؟؟ یا جناب حلی نادانسته این اشتباه را انجام داده اند!! و یا اینکه کتاب مذکور دستخوش تحریف شده و تحریف کنندگان این قسمت را از قلم انداخته اند!! و اگر این دو احتمال مقبول حضرات نیافتاد.. می گوئیم: به فرض که هیچ اشتباهی رخ نداده و آقای حلی بر این عقیده بوده که سیده فاطمه فقط یک دختر داشته!! این سخن هیچ ارزش علمی نخواهد داشت چون ایشان هر چه نوشته اند از کتاب های نویسندگان ما قبل خود استفاده کرده اند و ما باید ببینیم علمایی که مستقیماً با روایان در ارتباط بوده اند چه می گویند!! و از جمله آنها شیخ مفید و طبرسی هستند، که ایشان زینب صغری (همسر حضرت عمر رضی الله عنه) را مکنی به ام کلثوم می دانند نه زینب کبری را!^۲. «البته در یک صورت می توان به سخن ایشان استناد کرد آن هم در مقام تایید یک سخن از علمای قدیم و یا در صورتی که متقدمین در آن مورد سخنی نگفته باشند».

ادامه شبهه: و آیت الله مرعشی در شرح احقاق الحق به نقل از فضل بن روزبهان از عالمان قرن دهم هجری می نویسد:

و حضرت امیر المؤمنین علی را هفده فرزند بوده و به روایتی بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن - در طفلی وفات کرده - دیگر ام کلثوم و این هر چهار از فاطمه بوده اند.

۱- العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، الحلی ص ۲۴۱، مکتبة المرعشی - قم، ط ۱، ۱۴۰۸ هـ.

۲- الارشاد شیخ المفید، ج ۱، ص ۳۵۴، اعلام الوری باعلام الهدی طبرسی ص ۲۰۳.

جواب:

دیدید؟؟ در این سخن نامی از زینب کبری نیست، پس به همین راحتی می‌توان زینب کبری را خط زد!! ولی آقای قزوینی با کمال شهامت و حماقت آن را ذکر کرده و به نفع خود به کار می‌بندند!!

ملخص جواب اینکه آقای مرعشی نیز سخن خود را از فضل بن روزبهان گرفته‌اند که ایشان از علمای قرن ۱۰ هستند و همانطور که گفتیم سخن ایشان هیچ ارزشی ندارد و باید دید مقربین به قرن اول و دوم چه نوشته‌اند! البته پر واضح است که نوشته فضل بن روزبهان هیچ خدشه‌ای بر موجودیت سیده ام کلثوم وارد نمی‌کند.

و لازم به ذکر است که جناب مرعشی در همین کتاب می‌نویسد:

«أحب الإمام علی زوجته سیده النساء، وعاشا عیشة راضیة، ورزقت منه خمسة أولاد، ثلاثة

ذکور: وهم حسن وحسین ومحسن، وبتان: أم کلثوم وزینب، وقد مات محسن صغیراً»^۱. «امام علی علیه السلام در میان همسرانش حضرت فاطمه (ع) را بیشتر دوست داشتند... که برای او پنج فرزند به دنیا آورد، سه پسر: حسن و حسین و محسن و دو دختر: ام کلثوم و زینب!! و محسن در کوچکی فوت شد».

آقای قزوینی شما این را ندیده‌اید که آقای مرعشی در ذکر اولاد حضرت علی علیه السلام

نوشته‌اند؟؟ یا دیده‌اید و خود را به ندیدن زده‌اید؟

ادامه شبهه: باقر شریف القرشی، محقق معاصر و از مفاخر شیعه ساکن نجف در این باره می‌گوید:

صدیقه طاهره، دختری غیر از حضرت زینب نداشته است و همو کنیه‌اش ام کلثوم بوده است، چنانچه برخی از محققین نیز بر این عقیده هستند. به هر حال من بدون تردید عقیده دارم که صدیقه طاهره دختری به نام ام کلثوم نداشته است.

جواب:

همینطور که خودتان گفتید این آقا از معاصر است و ایشان سعی کرده‌اند که ازدواج مورد بحث را مردود اعلام کنند پس می‌پرسم: آیا دزد می‌تواند شریکش را به نفع خود شاهد بگیرد؟؟ خیر بلکه باید دلایل آنها را دید. (و خندید)

و دوباره به یادتان می‌آورم سخن سید مرتضی را که در شأن چنین شخصی می‌گوید:
 «اما کسانی از اصحاب غافل ما!، وقوع این عقد را انکار کرده‌اند. این ازدواج و انتقال ام‌کلثوم
 به خانه عمر و آوردن فرزندان برای او معلوم و مشهور است و آن را جز "جاهل یا معاند" انکار
 نمی‌کند و ما در مسئله‌ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که مسائل ضروری و
 آشکار را انکار کنیم!»^۱.

و به قول عالم معاصر شیعی و یکی از برجسته‌ترین آنها هیچ اختلافی در مورد وجود ام‌کلثوم
 وجود ندارد.

دکتر سید جعفر شهیدی در کتاب زندگانی فاطمه الزهرا (ع) در باب "فرزندان فاطمه (ع)" می‌نویسد:
 «چنانکه می‌دانیم و هر آشنا بتاریخ اسلام می‌داند، دختر پیغمبر را از علی علیه السلام فرزندان است.
 دو پسر بنام‌های حسن و حسین علیهما السلام و دو دختر بنام زینب و ام‌کلثوم هیچیک از نویسندگان سیره
 و مؤلفان تاریخ در وجود این چهار فرزند تردیدی ندارد.
 و می‌نویسد: در اینکه علی علیه السلام از فاطمه صاحب دو دختر بوده است، بین مورخان و تذکره
 نویسان اختلافی دیده نمی‌شود».

پس تنها می‌توانیم تاسف بخوریم بر حال اصحاب جاهل و معاند و غافل جناب سید مرتضی و
 یاران نا آشنا به تاریخ جناب سید جعفر!!

ادامه شبیه: صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد می‌نویسد: فرزندان علی علیه السلام از فاطمه
 زهرا، حسن، حسین، محسن و زینب کبری بود و از دیگر زنان فرزندانی زیادی داشت.

جواب:

اگر قزوینی انصاف داشت و دو خط جلوتر را نیز می‌خواند می‌دید که ایشان ام‌کلثوم کبری را
 نیز نقل کرده‌اند. و صالحی شامی این بحث را به ذکر نام فرزندان و مادران آنها که از حضرت علی
علیه السلام هستند، اختصاص نداده و این از آنجا مشخص است که به جز فاطمه از دیگر همسران حضرت
 علی علیه السلام نام نبرده ولی همینکه نام ام‌کلثوم کبری را که همه آن را می‌شناسیم ذکر کرده خود دلیل
 بر آن است که ادعای قزوینی بی‌اساس است!!

گذشته از آن جناب صالحی شامی (مانند رضی الدین حلی) ماجرای شهادت حضرت علی علیه السلام
 را ذکر کرده و از ام‌کلثوم در آن ماجراها نام برده...^۲ و همچنین ماجرای تقسیم پارچه‌ها، که عمر به

۱- رسائل السید المرتضی: ج ۳، ص ۱۵۰.

۲- سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد الصالحی الشامی: ج ۱۱، ص ۳۰۷.

روزگار حکومت خود پارچه‌هایی را میان زنان مدینه تقسیم کرد. برخی از حاضران پیشنهاد کردند که مقداری از آن پارچه را به ام کلثوم بدهد. عمر گفت: امسلیط که روز جنگ احد برای ما آب می‌آورد، به این پارچه سزاوارتر است^۱.

و ماجرا را اینگونه می‌نویسد: «أن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قسم مروطا بین نساء أهل المدینة، فبقی منها مرط جید، فقال له بعض من عنده: یا أمیر المؤمنین أعط هذا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله التي عندك - یرید أم کلثوم بنت علی - فقال عمر.....».

تا به حال هیچ کس به فرزندان حضرت علی رضی الله عنه نگفته فرزند رسول خدا!! الا به فرزندان که از فاطمه (ع) متولد شده‌اند! و می‌بینیم که صالحی شامی نیز از آن به عنوان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کرده که مراد ام کلثوم دختر علی رضی الله عنه از حضرت فاطمه است!! که به عقد حضرت عمر در آمد و این از روایت فوق کاملاً مشهود است.

و جالب‌تر از همه این متنی است که جناب صالحی شامی نقل می‌کنند:

«عمر بن الخطاب رضی الله عنه أنه خطب الی علی أم کلثوم فتزوجها فأتی عمر المهاجرین فقال: ألا تهتونی بأم کلثوم ابنة فاطمة»^۲. یعنی: «حضرت عمر رضی الله عنه ام کلثوم را از حضرت علی رضی الله عنه خواستگاری کرد و او ام کلثوم را به ازدواجش در آورد و حضرت عمر پیش مهاجرین رفت و گفت به من تهنیت بگوئید به خاطر ام کلثوم دختر فاطمه»!!!!!!.

و در جایی نیز در همین کتاب و در ذکر اولاد حضرت علی رضی الله عنه می‌نویسد: «قال الليث بن سعد رضی الله عنه تزوج علی فاطمة رضی الله عنها فولدت حسنا وحسینا ومحسنا رضی الله عنهن وزینب وأم کلثوم ورقية رضی الله عنهن مات محسن سقطا، وأن کلثوم کانت عند عمر بن الخطاب رضی الله عنه وولدت ولدا قال أبو عمر: ولدت أم کلثوم بنت فاطمة رضی الله عنها قبل وفاة سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله وتزوجت زینب بنت فاطمة رضی الله عنها عبد الله بن جعفر رضی الله عنه فماتت عنده وقد ولدت له علیا.....»^۳. یعنی: «لیث بن سعد که رحمت خدا بر او باد گفت: حضرت علی رضی الله عنه با فاطمه ازدواج کرد و متولد شد از او حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم و رقیه!! که محسن سقط شد و همانا ام کلثوم همسر عمر رضی الله عنه

۱- سبیل الهدی: ج ۴، ص ۲۲۰.

۲- سبیل الهدی: ج ۱۰، ص ۴۵۹.

۳- سبیل الهدی: ج ۱۱، ص ۵۰-۵۱.

شد و فرزندان برایش آورد و ابوعمر نیز گفته ام کلثوم دختر فاطمه قبل از وفات محمد ﷺ متولد شده و زینب دختر فاطمه با عبدالله بن جعفر ازدواج کرد و در نکاح او بود که وفات کرد... الخ. خوب است بدانید که صالحی شامی این اقوال را در باب ذکر اولاد حضرت علی علیه السلام نوشته «السادس عشر: فی اولادها ﷺ» و متنی که نقل شد تنها سخنی بود که در مورد اولاد فاطمه در این باب ذکر شده بود به جز توضیحاتی که در مورد زینب ذکر کرده بود که ما نقل نکردیم!

پس شیعیان آگاه باشند که گیر چه آدم‌های کذاب و خدا نترسی افتاده‌اند!

ادامه شبیهه: و شهاب الدین قلیوبی (متوفای ۱۰۶۹هـ) در حاشیه‌ای که بر شرح جلال الدین محلی بر منهاج الطالبین دارد، فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام را سه نفر ذکر کرده و از جلال الدین سیوطی نیز همین مطلب را نقل می‌کند:

این سخن که فرزند به پدر نسبت داده می‌شود، صحیح است، مگر در حق رسول خدا ﷺ، چون فرزندان فاطمه، یعنی حسن و حسین و فرزندان پسر این دو به آن حضرت نسبت داده می‌شود که در عرف مردم مصر به آنان اشراف می‌گویند، اگر چه اشراف لقبی است برای هر یک از اهل بیت. و اما فرزندان زینب دختر فاطمه و همچنین فرزندان دختران حسن و حسین و اولاد این دو که از غیر اهل بیت هستند به پدرانشان نسبت داده می‌شوند، اگر چه به همه آنان زریه و فرزندان رسول خدا ﷺ نیز گفته می‌شود.

جلال الدین سیوطی گفته است: رسول خدا ﷺ فرزندی غیر از فاطمه نداشت، و فاطمه پس از ادواج با علی فرزندان به نام حسن، حسین و زینب به دنیا آورد، و زینب با پسر عمویش عبد الله ازدواج کرد که از وی فرزندی به نام علی، عون اکبر، عباس، محمد و ام کلثوم داشت. به تمام فرزندان فاطمه، فرزندان رسول خدا ﷺ نیز می‌گویند، ولی فقط فرزندان پسر از اولاد حسن و حسین می‌گویند به آن حضرت نسبت داده می‌شود، چون خود پیامبر بر این موضوع تصریح فرموده است.

جواب:

متن فوق در مورد سید و سادات و در همین بحث نقل شده است و منظور جلال الدین سیوطی نیز این نبوده که سیده فاطمه دختری به نام ام کلثوم نداشته بلکه به این منظور است که ذریه ام کلثوم و حضرت عمر رضی الله عنه ادامه نداشته تا لازم باشد نام آنها را در این بحث ذکر کنند.

همانطور که در متن آمده جناب قلیوبی به قول علامه سیوطی استناد کرده‌اند و ما با بررسی کتاب‌های شیخ سیوطی پرده از این دروغ قزوینی نیز بر می‌داریم.

علامه سیوطی در تاریخ الخلفاء از فرزندان حضرت علی علیه السلام نامی نبرده ولی مرثیه‌ای را از ابی الاسود نقل کرده‌اند که ماجرای شهادت حضرت علی علیه السلام و گریه کردن ام کلثوم را بیان می‌کند!
 و در تفسیر خود (الدر المنثور) ماجرای ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه را با ام کلثوم می‌نویسند.
 «لما تزوج عمر رضی الله عنه أم کلثوم رضی الله عنها بنت علی اجتمع علیه أصحابه فبارکوا له دعوا له، فقال: لقد تزوجتها وما بي حاجة إلى النساء، ولكنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إن كل نسب وسبب ينقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي، فاحببت أن يكون بيني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم نسب!»^۱.

پس جلال الدین سیوطی نه تنها منکر وجود سیده ام کلثوم نشده بلکه ماجرای ازدواج وی را نیز نقل کرده است و در مورد قیوننی نیز هر چند که ایشان وجود ام کلثوم را نفی نکردند ولی اگر هم چنین باشد می‌گوییم حرف ایشان در این مورد حجت نیست زیرا ایشان متوفی ۱۲۹۸ هستند که غیر ممکن است بهتر از بلاذری و طبری و کلینی! و... از اولاد حضرت علی علیه السلام با خبر باشند.
 ادامه شبهه: و شیخ محمد خضری از دانشمندان اهل سنت مصر نیز فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها را فقط سه نفر می‌داند:

در سال دوم پس از هجرت، علی که بیست و یک سال داشت با فاطمه که پانزده سال داشت ازدواج کرد و فرزندان رسول خدا، یعنی حسن، حسین و زینب نتیجه این ازدواج بودند.
جواب:

شیخ محمد خضری متوفی ۱۰۶۹ هستند و سخن ایشان نیز بدون ذکر سند حجت نیست! گذشته از این آقای خضری از محسن، فرزند حضرت علی علیه السلام که چندی بعد از تولد (گفته شده ۷ سال) از دنیا رفت. نامی نبرده.

ضمناً، ایشان به غیر از این سه فرزند نام هیچ یک از فرزندان دیگر حضرت علی را نیاورده. و این کتاب که نامش «نور الیقین فی سیرة سید المرسلین» است، کتابی است که احوال حضرت محمد صلى الله عليه وسلم و زندگی ایشان را بررسی کرده است و نه چیز دیگر.

ولی جالب است!، چرا آقای قزوینی در این مورد از سخنان علمای سلف استفاده نمی‌کنند؟؟ آیا علمای هم عصر علم غیب دارند که بدون استفاده از مرجعی خود به خود بگویند فلان شخص فلان تعداد فرزند داشته و فلانی فرزند او نیست!! آیا بهتر نیست که در این مورد به کتب انساب مراجعه کنیم؟ کتبی که کمترین فاصله را با قرن ۱ و ۲ هجری دارند؟

۱- تفسیر در المنثور ج ۳ ص ۳۳، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان.

آقای قزوینی پریشان حال غافل از کتب انساب.. در اول بحث ضعف خود را با استناد به کتب مولفین معاصر و یا چند قرن قبل، نشان می‌دهد ولی از کتب سلف ثابت است که حضرت فاطمه دو دختر داشته‌اند...^۱.

اما بدبختی قزوینی از این است که حتی علمای معاصر شیعه نیز ام‌کلثوم را در ردیف فرزندان حضرت فاطمه ذکر کرده‌اند و همه او را در این مورد تنها گذاشته‌اند به جز چندی از همدستان خودش (شرکای دزد) که گفتیم: شاهدی شریک دزد، به نفع دزد مقبول نیست.

شبهه: شواهد این دیدگاه که فاطمه فرزندی به اسم ام‌کلثوم کبری نداشته!

در هیچ روایت صحیح السنندی بین نام ام‌کلثوم و زینب جمع نشده است:

نخستین شاهد این است که در هیچ روایت صحیح السنندی در منابع شیعه، درباره فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها و ماجراهایی که به ایشان مربوط می‌شود، نام زینب و ام‌کلثوم با هم نیامده، بلکه تنها یا نام زینب آمده است و یا نام ام‌کلثوم.

و نیز در هیچ روایت صحیح السنندی از روایات شیعیان به این مطلب تصریح نشده است که خلیفه دوم با دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها ازدواج کرده باشد، بلکه تمام روایات ام‌کلثوم را دختری در خانه امام علی معرفی کرده‌اند.

و تنها چیزی که به عنوان مدرک به آن استدلال شده است، اجتهادات و سخنان برخی از علما است که این هم نمی‌تواند برای دیگران حجت باشد.

جواب:

چندین روایت را نقل می‌کنیم تا ایشان رسوا شوند و خوانندگان یقین پیدا کنند که سیده فاطمه دو دختر (ام‌کلثوم و زینب) داشته‌اند.

۱- مثلاً: ابن سعد ج ۸، ص ۴۶۳، الذریعة الطاهرة دولاپی، ص ۱۱۳-۱۱۸، دار السلفیه، المجدی فی انساب الطالبین العلوی: ص ۱۱، بلاذری ج ۲، ص ۴۱۱، الارشاد الشیخ المفید ج ۱، ص ۳۵۴، جمهرة انساب العرب ابن حزم، ص ۳۷، طبری ج ۴، ص ۱۱۸، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳، مروج الذهب المسعودی: ج ۳، ص ۶۳، المنمق محمدبن حیب، ص ۴۲۶، بخاری، تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۷۹ و مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، محمد بن سلیمان الکوفی - ج ۲ - ص ۴۸ و... منابع دیگر.

۱- محمد بن سلیمان کوفی شیعی ۱ (ح ۳۰۰):

«أخبرنا معن بن عيسى قال: حدثنا مالك بن أنس عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: وزنت [فاطمة] بنت رسول الله ﷺ شعر حسن وحسين وزينب وأم كلثوم فتصدقت بزنته فضة». «مأم باقر عليه السلام گوید: حضرت فاطمه [س] موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را وزن کرد و هموزن آن را نقره داد».

۲- شیخ صدوق (م ۳۸۱)^۲

أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مروان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام هل قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ»؟ قال: نعم، عنى بذلك الحسن والحسين وزينب وأم كلثوم».

محمد بن مروان می گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: آیا پیامبر ص فرمود: فاطمه پاک است، پس خداوند آتش را بر ذریه او حرام کرده است؟ امام عليه السلام فرمود: بله، مراد پیامبر ص از این سخن، حسن و حسین و زینب و ام کلثوم است.

۳- شیخ صدوق:^۳

«حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن علي الوشاء، عن محمد بن قاسم بن الفضيل، عن حماد بن عثمان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، ما معنى قول رسول الله ﷺ: «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ»؟ فقال: المعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن، والحسين، وزينب، وأم كلثوم»^۴. «حماد بن عثمان گوید: به امام

۱- مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام محمد بن سلیمان الكوفی، ج ۲، پاورقی ص ۲۷۲.

۲- معانی الأخبار الشيخ الصدوق، ص ۱۰۶ .. با سندی صحیح.

۳- معانی الأخبار الشيخ الصدوق: ص ۱۰۶ و ۱۰۷ .. با سندی محکم.

۴- شیخ محمد باقر کجوری این روایت را معتبر دانسته و می نویسد: «- كما في بعض الأخبار المعتبرة- بالحسين عليه السلام

وزينب وأم كلثوم. قال الصادق عليه السلام: المعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن والحسين وزينب وأم كلثوم»

الخصائص الفاطمية: ج ۱، ص ۱۹۶، شیخ محمد باقر کجوری - انتشارات شیخ الرضی.

صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، معنای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چیست که فرمود: فاطمه پاک است، پس خداوند آتش را بر ذریه او حرام کرد؟ امام علیه السلام جواب داد: رهاشدگان از آتش فرزندان او هستند: حسن و حسین و زینب و ام کلثوم».

۴- محمد بن اسحاق (م ۱۵۱)^۱

«ولدت فاطمة لعلي الحسن والحسين ومحسن، فذهب محسن صغيراً، وولدت له أم كلثوم و زینب». «فاطمه [س] برای علی علیه السلام این فرزندان را به دنیا آورد: حسن و حسین و محسن - که در کوچکی از دنیا رفت - و ام کلثوم و زینب».

۵- حسین بن حمدان (م ۳۳۴):^۲

حضرت علی علیه السلام فرمود: «... و ابني الحسن والحسين و ابنتي زینب و ام كلثوم...».

یعنی: «دو پسر حسن و حسین و دو دختر زینب و ام کلثوم».

۶- اسرار الفاطمیه:

در آخرین لحظات عمر حضرت علی علیه السلام: «ثقل عليها المرض، والإمام لا يفارقها، وأسماء تمرضها، والحسن والحسين وزینب و ام كلثوم عندها»^۳.

بعد از غسل دادن حضرت علی علیه السلام: «و اسماء في تلك الليلة ثم نادى: يا ام كلثوم، يا زینب يا حسن، يا حسین، هلموا تزودوا من امکم فهذا الفراق واللقاء والجنة، وبعد قليل نجاهم امیر المؤمنین علیه السلام...»^۴.

سپس اسماء در آن شب ندا زد: ای ام کلثوم، ای زینب!، ای حسن، ای حسین.....^۵

۷- بحار الانوار مجلسی:^۶

«... علی و فاطمة و ابنتیها الحسن والحسين و ابنتیها زینب و ام كلثوم...». «علی و فاطمه و

۱- سیره ابن اسحاق: ج ۵- ص ۲۳۱.

۲- الهدایة الكبرى، حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۳۴ق) ص ۱۶۳- بیروت.

۳- اسرار الفاطمیه محمد فاضل المسعودی ص ۳۳۴، باب لحظات عمرها الأخيرة.

۴- البحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۷۹ و اسرار الفاطمیه ص ۳۳۵، باب التشیع و الدفن.

۵- در جواب این ادعا روایات بسیاری موجود بود.. که چند روایتی که گذشت قطره ای از دریا محسوب می شود.

۶- بحار الانوار: ج ۳۰، ص ۲۹۰.

حسین، و دو دختر آنها زینب و ام کلثوم».

و چون مدعی از روایت صحیح دم می‌زند... شرح حال راویان نقل اول را ذکر می‌کنم.

معن بن عیسی بن یحیی بن دینار الأشجعی مولا هم، أبو یحیی المدنی القزاز:

شرح حال: «الامام، ثقة ثبت، قال أبو حاتم: هو أثبت أصحاب مالك...» از این بالاتر؟؟
مالك ابن انس:

شرح حال: «إمام دار الهجرة، رأس المتقين، وكبير المثبتين حتى قال البخاري: أصح

الأسانيد كلها».

و در معرفة الرجال خوبی از او به عنوان اصحاب امام صادق عليه السلام یاد شده ۱.

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی، أبو عبد الله

المدنی الصادق:

شرح حال: «(امام صادق عليه السلام) صدوق، فقیه، إمام و قال أبو حنيفة: ما رأيت أفقه منه»!

و ابو جعفر یعنی امام باقر عليه السلام!

«فقیها، فاضلاً و...» ۲.

چنین روایت محکم و صحیحی نقل شد آیا مدعی باز هم پروا ندارد؟؟؟

و بسیاری منابع هنگامی که نام فرزندان امیر المؤمنین عليه السلام را با هم ذکر می‌کنند، از زینب و ام کلثوم

هر دو نام می‌برند و بسیاری از آنها تصریح کرده‌اند که مادر هر دو حضرت فاطمه (س) است ۳.

جالب‌تر اینکه زینب کبری خودش دختری به اسم خواهرش یعنی ام کلثوم داشته که از عبدالله

۱- معجم رجال الحديث خوئی: ج ۱۵ ص ۱۶۵.

۲- برای تفصیل بیشتر به کتب رجال، از جمله تهذیب الکمال شیخ مزی مراجعه کنید.

۳- سنن الكبرى للبيهقي: ج ۷، ص ۷۰، تاریخ دمشق ابن عساکر: ج ۳، ص ۱۷۹ و ج ۶۹، ص ۱۷۶، تهذیب الکمال

المزی: ج ۲۰، ص ۴۷۹، تهذیب التهذیب ابن حجر: ج ۷، ص ۲۹۵، التنبیه والاشراف مسعودی: ص ۲۵۸،

البدایة والنهاية ابن كثير: ج ۵، ص ۳۱۴ و ج ۷، ص ۳۶۷، كشف الغمة اربلی ج ۲، ص ۶۸، انساب الاشراف

بلاذری: ج ۲، ص ۴۱۱، تاریخ طبری: ج ۵، ص ۱۵۳، الکامل فی التاریخ ابن اثیر: ج ۲، ص ۴۴۰، اسدالغابة

ابن اثیر: ج ۵، ص ۷۰، ارشاد شیخ مفید: ج ۱، ص ۳۵۵، تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۱۳، تاج الموالید طبرسی:

ص، ۲۳، الاصابة ابن حجر.

بن جعفر است!! و بعدها با ابان پسر حضرت عثمان رضی الله عنه ازدواج کرد! و جالب نیست که شخصی نام خودش را بر فرزندش بنهد!^۲.

شبهه: عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است:

اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده‌اند که عبد الله بن جعفر همزمان با یکی از همسران امیر مؤمنان و دختر آن حضرت ازدواج کرده است. در برخی از روایات، نام این دختر ام‌کلثوم و در برخی دیگر نام او زینب نقل شده است.

بخاری می‌نویسد: عبد الله بن جعفر با همسر علی و دختر علی همزمان ازدواج کرد.

در شرح این روایت، برخی از عالمان اهل سنت این دختر را زینب معرفی کرده‌اند:

ابن حجر: عبد الله بن جعفر با یکی از همسران علی و دختر او ازدواج کرد. اما همسر او لیلی

بنت مسعود و دخترش زینب بود.

سعید بن منصور: عده‌ای نیز او را ام‌کلثوم معرفی کرده‌اند: عبد الله بن جعفر بین لیلی دختر

مسعود نهشلی که در زمانی همسر علی بود و بین دخترش ام‌کلثوم فرزند فاطمه یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله

جمع کرد و هر دو در یک زمان همسران عبد الله بودند.

در جمع بین این دو روایت عالمان اهل سنت - چون می‌دانسته‌اند اگر زینب را همان ام‌کلثوم

معرفی کنند، دچار مشکل می‌شوند - توجیه شگفت‌آور و صد البته غیر قابل قبولی کرده‌اند.

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: منافاتی بین دو روایت نیست که در یکی زینب و در دیگری ام

کلثوم آمده است، زیرا عبد الله بن جعفر با هر یک پس از دیگری ازدواج کرد (نه اینکه در زمان

واحد با دو خواهر ازدواج کرده باشد).

بعضی گویند: زینب را طلاق داد و بعد با ام‌کلثوم ازدواج کرد و بعضی گویند بعد از وفات

زینب چنین شد.

جواب:

خود قزوینی می‌بیند که علما در این مورد در عجب هستند و هر کدام نظری دارند ولی با این

وجود می‌خواهد از آب گل آلود ماهی بگیرد و این اختلافات را دلیلی بر نفی ازدواج و نفی موجود

بودن ام‌کلثوم بگیرد!! (بخندید به این هذیان!).

۱- الشیعة وأهل البيت: ۱۴۱. طبقات ج ۸ ص ۴۶۵.. و انظر: الأخوة والأخوات دارقطنی ص ۲۹ رقم ۱۵. و

الإصابة ابن حجر رقم ۵۰۸.

۲- البته در تاریخ موجود هست که شخصی نام خود را بر فرزندش بگذارد ولی بسیار قلیل است.

به راحتی می‌توانیم اینگونه بگوییم: ما در بالا ثابت کردیم که حضرت فاطمه دختری مشهور به زینب کبری نداشته و فقط یک دختر به نام ام کلثوم از او ثابت است که کنیه او زینب است و علما نیز به خیال اینکه فاطمه دو دختر داشته در بعضی روایات زینب را و در بعضی ام کلثوم نوشته‌اند و این نیز خود دلیلی است بر اینکه زینب کبری وجود نداشته!!! (به همین راحتی) و اما حقیقت ماجرا:

ما طبق همین استدلال‌هایی که آقای قزوینی دارند، معتقدیم که ام کلثوم به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفر در نیامده که به شرح آن نیز می‌پردازیم.

آقای قزوینی اقوالی را که به نفع او بودند را نقل کرد ولی نمی‌گوید که:

۱- بسیاری از تذکره نویسان می‌نویسند که ام کلثوم فقط با حضرت عمر و محمد و عون بن جعفر ازدواج کرده و بس^۱.

۲- عبدالله بن جعفر در حیات حضرت علی با زینب ازدواج کرد و هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که او زینب را طلاق داده باشد و بلکه اکثر تذکره نویسان می‌گویند: او در نکاح عبدالله ابن جعفر بود تا وقتی که وفات کرد.

پس عبدالله بن جعفر به هیچ وجه نمی‌توانسته با هر دو خواهر ازدواج کند. و به امید خدا، در بحث ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟ به صورت مفصل‌تر به ازدواج‌های حضرت ام کلثوم می‌پردازیم تا خواننده به حقیقت ماجرا پی ببرد. البته در بالا با نقل روایات متعدد ثابت شد که زینب و ام کلثوم هر دو یک نفر نیستند.

شبهه: یک خطبه با نام دو نفر:

درباره خطبه حضرت زینب در کوفه و شام، در کتاب‌های تاریخی یک خطبه با دو عنوان ذکر شده است «خطبه ام کلثوم بنت علی» و «خطبه زینب بنت علی»، یعنی همان خطبه‌ای که برای حضرت زینب نقل شده، دقیقاً عین همان خطبه برای ام کلثوم نیز ذکر شده است.

ابن طیفور از عالمان قرن چهارم در کتاب بلاغات النساء، ابوسعید الآبی در نثر الدرر، و ابن حمدون در التذکره الحمدونیه، خطبه ام کلثوم را در کوفه این‌گونه نقل می‌کنند:

ام کلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنوری ندیدم، گویا از زبان علی سخن می‌گفت، به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند و چون ساکت شدند و زنگ‌ها از حرکت ایستاد، گفت: سخنم را با

۱- رجوع شود به قاموس الرجال: ص ۹۶، ج ۸. ذخائر العقبی: ج ۱، ص ۱۱۷ و امتاع الاسماع المقریزی: ج ۵، ص ۳۷۰.

ستایش پروردگار و با دورود و سلام بر جدم رسول خدا آغاز می‌کنم، ای مردم کوفه و ای اهل نیرنگ و خدعه، اشک چشمانتان همیشه جاری باد، و ناله‌های اندوه شما هیچ وقت پایان نیابد، مثل شما، مثل کسی است که رشته خود را پس از محکم شدن از هم می‌گسست....

در حالی که شیخ مفید و برخی دیگر از علما، همین خطبه را از زبان حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده‌اند:

زینب دختر علی را دیدم و همانند او سخنوری ندیدم،...

همچنین در قضیه منع کودکان اهل بیت از خوردن صدقات کوفیان، برخی از علما آن را برای ام‌کلثوم و برخی برای حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده‌اند، چنانچه شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌نویسد:

داستان ممانعت اسیران از خوردن صدقه اهل کوفه توسط حضرت زینب یا ام‌کلثوم معروف و مشهور است که چون گرفتن صدقه بر اهل بیت حرام بود، منع می‌کردند.

جواب:

با رجوع به کتاب‌های، بلاغات النساء، تذکرة الحمدونیه و نثر الدرر از کتب شیعه‌ای که آقای قزوینی از آنها نام بردند، متوجه می‌شویم که در هر سه کتاب خطبه به نام ام‌کلثوم ثبت شده! اما.....!!

۱- منظور نویسندگان این کتب این نبوده که ام‌کلثوم همان زینب است.. چرا؟! چونکه آنها خطبه‌ای غیر از این خطبه را برای حضرت زینب (س) نقل کرده‌اند که خطاب به یزید ایراد شده. و می‌بینیم که در هر کدام از این کتب از هر دو نام برده شده ولی آن خطبه فقط به اسم یک نفر ثبت شده. و صاحبان این کتب برای ام‌کلثوم و زینب هر کدام تذکره جداگانه‌ای نوشته‌اند.

۲- نکته جالبی که در این دو نقل قابل توجه است این است که، این روایت از شش نفر نقل شده! و هر ۶ نفر سخن خود را با این جمله شروع می‌کنند: "ام‌کلثوم" یا "زینب" را دیدم و مثل او سخنرانی ندیدم، گویا از زبان علی سخن می‌گفت.

الف: در بلاغات النساء از جعفر بن محمد عن آبائه علیهم‌السلام: «ورأیت أم کلثوم علیها السلام ولم أر خفرة والله أنطق منها كأنها تنطق وتفرغ علی لسان أمير المؤمنين علیه‌السلام».

ب: در احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۲۹ و الاخلاق الحسينية: ص ۵۴، جعفریاتی، «قال حذیم الاسدی:» «قال حذیم الاسدی: لم اروا لله خفرة قط انطق منها، كأنها تنطق وتفرغ علی لسان علي علیه‌السلام».

پ: در معالم المدرستین: «وقال بشیر بن حدیم الاسدی: نظرت إلى زینب بنت علی یومئذ - ولم أر حفرة قط انطق منها كأنها تنطق عن لسان أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام».

ت: در الامالی شیخ مفید^۱ از: «حذلم بن ستیر قال: قدمت الكوفة في المحرم سنة إحدى ... قال (حذلم بن ستیر): ورأيت زینب بنت علی لم أر حفرة قط أنطق منها كأنها تفرغ عن لسان أمير المؤمنين عليه السلام».

ث: در الفتوح ابن اعثم کوفی^۲ از: خزیمه الاسدی: «قال خزیمة الأسدی: ونظرت إلى زینب بنت علی عليه السلام یومئذ ولم أر حفرة قط أفصح منها كأنها تنطق عن لسان أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام».

ج: در پاورقی همین کتاب (الفتوح)^۳ تصریح شده که این قول از بشر بن حریم نقل شده: «عن الدر المنثور في طبقات ربات الخدود، وبالأصل: بشر بن حریم».

دیدید که توسط شش راوی این روایت نقل شده و هر ۶ نفر با این جملات سخن خود را شروع می‌کنند: زینب یا ام کلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنوری ندیدم، گویا از زبان علی سخن می‌گفت.

آیا عجیب نیست که هر شش راوی به مثل هم، سخنان زینب یا ام کلثوم را اینگونه توصیف می‌کنند؟ چگونه می‌شود هر ۶ نفر در مورد آن سخنان یک نظر را داشته باشند و هر شش آنها کلماتی مانند هم را در توصیف آن سخنان به کار ببرند؟

نتیجه: یا این روایات ساخته مولفین است! و یا ساخته روایانی که این روایت را از این شش نفر نقل کرده‌اند!! و یا حداقل ۵ طریق از این روایات کذب است و فقط یکی از آنها صحت دارد! که یا به ام کلثوم یا به زینب می‌رسد!! والله اعلم

۳- در کتاب «اللهموف في قتلى الطفوف»^۴ نوشته محدث و مورخ شیعی، آیه الله سیدبن طاووس حسنی (متوفای ۶۶۴) اینچنین آمده: حضرت حسین عليه السلام زمانی که اشعار (یا دهر أفّ

۱- الامالی الشيخ المفید: ص ۳۲۱.

۲- کتاب الفتوح أحمد بن أعثم الكوفی متوفی ۳۱۴، ج ۵ ص ۱۲۱.

۳- الفتوح ابن اعثم: ج ۵، پاورقی (۱) ص ۱۲۱.

۴- لهوف، ابن طاووس ص ۵۰.

لك من خليل...) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهنّ السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند، حضرت آنان را امر به صبر کرده و فرمود:

«یا اختاه یا ام کلثوم، و اءنتِ یا زینب، و اءنتِ یا رقیّة، و اءنتِ یا فاطمة، و اءنتِ یا رباب، اُنظُرْنَ إِذَا اءنا قُتِلْتُ فلا تشققن علی جَیِّیا ولا تحمشن علیّ وجها ولا تقلن علی هجرّا». یعنی: «خواهرم ای ام کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیّه، و تو ای فاطمه، و تو ای رباب، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک نزنید و روی نخرائید و کلامی ناروا بر زبان نرانید».

و مؤید این نقل، مطلبی است که سلیمان بن ابراهیم قندوزی، (متوفای ۱۲۹۴ هـ) به نقل از مقتل مسمی به ابومخنف پس از شرح کیفیت شهادت طفل شش ماهه می نویسد:

«ثم نادى: يا أم كلثوم، ويا سكينه، ويا رقية، ويا عاتكة ويا زینب، يا اهل بيتي عليكن مني السلام». یعنی: «آنگاه فریاد برآورد: ای ام کلثوم و ای سکینه و ای رقیّه! و ای عاتکه و ای زینب، ای اهل بیت من، من نیز رفتم، خداحافظ».

و مانند آن در: منتخب طریحی^۲، بحارالانوار^۳، الدمعة الساکبه^۴ و...

همچنین امام حسین در آن روز در جای دیگر فرمود: «یا زینب و یا ام کلثوم و یا سکینه و...»^۵.

* وقتی قافله به کربلا رسید امام جمله ای فرمود که از آن استفاده می شد حضرت در آن سرزمین به شهادت می رسد. حضرت زینب عرض کرد:

«یا اخی هذا کلام من أیقن بالقتل. فقال: نعم یا اختاه. فقالت زینب: و ائکلناه یعنی الحسین علیّه السلام إلى نفسه. قال (الراوی): و بکی النسوة و لطمن الحدود و شققن الجيوب و جعلت أم کلثوم تنادی: و ا محمداه و ا علیاه و ا أمه و ا أخاه و ا حسینه...»^۶. یعنی: «حضرت زینب گفت: ای برادرم، این سخن کسی است که یقین به کشته شدن دارد! امام علیّه السلام فرمود: بله خواهرم. زینب گفت:

۱- ینابیع المودة: ج ۳ ص ۷۹ (دار الأسوة للطباعة والنشر) و احقاق الحق: ج ۱۱ ص ۶۳۳.

۲- منتخب طریحی: ص ۴۴۰.

۳- بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۴۷.

۴- الدمعة الساکبه: ج ۴، ص ۳۳۶.

۵- الدمعة الساکبه: ج ۴، ص ۳۵۱، معالی السبطين: ج ۲، ص ۲۲، ذریعة النجاة: ص ۱۳۹.

۶- لهوف ابن طاووس: ص ۴۹.

ای وای! حسین از مرگ خود خبر می‌دهد. راوی می‌گوید: زنان گریه سر دادند و به صورت زدند و گریبان دریدند. ام کلثوم فریاد برآورد: وا محمدا، وا علیاه، وا اماه، وا اخاه، وا حسیناه...

پس مشخص شد که ام کلثوم و زینب هر دو یک نفر نیستند بلکه هر دوی آنها در صحرای کربلا همراه برادرشان، سیدنا حسین علیه السلام حضور داشته‌اند!!

حال این سوال پیش می‌آید که: چطور ممکن است؟ مگر حضرت ام کلثوم رضی الله عنها قبل از واقعه کربلا فوت نشدند؟ پس آنجا چه می‌کردند؟؟

جواب ساده است، این ام کلثوم بنت علی بن ابیطالب، دختر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نیستند و طبق کتب تاریخ و انساب حضرت علی علیه السلام دو دختر دیگر هم به اسم ام کلثوم داشته‌اند!^۱

ام کلثوم (احتمالاً ام کلثوم وسطی) بنت ام سعد دختر عروة بن مسعود الثقفیه^۲ و ام کلثوم الصغری (همسر کثیر ابن عباس) دختر ام ولد...^۳

اربلی از علمای تشیع اسامی دختران علی علیه السلام را اینگونه می‌نویسد: «زینب الكبرى وام کلثوم الكبرى وام الحسن ورملة الكبرى امهانی ومیمونه وزینب الصغری ورملة الصغری وام کلثوم الصغری ورقیه و...» در ادامه اشاره می‌کند که مادر ام کلثوم دوم ام ولد بوده است.^۴

با در نظر داشتن اقوال اهل فن می‌توان حداقل صحت وجود دو ام کلثوم را قطعی دانست. که حول ام کلثوم کبری دختر فاطمه الزهرا هیچ تردیدی نیست.

پس بدون شک ام کلثومی که در کربلا حضور داشته دختر حضرت فاطمه (س) نبوده بلکه ام کلثوم صغری بوده که در آن واقعه حضور داشته است.

اما اگر مدعیان لجاجت کنند و بگویند: نه آن ام کلثوم حاضر در صحرای کربلا، ام کلثوم صغری نبوده. ما هم با ایشان همصدا می‌شویم و می‌گوییم: شما درست می‌فرمایید، اصلاً ام کلثوم کبری، خواهر حضرت زینب در آن واقعه حضور داشته و ماجرای وفات ایشان در دوران خلافت

۱- تا چهار ام کلثوم نیز ذکر شده که دو تن از آنها اسمشان ام کلثوم و دو تن دیگر کنیه آنها ام کلثوم بوده ولی به نظر صحیح نمی‌آید... والله اعلم!

۲- مراجعه شود به الکامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۹۵ و اعیان الشیعة: ج ۳، ص ۴۸۴-۴۸۵.

۳- تاریخ موالید الائمة (تاج الموالید) طبرسی: ص ۱۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۷۰، ص ۳۵.

۴- کشف الغمة، ج ۲، ص ۶۹-۶۸.

معاویه اشتباه است ولی این به آن معنی نیست که زینب و ام کلثوم یک نفر هستند زیرا از متن روایات فوق ثابت شد که در آن ماجرا هم بانوی زینب نام و هم ام کلثوم نامی حضور داشته است. یعنی اگر بالفرض ماجرا وفات ایشان در دوران معاویه صحیح نباشد نیز هیچ خدشه‌ای بر موجودیت سیده ام کلثوم وارد نمی‌شود.

شبهه: عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها:

فتال نیشابوری در روضة الواعظین می‌نویسد:

هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یکپارچه صدای ناله سر دادند، زنان بنی‌هاشم در خانه آن حضرت گردآمدند و صدای شیون آنان در همه جا پیچید، آن چنان که مدینه از فریاد و ناله آنان به لرزه درآمد و می‌گفتند: ای سید و سرور ما و ای دختر رسول خدا ﷺ. مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالی که حسن و حسین در جلوی آنحضرت نشسته و گریه می‌کردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان می‌شدند.

ام‌کلثوم در حالی که رو بند بر چهره داشت و چادر عربی بر سرش افکنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد می‌زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اکنون به حق تو را از دست دادم که هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید، مردم مدینه همه جمع شده بودند و منتظر بودند تا جنازه فاطمه را بیرون بیاورند تا بر وی نماز بخوانند، ابوذر از خانه بیرون آمد و گفت: همه برگردید و متفرق شوید، زیرا امشب بدن زهرا دفن نمی‌شود و به تأخیر افتاد، مردم همه متفرق شدند.

در این روایت چند نکته قابل توجه است:

۱- تنها نام حسن، حسین و ام‌کلثوم به عنوان فرزندان و داغدیدگان حضرت زهرا سلام الله علیها ذکر شده و نامی از حضرت زینب سلام الله علیها که به اتفاق همه بزرگ‌تر از ام‌کلثوم بوده برده نشده است.

۲- ام‌کلثوم در زمان شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، طبق نظر مدعیان وجود ام‌کلثوم که گفته‌اند در واپسین سال‌های عمر پیامبر به دنیا آمده، در خوشبینانه‌ترین حالت، دو سال داشته است. با توجه به این نکته چگونه می‌توانیم تفصیلات ذکر شده در روایت (از جمله نوحه‌سرایی و پوشیدن برقع و...) را بر ام‌کلثوم حمل نماییم. بنابراین تردیدی وجود ندارد که این ام‌کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است.

جواب:

قزوینی می‌گوید: اتفاق همه بر این است که زینب از ام کلثوم بزرگ‌تر بوده است که یاوهای بیش نیست. زیرا در مورد تولد ام کلثوم تنها یک قول دقیق نقل شده و آن هم اینکه وی در سال ششم هجری تولد یافت.^۱

ذهبی و ابن کثیر و مؤلف شیعه موسوعه امام علی با ابیطالب علیه السلام به نقل از ذهبی می‌نویسند: «أم کلثوم بنت علی بن ابي طالب الهاشمية ابن عبد المطلب بن هاشم الهاشمية، شقيقة الحسن والحسين. ولدت: في حدود سنة ست من الهجرة، ورأت النبي صلى الله عليه وآله ولم ترو عنه شيئاً. خطبها عمر بن الخطاب»^۲.

و ابن حجر عسقلانی نیز می‌نویسد: «أم کلثوم بنت علی بن ابي طالب الهاشمية أمها فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ولدت في أواخر عهد النبي صلى الله عليه وآله وتزوجها عمر بن الخطاب ولها عشر سنين او اكثر»^۳. «أم کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله، در اواخر زندگانی پیامبر صلى الله عليه وآله به دنیا آمده و عمر با او ازدواج کرد، وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند».

و مؤلف شیعی کتاب «بانوان عالمه و آثار آنها» می‌نویسد:

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام، دار فانی را وداع گفت، ام کلثوم که پنج سال بیش نداشت برقعی به صورت انداخت و چادری بلند بر سر کرد و...^۴

یعنی در سال ۱۱ هجری ۵ ساله بوده، پس در سال ۱۷ هجری ۱۱ ساله می‌شود!

و به جرات می‌توان گفت ام کلثوم از زینب بزرگ‌تر بود. که قدیمی‌ترین علما از جمله ابن اسحاق (متوفی ۱۵۱) همین قول را ارجح می‌دانند.^۵

ولی در مورد تاریخ ولادت حضرت زینب (س) اقوال زیادی مانند پنجم جمادی الاولی در سال پنجم یا ششم، شعبان سال ششم، سال چهارم و اواخر رمضان سال نهم پس از جنگ تبوک هم

۱- موسوعه الامام علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۶، اعلام النساء ص ۲۳۸، سیر اعلام النبلاء الذهبی ج ۳، ص ۵۰۰.

۲- سیر اعلام النبلاء الذهبی: ج ۳، ص ۵۰۰، بدایه و النهایة ابن کثیر: ج ۵، ص ۳۳۰ و سیرة النبویه ابن کثیر.

۳- الإیثار بمعرفه رواة الآثار ابن حجر عسقلانی: ج ۱، ص ۲۱۱، دار الکتب العلمیة، بیروت.

۴- بانوان عالمه و آثار آنها: ص ۱، نویسنده: معاونت پژوهش مرکز حوزه‌های علمیه خاوران.

۵- ابن اسحاق ج ۵، ص ۲۳۱، دمشق، سیر اعلام النبلاء: ج ۵، ص ۵۰۰.

هست^۱، که معلوم نیست کدام صحیح‌تر است ولی طبق قرائن او از ام کلثوم کوچک‌تر بوده. قرائنی مانند همین روایتی که آقای قزوینی نقل کرده‌اند! که در آن نامی از زینب نیست و به احتمال او در آن سال‌ها کوچک‌تر از این بوده که در این ماجراها داخل شود.

و یا روایتی که قبلاً از ابن بابویه نقل کردیم که می‌گفت: فاطمه (ع) حسن را در آغوش راستش و حسین را در آغوش چپش حمل کرد و دست چپ ام‌کلثوم را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت!!!^۲ (خواستگاری از دخت ابوجهل).. و نامی از زینب به میان نمی‌آورد!! که احتمالاً در آن سال‌ها نیز او یا به دنیا نیامده بود و یا خیلی کوچک بوده!

و این روایت را که ملا باقر مجلسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی علیه السلام فرمود: وقتی از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، کفن بر من بپوشان، بر پیکرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاک روی بدنم بریز، بالای سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان، چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را ای علی به خدا می‌سپارم و سفارش می‌کنم که به فرزندانم خوبی کن. سپس فاطمه، ام‌کلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی که این دخترم به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا می‌سپارم.^۳

پس مشخص است که ام‌کلثوم بزرگ‌تر از زینب بوده‌اند که سیده فاطمه، ام‌کلثوم را بر سیده زینب مقدم می‌دارند.

و شواهد دیگری مانند خواستگاری حضرت فاروق رضی الله عنه، از او، و همنامی او با نام اولین دختر درگذشته رسول خدا صلی الله علیه و آله (به این معنی که حضرت فاطمه نام خواهرش را روی فرزند خود گذاشته باشد) به سال دوم هجری، به نظر می‌رسد او به سن از حضرت زینب (ع) بزرگ‌تر باشد.

۱- فاطمة زهراء شادمانی دل پیامبر ص ۹۱۸، احمد الرحمانی الهمدانی، ترجمه سیدحسین افتخارزاده، بی‌تا، بی‌جا، ۱۳۷۳ش، فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد ص ۱۶۹-۱۷۰، السید محمد کاظم القزوینی، دارالانصار، بی‌جا، ۱۴۲۲ق.

۲- علل الشرایع، ابن بابویه: ص ۱۸۶-۱۸۵، چاپ نجف- همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون آورده است.

۳- بحار الأنوار مجلسی: ج ۷۹ ص ۲۷.

قرینه دیگر این است که حضرت علی علیه السلام در پاسخ به خواستگاری حضرت عمر از ام کلثوم، به کوچک بودن ام کلثوم استدلال کرده و سیدنا عمر به این استدلال اعتراض نکرده و نگفته است که پس دختر دیگریت زینب را به من بده! چون:

اولاً، اگر زینب بزرگتر می بود، عمر بایستی از او خواستگاری می کرد نه از ام کلثوم. خواستگاری از خواهر کوچکتر با علم به کوچک بودن او، با وجود خواهر بزرگتر، بی معناست. ضمن اینکه در زمان این خواستگاری هنوز حضرت زینب همسر عبدالله، پسر جعفر، نبوده است. ثانیاً، اگر زینب (ع) بزرگتر می بود، باید حضرت عمر در رد استدلال سیدنا علی به این مطلب استدلال می کرد.

همچنین قرائنی وجود دارد، مانند «سمتی اُمی حیدرة» که حضرت علی علیه السلام در جنگ خیبر فرمود: من همانم که مادرم اسمم را حیدر (شیر) نهاد، که مردان عرب، قبل از اسلام و در صدر اسلام، امر نامگذاری فرزندان را به زناشان وا می گذاشتند.

نام دو تن از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و خواهران به سن بزرگتر از حضرت فاطمه علیها السلام ام کلثوم و زینب است. گویا آن حضرت برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره خواهرش ام کلثوم که همسر حضرت عثمان بود و به سال دوم هجری همزمان با جنگ بدر از دنیا رفت، نام نخستین دخترش را ام کلثوم گذاشت. نیز ولادت حضرت زینب علیها السلام، دختر دوم آن حضرت، همزمان با فوت خواهر دیگرش زینب بود و از این رو نام او را زینب نهاد!

پس ثابت شد که ام کلثوم از حضرت زینب علیها السلام بزرگتر بوده و یا حداقل اینکه در سال ۱۲ هجری تا به آن حدسن داشته اند که چادر و برقع بپوشد. (با توجه به اقوال علما می توان سن ۶ سال را عنوان کرد، که به وقت خواستگاری می شود ۱۱ یا ۱۲ سال).

شبهه: امیر مؤمنان در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟

روایات متعددی وجود دارد که امیر مؤمنان علیه السلام در ماه رمضان، هر شب در خانه یکی از فرزندانش افطار می کردند. شبی در خانه امام حسن و شبی در خانه امام حسین و شبی در خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب). و در شب شهادت نیز طبق تمام نقل ها در خانه ام کلثوم بوده است، ام کلثوم همسر کدامیک از افراد نام برده شده است؟

شیخ مفید در کتاب شریف الإرشاد می نویسد:

و چون ماه مبارک رمضان فرارسید، امیر مؤمنان علیه السلام شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) می‌گذراند و بیش از سه لقمه غذا نمی‌خورد، در یکی از شب‌های رمضان سؤال شد که چرا غذا کم می‌خورید؟ فرمود: فرمان خدا (کنایه از مرگ و شهادت) مرادرخواهد یافت و دوست دارم با شکم گرسنه به ملاقات بروم، یک شب یا دو شب بیش باقی نمانده بود که در آخر شب فرقتش را با شمشیر شکافتند.

عالمان اهل سنت (ابن اثیر و زمخشری! و نویری) نیز همین روایت را به این صورت نقل کرده‌اند: ماه رمضان که فرا می‌رسید، علی یک شب را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم نزد عبد الله بن جعفر، (همسر زینب) افطار می‌کرد، و بیش از سه لقمه غذا نمی‌خورد و می‌گفت: دوست دارم با شکم گرسنه به دیدار معبودم بشتام.

و از طرف دیگر، طبق عده‌ای از روایات، امیر مؤمنان علیه السلام در آخرین شب، مهمان ام‌کلثوم سلام الله علیها بوده است:

ملا باقر مجلسی: ام‌کلثوم (ع): چون شب نوزدهم رمضان فرا رسید، هنگام افطار سفره‌ای پهن کردم که دو قرص نان جو و ظرفی شیر و مقدار نمک در آن بود.

حال چگونه می‌توان بین این روایات جمع کرد؟ یا باید بگوییم برنامه امیر مؤمنان علی علیه السلام این بوده است که یک شب در خانه حسن و یک شب در خانه حسین و یک شب در خانه زینب و یک شب در خانه ام‌کلثوم سلام الله علیهم باشد، که منافات با نص روایت مذکور دارد، و یا باید خانه ام‌کلثوم را یکی از این سه خانه به حساب آوریم، که تنها می‌تواند خانه عبد الله بن جعفر باشد. یعنی همسر عبد الله بن جعفر، زینب سلام الله علیها همان ام‌کلثوم است.

و نکته دیگر این که اگر ام‌کلثومی وجود داشته است، چرا امیر مؤمنان شبی را به ایشان اختصاص نداده‌اند؟

جواب:

در این مورد چند نکته حائض اهمیت است.

۱- این روایت به دو شکل و متن نقل شده که در اکثر آنها به جای عبد الله بن جعفر از عبد الله بن عباس یاد شده ..

تعداد کثیری از علما اینچنین می‌نویسند:

«عثمان بن المغيرة قال: لما دخل شهر رمضان كان امير المؤمنين علیه السلام يتعشى ليلة عند

الحسن، وليلة عند الحسين، وليلة عند عبد الله بن العباس، وكان لا يزيد على ثلاث لقم...»^۱.
 «چون ماه رمضان فرارسید، امیر مؤمنان علیه السلام شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی را نزد عبد الله بن عباس (پسر عمویش) می‌گذراند و بیش از سه لقمه نمی‌خورد»!

حال من از ایشان می‌پرسم: اگر ام کلثوم را خط بزیم! شما بین این روایت و روایتی که خود نقل کرده‌اید چگونه جمع می‌کنید؟؟ من می‌گویم: در این روایت فقط از حسن و حسین اسم به میان آمده در حالی که زینب نیز در آن شهر بود، چرا از او نامی نیست؟؟ پس نتیجه می‌گیریم که حضرت علی علیه السلام اصلاً فرزندی به جز حسن و حسین از فاطمه نداشته! اگر چنین بگویم به من نمی‌خندید؟

۲- حضرت علی علیه السلام در آن وقت، ۴ همسر در نکاح داشته‌اند^۲، آیا حضرت علی علیه السلام بعد از خوردن افطاری شب را هم پیش دختر یا پسرش می‌ماند و همانجا می‌خوابید؟؟ (انه كان ظلوما جهولا!!) یعنی در ۳۰ روز رمضان با همسر و منزل خود قطع رابطه می‌کرد؟

۳- طبق نص تاریخ حضرت علی علیه السلام در نماز صبح ضربت خورد و بعد از ضربت خوردن او را به سوی خانه خودش حمل کردند... و حمل علی الی منزله^۳.

او را به سوی خانه خودش حمل کردند نه خانه فرزندان! و اینکه در روایت آن خانه را خانه‌ای گفته‌اند که ام کلثوم در آن حضور داشته‌اند چیزی خلاف حقیقت نیست، چونکه: در سال ۴۰ هجری که حضرت علی علیه السلام در آن سال شهید شد محمد بن جعفر همسر دوم ام کلثوم شهید شده بود (در صفین^۴). و به علت اینکه سال ازدواج عون بن

۱- مناقب الإمام امیر المؤمنین: ج ۲ ص ۷۱، شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی: ج ۲ ص ۲۹۱ و ص ۴۳۰، وروضة الواعظین فتال نیشابوری: ص ۱۳۵، تاریخ دمشق ابن عساکر: ج ۴۲ ص ۵۵۵، کشف الغمة: ج ۲، ص ۶۲، الأنوار البهية، عباس قمی: ص ۷۵ (موسسه نشر اسلامی)، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، سید علی خان مدنی: ص ۱۱۸، شرح احقاق الحق مرعشی: ج ۱۸ ص ۲۴۹، نهج السعادة شیخ محمودی: ج ۷ ص ۱۰۰، کنز العمال متقی هندی: ج ۱۳ ص ۱۹۵ ح ۳۶۵۸۳، نظم درر السمطین الزرنندی الحنفی: ص ۱۳۷ و...
 ۲- امامه بنت ابی العاص و لیلی بنت مسعود و اسما بنت عمیس و ام البنین .. نکا: الفصول المهمة فی معرفة الأئمة ابن صباغ: ج ۱، ص ۶۴۸ _ دار الحديث للطباعة والنشر.

۳- البداية والنهاية: ج ۷، ص ۳۲۷ و ۳۲۸ و الوجیز المفید: ص ۷۰ و تراجم الشهداء: ص ۲۶ و جزء حلیثی: ص ۱۲۵.
 ۴- انساب الاشراف: ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰ و ج ۳، ص ۹۸، الإصابة: ج ۶، ص ۷ رقم ۷۷۸۰، اعلام الزرکلی: ج ۶، ص ۶۹. در مورد شهادت محمد بن جعفر و عون بن جعفر، همسر دوم و سوم ام کلثوم در بحث "ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد" مفصلاً صحبت خواهد شد.

جعفر با ام کلثوم (علیها السلام) مشخص نیست، می توان گفت در آن سال ام کلثوم رضی الله عنها شوهری نداشته و در خانه پدرشان ساکن بوده اند.

(همانطور که بعد از شهادت حضرت فاروق رضی الله عنه، حضرت علی رضی الله عنه دخترش را به خانه خودش آورد، می توان گفت: بعد از شهادت محمد بن جعفر نیز همین کار را کرده اند).

۴- در روایتی آمده که حضرت ام کلثوم (ع) شبی که پدر ایشان به شهادت رسیدند در خانه حضرت علی رضی الله عنه بودند. (و همانطور که گفتیم جالب نیست، فردی در هر ۳۰ روز رمضان تا صبح در خانه فرزندانش به سر ببرد، آن هم در صورتی که خود دارای منزل هستند!).

۵- در ادعایی که مدعی ذکر کرده اند نوشته شده: حضرت علی رضی الله عنه روزی در خانه حسن رضی الله عنه و روزی نزد حسین رضی الله عنه و روزی نزد عبدالله بن جعفر رضی الله عنه و زینب (ع) افطاری می کرده اند.

به جرات می توان گفت: ام کلثوم در خانه خود حضرت علی رضی الله عنه زندگی می کرده که ذکری از خانه مستقلی برای او نیست تا حضرت علی رضی الله عنه مهمان خانه او شده باشند!!
و در روایات اینگونه آمده:

(بعد از ضربت خوردن حضرت علی رضی الله عنه و بعد از انتقال ایشان به خانه خودشان) ام کلثوم دختر حضرت علی با گریه و شیون خطاب به ابن ملجم گفت: ای دشمن خدا، هیچ زیانی به پدرم نمی رسد و خداوند متعال تو را خوار و ذلیل خواهد ساخت. (إذ نادته أم کلثوم بنت علی وهی تبکی أي عدو الله لا بأس علی أبي والله مخزیک).

ابن ملجم گفت: پس چرا گریه می کنی؟ به خدا آن (شمشیر) را با هزار دینار خریدم و با هزار دینار آن را زهرآگین ساختم. و اگر این ضربه بر همه اهل مصر وارد می آمد، کسی از آنها زنده نمی ماند! همانطور که قبلاً نیز گفتیم حضرت علی رضی الله عنه را بعد از ضربت خوردن به خانه خودشان حمل کردند. و نیز نقل شد که حضرت ام کلثوم در آن خانه حضور داشته اند که اولین شخصی که با ابن ملجم سخن می گوید ایشان بوده اند.

سوال: اگر ام کلثوم در خانه مستقلی زندگی می کرده اند و حضرت علی رضی الله عنه نیز بعد از ضربت به خانه خودشان (نه خانه فرزندان) منتقل شده اند. ام کلثوم در آنجا چه می کرده اند و یا چگونه به آن سرعت به آنجا خود را رسانیده اند و چطور زینب قبل از وی آنجا نبوده و چطور...

پس شکی نیست که خانه‌ای که حضرت علی (علیه السلام) به آنجا انتقال داده شد خانه‌ای بود که دخترش نیز در آن همراه پدرش زندگی می‌کرد و گرنه مورخان نمی‌گفتند: «حمل علی الی المنزل» می‌نوشتند: «به سوی خانه دخترش ام کلثوم حمل شد».

۵- به فرض که ام کلثوم خانه‌ای برای خود داشته باشند، آن وقت نیز نمی‌توان گفت که او با همسر زندگی می‌کرده!

شیخ مفید و طوسی در کتب خود و مجلسی در بحار الانوار^۱ و محدث قمی در منتهی الآمال ص ۱۷۰ الی ص ۱۸۵ از حضرت ام کلثوم (علیها السلام) روایتی را نقل می‌کنند که ایشان می‌فرمایند:

«چون شب نوزدهم ماه رمضان شد حضرت علی (علیه السلام) به خانه آمدند و به نماز ایستادند، یک طبق غذا (افطاری) شامل دو قرص نان جو و یک کاسه شیر و مقداری نمک جهت افطار ایشان آماده کردم چون ایشان از نماز فارغ شدند چشمشان بر طبق افتاد، گریستند و گفتند آیا نمی‌دانی من از پسر عمم متابعت می‌کنم و فرمودند: «یا بنیة! ما من رجل طاب مطعمه ومشر به وملبسه إلا طال وقوفه بین یدی الله ﷻ یوم القیام، یا بنیة إن الدنیا فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب». «ای دختر! هرکس خوراک و پوشاکش در این دنیا نیکوتر، توقفش در روز قیامت بیشتر است، بر مال حلال حساب و بر مال حرام عذاب است.....» و فرمودند: «ای فرزندم به خدا قسم چیزی نمی‌خورم تا یکی از دو خورشت را برداری». (یا بنیة والله لا آکل شیئاً حتی ترفعین احد الادامین).

همانطور که ملاحظه کردید، دو قرص نان و دو خورشت سر سفره بوده، ولی چرا فقط دو خورشت و دو قرص نان؟؟ اگر حضرت ام کلثوم در خانه همسر بودند بدون شک همسرشان نیز بر سر سفره می‌بود، و به جای دو خورشت سه خورشت و به جای دو قرص نان سه قرص لازم بود، پس این موضوع نیز دلیلی دیگر است که ثابت می‌کند، ام کلثوم در آن وقت همسری نداشته‌اند تا با آنان سر یک سفره بنشینند.

و مجلسی در چند صفحه بعد نیز چنین روایتی را نقل می‌کند که: حضرت علی (علیه السلام) بعد از ضربت خوردن امام حسن (علیه السلام) را به جای خود گذاشت تا با مردم نماز گذارد. «امام حسن (علیه السلام)

وقتی از نماز فارغ شدند بالای سر حضرت آمدند و گریستند ... و آن حضرت را در حجره نزدیک مصلاهی خود خوابانیدند حضرت زینب (علیها السلام) و حضرت ام کلثوم (علیها السلام) آمدند و در پیش آن حضرت نشستند و نوحه و زاری برای آن حضرت می کردند حضرت علی فرمود: ای دخترانم..... «ثم ادخل النبیؐ إلى حجرته وجلس فی محرابه. قال الراوی: واقبلت زینب وام کلثوم حتی جلستا معه علی فراشه، وأقبلتا تند بانه وتقولان: یا أبتاه»^۱.

آقای قزوینی! خوب خواندی؟؟ حضرت زینب و ام کلثوم، یعنی دو دختر حضرت فاطمه (ع) که به وقت ضربت خوردن نزد پدرشان آمدند. شاید شما این روایت را ندیده‌اید و یا دیده و توان خواندن آن را نداشته‌اید؟

و مجلسی در چند صفحه بعد می نویسد: «ف عند ذلك صرخت زینب بنت علیؑ وام کلثوم و جمیع نساءه!!!»^۲.

و در صفحه بعدش ضمن روایتی می نویسد: «ثم نادى الحسنؑ باخته زینب وام کلثوم وقال: یا اختاه...»^۳. «سپس سیدنا حسنؑ خواهرش زینب و ام کلثوم را صدا زد و گفت: ای خواهرانم...!!».

وما علینا الا البلاغ، وما علی الکاذب الا خجل

و برای اینکه دیگر نگویند ام کلثوم در آن وقت در آنجا حضور نداشته این دو قول را نیز نقل می کنیم: «طلق الأعمی عن جدته قالت: كنت أنوح أنا وأم کلثوم بنت علی علی علی، النبیؐ»^۴. «طلق اعمی، از قول مادر بزرگش نقل می کند که می گفته است: من هم همراه ام کلثوم دختر علیؑ برای آن حضرت نوحه سرایی می کردم».

ابن عبدالبر نیز شعری را از ام هیشم دختر عریان نغعی نقل می کند که به این ترتیب است:

ألا یاعین و یحک أسعدینا	ألا تبکی أمیر المؤمنینا
تبکی أم کلثوم علیه	بعبرتها وقد رأت الیقینا
ألا قل للخوارج حیث کانوا	فلا قرت عیون الشامینا

۱- بحارالانوار مجلسی: ج ۴۲، ص ۲۸۹.

۲- بحارالانوار: ج ۴۲، ص ۲۹۳.

۳- بحارالانوار: ج ۴۲، ص ۲۹۴.

۴- طبقات الکبری ابن سعد: ج ۳، ص ۳۸ و انساب الاشراف، مقتل امیرالمومنین علی ابن ابیطالب.

أفي شهر الصيام فجعتمونا بخير الناس طراً أجمعيناً

«ای چشم، وای بر تو، ما را خوشبخت کن، آیا بر امیر المؤمنین گریه نمی کنی؟

ام کلثوم اشک ریزان بر او گریه می کند که او یقیناً (مرگ او) را دیده است.

به خوارج بگو، هر جا که هستند، خوشحالی به خود نینند.

آیا در ماه رمضان ما را جمع کرده اید؟! شما، بهترین کسی را که بر چهارپایان سوار می شد و آنها را رام می کرد و سوار بر کشتی می شد و کفش می پوشید و سوره های مثانی و مئین را خوانده است، کشتید!».

نتیجه: ام کلثوم در آن تاریخ بیوه و ساکن خانه پدرشان بوده اند، و بعد از شهادت پدر و سرپرستان، پسر عموی ایشان با وی ازدواج می کند. (والله اعلم)

شبهه: ام کلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان علیه السلام:

قاضی نعمان مغربی، از دانشمندان قرن چهارم شیعه در ضمن نقل روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام، ام کلثوم را بهترین دختر آن حضرت معرفی می کند:

«قالت: قال علي عليه السلام يوماً لابنته أم كلثوم - وكانت خير بناته -: يا بنية ما أراي إلا أقل ما

أصحبك.....». «علی علیه السلام روزی به دخترش ام کلثوم که بهترین دخترانش بود، فرمود: دیدار من و تو خیلی کم است....».

در حالی که تردیدی وجود ندارد که زینب کبری، عقيلة الهاشمية، برترین دختر آن حضرت بوده است.

جواب:

نمی دانم آقای قزوینی واقعاً نادان هستند و یا اینکه خود را به نادانی زده اند! چون در نقل روایت گفته شده: «وكانت خير بناته» «بهترین دختران و نه بهترین دختر»!! آیا فرق بین این دو را نمی دانید؟؟ این به آن معنی است که ام کلثوم بین همه دختران حضرت علی (که تعدادشان از ۱۵ تا ۲۸ نفر مختلف است) یکی از بهترین آنها بود و نه بهترین آنها و گذشته از آن این سخن نظر

۱- الاستيعاب ابن عبد البر: ج ۳، ص ۱۱۳۲، بحار الانوار مجلسی: ج ۴۴، ص ۲۹۹، جوهره في نسب الإمام علي وآله، البری: ص ۱۲۳، اعيان الشيعة: ج ۳ ص ۴۸۸، و شرح احقاق الحق مرعشی، اسد الغابة ابن اثیر: ج ۴، ص ۳۹، تهذيب الكمال المزی: ج ۲۰ ص ۴۸۹، الوافي بالوفيات صفدی: ج ۲۱ ص ۱۸۲ و سبل الهدی صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۳۰۷ و تاريخ الخلفا سيوطی، و نهاية الأرب في فنون الأدب نویری ...

شخصی ولیده (راوی ماجرا) و یا خود نویسنده کتاب است چون که می‌بینیم این جمله: «و کانت خیر بناته» در پراکنش ذکر شده.

ضمناً: سوالی دارم خدمت جناب قزوینی، که معیار برتری چیست؟ آیا انسان می‌تواند بین دو فرد نیک کردار خدایی کند (نعوذ بالله) و یکی را بر دیگری برتری دهد؟ این کار خداست یا بشر؟ خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«بی‌گمان، گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست، حقا که خداوند دانا و آگاه است.»

و خداست که عبادت‌های ما را می‌سنجد نه من و شما!!

گذشته از آن اگر برداشت مضحک شما صحیح باشد و منظور این است که ام‌کلثوم بهترین دختر است باز هم می‌گوییم این چه ربطی به بحث دارد؟ یعنی اگر کسی ام‌کلثوم را بر زینب برتری داد شما نتیجه می‌گیرید که ام‌کلثومی وجود نداشته است؟! آفرین! ۲۰ و احسنت و صد رحمت بر مخ گنجشک!۱.

شبهه: معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟

طبق نظر اهل سنت، معاویه بن ابوسفیان، از دختر عبد الله بن جعفر برای پسرش یزید خواستگاری کرد، اما با دخالت امام حسین علیه السلام نقشه معاویه خنثی شد و امام حسین علیه السلام او را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد.

این که این دختر چه کسی است، به دو صورت نقل شده است: ۱. ام‌کلثوم دختر حضرت زینب دختر حضرت زهرا سلام الله علیها. ۲. زینب دختر ام‌کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها. بلاذری و حموی اعتقاد دارند که این دختر، فرزند حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر بوده:

معاویه، در نامه‌ای به مروان که از طرف او والی مدینه بود، نوشت تا از ام‌کلثوم دختر عبد الله بن جعفر که مادرش زینب دختر علی و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش یزید خواستگاری نماید.

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد دخترش، زینب فرموده است «هِيَ خَيْرُ بَنَاتِي، أُصِيبَتْ فِيَّ» که اعتقاد غالب مسلمین عکس این است آیا با این وجود کسی نتیجه می‌گیرد که پس زینب وجود خارجی نداشته؟

اما برخی دیگر از عالمان اهل سنت، آن را دختر ام کلثوم از عبد الله بن جعفر دانسته‌اند. أبو الفرج نهروانی و ابن عساکر از علمای اهل سنت می‌نویسد:

دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل کرده است که گفت: معاویه به مروان والی مدینه نامه‌ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب که مادرش ام کلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامی رسول خدا ﷺ بود، خواستگاری نماید.

جواب:

۱- در سلسه راویان روایت دوم (روایت ابن عساکر) دو شخص دروغگو دیده می‌شوند اولی، ابو العز ابن کادش است، که ابن نجار در موردش می‌گوید: در نقل روایت ضعیف، مخلط، دروغگو است و احتیاجی به او نیست. عبد الوهاب الأنماطی گوید: مخلط است. ابراهیم بن سلیمان می‌گفت: شنیدم از ابالعز ابن کادش که می‌گفت: بر حضرت رسول ﷺ حدیث وضع کرده‌ام!

ابی القاسم، علی بن حسین حافظ گوید: این دلیلی بر جهل ابن کادش است چون او افتخار می‌کند که حدیث دروغ به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد!

و دومین شخص، محمد بن عمر واقدی است که بخاری می‌گوید: او متروک الحدیث است و احمد و ابن مبارک و ابن نمیر و اسماعیل بن زکریا او را ترک کرده‌اند. و در جایی دیگر امام احمد او را دروغگو و یحیی بن معین او را ضعیف و امام مسلم و نسائی او را متروک و غیر ثقه می‌دانند.^۱

و همینطور روایت اول از (بلاذری و حموی) نیز کذب است چون در آن روایت هم واقدی وجود دارد که شرح حالش گذشت.

پس در درجه اول چنین روایاتی که سندشان تا به این حد مجروح است غیر قابل استناد هستند، ولی جدای از سند متن آن نیز پر از اشکال است. چون همینطور که آقای قزوینی نقل کرده‌اند این روایت به دو شکل زیر نقل شده:

۱- (روایت بلاذری و حموی) معاویه، در نامه‌ای به مروان که از طرف او والی مدینه بود، نوشت تا از ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر که مادرش زینب دختر علی و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش یزید خواستگاری نماید.

۲- (روایت ابن عساکر و نهروانی) دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل کرده است که گفت:

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۳۸، ص ۲۰، لسان المیزان ابن حجر: ج ۱، ص ۲۱۸، بیروت، لبنان، ۱۹۷۱م.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی: ج ۹، ص ۳۲۴ رقم ۶۰۶، تهذیب الکمال المزنی: ج ۲۶ ص ۱۸۰-۱۸۱.

معاویه به مروان والی مدینه نامه‌ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب که مادرش ام‌کلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامی رسول خدا ﷺ بود، خواستگاری نماید. مشخص است که روایت دوم دروغ محض است (البته آگه هر دو دروغ نباشند!) چونکه:
اولاً: حضرت عبدالله بن جعفر از سیده زینب (اگر ام‌کلثوم را همان زینب فرض کنیم) دختری به اسم زینب نداشته است!! و این بدون بحث و جدل ثابت است.

چنانچه قبلاً گفته شد، علما در ذکر فرزندان زینب اختلاف‌ها کرده‌اند ولی خوشبینانه‌ترین موضع آن است که حضرت زینب دو دختر داشته به نام‌های ام‌کلثوم و ام‌عبدالله^۱ پس این زینب از کجا آمد که معاویه بخواهد به خواستگاری او بیاید؟
حضرت عبدالله بن جعفر نه تنها از زینب کبری بلکه از هیچ‌کدام از همسرانش فرزندی به نام زینب نداشته‌اند.

ابن قتیبه می‌گوید:

«ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً وبتین، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعود الأكبر، وعباس، وأم کلثوم، أمهم زینب بنت علی بن أبی طالب من فاطمة بنت رسول الله - ﷺ - .
ومحمد، وعبید الله، وأبو بكر، أمهم الخوصاء بنت حفصة أحد بنی تیم الله بن ثعلبة. وصالح، وموسی، وهارون، ویحیی، وأم أیها، أمهم لیلی بنت مسعود بن خالد النهشلی، تزوجها بعد علی بن أبی طالب. ومعاویة، وإسماعیل، وإسحاق، والقاسم لأمهات أولاد، والحسن، وعود الأصغر، وأمها جمانة بنت المسیب الفزاریة. قال: والعقب من ولد عبد الله بن جعفر لإسماعیل، وإسحاق، وعلی، ومعاویة»^۲.

حال اگر به فرض محال هر دوی اینها (زینب و ام‌کلثوم بنت علی) یک نفر باشند چگونه می‌توان بین این دو روایت را جمع کرد؟؟ نام دختری که از او خواستگاری شده چیست؟؟ زینب یا ام‌کلثوم؟؟ تردیدی نیست که عبدالله بن جعفر دختری به اسم زینب نداشته پس نتیجتاً روایت دوم کذب محض است.. گذشته از آن باز هم می‌گوییم که: اگر شما به همین راحتی با این دو روایت

۱- مصعب بن عبدالله الزبیری: نسب قریش ص ۸۲. دارالمعارف للطباعة والنشر.

۲- رجوع شود به: تهذیب الاسماء امام نووی، ج ۱، ص ۳۶۲/ انساب الاشراف: ج ۱، ص ۶۷-۶۸ و همچنین جمهرة أنساب العرب ابن حزم، نسب قریش مصعب زبیری در باب ولد جعفر بن ابی طالب.

منکر ام کلثوم می‌شوید ما هم می‌توانیم منکر زینب شویم! آن هم به وسیله روایاتی که ام کلثوم را نیز در ردیف همسران عبدالله بن جعفر قرار داده‌اند!!!.

شبّه: در شام چه کسی دفن شده است:

در رحله ابن بطوطه (متوفای ۷۷۹۳۲هـ) در هنگام سفر به شام به جای زیارت قبر زینب بنت علی می‌گوید قبر ام کلثوم دختر علی در نزدیکی دمشق و...

ابن بطوطه: در نزدیکی شهر و یک فرسخ مانده به آن، بارگاه ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب از فاطمه علیها السلام قرار دارد، برخی گفته‌اند که اسم او زینب بوده و چون شباهت به خاله آن حضرت داشته، رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیه او را ام کلثوم نهاده است.

از سخن ابن بطوطه به این نتیجه می‌رسیم که این مدفن متعلق به ام کلثوم است و ام کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است که رسول خدا این کنیه را به خاطر شباهت به دخترش به او داده است. و نمی‌تواند ام کلثوم دختر حضرت زهرا باشد، چرا که طبق نظر افرادی که ام کلثوم را غیر از حضرت زینب می‌دانند، ام کلثوم در مدینه دفن شده نه در شام.

حموی در معجم البلدان نیز این بارگاه را متعلق به ام کلثوم می‌داند: قبر ام کلثوم در راویه دمشق است. ابن جبیر اندلسی نیز در سفرنامه خود، آن را مدفن ام کلثوم می‌داند:

از زیارتگاه‌های اهل بیت علیهم السلام محل دفن ام کلثوم دختر علی علیه السلام است که بر او زینب صغری می‌گویند و ام کلثوم کنیه‌ای است که رسول خدا به او داده است، چون به دخترش ام کلثوم شباهت داشته است. این زیارتگاه در روستای یک فرسخی دمشق است که مسجدی بزرگ و موقوفاتی دارد، من آن جا را زیارت کرده و شبی آنجا ماندم.

و عبد الرزاق بیطار، از عالمان قرن چهاردهم، تصریح می‌کند که ام کلثوم همان حضرت زینب و این مدفن مربوط به آن حضرت است:

راویه، در سمت قبله و شرق شام روستای است که سه مایل با شام فاصله دارد. در این روستا زینب دختر علی بن ابوطالب و فاطمه زهرا که کنیه‌اش ام کلثوم است، دفن شده است.

در تاریخ مدینه دمشق نیز وی را ام کلثوم می‌خواند، اما می‌گوید نمی‌دانم این دختر کدام ام کلثوم است، زیرا ام کلثوم دختر علی همسر عمر در مدینه مرده است:

ابن عساکر: مسجد راویه، مسجدی است تازه تأسیس و تجدید بنا شده بر قبر ام کلثوم، و این ام کلثوم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که همسر عثمان بوده نیست، چون او در زمانی زندگی پیامبر از دنیا

رفت و در مدینه دفن شد، و نیز دختر علی از فاطمه که همسر عمر بود نیز نیست، زیرا او با فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند که در بقیع دفن شده‌اند.
بهترین راه حل این است که ام‌کلثوم همان حضرت زینب باشد.

جواب:

همه اقوالی که آقای قزوینی نقل کردند به جز قول ابن عساکر و عبدالرزاق بیطار (متوفی ۱۳۳۵) صریحاً از ام‌کلثوم کبری صحبت می‌کنند نه زینب کبری ولی چگونه آقای قزوینی نتیجه گرفته‌اند که این قبر زینب است، نمی‌دانم!!

اولاً: ابن بطوطه و ابن جبیر می‌گویند: این قبر، قبر زینب صغری است که کنیه‌اش ام‌کلثوم بود. و میرزا علی خان امیر الدوله نیز متنی که بر سنگ نوشته‌ای که از آن مقبره استخراج شده است را اینگونه می‌نویسد: «هذا قبر زینب الصغری المکناة بام‌کلثوم بنت علی بن ابوطالب امها فاطمة البتول سيدة نساء العالمین ابنت سید المرسلین محمد خاتم النبیین ﷺ». «این قبر زینب صغری! است که کنیه او ام‌کلثوم و دختر علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام، سرور زنان دو جهان و دختر سرور پیامبران و آخرین پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله است».



و امروزه نیز، قبل از ورود به مرقد، این تابلو نصب است که روی آن نوشته:

«هذا ضريح السيدة زينب الصغری الملقبة بام‌کلثوم بنت الامام علی ابن ابیطالب».

همانطور که ملاحظه کردید نام صاحب مرقد را زینب صغری نوشته‌اند و نه زینب

کبری! و تا به حال کسی زینب کبری را زینب صغری نخوانده! (الا قزوینی‌ها!) و همانطور که قبلاً طبق گفته علمای اهل تشیع گذشت، اسم سیده ام‌کلثوم، زینب صغری بوده است. که از جمله آنها شیخ مفید و طبرسی هستند، که ایشان زینب صغری (همسر حضرت عمر رضی الله عنه) را مکنی به ام‌کلثوم می‌دانند نه زینب کبری را!^۲

۱- سفرنامه حج، میرزا علی‌خان امین الدوله صدراعظم، مقدمه کتاب، ص ۳.

۲- الامالی شیخ المفید: ج ۱، ص ۳۵۴، اعلام الوری طبرسی: ص ۲۰۳.

ابن البطریق به وقت نام بردن از فرزندان حضرت علی علیه السلام می‌نویسد: «وَأَوْلَادُهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام سبعة وعشرون ذكراً وأُنثى: (۱ و ۲) الحسن والحسين علیهما السلام. (۳) زينب الكبرى. (۴) زينب الصغرى المكناة أم كلثوم. أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالمين ابنة سيد المرسلين محمد خاتم النبيين...»^۱.

شیخ مفید نیز نام فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام را این گونه برمی‌شمرد: «الحسن والحسين وزينب الكبرى وزينب الصغرى المكناة أم كلثوم أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالمين»^۲.
طبرسی نیز می‌نویسد: «كان لفاطمة (ع) خمسة اولاد ذكر وأُنثى: الحسن والحسين (ع) وزينب الكبرى وزينب الصغرى المكناة بأم كلثوم (ع) وولد ذكر قد أسقطته فاطمة (س) بعد النبي صلی الله علیه و آله...»^۳.

پس به هیچ وجه نمی‌توان آن قبر را قبر زينب كبرى همسر عبدالله بن جعفر دانست مگر اینکه نام او را از زينب كبرى به زينب صغرى تغيير دهيم! (که از امثال قزوینی بعید نیست!).

در ضمن ام کلثوم همسر حضرت عمر رضی الله عنه شبیه به ام کلثوم بنت نبی صلی الله علیه و آله بوده‌اند چنانکه محدث قمی در نفس المهموم: ص ۴۳۱ نقل از ابن بطوطه در کتاب تحفة النظار في غرائب الأمصار می‌نویسد: پیغمبر برای شباهت حضرت ام کلثوم (علیها السلام) به خاله‌اش ام کلثوم دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، او را هم ام کلثوم کنیه نهاد.

و همانطور که ثابت شد ام کلثوم لقب همسر حضرت عمر رضی الله عنه بوده است و چنانچه در عرب متداول است، کنیه جای اسم را گرفته، به جای اینکه زينب صغرى علیها السلام نامیده شوند به ام کلثوم علیها السلام معروف گردیده‌اند.

دوماً: در هیچ روایتی ذکر نشده که حضرت زينب كبرى از مدینه خارج و به شام رفته باشند.
«چنانکه سید محسن امین، صاحب «اعیان الشیعة» می‌گوید: اما قبری که در دهستان راویه در نزدیک دمشق وجود دارد، منسوب به زينب صغرى مکنی به ام کلثوم است. چنان که من خود نیز آن

۱- العمدة ابن البطریق: ص ۳۰-۳۱.

۲- كشف الغمة: ج ۲، ص ۶۷، الامالی شیخ مفید، حاشیه ص ۳۲۲.

۳- تاج الموالید طبرسی: ص ۱۸ و ۳۲، بحار الانوار مجلسی: ج ۴۲، ص ۷۴ و ۸۹، العمدة ابن البطریق: ص ۲۹،

عمدة الطالب: ص ۲۹، المستجد من الإرشاد: حلی ص ۱۳۹، قم.

را بر سنگی که بر قبر این زن بود مشاهده کردم و نیز ابن جبیر بدان اشارت کرده است. اگر چنین باشد این زینب خواهر امام حسین علیه السلام است (منظور محسن امین زینب کبری است). اما چگونه او به شام رفته و در آنجا وفات یافته و دفن شده، خداوند بر صحت این قول داناتر است! در تاریخ و آثار باقی مانده در نزد ما، هیچ‌گونه اشاره‌ای بر این واقعه دیده نمی‌شود.^۱

و در جایی دیگر می‌گوید: «بازگشت حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه، قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است، بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاریخ وفات و محل دفن دقیقاً روشن نباشد».^۲

و باز هم می‌گوید: «وقد جرت عادة كثير من الناس إذا رأوا ما لا يعلمون وجهه أن يخترعوا له وجها فتارة يكون له صورة ظاهرية وتارة يكون خرافيا وتارة يزيد على الخرافة كهذا فبعض الناس لما زعموا أن القبر المنسوب إلى السيدة زينب بقرية راوية بقرب دمشق هو منسوب إلى زينب العقيلة اخترعوا لذلك وجوها من التأويل الباطل».^۳ یعنی: «و عادت عدۀ زیادی از مردم این است، در صورتی که علم ندارند چیزی را اختراع می‌کنند که این اختراعات چندین صورت است: بعضی آن را به صورت ظاهری و بعضی به صورت خرافه و بعضی بیشتر از خرافات، چنانکه بعضی از مردم می‌پندارند، قبری که منسوب به سیده زینب در روستای راویه نزدیک دمشق است، آن زینب را زینب عقيله (دختر حضرت علی) می‌دانند و این را اختراع کرده و چندین شکل از تاویلات باطل در این مورد کرده‌اند!!».

خلاصه اینکه آقای قزوینی برای بررسی این مورد به کتاب اعیان الشیعة سید محسن امین مراجعه کنند تا با سر و کله زدن با ادله‌های هم مذهبشان، یک راهی برای خودشان باز کنند! تا مشخص شود که جناب قزوینی مخترع هستند و جزء همان عدۀ کثیری از مردم بی‌علم به حساب می‌آیند و یا اینکه این صفات به محسن امین (صاحب اعیان الشیعة) برمی‌گردد!!

سوماً: همانطور که قبلاً نیز اشاره شد در اینکه قبر زینب کبری در چه شهری است بین علمای اهل تشیع درگیری! هایی وجود دارد که عدۀ آن را در مدینه و بعضی در مصر و بعضی در شام می‌دانند! در مورد مقبره شام شکی نیست که آن قبر، قبر زینب کبری نیست. ولی قبر ام کلثوم هم نیست،

۱- اعیان الشیعة: ج ۱، ص ۳۲۷.

۲- اعیان الشیعة: ج ۷، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳- اعیان الشیعة: ج ۵، ص ۱۷.

همانطور که ابن عساکر می گوید:

«مسجد راویة مستجد علی [قبر] أم کلثوم. وأم کلثوم هذه لیست بنت رسول الله ﷺ التي كانت عند عثمان، لأن تلك ماتت في حياة النبي ﷺ ودفنت بالمدينة ولا هي أم کلثوم بنت علی من فاطمة التي تزوجها عمر بن الخطاب ﷺ لأنها ماتت هي وابنها زيد بن عمر بالمدينة في يوم واحد ودفنا بالبقیع. وإنما هي امرأة من أهل البيت سمیت بهذا الاسم ولا یحفظ نسبها»^۱.
یعنی: «مسجد راویه بر قبر ام کلثوم است. این ام کلثوم دختر رسول خدا ﷺ نیست که همسر عثمان بود، زیرا او در زمان حیات پیامبر ﷺ از دنیا رفت و در مدینه دفن گردید. همچنین دختر علی علیه السلام از فاطمه (س) نیست که عمر بن خطاب ﷺ با او ازدواج کرد، زیرا او و پسرش زید بن عمر در مدینه و در یک روز درگذشتند و در بقیع مدفون گردیدند. این شخص زنی از اهل بیت به نام ام کلثوم است که نسبش حفظ نشده است».

و همچنین در تذکره زینب کبری از محل دفن ایشان صحبتی نمی کند^۲.

چهارماً: قدیمی ترین منبعی که در مورد این قبر سخن گفته ابن عساکر است و ما قبل او کسی به آن قبر اشاره ای نداشته است که به احتمال قوی قبل از آن تاریخ کسی ادعایی نکرده که آن قبر از آن اهل بیت است. و همینطور تا قبل از قرن نه (۹) هیچ شخصی ادعا نکرده که این مقبره بر قبر حضرت زینب کبری همسر عبدالله بن جعفر بنا شده است. و ادعاهایی که در این مورد شده همه مربوط به قرن ۹ به بعد است که طبق دلایل موجود ادعای ایشان پوچ است.

نتیجه: همانطور که در محل قبر زینب کبری اختلاف هست در مورد قبر ام کلثوم نیز اختلافی مشاهده می شود و این چیز بسیار عادی است چونکه می بینیم در مورد دفن سر سیدنا حسین علیه السلام شش قول!! وجود دارد.

۱- علی بن حسین علیه السلام همراه زنان (از شام) خارج شد و سر حسین علیه السلام را به کربلا باز گرداند^۳.

۲- کنار قبر حضرت علی علیه السلام دفن شد^۱.

۱- تاریخ مدینه دمشق: ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۰.

۲- تاریخ مدینه دمشق: ج ۶۹، ص ۱۷۴ به بعد.

۳- الأملی صدوق، مجلس سی و یکم: ص ۲۳۲، روضة الواعظین: ص ۱۹۲، و بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۱۴۰.

۳- مسجد رقه در کنار فرات.

۴- بقیع نزد قبر مادرش فاطمه علیها السلام.

۵- دمشق.

۶- قاهره^۲.

برای ما ثابت است که قبر ام کلثوم (ع) در بقیع است همانطور که ابن عساکر فرمودند: «أم کلثوم بنت علی من فاطمة التي تزوجها عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ لأنها ماتت هی وابنها زید بن عمر بالمدينة في يوم واحد و دفنا بالبقیع»^۳.

«ام کلثوم دختر علی رضی اللہ عنہ از فاطمه (س) که عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ با او ازدواج کرد، او و پسرش زید بن عمر در مدینه و در یک روز درگذشتند و در بقیع مدفون گردیدند».

خلاصه اینکه آن قبر یا ساختگیست و نیت سازنده هم (احتمالاً) خالی کردن جیب زائرین از همه جا بی خبر بوده است^۴. و یا همانطور که ابن عساکر فرمودند: قبر یکی از اهل بیت است که نسبش ثبت نشده، ولی به احتمال قوی این قبر از آن ام کلثوم صغری دختر حضرت علی رضی اللہ عنہ می باشد که در کربلا نیز حضور داشته و به همین دلیل نیز کنار قبر سیده سکینه دختر سیدنا حسین رضی اللہ عنہ که از حاضرین در واقعه ی کربلا بوده دفن شده اند.

۱- کامل الزیارات ابن قولویه قمی: ص ۸۴ مؤسسه نشر الفقاهة، الکافی کلینی: ج ۴، ص ۵۷۱-۵۷۲، تهذیب الاحکام طوسی: ج ۶، ص ۳۵-۳۶ و ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۵.

۲- تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی: ص ۲۶۵، ۲۶۶، اعیان الشیعة: ج ۱، ص ۶۲۷، ۶۲۶ و همو، لواعیج الاشجان: ص ۲۴۷-۲۵۰، محمدامین امینی: ج ۶، ص ۳۲۱، ۳۳۷... در مورد محل دفن حضرت علی رضی اللہ عنہ نیز اختلاف هست، بعضی می گوید در کوفه دفن است و بعضی در دمشق و حتی بعضی گویند قبر وی در افغانستان است!!!!.

۳- تاریخ مدینه دمشق: ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۰.

۴- ابن بطوطه می گوید: و علیه مسجد کبیر و حوله مساکن و ... رحلة ابن بطوطه: بیروت، ص ۱۱۷. و بر آن قبر مسجد بزرگی ساخته اند... این از گمراهی اهل تشیع است زیرا با این کار لعنت پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم را برای خود می خرنند، محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمودند: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»، (صحیحین و وسائل الشیعة: ج ۳، ص ۲۳۵ و من لایحضره، بحار الانوار و...).



شبهه: چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند:

قاضی نعمان مغربی در شرح الأخبار، نام تمام اسیران کربلا را نقل می‌کند، اما در میان آن‌ها نامی از حضرت زینب سلام الله علیها نمی‌برد: افرادی که در روز عاشورا به اسارت گرفته شدند، یکی از آنان علی بن حسین علیه السلام است که بیمار بود و از زنان ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب است و ام‌حسن دختر علی بن ابوطالب و فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی علیه السلام بوده‌اند.

با توجه به کنیه حضرت زینب که ام‌کلثوم بوده، به احتمال زیاد، مقصود از ام‌کلثوم همان حضرت زینب باشد، چرا که به اتفاق همگان حضرت زینب در کربلا حضور داشته است و وجود ام‌کلثوم دختر دیگر امیر مؤمنان علیه السلام جای تردید دارد.

جواب:

در متنی که قزوینی نقل کرده‌اند اسم دو تن از فرزندان حضرت علی علیه السلام به نام‌های ام‌کلثوم و ام‌الحسن آمده است.

در مورد ام‌کلثوم، قبلاً در جواب شبهه یک خطبه به نام دو نفر توضیح دادیم که او ام‌کلثوم دختر فاطمه نیست. و اما اینکه چرا نام زینب در میان اسرا ذکر نشده؟

محض اطلاع آقای قزوینی!!! معروفترین و بی‌شبهه‌ترین کنیه حضرت زینب (ع) ام‌الحسن است.

و برای اینکه مروری باشد بر درس‌های گذشته اعضای تیم قزوینی این چند قول را نقل می‌کنم:

در انساب الطالبیین می‌خوانیم: زینب کبری دختر امیرمؤمنان علیه السلام که کنیه‌اش «ام‌الحسن»

بود، از مادرش زهرا (ع) روایت می‌کرد.

سیدجعفر آل بحر العلوم در تحفة العالم می‌گوید: «زینب الکبری زوجة عبد الله بن جعفر تكنی أم الحسن»^۱.

و تقریباً در اکثر کتبی که از اسرای کربلا نام برده‌اند، نام سه دختر حضرت علی علیه السلام آمده است: زینب همسر عبدالله بن جعفر، ام کلثوم، و فاطمه^۲ پس منظور قاضی نعمان از ام الحسن بنت علی علیه السلام همان حضرت زینب هستند.

هر کس که نداند و بداند که نداند لنگان خرک لنگ به مقصد برساند
هر کس که نداند و نداند که نداند نادان مرکب ابدالدهر بماند

شبهه: میراث فاطمه، فقط به ام کلثوم رسید:

علامه مجلسی رضوان الله علیه به نقل از مصباح الأنوار می‌نویسد:

فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی علیه السلام فرمود: وقتی از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، کفن بر من بپوشان، بر پیکرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاک روی بدنم بریز، بالای سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان، چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را ای علی به خدا می‌سپارم و سفارش می‌کنم که به فرزندانم خوبی کن. سپس فاطمه، ام‌کلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی که این دخترم به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا می‌سپارم.

طبق متن روایت، وسائل خانه حضرت زهرا سلام الله علیها فقط به ام‌کلثوم رسیده است، حال چگونه می‌توان آن را طبق نظر افرادی که ام‌کلثوم و زینب را دو نفر می‌دانند، توجیه کرد، با این که طبق نظر آن‌ها حضرت زینب از ام‌کلثوم بزرگ‌تر بوده است.

جواب

در این شبهه نیز تکیه بر دروغی شده که قبلاً کذب بودنش ثابت شد و آن هم اینکه ام کلثوم از زینب کوچک‌تر بوده!!! و روایت فوق نیز شاهدهی دیگر بر ادعای ما و بر دروغ بودن ادعای مدعی است.

۱- به نقل از زینب الکبری، للنفدی: ص ۲۲ و ۲۹. و از قول شیخ نقدی: ص ۱۶-۱۷ و مراجعه شود به فضائل زینب. سید احمد موسوی.

۲- قصه کربلا: ص ۴۰۵، تنقیح المقال: ج ۲، ص ۲۴ و ۷۲ و ۷۹ و ج ۳ ص ۷۲، الکامل ابن اثیر: ج ۴، ص ۸۸، نفس المهموم: ص ۴۵۶، العقد الفریة: ج ۴، ص ۱۷۱، مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۹، ریاحین الشریعة: ج ۳، ص ۱۵ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۱۷ و ج ۴ ص ۲۲۵ و ۲۵۵، ابصارالعین: ص ۱۳۰ ... بعضی از علما سه دختر دیگر حضرت علی علیه السلام به نام‌های رقیه (۳ساله) و ام هانی و صفیه را نیز جزء اسرا نام اند و الله اعلم.

گذشته از اینها روایت نقل شده به کلی دروغ است چون در روایت آمده که فاطمه وصیتش را به علی ع گفت ولی صحیح آن است که وصیت را به اسماء بنت عمیس گفت^۱ و در روایت فوق آمده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: خودت غسل دادنم را بر عهده بگیر ولی شیعه نقل می‌کند که اسماء بنت عمیس در این کار شرکت داشت^۲ و البته در بعضی روایات کذب دیگر نقل شده که فاطمه قبل از وفات، خودشان خود را غسل داده و گفته‌اند که من خود را غسل داده ام پس بعد از وفاتم مرا غسل ندهید!!^۳.

شبهه: ازدواج عمر با حضرت زینب (س)!!!

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده‌اند که خلیفه دوم با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است!!!

عبد الحی کتانی می‌نویسد:

مختار کنتی به نقل از دمیری می‌نویسد: بزرگترین مهریه‌ای که تاکنون شنیده‌ایم، مهریه‌ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار داد، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار. و هنگامی که از این مهریه سنگین از وی سؤال شد گفت: من میلی به زنان ندارم، ولی از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در قیامت قطع می‌شود، مگر سبب و نسبت داشتن با من، بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

این نیز نشان می‌دهد که ام‌کلثوم و حضرت زینب سلام الله علیها یک نفر بوده‌اند و با توجه به این که می‌دانیم حضرت زینب سلام الله علیها با خلیفه دوم ازدواج نکرده‌است، نتیجه می‌گیریم که اصل ازدواج خلیفه با دختر امیر مؤمنان علیه السلام افسانه‌ای بیش نیست.

جواب:

اولاً شیخ عبدالحی متوفی ۱۳۸۲ و نزدیک به عصر ماست و باید گفت ایشان از کجا چنین سخنی را آورده‌اند؟؟ آیا تا به این حد عاجزید که دنبال اشتباهات و سهوهای علما می‌گردید تا به

۱- الأمالی، طوسی: ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- الأمالی، شیخ طوسی: ج ۱، ص ۱۰۷- جلاء العیون: مجلسی، ص ۲۴۲-۲۳۵.

۳- بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۷۲ و ۱۸۳ و ۱۸۷.

مقصد خود برسید؟؟ گذشته از آن همانطور که قبلاً نیز گفتیم کنیه ام کلثوم زینب صغری بوده است. و منظور شیخ نیز زینب الصغری المکنه بام کلثوم بوده است. چنانکه در نقل شیخ الدمیری که ایشان به آن ارجاع داده‌اند صریحاً ام کلثوم آمده:

«وتزوج عمر أم کلثوم بنت علی رضی الله عنه، وأصدقها أربعين ألف درهم»^۱.

پس اصل مرجع نیز به ازدواج با سیده ام کلثوم تصریح کرده است و منظور شیخ عبدالحی هم همان زینب الصغری است که گفتیم کنیه ام کلثوم بوده است^۲.

شبهه: ام کلثوم در کربلا حضور داشت:

افرادی که ام کلثوم را غیر از حضرت زینب سلام الله علیها می‌دانند، معتقدند که ام کلثوم در زمان امام حسن رضی الله عنه در مدینه از دنیا رفته و در بقیع به خاک سپرده شده است، اما طبق برخی از مدارک موجود در کتاب‌های اهل سنت، ام کلثوم در قضیه کربلا نیز حضور داشته است.

چنانچه از خطبه ام کلثوم در کوفه به نقل از بلاغات النساء آمده بود:

«قالت أبدأ بحمد الله والصلاة والسلام على جدي أما بعد يا أهل الكوفة...».

چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می‌کنم و درود و سلام بر جدّ خویش می‌فرستم. ای اهل کوفه!...

و جمال الدین بغدادی از عالمان قرن ششم اهل سنت در بستان الواعظین می‌نویسد:

«فظللن ورأس الحسين بينهن مصلوب تسع ساعات من النهار وإن أم کلثوم رفعت رأسها فرأت رأس الحسين فبكت وقالت يا جداه ترید رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا رأس حبيبي الحسين مصلوب» «سر مبارک امام حسین رضی الله عنه را حدود ۹ ساعت در برابر اسیران بالای نیزه قرار دادند، ام کلثوم به بالا نگاه کرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالای نی مشاهده کرد عرضه داشت: ای جد بزرگوار و ای رسول خدا صلى الله عليه وسلم این سر محبوبت حسین است که بالای نی قرار دارد».

۱- حیاة الحيوان الكبرى: دمیری ص ۴۸۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۲۰۰۳ م.

۲- الشیخ المفید: ج ۱، ص ۳۵۴، و العمدة ابن البطریق: ص ۳۰، مستدرک سفینة البحار: ج ۴ ص ۳۱۳، بحار الانوار: ج ۴۲ ص ۷۴، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۵۵۹، قاموس الرجال: ج ۱۲ ص ۲۱۶، اعیان الشیعة: ج ۱ ص ۳۲۶، الفصول المهمة فی معرفة الائمة ابن صباغ حاشیة: ج ۱ ص ۶۴۷، دار الحدیث للطباعة والنشر، محدث قمی در نفس المهموم: ص ۴۳۱.

در این روایات، ام کلثوم، رسول خدا ﷺ را جد خویش معرفی می‌کند، و اگر قبول کنیم که طبق نظر مشهور اهل سنت، ام کلثوم در زمان حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از دنیا رفته است، این روایات هیچ‌گونه توجیهی جز حمل ام کلثوم، بر حضرت زینب علیها السلام ندارد.

جواب:

۱- وقتی از روایات شیعه وسنی در منابع حدیثی،^۱ فقهی^۲ و تاریخی^۳ و فتوای علما^۴ خبر داده‌اند که ام کلثوم و پسرش زید در یک روز و قبل از واقعه کربلا از دنیا رفته‌اند. دیگر همه این روایات ارزش خود را از دست می‌دهند مانند روایت بلاغات النسا که پوچ بودنش قبلاً آشکار شد. شما دقت کنید به متن ترجمه آقای قزوینی آنجا که می‌نویسند: «ام کلثوم به بالا نگاه کرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالای نی مشاهده کرد.»

اگر نفهمیدید دوباره بخوانید! آقای قزوینی می‌گویند: «ام کلثوم سر پدر خود را بالای نی مشاهده کرد» یعنی این ام کلثوم دختر امام حسین علیه السلام است که سر امام حسین علیه السلام را آنجا مشاهده کردند پس واضح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جد دختران سیدنا حسین علیه السلام محسوب می‌شوند. در روایت تصریح نشده که این ام کلثوم کدام ام کلثوم است ولی آقای قزوینی خودشان تصریح کردند که این ام کلثوم دختر سیدنا حسین علیه السلام هستند. به این می‌گویند چوب خدا که انصافاً صدا ندارد! اما...!

اما ما دختری به نام ام کلثوم برای سیدنا حسین علیه السلام نمی‌شناسیم که در کربلا نیز حضور داشته باشند و نمی‌دانم آقای قزوینی چگونه اینگونه ترجمه کرده‌اند. ولی بین اسرای زنان از بنی هاشم در واقعه کربلا ام کلثوم دیگری نیز وجود دارد که او ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری

۱- تهذیب الاحکام الطوسی: ج ۹، ص ۳۶۲، و سائل الشيعة الحر العاملي: ج ۲۶، ص ۳۱۴، سنن الدارمی: ج ۲، ص ۳۷۹، مستدرک الحاکم: ج ۴، ص ۳۴۶ (هذا حديث اسناده صحيح وفيه فوائد منها)، السنن الدارقطني: ج ۴، ص ۴۰ دارالکتب اسلامیه، سنن الکبری بیهقی: ج ۶، ص ۲۲۲ و المصنف ابن ابی شیبہ: ج ۴ ص ۱۳۳.

۲- مسالك الافهام الشهيد الثاني: ج ۱۳، ص ۲۷۰، جواهر الکلام، جواهری: ج ۳۹، ص ۳۰۸، كشف اللثام الفاضل الهندی: ج ۲، ص ۳۱۲، مكتبة المرعشي، قم، المدونة الكبرى الامام مالك: ج ۳، ص ۳۸۵، مطبعة السعادة مصر، المغنی ابن قدامة، عبدالله بن محمد الحنبلي: ج ۷، ص ۱۸۷، دارالكتاب العربي، بيروت، الشرح الكبير ابن قدامة، عبدالرحمن ج ۷، ص ۱۵۶، دارالكتاب العربي، بيروت.

۳- المنمق، البغدادي: ص ۳۱۰.

۴- منابع فقهی شماره قبل، رياض المسائل (ط ق حجریه) الطباطبایی: ج ۲، ص ۳۸۰، مستند الشيعة: (طج)، التراقي ج ۱۹، ص ۴۵۲، موسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۹ق. و منابع دیگر...

می‌باشد که همراه همسرش قاسم بن محمد بن جعفر آنجا حضور داشت و شوهرش نیز جزو شهدای کربلا هستند. پس در اینجا دو احتمال وجود دارد.

۱- این ام‌کلثوم دختر سیدنا حسین علیه السلام است به تصریح جناب قزوینی!!

۲- این ام‌کلثوم دختر زینب کبری (ع) هستند که ایشان نیز می‌توانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را، جد خود بخوانند.

که در صورت صحت این روایت بی‌سند، گزینه دو بر حقیقت نزدیکتر خواهد بود... والله اعلم
نتیجه‌گیری قزوینی!:

با توجه به شواهدی که ذکر شد، دختری به نام ام‌کلثوم از حضرت زهرا سلام الله علیها، جای تردید دارد، بلکه می‌توان گفت که ام‌کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است. هنگامی که ام‌کلثوم و حضرت زینب یک نفر شدند، اصل ازدواج با عمر منتفی می‌شود، زیرا همه می‌دانند که عبد الله بن جعفر همسر آن حضرت بوده است و نه کسی دیگر.

جواب:

طبق شواهدی که ما ذکر کردیم حضرت فاطمه (ع) دو دختر داشته‌اند و همینطور در کربلا نیز دختری به نام زینب و دختری به نام ام‌کلثوم حضور داشته‌اند، پس اگر روایتی خلاف این حقایق تاریخی باشد آن روایات مردود می‌شوند نه اینکه بر حقایق تاریخی خللی وارد شود.

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].

«و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است.»

شبهه: منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت:

از عبارت برخی از عالمان اهل سنت استفاده می‌شود که در میان اهل بیت و سادات نیز کسانی بوده‌اند که این ازدواج را منکر شده‌اند.

ابن حجر هیثمی پس از نقل روایتی در باره ازدواج با سند ضعیف از اهل بیت علیهم السلام در الصواعق المحرقة می‌نویسد:

در روایتی که آن را بیهقی و دارقطنی با سندی که راویان آن از بزرگان اهل بیت هستند، چنین آمده است که علی دختران خویش را برای ازدواج با فرزندان جعفر نگاه داشته بود، عمر او را در راه دیده و گفت: ای ابوالحسن، دخترت ام‌کلثوم از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ازدواج من در آور، او فرمود: من دختران خود را برای ازدواج با فرزندان برادرم جعفر نگاه داشته‌ام، عمر در پاسخ

گفت: قسم به خداوند بر روی زمین کسی نیست که قصد داشته باشد مانند من با او به بهترین وجه زندگی کند، او را به ازدواج من در آور.

علی گفت: او را به ازدواج تو در آوردم، عمر به مسجد پیامبر بازگشته و گفت: به من تبریک ازدواج بگوئید، گفتند با چه کسی ازدواج کرده‌ای؟

در پاسخ گفت: با ام کلثوم دختر علی و سپس چنین گفت که از پیامبر ﷺ شنیده است که فرمود «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌گردد، جز سبب و نسب من» و گفته بود که من از اصحاب پیامبر بودم، دوست داشتم که ارتباط سببی نیز داشته باشم!!!

و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار ازدواج عمر با ام کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما، بیشتر می‌شود، اما جای تعجبی ندارد، زیرا آن‌ها با علما معاشرت نداشته و نادانی رافضه بر عقل آن‌ها مستولی شده است و در عقل خویش نادانی را وارد کرده‌اند، و به همین سبب در این مورد از روافض تقلید نموده و نمی‌دانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار حسیات است!!! زیرا کسی که ممارست با علوم داشته و کتاب‌های اخبار و سنن را مطالعه کند، علم ضروری پیدا می‌کند که علی ام کلثوم را به ازدواج عمر در آورده است و انکار این مطلب نادانی، عناد، انکار بدیهیات و نیز بیماری عقلی و فساد در دین است!!!

جالب اینجاست که با وجود ادعای ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونی را نه بیهقی و نه دارقطنی نقل نکرده‌اند!!! تنها روایتی که پیدا شد، روایتی است که در سیره ابن اسحاق با یک سند و در سنن دارقطنی با دو سند مرسل آمده (که یکی از آن‌ها را از سیره ابن اسحاق گرفته است) و آن نیز با این متن اختلاف‌های فراوان دارد!!!

(سنن الکبری) هنگامی که عمر بن خطاب با ام کلثوم دختر علی ازدواج کرد، به جلسه مهاجرین در مسجد رسول خدا ﷺ بین قبر و منبر آمده و آن‌ها برای او دعا به برکت کردند. عمر گفت: قسم به خدا من را به ازدواج او مایل نکرد، مگر اینکه از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفت هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌شود مگر سبب و نسب من.

این روایت متن روایت ابن اسحاق است و مرسلی نیکو است!!!

شگفت‌آور است که ابن حجر، مرسل بودن روایت را ندیده و تنها و تنها به این علت که در سند روایت، نام ائمه شیعه آمده است، می‌گوید چرا اهل بیتی که منکر این ازدواج هستند، نظر اهل سنت را قبول نمی‌کنند!!! و ایشان را متهم به نادانی می‌کند، با اینکه قبول چنین روایتی عین نادانی است.

ما نیز از این همه توهین ابن حجر نسبت به منکرین ازدواج، تعجب نمی‌کنیم، چرا که او در مکتبی رشد یافته است که از اهل بیت علیهم‌السلام و آموزه‌های آن‌ها سودی نبرده‌اند. خود همین توهین‌ها نشان‌دهنده آن است که اصل ازدواج دروغ و سخن منکرین حقیقت داشته باشد، چرا که اگر ابن حجر از نظریه خود مطمئن بود، هرگز به توهین و جسارت به طرف مقابل پناه نمی‌آورد و با دلیل و مدرک نظر مخالف را رد می‌کرد. آن‌چه از کلام او استفاده می‌شود، این است که در میان اهل بیت کسانی بوده‌اند که این ازدواج را قبول نداشته‌اند و همین برای ما مهم است.

جواب:

منصفان خود متن اعتراف را خواندید آنجا که هیشمی می‌گوید: و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار ازدواج عمر با ام کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما، بیشتر می‌شود، اما جای تعجبی ندارد، زیرا آنها با علما معاشرت نداشته و نادانی رافضه بر عقل آنها مستولی شده است و در عقل خویش نادانی را وارد کرده‌اند و به همین سبب در این مورد از رافضه تقلید نموده و نمی‌دانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار حسیات است... هیشمی می‌گوید: جماعتی از اهل بیت در زمان ما!!! حال می‌پرسم این حجر هیشمی در چه سالی می‌زیسته‌اند؟ جواب: از سال ۹۰۹ تا ۹۷۴ .. حال عاقلان خود فکر کنند که منظور وی از اهل بیت چه کسانی بوده!! آیا کسی غیر از سید و سادات؟؟ و به قول هیشمی: آنها اهل علم نبوده و با علما رفت و آمد نداشته و تحت تاثیر اهل رفض قرار گرفته‌اند. خب حالا یکی که تحت تاثیر دروغ‌های امثال قزوینی حرف ناصواب بزند سخنش مقبول است؟ قزوینی در ادامه می‌گوید: جالب اینجاست که با وجود ادعای ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونی را نه بیهقی و نه دارقطنی نقل نکرده‌اند!!!

ج: اولاً سند امام بیهقی مرسل حسن است و بد نیست آقای قزوینی تحقیق مختصری در مورد تعریف اهل سنت در مورد روایات مرسل بکنند چون گرچه علی بن حسین علیه‌السلام این ماجرا را ندیده‌اند ولی چون ایشان از اهل بیت می‌باشند بدون شک از این ماجرا آگاه بوده‌اند پس به همین علت این مرسل را حسن گویند.

گذشته از آن به جز این روایت، روایات زیاد دیگری از اهل بیت نیز ذکر شده که صحیح هستند

مثلاً:

حاکم در «مستدرک علی الصحیحین» روایتی را در مورد وفات ام کلثوم و فرزندش از محمد بن جعفر نقل می‌کند که وی می‌گوید: «هذا حدیث صحیح الإسناد، ولم یخرجاه» اسناد این حدیث صحیح است ولی شیخین، بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند. و ذهبی نیز با آن موافق است!^۱

و همچنین در کنز العمال متقی هندی «عن ابن الحنفیه قال: دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختی أم کلثوم بنت علی فضمنی وقال: الطفیه یا کلثوم»^۲.

و همچنین از سیدنا حسن رضی الله عنه^۳ و امام صادق از امام باقر رضی الله عنه^۴.

و به یاد داشته باشید جوابی را که شیخ مجلسی به شیخ مفید دادند و همینطور روایاتی که از دیگر اهل بیت در کتب شیعه موجود است. و ببینید انصاف دار و دستة قزوینی را!!!

۱- المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ح ۸۰۰۹.

۲- ح ۳۷۵۱۵ کنز العمال.

۳- سنن الکبری بیهقی: ج ۷، ص ۶۴ و ۱۱۴.

۴- سنن الکبری امام بیهقی: ج ۶، ص ۲۲۲.

بخش دوم از شبهات:

ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیرمؤمنان علیه السلام؟

بر خلاف ادعای اهل سنت که این دختر را فرزند امیر مؤمنان از فاطمه زهرا معرفی کرده‌اند، در هیچ روایتی از روایات شیعیان به این مطلب اشاره نشده است که این دختر فرزند امیر مؤمنان از فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) بوده است، و تنها به این نکته اشاره دارد که دختری به نام ام کلثوم که در خانه امیر مؤمنان زندگی می‌کرده، به ازدواج عمر (آنهم به زور) در آمده و امیر مؤمنان پس از مرگ عمر، او را به خانه خود برگردانده است.

بنابراین می‌گوییم: ممکن است که این دختر فرزند امیر مؤمنان علیه السلام باشد، اما از دیگر همسران آن حضرت. در نتیجه این توجیه احساسی که وی فرزند فاطمه زهرا (س) بوده است نیز کارگر نخواهد شد.

یا این که به احتمال زیاد و طبق اعتراف بزرگان اهل سنت، این دختر، ربیبه آن حضرت و دختر ابوبکر باشد.

جواب:

۱- علت خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه فامیل شدن دوباره با خاندان نبوی بود و از آن مهم‌تر داشتن فرزندی از آن خاندان و این منظور محقق نمی‌شد مگر با ازدواج با دختر حضرت فاطمه (ع).
۲- محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید می‌گوید: «انکار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم دختر فاطمه) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند را می‌آورد) از ابو عبدالله صادق علیه السلام گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی علیه السلام - نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق علیه السلام - نیز گزارش شده است»^۱.

توجه کنید که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمر رضی الله عنه است و مجلسی نیز روایت فوق را دلیل بر صحت این ازدواج می‌گیرد!! و حرف آقای قزوینی خود را به خواب زدن است!

۳- تقریباً همه علمای قدیم شیعه به هنگام ذکر این ازدواج تصریح کرده‌اند که این دختر از حضرت فاطمه است.

۴- اگر دختر حضرت علی رضی الله عنه از غیر فاطمه بوده، این نیز خود نشانه رابطه نیکو بین فاروق و حیدر است، البته متذکر می‌شوم که حضرت علی رضی الله عنه در سال ۱۷ هجری هیچ دختری نداشته‌اند و اگر هم داشته‌اند آن دختر نمی‌تواند بیش از ۳ سال سن داشته باشد، که جلوتر به شرح آن می‌پردازیم. (ان شاء الله)

۵- در روایتی اینچنین آمده است: «أَنَّ عُمَرَ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، فَبَقِيَ مِنْهَا مِرْطٌ جَيِّدٌ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أُعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ الَّتِي عِنْدَكَ - يُرِيدُونَ: أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ فَقَالَ: أُمُّ سَلِيطٍ أَحَقُّ بِهِ، فَإِنَّمَا مَنَّ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقُرْبَ يَوْمَ أُحُدٍ^۱». یعنی: «سیدنا عمر پارچه‌هایی را بین زنان اهل مدینه تقسیم می‌کرد، پس برخی گفتند: ای امیرالمومنین این قسمت باقی مانده را به دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله اعطا کن - مراد ام کلثوم دختر علی است-.....».

ملاحظه کردید که می‌گویند: دختر رسول الله که پدرش حضرت علی رضی الله عنه بوده است و تا به امروز به هیچ‌کدام از فرزندان حضرت علی رضی الله عنه فرزند رسول نگفته‌اند الا فرزندان حضرت فاطمه را. و همینطور ماجرای دفاع زیدبن عمر از جدش نیز روایت فوق را تایید می‌کند:

«بسر بن ارطاه نزد معاویه بود که به علی ناسزا می‌گفت: زید بن عمر در آنجا نشسته بود که مادرش ام کلثوم دختر علی بود زید (که از زیباترین مردم بود) عصا را برداشت و سخت بر سر او زد و سر او را شکست، معاویه به زید گفت: تو بزرگ و سالخورده‌ای از قریش را زدی که او خواجه و سالار اهل شام است. بعد به خود «بسر» گفت: تو به علی ناسزا می‌گوئی و حال اینکه او جد زید است و

۱- کنز العمال متقی هندی: ج ۱۳، ص ۶۲۳ ح ۳۷۵۸۴، صحیح البخاری: ج ۵ ص ۳۶، سبل الهدی والرشاد: ج ۴، ص ۲۲۰ و ابن اثیر در جامع الاصول فی احادیث الرسول همچنین المنتظم لابن جوزی و ریاض النضرة محب الطبری و...

زید فرزند فاروق است و تو این دشنام را در ملاء عام می دهی و گمان می کنی که بتواند تحمل کند؟ معاویه هر دو را راضی و آرام کرد. و زید می گوید: «أنا ابن الخلیفتین» «من فرزند دو خلیفه ام»^۱.

البته روایات اینچنینی زیاد هستند ولی آقای قزوینی قصد بیدار شدن را ندارند و گرنه اشاره ای برای ایشان کافی بود، به قول شیخ سعدی:

از این به نصحیت نگوید کست
اگر عاقلی یک اشارت بست

شبهه: اعتراف مهم ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد ابو بکر

برخی از عالمان اهل سنت اعتراف کرده اند که ام کلثومی که با عمر ازدواج کرده، دختر ابوبکر بوده نه دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه.

محمی الدین نووی، مهم ترین شارح صحیح مسلم در کتاب تهذیب الاسماء می گوید عمر با ام کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است!!!

«أختا عائشة: ...، وأم کلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه».

دو خواهر عائشه، همان دو نفری که مقصود ابوبکر صدیق! از سخنانش به عائشه بودند، که به او گفت: «دو برادرت و دو خواهرت (از من ارث می برند) عائشه گفت: این دو نفر برادران من هستند، اما دو خواهر من چه کسانی هستند (من که یک خواهر بیشتر ندارم)، در پاسخ گفت: آن کسی که در شکم دختر خارجه است، من گمان دارم که او نیز دختر است، این ماجرا را در باب هبه کتاب مهذب آورده است.

و سخن در باره آن دو در اسماء الرجال در باب چهارم در خواهران گذشت، این دو خواهر، اسماء دختر ابوبکر و ام کلثوم دختر ابوبکر هستند، و او است که در شکم مادرش بود، و در آنجا توضیح ماجرا گذشت، و همین ام کلثوم است که عمر با او ازدواج کرده است.

با توجه به این اعتراف، بسیاری از حقایق روشن و ثابت می شود که ازدواج دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه با عمر، افسانه ای بیش نیست.

این ازدواج با واقعیت های تاریخی نیز سازگارتر است، چرا که خلیفه اول دوم هم پیمان و دوست قدیم یکدیگر بودند، با مرگ ابوبکر، طبیعی است که خلیفه دوم احساس مسؤولیت کرده و بخواهد خانواده او را تحت تکفل خود در بیاورد و ازدواج با دختر ابوبکر بهترین راه بوده است.

جواب:

۱- تاریخ دمشق ابن عساکر: ج ۱۹، ص ۴۸۴، سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۲ (شبهه آن)

در مورد کلام امام نووی رحمته چیزی نیست جز یک اشتباه ساده که به هیچ وجه صحت ندارد ایشان متوفی سال ۶۷۶ هـ هستند، پس باید دید که ایشان این حرف را از چه جایی گرفته‌اند.. که می‌بینیم هیچ کجای تاریخ به ازدواج بنت ابی بکر با عمر رضی الله عنه حتی اشاره‌ای هم نکرده‌اند.

و دلایل در این باره بسیار زیادند:

۱- ام کلثوم دختر حضرت صدیق الطیِّب طبق نص تاریخ و گفته امام نووی، بعد از وفات صدیق رضی الله عنه به دنیا آمد.

یعنی اواخر سال ۱۳ هجری!! و مورخین متفقند که ازدواج عمر رضی الله عنه با دخت علی رضی الله عنه سال ۱۷ هجری^۱ صورت گرفته! یعنی زمانی که ام کلثوم دختر ابی بکر فقط و فقط ۳ یا ۴ سال داشته است!!!

۲- فکر کنید!، چطور یک دختر ۴ ساله می‌فهمد که اخلاق خلیفه چگونه است؟ و یا اینکه دختر ۴ ساله فهم و درک آن را دارد که در مورد ازدواجش با او مشورت شود؟؟!!!

۳- حضرت عمر رضی الله عنه زمانی که به خواستگاری دختر علی رضی الله عنه می‌رود، علت این قصد را خویشاوند شدن با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد و به حدیث: «كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي»^۲ استناد کرد.. سوال اینجاست که آیا، ازدواج حضرت فاروق رضی الله عنه با دختر ابوبکر، حضرت عمر را به خواسته اش می‌رساند؟ یعنی خویشاوندیش با خاندان نبوت محکم‌تر می‌شد؟؟!!!

۴- بر اساس بسیاری از متون تاریخی ثابت می‌شود که سیدنا فاروق اعظم رضی الله عنه از همان آغاز و بدون بردن نامی از عمرو بن عاص به خواستگاری دختر حیدر کرار رضی الله عنه رفته است.^۳ و این به آن معنی است که حتی ماجرای خواستگاری از دختر ابوبکر هم صحت ندارد.

۱- الیعقوبی: ج ۲، ص ۱۴۹، طبری: ج ۳، ص ۱۶۸، الکامل ابن اثیر: ج ۲، ص ۵۳۷.

۲- حدیث ابن عباس: أخرجه الطبرانی (۲۴۳/۱۱، رقم ۱۱۶۲۱). حدیث عمر: أخرجه الطبرانی في الأوسط (۳۷۶/۵، رقم ۵۶۰۶)، والبيهقي: (۶۴/۷، رقم ۱۳۱۷۲)، والضياء: (۱۹۷/۱، رقم ۱۰۱)، وقال: إنسانه حسن. وأخرجه أيضاً: الطبرانی (۴۵/۳، رقم ۲۶۳۴)، وأبو نعیم (۳۱۴/۷)، وقال: غريب. والديلمي (۲۵۵/۳)، رقم ۴۷۵۵. حدیث المسور: أخرجه الطبرانی (۲۷/۲۰، رقم ۳۳). به نقل از جامع الاحادیث سیوطی/ش ۱۵۶۳۳ و مورد اتفاق شیعه و سنی است.

۳- ابن اسحاق: ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۳، البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۵۷ و دیگر منابع یاد شده در متن.

۵- ام کلثوم بنت صدیق رضی الله عنه با طلحه بن عبیدالله به عنوان یک دختر باکره ازدواج می‌کنند و قبل از طلحه نیز با کسی ازدواج نکرده بود.

۶- اسناد روایات مربوطه متصل نیستند، چنانچه ابن قدامه^۱ می‌فرماید: «ولم أقف علی من رواه بإسناد متصل».

۷- آقای قزوینی از کتب اهل سنت (وحتی شیعه) فقط و فقط یک شاهد دارد که آن هم طبق اقوال فوق بی‌ارزش است ولی بنده از کتب شیعه از قدیم تا به امروز ۱۰۰ها شاهد می‌توانم بیاورم ولی مگر آقای قزوینی از رو می‌روند؟ مگر این آقا آن همه اعتراف را در کتب خودشان نمی‌بینند که هو هو کنان جلو می‌آید و می‌گوید: اعتراف بزرگ‌ترین شارح....؟؟

۸- اگر باز هم شیعه بچه شود و بگوید: به ما چه عالم خودتان گفته است، می‌گویم: من صد نفر از علمای شما را نام می‌برم که این ازدواج را صحیح دانسته‌اند به جز عده‌ای که به قول سید مرتضی اصحاب جاهل ایشان هستند! گذشته از آن نیز می‌گویم: مشهور است که خمینی، در تحریر الوسیله ج ۲ مساله ۱۲ حتی فتوای جائز بودن ازدواج با دختر شیرخواره! را هم داده‌اند، حالا بعد از این ما بگوییم: این هم یکی از بزرگ‌ترین عالم و مراجع تقلید خودتان و سخنش، چرا شما به فتوای وی عمل نمی‌کنید؟ چرا همه به شکلی می‌خواهید آن را توجیه و رد کنید؟؟ مسلم است که می‌گویید: او که معصوم و عاری از خطا نبوده و مسلماً ما هم همین جواب را می‌دهیم.

بیش از ۳۰ عالم شیعی^۲، معتقد بوده‌اند که قرآن تحریف شده ولی چرا شما آن همه اعتراف را رد می‌کنید و به خود نمی‌گیرید؟؟ پس کمی به خود بیایید و دست از این بازی‌های کودکانه بردارید.

خلاصه اینکه ازدواج که جای خود دارد حتی خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه از دختر ابوبکر ماجرای جعلی بیش نیست، و الباقی ماجرا هم خود به خود باطل می‌شود.

۱- المغنی ابن قدامة: ج ۶ ص ۴۹۱، مكتبة الجمهورية، القاهرة..

۲- بلکه تمام قدمای شیعه الا ۴ نفر همه بر این عقیده بوده‌اند. ۱- شریف مرتضی ۲- شیخ صدوق ۳- ابوجعفر طوسی ۴- ابوعلی مصنف تفسیر مجمع البیان.. نوری طبرسی در کتاب فصل الخطاب مطبوعه ایران ص ۳۲ می‌نویسد: «ولم يعرف من القدماء خامس لهم» در قدمای ما شخص پنجمی نیست که معتقد بر محرف بودن قرآن نباشد. و در همین کتاب ص ۳۴ می‌نویسد: «والی طبقته لم يعرف الخلاف صریحاً إلا من هذه المشائخ الأربعة». «تا زمانه شریف مرتضی بجز این چهارکس مخالف دیگری را نمی‌شناسم».

در پایان: به فرض محال که ازدواج با دختر حضرت صدیق ثابت شود (که غیر ممکن است) هیچ خللی در ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با دختر علی وارد نمی‌کند چونکه روایت و احادیث صحیح خبر از این ازدواج داده‌اند و در صورتی که قبول کنیم حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم بنت صدیق (ع) ازدواج کرده آن وقت شما آن همه روایات را چگونه توجیه می‌کنید؟ دختر ابوبکر در خانه حضرت علی رضی الله عنه چه کار می‌کرده؟ چه وقتی با سیدنا طلحه رضی الله عنه ازدواج کرده؟ و می‌پرسم مگر اشکالی دارد که حضرت عمر هم با دختر ابوبکر و هم با دختر علی ازدواج کرده باشد؟؟ خود امام نووی در همین کتاب «تهذیب الاسماء» از ازدواج عمر با ام کلثوم بنت علی و فاطمه و فرزند آنها سخن می‌گوید و در تذکره ام کلثوم بنت علی از سیده فاطمه می‌نویسند:

«أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب، رضی الله عنها: مذکورة فی صلاة المیت من المهدب، هی بضم الکاف، وهی بنت فاطمة، رضی الله عنها، بنت رسول الله ﷺ، ولدت فی حیاة رسول الله ﷺ، تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فولدت له زیداً، ورقیة، وتوفیت أم کلثوم هی وابنها زید بن عمر فی یوم واحد»^۱.

به وقت شمارش اولاد حضرت عمر می‌نویسند: «وفاطمة^۲ وزید أمهما أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب من فاطمة رضی الله عنها»^۳.

و در تذکره حضرت فاطمه (س): «وأما أم کلثوم فتزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه، فولدت له زیداً»^۴ و همینطور در تذکره زید بن عمر بن خطاب^۵.

پس این هم سخن امام نووی که ازدواج با دختر حضرت علی از فاطمه را عنوان می‌کند، آیا این سخن را می‌پذیرید؟! آیا از رو می‌روید؟
من در عجبم، که مگر سنگ پای قزوین چه دارد که ضرب المثل شده است! آیا بهتر نیست از این به بعد خود «آیت الله قزوینی» را مثل کنیم؟!.

۱- تهذیب الاسماء نووی: ج ۳، ص ۲۶۳.

۲- فاطمه همان رقیه دختر حضرت عمر و سیده ام کلثوم است به گواهی ابن قتیبه.

۳- تهذیب الاسماء: ج ۲، ص ۵.

۴- تهذیب الاسماء امام نووی: ج ۳، ص ۲۵۰.

۵- تهذیب الاسماء امام نووی: ج ۱، ص ۲۷۶.

شبهه: تحلیل روایت جعلی رد خواستگاری عمر از دختر ابو بکر توسط عایشه:

البته برخی سعی کرده‌اند که بگویند عمر فقط از او خواستگاری کرده است و ازدواج اتفاق نیفتاده، اما ماجرای این خواستگاری را به صورتی نقل کرده‌اند که نه شیعه قبول دارد و نه سنی می‌تواند بپذیرد.

عالمان اهل سنت نقل کرده‌اند که عمر از دختر ابوبکر خواستگاری کرد، اما ام‌کلثوم و عایشه با این خواستگاری، به خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتی عمر مخالفت کردند. و سپس عایشه به عمرو عاص متوسل شد و عمرو عاص که دشمنی او با خاندان امیر مؤمنان علیه السلام روشن‌تر از خورشید است، دختر امیر مؤمنان علیه السلام را پیشنهاد کرد.

(طبری و...): عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری ام‌کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد. در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست. عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین را نمی‌خواهی؟ گفت: آری نمی‌خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بد رفتار است.

عایشه کسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را برای او بازگو کرد. عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست می‌کنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: ای امیر مؤمنان خبری شنیده‌ام که خدا کند درست نباشد، عمر گفت: چیست؟ گفت: ام‌کلثوم دختر ابوبکر را خواستگاری کرده‌ای؟ گفت: بله، مرا برای او نمی‌پسندی یا او را برای من نمی‌پسندی؟ گفت: هیچکدام، ولی او نوسال است و در سایه ام‌المؤمنین عایشه با ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می‌ترسیم و نمی‌توانیم هیچیک از عادات تو را بگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان می‌دهم: ام‌کلثوم دختر علی بن ابوطالب را...

آیا اهل سنت این نکته را قبول می‌کنند که خواستگاری عمر از دختر ابوبکر آن قدر وحشتناک بوده است که عمرو عاص از آن به خدا پناه می‌برد! اما همین شخص پیشنهاد می‌کند که از دختر امیر مؤمنان خواستگاری کند. یعنی احترام ابوبکر واجب است و نباید دختر او آزرده خاطر شود، اما حضرت زهرا احترام ندارد و آزردن دختر او نیز اشکالی ندارد!!!

آیا اهل سنت متلزم به این مسأله می‌شوند که آزردن روح ابوبکر مهم‌تر از آزردن روح حضرت زهرا سلام الله علیها است، با این که طبق روایات صحیح السنه موجود در کتاب‌های اهل سنت، آزردن فاطمه، آزردن رسول خدا است، اما در باره ابوبکر چنین روایتی نیامده است.

مگر اهل سنت از عمر نقل نمی‌کنند که گفت: بستگان رسول خدا از بستگان من برای من

مهم‌تر هستند؟

آیا اهل سنت قبول می‌کنند که بگویند که عمر حرمت بستگان ابوبکر را مراعات می‌کند، ولی حرمت خاندان پیامبر را مراعات نمی‌کند!!! به خاطر خشونت ذاتی از ازدواج با دختر ابوبکر امتناع، اما برای ازدواج با ناموس رسول خدا اصرار می‌کند!!!.

اگر این روایت را صحیح بدانیم، اشکالات گفته شده بر اهل سنت وارد می‌شود، و اگر این روایت جعلی باشد (که چنین است) علت جعل آن مشخص است، در زمان جعل این افسانه، این دیدگاه در بین مردم شیوع داشت که عمر با دختر ابوبکر ازدواج کرده است و نه دختر علی، خواستند بگویند یک خواستگاری ساده صورت گرفته است و سپس در پی دختر علی رفته است!!! (همان دروغ‌هایی که در بسیاری از ازدواج‌ها گفته می‌شود!!! که این آقا پیش از این همسر نداشته و تنها یک خواستگاری ساده بوده، اما مشخص می‌شود که زن داشته و...).

جواب:

مختصر: ما در این مورد با آقای قزوینی همصدا می‌شویم و می‌گوییم چنین خواستگاری صورت نگرفته است و اصولاً خواستگاری از دختر ۳ یا ۴ ساله در عقل گنجشک هم نمی‌گنجد چه برسد به ازدواج با آن!!! البته شما عقل آقای قزوینی را با عقل گنجشک مقایسه نکنید، دور از جان گنجشک!!!

«با درک این حقیقت، الباقی تاویلات آقای قزوینی باطل می‌شود».

ادامه شبیه: نسب شناسان شیعه نیز همین کلام نووی را قبول داشته و ام‌کلثوم همسر عمر را از نسل امیرمؤمنان نمی‌دانند.

آیه الله مرعشی که تمام شجره نامه‌های موجود خاندان اهل بیت در اختیار ایشان بود در حاشیه شرح احقاق الحق همین مطلب را اشاره کرده و آن را نظر محققین می‌داند.

«هاجرت مع زوجها إلى الحبشة، ثم إلى المدينة المنورة، تزوجها بعد جعفر أبو بكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهي التي رباها أمير المؤمنين عليه السلام وتزوجها الثاني، فكانت ريبة عليه السلام وبمنزلة إحدى بناته، وكان عليه السلام يخاطب محمد بابني وأم كلثوم هذه بنتي، فمن ثم سرى الوهم إلى عدة من المحدثين والمؤرخين فكم لهذه الشبهة من نظير، ومنشأ الأكثر الاشتراك في الاسم أو الوصف، ثم بعد موت أبي بكر تزوجها مولانا علي عليه السلام». «همراه با شوهرش به حبشه هجرت کرده و سپس به مدینه آمد، پس از جعفر ابوبکر با او ازدواج کرده و چند فرزند برای او آورد که از جمله آن‌ها ام‌کلثوم است، که امیرمؤمنان عليه السلام او را بزرگ کرده و خلیفه دوم نیز با او ازدواج کرد، او دختر خوانده حضرت و مانند یکی از دختران ایشان بود، و آن حضرت

محمد را پسر خویش و ام کلثوم را دختر خویش خطاب می‌کردند، و به همین سبب عده‌ای از محدثین و مورخین به توهم افتاده‌اند، و این اشتباه، مشابهات بسیار دارد که منشا آن‌ها اشتراک در اسم یا وصف بوده است، و پس از مردن ابوبکر، امیر مؤمنان با اسماء ازدواج کردند».

حال این دختر چطور در خانه امیر مؤمنان بوده است؟ واضح است، هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، بعضی همسران ابوبکر با امیر مؤمنان ازدواج کردند، و به همین سبب ایشان و تعدادی فرزندان ابوبکر در خانه حضرت بزرگ شده‌اند، مانند محمد بن ابی بکر، ام کلثوم هم یکی از ایشان.

جواب:

ببینید قسمت قیچی شده متن آقای مرعشی را:

«هي أسماء بنت عميس بن معبد بن الحارث الخثعمية الصحابية الشهيرة الجليلة من المهاجرات الأول وأخت ميمونة لأمها، يروي عنها ابناها عبد الله عون ابنا جعفر الطيار وجماعة، هاجرت مع زوجها إلى الحبشة، ثم إلى المدينة المنورة، تزوجها بعد جعفر أبو بكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهي التي رباها أمير المؤمنين عليه السلام وتزوجها الثاني، فكانت ربيته»^۱.

آقای قزوینی اگر این است نظر محققین شیعه پس وای به حال این محققین!! آقای مرعشی مادر ام کلثوم را اسماء بنت عمیس می‌داند! بعد شما به قول او استناد می‌کنید؟ به کسی که خودش توهم زده ولی محدثین و مورخین را متهم می‌کند؟! در کلیه کتب تواریخ و انساب و تراجم که بگردید برای اسماء بنت عمیس تنها یک فرزند (محمد) از حضرت صدیق عليه السلام نوشته‌اند و همه آنها مادر ام کلثوم را حبیبه بنت خارجه نوشته‌اند ولی گویا این آقا در موقع نوشتن این سطور حالت عادی نداشته‌اند! و خودشان توهم زده بودند!

سخن بعضی از بزرگان در تذکره حبیبه بنت خارجه و ام کلثوم بنت ابی بکر:

طبری: «وتزوج أيضا في الاسلام حبیبة بنت خارجة ابن زيد بن أبي زهير من بني الحارث

بن الخزرج وكانت نساء حين توفي أبو بكر فولدت له بعد وفاته جارية سميت أم كلثوم»^۲.

۱- شرح إحقاق الحق: ج ۳، شرح ص ۳۱۵.

۲- تاریخ الطبری: ج ۲، ص ۶۱۶.

ابن سعد: «وحبيبة ابنة خارجة بن زيد بن أبي زهير من بلحارث بن الخزرج، وهي أم أم كلثوم وكانت بها نساء حين توفي أبو بكر رضي الله عنه»^١.

ابن جوزي: «والزوجة الثانية: حبيبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته: وكان أبو بكر لما هاجر إلى المدينة نزل على أبيها خارجة بن زيد فتزوجها»^٢.

ذهبي: «وحبيبة بنت خارجة والدة أم كلثوم»^٣.

ابن حجر عسقلاني: «حبيبة بنت خارجة بن زيد أو بنت زيد بن خارجة الخزرجية زوج أبي بكر الصديق ووالدة أم كلثوم ابنته التي مات أبو بكر»^٤.

ابن عبد البر در تذكرة خارجه بن زيد: «ابنته تحت أبي بكر وفيها قال: أبو بكر - حين حضرته الوفاة: إن ذا بطن بنت خارجة أراها جارية، واسم ابنته زوجة أبي بكر حبيبة وذو بطنها أم كلثوم بنت أبي بكر»^٥.

بدر الدين العيني: «أم كلثوم بنت أبي بكر الصديق التيمية القرشية: أمها حبيبة بنت خارجة أخت زيد بن خارجة»^٦.

ابن حزم أندلسي: «خارجة بن زيد بن أبي زهير، وكانت ابنته تحت أبي بكر الصديق، فولدت له أم كلثوم»^٧.

صالحى شامى: «وزوجته الثانية في الاسلام حبيبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته»^٨.

١- الطبقات الكبرى ابن سعد: ج ٣ ص ٢١٠.

٢- المنتظم ابن جوزي.

٣- تاريخ الاسلام ذهبي.

٤- الاصابة ابن حجر: ج ٨، ص ٨٠ رقم ١١٠٢٩.

٥- الاستيعاب ابن عبد البر: ج ٢، ص ٤١٧ رقم ٥٩٠.

٦- مغانى الأخيار في شرح أسامى رجال معانى الآثار بدرالدين العيني رقم ٤٣٠٦.

٧- جوامع السيرة ابن حزم: ج ١، ص ١٣٠.

٨- سبل الهدى والرشاد: ج ١١، ص ٢٥١.

عصامی در ذکر فرزندان ابوبکر: «وأم کلثوم، وهي أصغر بناته عليها السلام وهي التي تركها أبو بكر في بطن بنت خارجه»^۱.

ترجمه کلی آنها نشان می‌دهد که: دومین همسر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در اسلام حبیبه دختر خارجه بوده که به هنگام وفات ابوبکر رضی الله عنه او دختری در شکم داشته‌اند که حضرت ابوبکر پیش از به دنیا آمدن وی او را ام کلثوم نام نهاد.

برای اینکه دل آقای قزوینی نشکند این سخن را از آقای مرعشی قبول می‌کنیم و می‌گوییم: آری آن ام کلثوم فرزند خوانده حضرت علی رضی الله عنه و دختر اسما بنت عمیس! بوده که تحت سرپرستی حضرت علی رضی الله عنه بزرگ شده‌اند.

حال ما می‌گوییم: چطور حضرت علی رضی الله عنه به خودشان اجازه دادند دختری را که خودشان آن را تربیت کرده و مسلماً آن را مومن بار آورده‌اند به عقد و نکاح یک فرد کافر (نعوذ بالله) در آورند؟؟ آیا حضرت علی رضی الله عنه حق داشته‌اند دختر خوانده خود را وادار به زنا کردن بکنند؟ کما اینکه ازدواج با شخص کافر به مثابه زنا و از گناهان کبیره است.

پس ماجرا همان است که همه می‌دانیم و ام کلثوم دختر سیده فاطمه و همسر حضرت عمر بوده است. و به هر تاویل و ترتیبی نتیجه همان می‌شود یعنی محبتی که بین آن بزرگان بوده و به تاویل قرآن: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾.

ادامه شبهه: در مقابل این نظر تنها یک اشکال وجود دارد، برخی ادعا کرده‌اند که این دختر نمی‌تواند ربیبه امیر مؤمنان رضی الله عنه باشد، چرا که طبق روایات اهل سنت، مادر ام کلثوم حبیبه بن خارجه بوده و او نیز پس از مردن ابوبکر با خبیب بن أساف ازدواج کرده، نه با امیر مؤمنان، در پاسخ می‌گوییم که ازدواج مادر ام کلثوم با این شخص نیز از دروغ‌های جاعل این قصه است، تا تمام راه‌های کشف حقیقت را ببندد، زمانی پرده از دروغ بودن این قصه برداشته می‌شود که مشخص شود منابع قدیم تاریخ نزد اهل سنت، خبیب بن أساف در جنگ یمامه و در زمان ابوبکر کشته شده است.

محمد بن حبیب بغدادی در المعبر می‌نویسد:

خبیب بن اساف در روز یمامه (جنگ با مسیلمه کذاب) کشته شد.

۱- سمط النجوم العوالی فی ابناء الأوائل والتوالی، العصامی.

جواب:

در بالا گفتیم که آقای مرعشی دچار توهم شده‌اند و می‌بینید که آقای قزوینی هم می‌گویند که مادر ام کلثوم حبیبه بنت خارجه بوده. و خودشان سخن آقای مرعشی را که حامی آقای قزوینی می‌باشد نفی می‌کند و البته چه خوب حامیانی هستند!!

آقای قزوینی ادعا می‌کنند، حبیبه بعد از ابوبکر با خیب ازدواج نکرده ما می‌گوییم: قبول (البته فعلاً) حبیبه با خیب ازدواج نکرده ولی در مورد ازدواج حضرت علی علیه السلام با حبیبه کوچک‌ترین نصی وجود ندارد و حتی اشاره‌ای هم به آن نشده است، پس این ادعای آقای قزوینی مستلزم آن است که ایشان عالم به امور گذشته باشند و غیب بدانند که البته از ایشان این کرامات بعید نیست! ولی بر عکس حضرت علی علیه السلام در روایات متعدد و از علمای انساب و تراجم ثابت است که خیب با حبیبه ازدواج کرد^۱ تا وقتی که او در زمان خلافت حضرت عثمان وفات یافت و نقل محمد بن حبیب^۲ بغدادی نیز در این مقام بی‌ارزش است چونکه وفات خیب در زمان خلافت عثمان با دیگر شواهد تاریخی همخوانی دارد که از جمله آنها همین ازدواج با حبیبه بنت خارجه است و دوستی و پیمان برادری خیب با حضرت ابوبکر رضی الله عنه و همینطور این کثیر زمانی که شهدای جنگ یمامه را ذکر می‌کند از خیب نامی نمی‌آورد.

اما خیب بن اساف، و تاریخ وفات ایشان:

خیب بن یساف «...وشهد بداراً وأحداً والخندق والمشاهد كلها مع رسول الله ﷺ ومات في

خلافة عثمان رضی الله عنه»^۳.

الروض الانف: «مات خیب فی خلافة عثمان وهو جد خیب بن عبد الرحمن الذي يروي

عنه مالك في موطنه».

۱- قال أبو عمر: «خیب بن إساف هذا تزوج حبیبة بنت خارجة بن زيد بن أبی زهیر بعد أن توفي عنها أبو بكر الصديق».

طبقات الكبرى ابن سعد: ج ۸، ص ۳۶۰، استیعاب فی معرفة اصحاب، تذکره حبیبه بنت خارجه: ج ۴، ص ۱۸۰۷

رقم ۳۲۸۷ و همچنین تذکره خیب بن اساف، اسد الغابة ابن اثیر، الوافی بالوفیات والجوهره فی نسب للبری.

۲- که قزوینی او را سنی معرفی می‌کند ولی در واقع از علمای شیعه است و آغا بزرگ طهرانی او را شیعه دانسته و در

مورد شیعه بودنش با دلیل سخن گفته است ... ر.ک: الذریعة الی تصانیف الشيعة مدخل ۲۲۹۹ المحبّر.

۳- امتاع الأسماع مقریزی: ج ۱۱ ص ۳۴۵، الإستیعاب ابن عبدالبر، اسد الغابة ابن اثیر، و روض الانف و...

حبیب بن یساف در جنگ بدر و احد و خندق حضور داشت و همه اینها را همراه رسول الله ﷺ مشاهده کرد و در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت.

گذشته از این ثابت است که بعد از وفات حضرت ابوبکر رضی الله عنه سرپرستی ام کلثوم بر عهده عایشه رضی الله عنها بود و او بود که او را به خانه شوهر (سیدنا طلحه) فرستاد و هم او بود که بعد از شهادت شوهرش او را از آن خانه خارج کرد و با خود برد.

باز هم می‌گوییم: به فرض محال که از آقایان تونل زمان گذشته! قبول کردیم که حضرت علی رضی الله عنه با حبیب بنت خارجه ازدواج کرده! در جواب می‌گوییم: چنانچه گذشت، ام کلثوم در سال ۱۷ تنها ۳ یا ۴ سال داشته است! چگونه ازدواج با او و به دنیا آمدن دو فرزند از او را ممکن می‌دانید؟؟ حال اینکه گفتیم ام کلثوم تحت سرپرستی حضرت عایشه بوده و او با طلحه بن عبیدالله ازدواج کرده تا وقتی که او در وقایع جنگ جمل شهید شد.

تنها همسر ابوبکر رضی الله عنه که بعد از وفاتش با حضرت علی رضی الله عنه ازدواج کرد، اسما بنت عمیس بود و او از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فقط یک پسر به نام محمد داشت، پس اگر فردا روزی بخواهند به این ازدواج اشاره کنند پیشاپیش گفته باشیم که خودتان را بیش از این رسوا نکنید.

شبهه: یک روایت از دو ام کلثوم:

با مراجعه به منابع اهل سنت مشاهده می‌کنیم که گاهی یک روایت از یک راوی به دو صورت نقل شده است: در یک نقل آن را از ام کلثوم دختر ابوبکر و در نقل دیگر از ام کلثوم دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه آورده‌اند و این نشان می‌دهد که دختری که مشهور به ام کلثوم بنت علی است، در حقیقت همان ام کلثوم دختر ابوبکر است.

ابن ابی شیبه، روایت ذیل را از ام کلثوم دختر ابوبکر نقل می‌کند:

عفان برای ما روایت کرد که حماد بن سلمه برای او روایت کرده است که جبر بن حبیب برای او روایت کرده است که ام کلثوم دختر ابوبکر از عائشه روایت کرده است که...

در حالی که اسحاق بن راهویه، همین روایت را از ام کلثوم دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه به نقل از عائشه نقل کرده است:

نضر برای ما روایت کرده است که شعبه برای او روایت کرده است که جبر بن حبیب برای او روایت کرده است که از ام کلثوم دختر علی شنیده است که...

جواب:

اولاً: متن و سند دو روایت مانند هم نیستند.

ثانیاً: در روایت نقل شده از ام کلثوم بنت علی رضی الله عنه شعبه بن حجاج وجود دارد و ایشون با اینکه در علم حدیث بسیار شهره و اصدق الناس هستند ولی در اسماء الرجال خطاهای کمی مرتکب شدند چنانکه، ذهبی و ابوداود و احمد بن عبدالله العجلی... در مورد ایشون می‌گویند:

أمیر المؤمنین فی الحدیث وکان یخطیء فی أسماء الرجال قليلا

در علم حدیث امیر المومنان است و در مورد اسمهای راویان خطاهای کمی مرتکب می‌شده. پس می‌توان احتمال داد که این ماجرا هم از اشتباهات ایشان بوده و به جای ام کلثوم بنت ابی بکر گفته‌اند ام کلثوم بنت علی.

ثالثاً: بالفرض که اشتباهی رخ نداده و این عین سخن جبر بن حبیب بوده و یک بار از بنت علی و یکبار از بنت ابی بکر نقل کرده‌اند، می‌گوییم: چه اشکال دارد؟؟ در بالا شما به خطبه‌ای استناد کردید که از ۶ نفر با یک روش توصیف نقل شده بود، آیا شما آن شش نفر را یک نفر می‌دانید؟؟ البته از شما بعید نیست.

روایت غدیر خم را بیش از ۱۰۰ نفر نقل کرده‌اند که در بین آنها ۲۰ نفر عبدالله نام (۱۵ صحابی و ۵ تابعی) وجود دارند.

این بسیار قابل تصور است که: حضرت عایشه در جمعی از زنان و دختران که ام کلثوم خواهرش و ام کلثوم دختر حضرت علی رضی الله عنه هم در آن جمع حاضر بوده‌اند این قول را نقل کرده باشند و جبر بن حبیب نیز این روایت را از هر دو شنیده باشد.

گذشته از آن: خودتان را خسته نکنید چون هیچ شخص عاقل و بالغ و پاک دلی، ازدواج با دختر سه یا چهار ساله و دو بار باردار شدن او را باور نمی‌کند! مگر قزوینی و بازیکنان تیمش!!!!

شبهه: محور سوم: تعارض‌های موجود در نقل قضیه:

یکی از دلایل افسانه بودن این ازدواج، این است که اختلاف‌های و تناقض‌های شدیدی در نقل ماجراهای آن دیده می‌شود. این تناقض‌ها به حدی است که مانع اطمینان انسان به صحت آن‌ها و سبب اطمینان به افسانه بودن آن می‌شود.

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در باره این اختلاف‌ها و تناقض‌ها می‌نویسد:

خود همین روایت اختلاف‌های بسیار دارد، گاهی روایت می‌شود که خود امیرمؤمنان عقد ام‌کلثوم را به عهده گرفت، و در بعضی روایات آمده است که عباس این کار را به عهده گرفت. در

بعضی روایات آمده است که این عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهدید عمر و تهدید شدن بنی هاشم، و در بعضی دیگر آمده است که این عقد به اختیار و از روی میل صورت گرفت. بعضی از راویان می‌گویند که عمر از او صاحب فرزندی به نام زید شد، عده‌ای می‌گویند که او پیش از نزدیکی با ام‌کلثوم کشته شد، عده‌ای می‌گویند که از زید بن عمر، نسلی بر جای ماند، عده‌ای می‌گویند که زید بن عمر کشته شد و فرزندی نداشت، عده‌ای می‌گویند که او و مادرش با هم کشته شدند. عده‌ای می‌گویند که مادرش پس از او باقی ماند، عده‌ای می‌گویند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده‌ای می‌گویند چهار هزار درهم، و عده‌ای می‌گویند پانصد درهم. و همین اختلاف در حدیث، سبب بطلان آن می‌شود و بنابراین، این روایت هیچ اثری ندارد. از آن جایی که این اختلاف‌ها بسیار گسترده است و این مقاله گنجایش نقل تمام آن‌ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارک آن از کتاب‌های اهل سنت ارائه می‌شود.

جواب:

اولاً: قبلاً گفتیم که شیخ مفید از موضع خود برگشته‌اند و در ضمن جواب شیخ مفید به وسیله ملا باقر مجلسی داده شده است، که قبلاً نقل شد، مراجعه کنید.

دوماً: اگر این تناقضات که اکثراً اختلاف نظر بین علما است را دلیل بر عدم وقوع این ازدواج می‌دانید، در مورد اسراء و معراج چه می‌گویید؟ در آنمورد که اختلافات هم در مورد تاریخ آن و هم در مورد نحوه آن بسیار بسیار بالاست آیا شما این حقیقت را انکار می‌کنید؟ و یا آن همه تناقض بین روایات (نه نظر علما) در افسانه شهادت را چه می‌گویید؟ آن هم اختلافاتی که فقط در مورد قسمتی از یک روز است (فقط چند ساعت!) در حالی که اختلافاتی که شما نقل می‌کنید بحث پیرامون حدود ۴۰ سال است! از زمان وقوع ازدواج تا زندگانی نوه‌های حضرت عمر رضی الله عنه با این وجود اختلاف نظرهای علما با اختلاف روایات افسانه شهادت غیر قابل قیاس هستند که ما شمه‌ای از آن را در زیر نقل می‌کنیم، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.^۱

در روایات افسانه شهادت ۴ نفر ضارب فاطمه معرفی شده‌اند!

۱- خالد بن ولید، ۲- مغیره بن شعبه، ۳- حضرت عمر، ۴- غلام عمر (قنفذ).

۱- ندیده و نبیره‌ها را به ما تخفیف داده‌اند!

۲- در این قسمت از کتاب هجوم علی بیت فاطمه، نوشته عبد الزهراء مهدی چاپ اول سال ۱۴۲۱ استفاده می‌کنم، که ایشان روایات این افسانه را در کتابش گرد آورده تا رحلت را به شهادت تبدیل کند.

۱- عبدالزهره مهدی می نویسد: «فی روایة ضربها المغيرة بن شعبة حتى أدماها، أو دفع الباب علی بطنها..»^۱.

و طبرسی می گوید: «از امام حسن بن علی علیه السلام روایت شده است که ایشان خطاب به مغیره بن شعبه گفتند: تو کسی هستی که دختر رسول الله را زدی و او را خون آلود کردی و آن چه در شکم ایشان بود سقط شد. این اهانتی نسبت به رسول الله و مخالفت امر ایشان بود. زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بودند: «تو (ای فاطمه) سیده نساء اهل بهشت هستی». (والله مصیرك إلى النار) به خدا که جایگاه تو (=مغیره) جهنم است^۲.

۲- و عبدالزهره می گوید: «وفي عدّة من الروایات: ضرب عمر بالغلاف علی جنبها»^۳ «و در بعضی از روایات: عمر با غلاف شمشیر بر پهلو فاطمه زد».

۳- وفي روایة: «ضربها خالد بن الولید ایضاً بغلاف السیف». وفي روایة: «ضغطها خالد بن الولید خلف الباب فصاحت.. ولذا أسند بعض الثقات إسقاط الحمل إلى خالد أيضاً»^۴. و در روایتی: «خالد بن ولید با غلاف شمشیر چنین کرد و در روایتی خالد بن ولید فاطمه را پشت در فشار داد و لذا بعضی از معتمدین سقط محسن را به خالد هم نسبت می دهند!».

۴- «فأمر عمر قنفاً أن يضربها بسوطه، فضربها بالسوط علی ظهرها وجنبيها إلى أن أنهكها وأثر في جسمها الشريف»^۵.
این از این..!

در بعضی روایات حضرت علی علیه السلام مقاومت می کند و غالب می شود و در بعضی حضرت عمر می ترسد و وارد معرکه نمی شود و در بعضی حضرت علی تا آنجا ضعیف است که او را مغلوب کرده و طناب در گردنش می زنند!!

۱- هجوم علی بیت فاطمه: ص ۱۲۶.

۲- الاحتجاج طبرسی: ص ۴۱۴.

۳- الهجوم علی بیت فاطمه (ع) ص ۱۲۷، عبدالزهره! مهدی .. می توانید با مراجعه به این کتاب به همه این تناقضات دسترسی داشته باشید.

۴- همان ص ۱۲۶.

۵- همان ص ۱۲۶.

سلیم بن قیس می‌نویسد: «عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله‌ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد! حضرت زهرا علیها السلام به طرف عمر آمد و فریاد زد: یا ابتاه، یا رسول الله! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: یا ابتاه! عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: یا رسول الله، ابوبکر و عمر با بازماندگان چه بد رفتار می‌کنند!» علی علیه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد.^۱

طبرسی در احتجاج ضمن روایتی مدعی می‌شود که عمر رضی الله عنه از حضرت علی می‌ترسید و وارد معرکه نشد!، طبرسی می‌نویسد:

«عمر به عده‌ای از اطرافیانش دستور داد تا هیزم جمع کنند، آنان هیزم‌ها را اطراف خانه نهادند و در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین در خانه بودند، عمر با صدای بلند گفت (تا علی بشنود): «به خدا قسم! خارج شوید و با جانشین رسول الله صلى الله عليه وآله بیعت کنید وگرنه خانه را بر شما آتش می‌زنم». سپس نزد ابوبکر آمد و می‌ترسید که مبادا علی با شمشیرش خارج شود. آن‌گاه به قنفذ گفت: «اگر خارج نشد به خانه‌اش داخل شو، اگر امتناع ورزید، خانه‌اش را آتش بزن». قنفذ و همراهانش بدون اجازه داخل خانه شدند، علی شتافت تا شمشیرش را بردارد، اما آنان پیشی گرفتند و شمشیر علی را برداشتند و برگردن آن حضرت ریسمان سیاهی انداختند».^۲

حالا ببینید که یعقوبی کاملاً بر عکس نقل اولی و متناقض با دو روایت فوق اینچنین نقل می‌کند:

«ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجران و انصار با علی بن ابی طالب در خانه‌ی فاطمه دختر پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فراهم گشته‌اند^۳، پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند، (وخرج علی ومعه السیف، فلقيه عمر، فصارعه عمر فصرعه، وكسر سيفه =) "و علی بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت، پس عمر با او برخورد و با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و به خانه ریختند"، آن‌گاه فاطمه بیرون آمد و گفت: «به خدا قسم

۱- کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ص ۵۶۸، انتشارات هادی - قم

۲- الاحتجاج ص ۱۰۷

۳- معلوم نیست اعضاء آن گروه که ها بودند و چگونه در آن اتاق کوچک جا شدند آن هم در صورتی که حضرت فاطمه حضور داشتند!

بیرون بروید، اگر نه مویم را برهنه می‌سازم! و نزد خدا ناله و زاری می‌نمایم» پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند^۱.

و یا این روایت از خود سلیم بن قیس: «هنگامیکه امام علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، ابوبکر قنفذ را به سراغ ایشان فرستادند. قنفذ و یارانش به خانه امام علی علیه السلام حمله کرده و وارد آن شدند. امام علی علیه السلام به محض دیدن آنها به سراغ شمشیر خود رفتند. اما آنها ایشان را گرفته و طنابی به گردن ایشان انداختند و امام علیه السلام را به طرف در کشیدند. فاطمه (ع) خواستند جلوی آنها را بگیرند. اما قنفذ ملعون با شلاقی که در دست داشت ضربه محکمی به ایشان زد و امام علی علیه السلام را با کشیدن طنابی که به گردن ایشان انداخته بود نزد ابوبکر برد...».

تناقضات بسیار است و مختصر آن این می‌شود: همینطور که گفتیم، در اثنای روایات متفاوت ۴ نفر ضارب! و قاتل! معرفی شده‌اند.

در بعضی روایات این ضربه به وسیله تازیانه است و در بعضی به وسیله فشار دادن در و در بعضی غلاف شمشیر و در بعضی لگد و در بعضی سیلی و بعضی هم میخ در خانه و در بعضی مجموعه‌ای از ضربه‌ها!.

در بعضی عمر و در بعضی خالد با غلاف شمشیر ضربه می‌زند و در بعضی وقتی که فاطمه پشت در بود خالد در را فشار داده و پهلوی او را می‌شکند! و در بعضی روایات این عمل (فشار دادن در) از قنفذ و حضرت عمر صادر می‌شود.

در بعضی روایات، خانه، خانه عایشه است و در بعضی خانه فاطمه! در بعضی خانه فاطمه همان خانه ایست که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها داد و در بعضی ادعاها این خانه خانه‌ای دیگر و دور از مسجد النبی می‌باشد!.

در بعضی عمر با فیتیه از مسجد به سوی خانه می‌آید و در بعضی به وقت رسیدن از افرادش آتش و هیزم می‌طلبد!.

در بعضی عمر غالب است و علی مغلوب و در بعضی بر عکس این!.

در بعضی مصارعه بین علی و عمر است و در بعضی بین سلمه و یا خالد بن ولید با علی و یا با زبیر! در بعضی عمر می‌گوید: خانه را آتش می‌زنم و در بعضی می‌گوید خانه را ویران می‌کنم.

در بعضی عمر نزد ابوبکر است و در بعضی عمر سر لوکیشن حضور دارد!.

در بعضی روایات ابوبکر در مسجد است و در بعضی سر صحنه حاضر است.

۱- تاریخ الیعقوبی: ج ۲، ص ۱۲۶. دار صادر- بیروت- لبنان.

در بعضی ابوبکر به قنقذ دستور می‌دهد تا به سوی خانه علی برود و در بعضی عمر این دستور را می‌دهد!

در بعضی برای حضرت عمر دیالوگی را طرح می‌کنند و در روایتی همان دیالوگ را برای حضرت ابوبکر می‌نویسند!

در بعضی روایات بعد از وارد شدن به خانه بدون زدن فاطمه و با این حرف فاطمه که گفت: «والله لتخرجنَّ أو لأکشفنَّ شعری» «یا بیرون بروید یا موهایم را برهنه می‌کنم!» از این تهدید ترسیدن و خارج شدن و در بعضی روایات فاطمه را زدند و علی را کشان کشان بردند.

در بعضی روایات طناب در گردن و در بعضی هم خود علی بی هیچ زور و جبری به مسجد آمد! در بعضی روایات خانه را آتش زدند و در بعضی فقط تهدید کردند. در بعضی به زور از علی بیعت گرفتند و در بعضی اصلاً بیعت نگرفتند و فقط مذاکره‌ای صورت گرفت!

در بعضی روایات، زبیر با شمشیر خارج می‌شود ولی پایش می‌لغزد! و در بعضی روایات افراد مهاجم بعد از درگیری شمشیر را از دستش می‌گیرند و لغزیدنی در کار نیست.

در بعضی روایات عمر شمشیر را می‌گیرد و در بعضی، دیگران شمشیر را می‌گیرند... جالب است که در مورد همین یک شمشیر نیز چندین قول دارند:

بعضی اوقات گفته‌اند شمشیر را به دیوار زدند و شکست! (فَضْرَبَ بِهِ الْجِدَارَ) و بعضی: به زمین زدند و شکست! (فَضْرَبَ بِهِ الْأَرْضَ فَكَسَرَهُ).. بعضی اقوال می‌گویند: به سنگ سختی زدند و شکست! (فَضْرَبَ بِهِ حَجْرًا فَكَسَرَهُ) و در بعضی بین دو سنگ شکست! (كَسَرُوا سَيْفَهُ بَيْنَ حَجْرَيْنِ) و بعضی وقتاً ادعا می‌کنند به صخره زدند و شکست!! (فَضْرَبَ بِهِ صَخْرَةً) و در بعضی فقط به شکستن آن اشاره شده (كَسَرُ سَيْفٍ) در بعضی نیز، بیوگرافی این شمشیر را نیمه کاره رها می‌کنند و فقط به گرفتن شمشیر از دست زبیر یا علی بسنده می‌کنند!

در روایتی نامی از حاملگی نیست و در روایتی محسن سقط می‌شود!!!

در روایتی صحنه فیلمبرداری! یک روز بعد از دفن پیامبر ﷺ است و در بعضی چند روز بعد از آن.

در بعضی طلحه نیز در خانه حضرت علی حضور دارد و در بعضی نامی از او نیست.

در بعضی خانه اصلاً در ندارد و در بعضی دری بسیار محکم دارد که فقط با آتش زدن می‌توان از آن گذشت!

خلاصه زیاد می‌بینیم که آقای عبدالزهره مهدی (مؤلف کتاب هجوم علی بیت فاطمه) می‌گوید:

«وفي بعض الروایات: قال أبو بكر - وفي بعضها قال عمر -: إذا والله الذی لا إله إلا هو

نضرب عنقك!!».

و یا می‌گوید: «قال أبو بكر أو عمر - علی اختلاف النصوص -: أمّا عبد الله فنعم، أمّا أخا

رسول الله فلا».

همینطور می‌گوید: «وفي بعض الروایات وفي بعض الروایات وفي».

برادر عزیز اینهمه اختلاف که ما نقل کردیم فقط و فقط در مورد یک روز و همه این اختلافات

بر گرفته از روایات است. (نه نظر علما!) در صورتی که تناقضاتی که آقای قزوینی مدعی آن است،

اکثراً نظر شخصی علما و راویان است و ضمناً این اختلافات طی حداقل ۴۰ سال است!! مقایسه

کنید! یک روز را با چهل سال و نظر علما را با روایات تاریخی! و ببینید انصاف آقای قزوینی را!

فکر کنم بعد از نقل این همه اختلاف در بزرگترین افسانه شیعیان، دیگر لازم به جواب دادن

ایرادات آقای قزوینی نباشد ولی برای اینکه حجت را بر آنها تمام کرده باشیم به بررسی آن

اختلافات نیز می‌پردازیم. ومن الله توفیق

شبهه: ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟

از آن جایی که اهل سنت می‌دانسته‌اند که ام‌کلثوم پس از عمر زنده مانده است، برای این که ثابت

کنند ام‌کلثومی بوده، شوهران بسیاری برای وی تراشیده‌اند.

نخستین کسی که از اهل سنت این افسانه را دامن زده، محمد بن سعد زهری (متوفای ۲۳۰هـ)

در الطبقات الکبری است. بقیه عالمان اهل سنت نیز چشم بسته و بدون این که به تناقض‌های

موجود در این نقل توجه کنند، آن را در کتاب‌های ذکر کرده‌اند. محمد بن سعد می‌نویسد:

ام‌کلثوم، دختر علی بن ابی طالب... که مادرش فاطمه دختر رسول خدا ﷺ بود... عمر بن

خطاب با او ازدواج کرد، در حالی هنوز به سن بلوغ نرسیده بود! تا زمانی که عمر کشته نشده بود در

کنار او به سر می‌برد و زید بن عمر و رقیه را به دنیا آورد. پس از عمر، با عون بن جعفر بن ابی

طالب و پس از آن با محمد بن جعفر ازدواج کرد. هنگامی که محمد بن جعفر از دنیا رفت با

برادرش عبد الله بن جعفر پس از حضرت زینب ازدواج کرد...

در این حدیث آمده است که ام‌کلثوم پس از کشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمویش عون بن

جعفر پس از عون با برادر او محمد و سپس با عبدالله بن جعفر برادر دیگر آن دو ازدواج کرد، در

حالی که راوی فراموش کرده که عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال ۱۶ یا ۱۷ هجری در زمان خلیفه دوم کشته شده‌اند، یعنی همسر دوم و سوم ام‌کلثوم پیش از همسر اول فوت کرده‌اند!
ابن حجر در الاصابة می‌گوید:

عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ فرزندی از او بر جای نماند.
و جالب این است که ابن حجر عسقلانی در جای دیگر از همین کتابش در ترجمه محمد بن جعفر می‌گوید:

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب... کنیه او ابوالقاسم بود و او پس از عمر، با ام‌کلثوم دختر علی ازدواج کرده و در تستر شهید شد!.

از قدیم گفته‌اند که دروغگو فراموش کار است. اگر محمد و عون در زمان عمر در جنگ تستر شهید شده‌اند، چگونه پس از عمر دوباره زنده شده و با ام‌کلثوم ازدواج کرده‌اند؟!
افزون بر این که ازدواج ام‌کلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب امکان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر می‌باشد، زیرا حضرت زینب تا پس از واقعه کربلا زنده و همسر عبد الله بن جعفر بوده است.

و پس از حضرت زینب نیز نمی‌تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج کند، زیرا طبق اعتقاد اهل سنت، ام‌کلثوم در زمان حیات امام حسن علیه السلام در مدینه از دنیا رفته است. مدارک این مطلب را پیش از این بیان کردیم.

برخی دیگر از عالمان اهل سنت که متوجه دروغ بودن ازدواج ام‌کلثوم با عون و محمد، و عدم سازگاری آن با واقعیت‌های تاریخی بوده‌اند، ادعا کرده‌اند که ام‌کلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده است.

زبیر بن بکار می‌نویسد:

عمر از دنیا رفته و همسر او ام‌کلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج کرد اما از او صاحب فرزند نشد.
در حالی که این مطلب را هرگز نمی‌توان پذیرفت، چرا که به اتفاق شیعه و سنی، حضرت زینب سلام الله علیها در زمان امیر مؤمنان علیه السلام با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده و تا آخر عمر همسر او بوده است.

جواب:

طبق همین استدلال‌هایی که ایشان دارند ما معتقدیم که ام‌کلثوم به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفر در نیامده که به شرح آن نیز می‌پردازیم.

به نظر بلاذری (که قزوینی امانتدار تنها یک قول را از او نقل کرده! آن هم قولی که خود بلاذری قبولش ندارد.)، خبر شهادت آن دو در جنگ شوشتر را ابوالیقظان بصری نقل کرده و این نقل نادرست است. وی دو خبر دیگر در خصوص تاریخ شهادت این دو برادر نقل کرده که بنابر یکی از آنها آن دو در صفین و بنا بر دیگری در کربلا شهید شده‌اند.

بلاذری: «ویقال: إن عون بن جعفر بن أبي طالب وأخاه محمداً قتلوا مع علي بن أبي طالب بصفين.»

ویقال: إنهما قتلوا مع الحسين عليه السلام»^۱.

اکثر تذکره نویسان می‌نویسند که ام کلثوم فقط با حضرت عمر و محمد و عون ازدواج کرده و بس^۲. به این شکل که: ام کلثوم بعد از حضرت عمر با محمد بن جعفر ازدواج کرد و او در جنگ صفین شرکت داشت و در همانجا نیز شهید شد^۳ و بعد از وی با عون بن جعفر که او در کربلا شهید شد^۴. ابن فندق شهادت محمد بن جعفر را در صفین و در سن بین سی تا چهل سالگی و شهادت عون بن جعفر را در کربلا دانسته است^۵. علامه امینی شیعی صاحب کتاب الغدیر نیز محمد بن جعفر را از شهدای صفین می‌داند! سید خوبی نیز او را از شهدای صفین می‌داند! ابن عقده کوفی نیز ضمن ذکر ماجرای، شهادت محمد بن جعفر را در صفین نشان می‌دهد^۶.

۱- انساب الاشراف بلاذری: ص ۳۲۳.

۲- رجوع شود به ذخائر العقبی: ج ۱ ص ۱۱۷ و امتاع الاسماع المقریزی: ج ۵ ص ۳۷۰ و اعلام الزرکلی دمشقی ج ۶، ص ۶۹ و ریاض النضرة فی مناقب عشره ذکر دختران حضرت علی عليه السلام ص ۲۹۸ .. ابن اسحاق نیز همین را گفته ولی عون را بر محمد مقدم داشته و از عبدالله نامی نبرده. و از معاصر رجوع شود به کتاب الفتنة فی عهد الخلفاء الراشدين رضی الله عنہم: ص ۳۶ و قاموس الرجال الشیخ محمد تقی التستری: ج ۱۲، ص ۲۱۷، این هم از معاصر شیعه بود آقای قزوینی هم از معاصر است!

۳- بلاذری: ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰ و ج ۳، ص ۹۸، الإصابة: ج ۶ ص ۷، اعلام زرکلی: ج ۶، ص ۶۹.

۴- لباب الانساب والالقباب والاعقاب، ابن فندق: ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۹۶ مکتبه المرعشی النجفی، قم.

۵- لباب الانساب ابن فندق: ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۹۶.

۶- الغدیر امینی: ج ۹، ص ۳۶۸.

۷- معجم رجال حدیث خوبی: ج ۱۶، ص ۱۶۶.

۸- فضائل امیر المؤمنین عليه السلام ابن عقده الکوفی: ص ۹۶.

ابن حلی شهادت او (محمد بن جعفر) را در کربلا دانسته است^۱ ولی تفرشی و بروجردی و ... نظرش را رد کرده و گفته‌اند: او محمد بن جعفر را با محمد بن عبدالله بن جعفر اشتباهی گرفته و صحیحترین قول این است که محمد بن جعفر در صفین شهید شده است^۲.

زرکلی نیز شهادت وی را در صفین نوشته است^۳ این کثیر نیز نقل می‌کند که وی در زمان حضرت عثمان در قید حیات بوده است^۴ و همچنین ابن ابی الحدید^۵ از او در زمان خلافت حضرت علی یاد می‌کند و ملا باقر مجلسی نیز در باب بیعة امیر المومنین ... از او نام برده یعنی او تا آن وقت در حیات بوده^۶ شیخ طوسی و ابن داوود حلی می‌گویند: او همراه با علی علیه السلام به کوفه آمد^۷. و همچنین ابن حاتم عاملی و شیخ جعفر نقدی و ... نیز در ماجرای جنگ جمل از او یاد می‌کنند^۸.

ابن عنبه می‌نویسد: «(أولد) جعفر بن أبي طالب ثمانية بنين وهم عبد الله وعون ومحمد الأكبر ومحمد الأصغر وحמיד وحسین وعبد الله الأصغر وعبد الله الأكبر وأهمهم أجمع أسماء بنت عميس الخثعمية (أما محمد) الأكبر فقتل مع عمه أمير المؤمنين علي (ع) بصفين، وأما عون ومحمد الأصغر فقتلا مع ابن عمهما الحسين علیه السلام يوم الطف»^۹.

ابن حجر (که آقای قزوینی تنها قولی که به نفعش بود را نقل کرد ولو ابن حجر آن قول را ترک کرده باشد!) قول واقدی یعنی شهادت در شوشتر را رد کرده.

۱- رجال ابن داوود حلی: ص ۱۶۷.. البته در حاشیه تصحیح شده.

۲- نقد الرجال تفرشی: ج ۴، ص ۱۵۸، طرائف المقال البروجردی: ج ۲ ص ۱۰۷ مکتبه المرعشی، قم، معجم رجال حدیث خویی: ج ۱۶، ص ۱۶۶ و محمد علی اردبیلی نیز به این اشتباه اشاره می‌کند در جامع الرواة: ج ۲، ص ۸۳ مکتبه المرعشی، قم، ایران.

۳- الزرکلی: ج ۶، ص ۶۹.

۴- البداية والنهاية: ج ۷ ص ۲۴۸.

۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۴، ص ۸.

۶- بحار الانوار: ج ۳۲، ص ۸۵.

۷- رجال الطوسی: ص ۴۸ و همچنین رجال ابن داوود: ص ۱۶۷.

۸- الدر النظیم العاملی: ص ۳۴۰، الأنوار العلویة جعفر النقدی: ص ۴۵۹، موسوعة الإمام علی بن أبی طالب محمد الریشهري: ج ۵، ص ۱۴۰ و ۱۴۷ و ۱۶۵، و محمد ریشهري به نقل از کتب مناقب ابن آشوب ج ۳، ص ۱۵۱ و بحار الانوار مجلسی: ج ۳۲، ص ۸۴ و ۵۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۴، ص ۸.

۹- عمدة الطالب ابن عنبه: ص ۳۶.

و می‌گوید: گویند که (محمد بن جعفر) با علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت داشته است. دار قطنی گفته است که محمد بن جعفر در جنگ صفین حضور داشته و با عبید الله بن عمر در میدان نبرد پیکار کرده و هر یک دیگری را کشته است...^۱ عجیب این است که خود واقدی در کتابش سخن خود را رد می‌کند و از محمد بن جعفر در زمان خلافت حضرت عثمان یاد می‌کند!!^۲ .. مقریزی نیز از محمد و عون نام برده و محمد را بر عون مقدم داشته و مرگ ام‌کلثوم را زمانی دانسته که همسر عون بوده است.^۳ و ابن عبدالبر و... نیز محمد بن جعفر را (نه عون را) شوهر دوم ام کلثوم و بعد از حضرت عمر رضی الله عنه دانسته‌اند.^۴ و همچنین ابن حجر می‌گوید: ابو عمر از واقدی ذکر می‌کند که محمد بن جعفر ملقب به ابوالقاسم بوده که بعد از عمر (نه بعد از عون) با ام کلثوم ازدواج کرد.^۵

شیخ محمد تقی تستری نیز بعد از بررسی نسبتاً دقیق حول شهادت محمد و عون بن جعفر، در مورد عون می‌گوید: عون برادر محمد بن جعفر بوده که همراه حسین بوده و نه خود محمد بن جعفر!^۶ و هر که مایل است در این مورد بیشتر بداند به کتاب وی مراجعه کند تا روشن شود!! (آقای قزوینی با شما هستم).

سید علی بن معصوم، مؤلف الدرجات الرفیعة، پس از نقل شهادت محمد بن جعفر با واژه «قیل» و نقل سخن صاحب الاستیعاب دایر بر شهادت هر دو برادر در جنگ شوشتر، می‌نویسد: «قاضی نورالله در مجالس المؤمنین نظر استیعاب را ترجیح داده و قبر محمد را در یک فرسخی دزفول از توابع شوشتر دانسته است و این احتمال را مطرح کرده که شاید محمد در شوشتر شهید شده و بدن او به دزفول منتقل شده است. نیز گفته است که محمد بن جعفر به افتخار دامادی امام علی علیه السلام و شوهری ام‌کلثوم دست یافته است».

۱- الاصابة ابن حجر: ج ۶، ص ۷. و ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب مقاتل الطالبین به نقل از نصر بن مزاحم شهادت محمد بن جعفر را در جنگ صفین به دست عبیدالله بن عمر دانسته.

۲- فتوح الشام واقدی: ج ۲ ص ۳۰۸، دار الجیل.

۳- امتاع الاسماع مقریزی: ج ۵، ص ۳۷۰.

۴- الاستیعاب: ج ۳، ص ۱۳۶۷، الاعلام خیرالدین الزرکلی: ج ۶، ص ۶۹، أسد الغابة ابن اثیر: ج ۲، ص ۴۸۱ و التحفة اللطيفة سخاوی: ج ۲ ص ۱۳۹ و تاریخ الإسلام ذهبی: ج ۳ ص ۳۵۵ .. البته ذهبی در همین کتاب طبق نظرات دیگران ازدواج با هر سه برادر را و عون قبل از محمد را نیز نقل کرده که صحیح نیست.

۵- الإصابة في معرفة الصحابة: ج ۶، ص ۷.

۶- قاموس الرجال شیخ محمد تقی تستری: ج ۹، ص ۱۵۹-۱۶۰.

سپس خود نوشته است: «جعفر بن ابی طالب دو پسر به نام محمد داشته است: یکی محمد اکبر که شوهر ام کلثوم بوده و در صفین در رکاب عمویش امام علی علیه السلام شهید شده است. دومی محمد اصغر که در جنگ شوشتر یا در کربلا شهید شده است و مؤلف عمدة الطالب گفته که وی به سن بلوغ نرسیده است. پس روشن شد که شوهر ام کلثوم محمد اکبر است و این از قاضی پنهان مانده و گمان کرده که جعفر تنها یک محمد داشته و از این رو قول به شهادت او در شوشتر را ترجیح داده است»^۱.

و همچنین در کتاب شرح الاخبار قاضی نعمان^۲ اینچنین آمده:

«قال صاحب العمدة: إن جعفر خلف ولدین: محمد الأكبر الذي استشهد في صفین. و محمد

الأصغر استشهد في کربلاء».

و عون نیز در کربلا و واقعه الطف شهید شد..

ابن عنبه می گوید او شهید الطف است^۳ سید علی خان المدنی نیز می گوید: او در الطف همراه حسین ع شهید شد^۴ حاج حسین شاکری نیز شهادتش را در کربلا و فاجعه الطف می داند^۵. و تفرشی از او به عنوان اصحاب علی علیه السلام یاد می کند^۶ (اصحاب جمل و صفین و نهروان). شیخ علی نمازی شاهرودی نیز شهادتش را سال ۵۷ می داند^۷.

خلاصه اینکه محمد بن جعفر در صفین شهید شد و برادرش، «عون بن جعفر» همراه حضرت حسین علیه السلام در کربلا شهید شد.

و همانطور که گفتیم ام کلثوم ابتدا به ازدواج سیدنا فاروق علیه السلام در آمده و بعد از شهادتش به ازدواج محمد بن جعفر و بعد از شهادتش به ازدواج عون بن جعفر و در نکاح عون بوده که از دنیا رفته اند. چنانکه محب طبری می نویسد:

۱- الدرجات الرفیعة في طبقات الشيعة: ص ۱۸۵، شیخ محمد تقی التستری نیز در کتابش چنین بحثی، قاموس

الرجال: ج ۹، ص ۱۵۹-۱۶۰ و او شهادت در شوشتر را باطل می داند.

۲- شرح الأخبار القاضی النعمان المغربي: ج ۳، پاورقی ص ۱۹۸.

۳- عمدة الطالب ابن عنبه: ص ۳۷.

۴- الدرجات الرفیعة في طبقات الشيعة: ص ۱۸۴.

۵- العقیلة والفواطم حاج حسین الشاکری (معاصر) ص ۷۵، چاپخانه ستاره.

۶- نقد الرجال تفرشی: ج ۳، ص ۳۸۲.

۷- مستدرکات علم رجال الحدیث شیخ علی نمازی: ج ۶، ص ۱۴۲.

«وأم كلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب رضي الله عنه فمات عنها فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها وتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبي طالب وماتت عنده»^۱.
(اسمی از عبدالله بن جعفر نیست)

و همچنین در ریاض النضره نیز می نویسد: «وأم كلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب، فمات عنها، فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب، فمات عنها فتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبي طالب، فماتت عنده»^۲.

و همچنین مقریزی: «ولما قتل عمر رضي الله عنه عن أم كلثوم، تزوجها محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها، فتزوجها عون بن جعفر ابن أبي طالب فماتت عنده رحمها الله»^۳.

شیخ محمد تقی تستری از شیعیان معاصر نیز سخن ابن قتیبه را قبول کرده، به این شکل:
«وفي معارف ابن قتیبة: تزوجها بعد عمر «محمد بن جعفر» فمات عنها، ثم تزوجها «عون بن جعفر» فماتت عنده»^۴. یعنی: «ام كلثوم با حضرت عمر رضي الله عنه ازدواج کرد و بعد از شهادت حضرت فاروق رضي الله عنه با محمد بن جعفر ازدواج کرد و بعد از شهادت وی نیز با عون ازدواج کرد و در نکاح عون بود که فوت کرده است».

عبدالله بن جعفر نیز فقط با زینب ازدواج کرده و همانطور که گفتیم ادعای ازدواج او با ام كلثوم پوچ است و به احتمال قوی اینکه در بعضی اقوال نام زینب و در بعضی ام كلثوم ذکر شده به آن دلیل است که ام كلثوم، دختر فاطمه (ع) (همانطور که از طبرسی و شیخ مفید نقل شد) نام او زینب صغری است .. پس ممکن است که آنها به خیال اینکه عبدالله بن جعفر با زینب صغری (که همان ام كلثوم باشد) ازدواج کرده، به جای نام زینب کنیه او را نوشته اند!... و الله اعلم!

۱- ذخائر العقبی محب طبری: ص ۱۱۷.

۲- ریاض النضره فی مناقب عشره، محب طبری .. ذکر دختران حضرت علی رضي الله عنه ص ۲۹۸.

۳- امتاع الاسماع المقریزی: ج ۵، ص ۳۷۰.

۴- قاموس الرجال، محمد تقی التستری: ج ۱۲، ص ۲۱۷.

و خدا را شکر در بالا با ذکر روایات متعدد جواب داده شد که زینب و ام کلثوم هر دو یک نفر نیستند و جالبتر اینکه زینب الکبری نام یکی از دخترانش را ام کلثوم گذاشته است که پدرش عبدالله بن جعفر و شوهرش ابان پسر حضرت عثمان رضی الله عنه است!^۱

در ضمن آنهایی که شهادت عون و محمد را در تستر دانسته‌اند خودشان نیز ازدواج ام کلثوم با آن دو را هم ذکر کرده‌اند و نتیجتاً آنها چون قول دیگری در مورد شهادت آن دو به آنها نرسیده بوده من باب امانتداری آن را نقل کرده‌اند.

شبهه: سن ام کلثوم هنگام ازدواج

در این که ام کلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته، اختلاف‌های شدیدی میان عالمان سنی وجود دارد. آن جایی که دفاع از آبروی خلیفه در میان است، او را آن قدر کوچک جلوه می‌دهند که بوسیدن، در بغل گرفتن و حتی برهنه کردن ساقش حرام نیست.

هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

ابن حجر هیشمی در الصواعق المحرقة می‌نویسد:

بوسیدن ام کلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اکرام بوده است، زیرا او به خاطر کوچک بودن به حدی نرسیده بود که سبب برانگیختن شهوت شود تا این کار در باره او حرام باشد!!!

جواب:

از آبرو و مقام حضرت عمر رضی الله عنه خدای تعالی در قرآن کریمش دفاع می‌کند ولی از عقیده شما چه چیزی دفاع می‌کند؟ چهار تا روایت موضوع و دروغین، آن هم با کلی تاویل و تفسیر! در مورد بوسیدن و ... ما در بحث مربوط آن که در جواب به شبهه «اهانت به ناموس رسول خدا» است جواب گفته ایم (کمی جلوتر خواهد آمد). فقط نکته اینکه: اگر شما آن روایات را صحیح می‌دانید باید این را هم قبول کنید که همان راویان کذاب در مورد حضرت علی رضی الله عنه می‌گویند: او دخترش را آرایش و مزین کرده و او را به سوی امیرالمؤمنین فرستاد، که این کار او عجیب‌تر از کاریست که برای حضرت عمر تراشیده‌اند! و ضمناً ما در بالا ثابت کردیم که ام کلثوم از زینب بزرگ‌تر بوده و به هنگام ازدواج ۱۱ و یا ۱۲ ساله بوده‌اند.

۱- الشیعة وأهل البيت: ۱۴۱. طبقات: ج ۸، ص ۴۶۵.. وانظر: الأخوة والأخوات الدارقطنی: ص ۲۹ رقم ۱۵. و

الإصابة ابن حجر: رقم ۵۰۸.

ادامه شبهه: دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می‌کرد:

عبد الرزاق صنعانی او را دختر خردسالی معرفی می‌کند که با کنیزکان بازی می‌کرد.

«تزوج عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وهي جارية تلعب مع الجوارى...».

جواب:

عبد الرزاق چنین ادعایی نکرده بلکه روایتی را در این مورد نقل کرده و نظری در این مورد نداده است. پس این دروغ است که اگر بگوییم او چنین عقیده‌ای داشته. ضمناً سند این روایت نیز بی‌اشکال نیست.

ادامه شبهه: محمد بن سعد زهری، او را دختری که هنوز به سن بلوغ نرسیده، معرفی می‌کند:

عمر با ام‌کلثوم ازدواج کرد، در حالی که هنوز ام‌کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود.

و در روایت دیگر او را «صبیة، کودک» می‌داند:

زمانی که عمر، ام‌کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، علی (علیه السلام) فرمود: ای امیر مؤمنان،

او کودکی بیش نیست.

ابن عساکر و ابن جوزی نیز چنین گفته‌اند.

جواب:

ابن سعد با توجه به روایت فوق که آقای قزوینی نقل کرده‌اند، ام‌کلثوم را کودک تصور کرده‌اند ولی آن روایت از محمد بن عمر واقدی نقل شده که اولاً روایتش مرسل است و دوماً محمد بن عمر واقدی همانطور که قبلاً گفتیم مجروح و غیر قابل اعتماد است.^۱

و ابن عساکر نیز از محمد بن عمر واقدی نقل کرده و ابن جوزی نیز سندی برای این موضوع ارائه نداده که به احتمال قوی او از ابن سعد پیروی کرده است.

ادامه شبهه: بلاذری، ابن عبد البر، زمخشری و... گفته‌اند که او در هنگام ازدواج با عمر

«صغیره» بوده است.

«خطب عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علي ﷺ فقال: إنها صغيرة». «عمر از ام‌کلثوم دختر

علی خواستگاری کرده و علی به او گفت: او دختری کوچک است».

۱- البته تعدادی از علما نیز او را ثقه دانسته‌اند ولی در علم رجال همیشه جرح مقدم است بر تعدیل و در صف منتقدان او یحیی بن معین وجود دارد که ابو عبدالله در موردش می‌فرماید: او عالم‌ترین شخص به علم رجال است و همینطور امام احمد و بخاری و ابن مبارک و... هم جزء مخالفان او هستند و او را ترک کرده و همانطور که گفتیم، بعضی او را دروغگو می‌دانند.

جواب:

بلاذری از هشام بن محمد کلبی^۱ و او از پدرش محمد بن سائب کلبی نقل می‌کند که تقریباً همه علما آن دو را ترک کرده و رافضی و متهم به کذب هستند.

محمد بن سائب کلبی: به جرات می‌توان گفت که او در نزد علمای رجال مشهورترین دروغگو است. تا جایی که ابی عمرو ابن العلاء در موردش می‌گوید: «أشهد أن الكلبی کافر» «گواهی می‌دهم که کلبی کافر است»!

و ابو جعفر عقیلی می‌گوید او از اصحاب عبدالله بن سبا است یعنی او علی پرست است! (فرقه سبائیه)^۲. ابن عبدالبر و زمخشری نیز فقط روایتی را در این مورد نقل کرده‌اند و نظری در آن مورد نداده‌اند.

اما علت اینکه بعضی بر این گمان بوده‌اند که سیده ام کلثوم به وقت خواستگاری کودک بوده است روایتی است که در آن حضرت علی علیه السلام در جواب درخواست حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: دخترم کوچک است. ما برای رفع این شبهه روایتی را که در موثق‌ترین کتاب سیرت موجود است را نقل می‌کنیم.

ابن اسحاق (م ۱۵۱ق): «عمر ام کلثوم را از علی رضی الله عنه خواستگاری کرد و آن حضرت رضی الله عنه در جواب فرمود: او کوچک است. عمر گفت: کوچک نیست. تو نمی‌خواهی او را به من بدهی^۳. اگر راست می‌گویی او را پیش من بفرست تا او را ببینم. علی رضی الله عنه پارچه‌ای به ام کلثوم داد و او را نزد سیدنا عمر رضی الله عنه فرستاد و گفت: برو به او بگو آیا این پارچه را می‌پسندی؟ عمر او را دید و گوشه چادرش (نه ساق پایش و...) را گرفت. ام کلثوم چادرش را کشید و گفت: رها کن. عمر چادرش را رها کرد و گفت: بسیار نجیب است، برو به پدرت بگو چنان‌که تو گفتی نیست. پس از آن، امیرمؤمنان او را به ازدواج عمر در آورد. ابن اسحاق در نقل دیگری که راوی آن از خاندان حضرت عمر رضی الله عنه است، آورده است که علی رضی الله عنه در پاسخ عمر گفت: باید مشورت کنم و با پسران

۱- در مورد او مراجعه کنید به سیر اعلام النبلاء امام ذهبی: ج ۱۹، ص ۸۳.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر: ج ۹ ص ۱۵۷ - ۱۵۹، و تهذیب الکیمال المزی: ج ۲۵ ص ۲۴۷ - ۲۵۲.

۳- چون خود حضرت علی رضی الله عنه در روایت دیگری فرموده بود: او را برای پسر برادرم (جعفر) می‌خواهم.

مشورت کرد و آنها موافقت کردند و سپس ام‌کلثوم را نزد عمر فرستاد. در این نقل سخنی از کوچکی ام‌کلثوم مطرح نیست»^۱.

در صورت صحت این روایت چند نکته قابل توجه است.

- ۱- حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: چنانکه گفتی نیست، یعنی کودک و کوچک نیست.
- ۲- ام‌کلثوم چادر بر سر داشت و این نشان می‌دهد که به سن تکلیف رسیده بودند.
- ۳- اگر واقعاً ام‌کلثوم کوچکتر از زینب بود، حضرت عمر باید در جواب حضرت علی می‌فرمود: اگر ام‌کلثوم کوچک است پس زینب را که بزرگتر است به عقد من در آور!
- ۴- بالفرض که کوچک باشد، اصلاً می‌گوییم ۵ ساله بوده، اگر این کار حضرت عمر اشتباه بوده کار پدر او که ولی و سرپرست دخترش می‌باشد اشتباه تر است و اگر ظلمی در کار باشد ظلمی است که حضرت علی در حق دخترش روا داشته.

گذشته از آن مگر خود حضرت علی رضی الله عنه به خواستگاری حضرت فاطمه ۹ ساله^۲ رفتند و یا پیامبر صلی الله علیه و آله به خواستگاری حضرت عایشه ۶ ساله رفتند؟؟ و یا دختر عمویشان را به ازدواج ابن ابی سلمه در نیاوردند، در صورتی که هر دو آنها نا بالغ بودند؟ و همینطور اصحابی مانند عبدالله بن مسعود و عروه بن زبیر نیز دختران خود را در زمانی که سن آنها به سن بلوغ نرسیده بود به شوهری دادند.

مصنف سنن سعید بن منصور در بابی (باب الرجل یزوج ابنه وهو صغیر ح ۷۷۵) می‌نویسد:

«حدثنا سعید حدثنا حماد بن زید عن هشام بن عروة عن أبيه: أنه زوج ابنة أخيه ابن أخيه وهما صغیران».

جناب خمینی صیغه کردن دختر شیرخواره را هم جایز دانسته‌اند^۳، یعنی ازدواج با دختر شیرخواره را هم بلا اشکال می‌دانند، آنوقت شما به ازدواج حضرت عمر با دختر حضرت علی خرده می‌گیرد؟؟.

۱- ابن اسحاق: ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۳، نیز نک، السیرة النبویة ابن کثیر: ج ۴، ص ۵۸۲، ۶۱۱_ دارالمعرفة_ بیروت، ۱۳۹۶ق، و منابع دیگر.

۲- اگر تاریخ تولد حضرت فاطمه را طبق سلیقه شیعه در سال ۵ بعد از بعثت بدانیم سن هنگام ازدواج ایشان ۹ یا ۱۰ سال می‌شود.

۳- تحریر الوسیلة: ج ۲ مساله ۱۲.

دختر شیرخواره کجا و دختر ۱۱ ساله کجا؟؟؟؟ طبق فتوای جناب خمینی ممکن است شخصی ۱۰۰ ساله بخواهد دختر ۵ ساله‌ای را صیغه کند، آنوقت تکلیف چیست؟؟؟ دختری که به سن بلوغ هم نرسیده!!

ادامه شبهه: ده سال یا بیشتر داشت:

و زمانی که نیاز دارند وجود فرزندی را برای امّ کلثوم ثابت و از عدم تناسب سنی او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتی بیشتر معرفی می‌کنند:

ابن حجر عسقلانی: امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا ﷺ، در اواخر زندگانی پیامبر ﷺ به دنیا آمده و عمر با او ازدواج کرد، وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند.

ذهبی در یک کتابش اعتقاد دارد که او در سال ششم هجری به دنیا آمده است:

امّ کلثوم دختر علی بن ابوطالب، خواهر حسن و حسین، در حدود سال ششم هجرت به دنیا آمد، رسول خدا را دید، ولی از او روایتی نقل نکرده است، عمر از او خواستگاری کرد، در حالی که هنوز خردسال بود.

و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم یا هجدهم بدانیم، او یازده یا دوازده ساله بوده است!!!

با این حال ذهبی در کتاب دیگرش می‌گوید:

«امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، در زمان حیات پدر بزرگش به دنیا آمد و عمر در حالی که او کوچک بود، با او ازدواج کرد».

با توجه به آن چه که از ابن سعد گذشت که امّ کلثوم «صبیه» بوده و یا به حد بلوغ نرسیده بوده، چگونه می‌توان پذیرفت که او در سال ششم هجری به دنیا آمده باشد!!!

جواب:

در مورد تاریخ تولد وی تنها تاریخ دقیقی که نقل شده سال ۶ هجری است که همانطور که خودتان هم گفتید بزرگانی چون ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر و مولف شیعه موسوعه امام علی ابن ابیطالب بر این عقیده هستند.

و اما سخن امام ذهبی که آقای قزوینی سعی دارند از دو قول ایشان یک تناقض را استخراج کنند! (البته خود را به خنگی زده‌اند!).

امام ذهبی در نقل اول (در سیر اعلام النبلاء) می‌فرماید: «ولدت فی حدود سنة ست من الهجرة ورأت النبی ﷺ ولم ترو عنه شیئا. خطبها عمر بن الخطاب وهي صغيرة».

و در نقل دوم (در تاریخ الاسلام) می‌فرماید: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية. ولدت في حياة جدها ﷺ، وتزوجها عمر وهي صغيرة».

می‌بیند که امام ذهبی در هر دو نقل ام کلثوم را صغیره معرفی می‌کنند یعنی ایشان می‌گویند: دختر حضرت علی علیه السلام در زمان ازدواج صغیره بوده و ۱۱ یا ۱۲ سال سن داشته‌اند. و ایشان چیز عجیبی نفرموده‌اند و فکر نکنم کسی به دختر ۱۱ یا ۱۲ ساله دختر بزرگ سال بگوید.

تفاوت بین نقل اول و دوم در این است که در نقل اول ام کلثوم متولد سال ۶ هجری است ولی در نقل دوم تاریخ تولد ذکر نشده و تنها گفته‌اند که وی در حیات نبی صلی الله علیه و آله متولد شده‌اند که این هیچ‌گونه تضادی را نمی‌رساند چون همه می‌دانیم که سال شش هجری نیز سالی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن سال در قید حیات بوده‌اند! والله من نفهمیدم آقای قزوینی از نقل این دو قول چه نتیجه‌ای خواستند بگیرند!

در مورد ابن سعد^۱ نیز در جواب می‌گوییم: با توجه به سخن امام ذهبی و ... چگونه می‌توان قبول کرد که ام کلثوم در آن سال‌ها صبیبه و نا بالغ بوده‌اند؟! در صورتی که همه قرائن گواهی بر صدق ادعای امام ذهبی دارند، قرائنی از قبیل برقع و روبند پوشیدن حضرت ام کلثوم در روز وفات مادر گرامیشان.

می‌بیند که آقای قزوینی هیچ اختلافی را در مورد تاریخ تولد سیده ام کلثوم نتوانستند ثابت کنند و ما در جواب شبهه «عزاداری و نوحه‌خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها» ثابت کردیم که سیده ام کلثوم به وقت ازدواج ۱۱ یا ۱۲ ساله بوده‌اند، اما برای روشن شدن قضیه برای خواننده قطره‌ای از اختلافاتی که در مورد سن و تاریخ تولد محبوبترین بانوی اسلام ذکر شده را نقل می‌کنیم.

در مورد سال تولد حضرت فاطمه (ع) اختلافات بسیار زیاد است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود ۱۷ سال می‌رسد. یعنی حداقل سنّی که برای حضرت صلی الله علیه و آله هنگام رحلت ذکر شده ۱۸ سال!! و حداکثر ۳۵ سال!! می‌باشد.

این گفته‌ها با محور قرار دادن تاریخ بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در سن ۴۰ سالگی و ۱۳ سال قبل از هجرت، به دو بخش تقسیم می‌گردد. عده‌ای ولادت سیده فاطمه را پیش از مبعث و دسته‌ای بعد از آن می‌دانند.

۱- که گفتیم ایشان فقط روایتی مردود را نقل کرده‌اند و از آن روایت چنان برداشت نموده‌اند.

دسته اول: پیش از بعثت

۱- حداکثر تاریخی که در این بخش از نظرات، یعنی ولادت فاطمه (س)، پیش از بعثت، وجود دارد، ۱۲ سال است^۱ که بدین ترتیب عمر حضرت فاطمه (س) به ۳۵ سال می‌رسد!

۲- بعضی آن را سال هفتم قبل از مبعث دانسته‌اند^۲ که بنابراین سنّ حضرت (س) هنگام رحلت ۳۰ سال خواهد شد.

۳- و عده‌ای دیگر رحلت فاطمه (ع) را در ۲۹ سالگی یعنی ۶ سال پیش از بعثت شمرده‌اند^۳.

۴- برخی نیز ۲۵ سال را ذکر کرده‌اند^۴.

۵- ولی آنچه که در میان مورخین ما (اهل سنت)، بیشتر شهرت دارد سال پنجم قبل از مبعث است. و عده‌ای تصریح به همزمانی آن با سال تجدید بناء کعبه یعنی سال پنجم پیش از مبعث نموده‌اند^۵.

بر طبق این قول، سنّ حضرت ﷺ هنگام وفات ۲۸ سال بوده است.

۶- برخی نیز سنّ ۲۷ سال را ذکر کرده‌اند^۶.

دسته دوم: بعد از بعثت

سال نخست بعثت:

۷- این گفته، مربوط به عده‌ای است که سال نخست بعثت را سال تولد قرار داده‌اند^۷.

۸- و بعضی نیز تولد را در سن ۴۱ سالگی پیامبر ﷺ دانسته‌اند.

سال دوم بعثت:

۹- قول دوم که در بین شیعه طرفدارانی چون شیخ مفید دارد، ولادت را در ۲۰ جمادی الثانی

سال دوم بعثت می‌دانند. چنان که ابن طاووس به نقل از کتاب حدائق الریاض شیخ مفید

۱- تاریخ‌الخمیس: ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی: ص ۵۲.

۲- تاریخ‌الخمیس: ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی: ص ۵۲.

۳- از جمله مقتل‌الحسین، خوارزمی: ج ۱، ص ۸۳، و تاریخ‌الخمیس: ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی: ص ۵۲.

۴- مشکل الآثار، طحاوی: ج ۱، ص ۴۷.

۵- تاریخ‌الخمیس: ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی: ص ۵۲ و مقاتل‌الطالبیین: ص ۴۸.

۶- مقتل‌الحسین، خوارزمی: ج ۱، ص ۸۳.

۷- از جمله: تاریخ‌الخمیس: ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی: ص ۵۲، و بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸.

آورده است.^۱ و نیز خود شیخ مفید در رساله «مسازّ الشیعه» به این مطلب تصریح کرده است:

«وفي اليوم العشرين منه سنة اثنتين من المبعث كان مولد السيّدة (مولاتنا خ. ل) الزهراء فاطمة بنت رسول الله ﷺ وهو يوم شريف يتجدّد فيه سرور المؤمنين ويستحب فيه التطوع بالخيرات والصدقة على المساكين»^۲.

«ولادت حضرت فاطمه زهرا، دختر رسول خدا که سلام بر آنها باد در روز بیستم از این ماه (جمادی الثانی) در سال دوم مبعث بوده است. و آن روز شریفی است که خوشحالی مؤمنین تجدید می‌شود و در این روز انجام خیرات و پرداخت صدقه به تنگدستان مستحب است».

کفعمی نیز در کتاب مصباح خود همین قول را ترجیح داده است و قول سوم را که خواهد آمد با تعبیر «قیل» بیان کرده است.^۳

شیخ طوسی در ضمن بیان مناسبت‌های ماه جمادی الثانی این عبارت را آورده است:

«في اليوم العشرين من جمادی الآخرة سنة اثنتين من المبعث، كان مولد فاطمه (ع) في بعض الروایات، وفي رواية اخرى سنة خمس من المبعث والعامّة تروی أنّ مولدها قبل المبعث لخمس سنين»^۴. «ولادت فاطمه (ع) بر اساس برخی روایات، روز ۲۰ ماه جمادی الثانی از سال دوم مبعث آمده، و در روایتی دیگر، سال پنجم ذکر شده است و اهل سنت روایت می‌کنند که ولادت حضرت (س) ۵ سال پیش از مبعث بوده است».

عباس قمی، این قول را ظاهراً، نظر اکثر علماء شیعه می‌داند.^۵
بر اساس این قول، حضرت فاطمه (س) در ۲۱ سالگی رحلت فرموده است.

سال پنجم بعثت:

۱۰- قول سوم که به نظر می‌رسد مشهور بین علماء شیعه است، سال پنجم بعد از مبعث را هنگام ولادت می‌داند. ۱. در میان معتقدین به این نظر، از شخصیت‌هایی چون ابن

۱- اقبال الاعمال: ج ۳، ص ۱۶۲، نشر مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۲- مسازّ الشیعه: ص ۵۴، نشر کنگره جهانی بزرگداشت هزارمین سال وفات شیخ مفید.

۳- بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۹.

۴- همان.

۵- منتهی الآمال: ج ۱، ص ۱۶۸، باب دوم.

ابی الثلج بغدادی، متوفای ۳۲۵ هجری ۲، کلینی متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹، محمد بن جریر طبری امامی، صاحب کتاب «دلایل الامامة»، ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسی در «تاج الموالید» ۳ و شیخ بهایی در «توضیح المقاصد»^۱ می‌توان نام برد. نتیجه اینکه اختلافات در مورد تاریخ تولد سیده فاطمه علیها السلام بیش از ۱۰ مورد است. حال بنده بعد از این تحلیل (تقریباً دقیق) می‌گویم: دیدید؟ دیدید این همه اختلاف را؟! این همه اختلاف نشان دهنده این است که محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه ازدواج نکرده که حالا بخواهد فاطمه از آنها به دنیا بیاید!!

اگر خندتون گرفت به من نخندید، من مجبورم! آنها اراجیف و بیراه گفتند، جواب اراجیف هم همین بود!

آقای قزوینی نظر شما چیست؟ در مورد این همه اختلاف در مورد سن حضرت فاطمه نظر شما چیست؟ آیا نتیجه‌ای که در مورد ام کلثوم و ازدواجش گرفتید، می‌توانید اینجا هم بگیریید؟؟ ضمناً اختلافاتی که قبلاً در مورد تاریخ تولد سیده زینب نقل شد را نیز فراموش نکنید.

شبهه: مقدار مهریه ام کلثوم:

در مقدار مهریه ام کلثوم نیز اختلاف‌های چشم‌گیری وجود دارد، برخی ده هزار دینار و اکثر عالمان سنی آن را چهل هزار درهم ذکر کرده‌اند.

الف: ده هزار دینار:

یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: عمر با او ازدواج کرده و ده هزار دینار برای او مهریه تعیین کرد.

جواب:

یعقوبی شیعی نظر شخصی خود را در این مورد گفته‌اند و ایشان نیز معصوم نیستند و ادعای عصمت نیز نکرده‌اند، و در این مورد یعنی به وقت اختلاف بین یک نص تاریخی و نظر مولفین همیشه نص بر نظر مولف می‌چربد. که در این مورد نیز صدق می‌کند.

۱- بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۶-۱۰.

۲- تاریخ الاثمة، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۶، نشر بصیرتی.

۳- تاج الموالید: ضمن مجموعه نفیسه، ص ۹۷.

۴- توضیح المقاصد، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۵۲۶.

ب: چهل هزار دینار:

الکتانی (نظام الحکومة) متوفی ۱۳۸۲ می نویسد:

هنگامی که عمر با زینب دختر علی ازدواج کرد، به او چهل هزار دینار مهریه داد!!!.

جواب:

شیخ عبدالحی الکتانی متوفی ۱۳۸۲ هجری هستند، به احتمال قوی یک اشتباه سهوی بوده و گرنه کس دیگری را سراغ نداریم که چنین رقمی را ذکر کرده باشد و سخن عالم عصر حاضر در این مورد برای ما حجت نیست چرا که ایشان با وقایع ۱۳۰۰ سال پیش هیچ رابطه‌ای نداشته‌اند مگر از طریق اقوال دیگر بزرگان که این ادعای ایشان در هیچ یک از سخنان علمای سلف جایی ندارد!.. ایشان متن فوق را ارجاع به کتاب «الاجوبة المهمة» از شیخ مختار الکتانی داده‌اند که ایشان نیز متوفی ۱۲۲۶ هستند. متأسفانه کتاب شیخ مختار در دسترس نبود تا بررسی شود ولی به تصریح شیخ کتانی، شیخ مختار الکتانی از حافظ الدمیری نقل کرده‌اند. و ما با مراجعه به کتاب شیخ دمیری این جمله را در آن می‌یابیم:

«وتزوج عمر أم کلثوم بنت علي ﷺ، وأصدقها أربعين ألف درهم»^۱.

پس همانطور که در ابتدا گفتیم: نوشتن دینار به جای درهم، تنها یک اشتباه سهوی بوده که در کتب سلف نیز هیچ جایی ندارد.

ج: چهل هزار درهم:

بسیاری از بزرگان اهل سنت با چندین سند نقل کرده‌اند که مهریه ام‌کلثوم، چهل هزار درهم بوده است: (ابن ابی شیبیه، ابن سعد، ابن عبدالبر و ابن حجر): عمر با ام‌کلثوم دختر علی در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج کرد.

جدای از تناقض‌های موجود در مقدار مهریه، مشکل دیگر در زیاد بودن مهریه ام‌کلثوم است، با اینکه طبق روایات صحیح‌السندی که در کتاب‌های اهل سنت وجود دارد، خود خلیفه از تعیین مهریه کلان جلوگیری می‌کرده است.

ابن ماجه قزوینی در سنن خود می‌نویسد:

۱- حیاة الحیوان الکبری دمیری: ص ۴۸۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۲۰۰۳ م.

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید، زیرا اگر بالا بودن مهر، سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می‌آمد، سزاوارترین شخص به این کار، پیامبر ﷺ بود که برای هیچ زنی از همسران و یا دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

و به درستی که مرد هنگامی که مهریه زن را بالا ببرد، در دل دشمنی او را پیدا کرده و می‌گوید من به خاطر تو مجبور به کارهای سخت شدم، با اینکه من مردی عرب بوده و نمی‌دانستم سختی کار چیست!!!

آلبانی این روایت را در صحیح ابن ماجه شماره ۱۵۳۲ تصحیح کرده است.

بنابراین، مقدار مهریه ام‌کلثوم در قدم نخست مخالف با سنت رسول خدا است، چرا که طبق روایاتی که گذشت، رسول خدا مهریه هیچ یک از زنان و دخترانش را زیاد نمی‌گذاشته.

وثانیاً: مخالف سیره و سنت خود عمر است. آیا اهل سنت می‌توانند چنین نسبتی را به عمر بدهند با اینکه این مطلب مصداق این آیه کریمه است که خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾ [الصف: ۲-۳].

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!».

جواب:

همانطور که خود ایشان معترفند، اجماع بر ۴۰ هزار درهم است. و ایشان اجماع را می‌داند ولی قصدی ندارد جز اینکه صفحات را سیاه و خواننده را دچار وهم کند!

می‌گوییم: اصلاً شما فکر کنید حضرت عمر هیچ مهریه‌ای نداده و یا ۱۰ها هزار درهم داده این چه ربطی به اصل واقعه دارد؟؟

فکر کنید آقای "X" از خانمی خواستگاری می‌کند و بعد از قبول طرفین مقدار مهریه ۱۰۰۰ سکه!! مقرر می‌شود و فردا روزی بعد از اینکه آقای "X" و همان خانم فوت شدند، شخصی پیدا شود و بگوید: نه آقا مهریه آنها ۱۰۰ سکه بوده!! و دیگری بگوید: نه ۲۰۰۰ سکه بوده! و یکی ۵ سکه را عنوان کند آیا شخص عاقل در این مورد اینگونه برداشت می‌کند که: بابا اینا اصلاً از بیخ بی‌اساسه!! ازدواجی نبوده اصلاً اون خانم وجود خارجی نداشته که آقای "X" بخواهد با او ازدواج کند که حالا مهریه هم بخواهند برایش تعیین کنند!!

می‌دانم مضحک است ولی همیشه جواب سخن چرت! چرت است!

در مورد سخن حضرت عمر رضی الله عنه که فرموده بود: مهریه زنان را زیاد نکنید. (که حرفی پر از حکمت است) و بعد از آن به آیه قرآن استناد کرده اید که می فرماید: ای افرادی که ایمان آورده اید چرا سخنی می گوید که خود به آن عمل نمی کنید؟! نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی کنید!

اولاً: حضرت عمر، خطاب به والدین می گوید که شما بر داماد سخت نگیرید و مهر را بالا نبرید ولی در مورد ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با بنت فاطمه رضی الله عنها این حضرت عمر بود که ۴۰ هزار درهم مهریه را بر خود فرض کرد و حضرت علی رضی الله عنه دخالتی نداشتند و خطبه سیدنا عمر هیچ منافاتی با این قضیه ندارد. ایشان در ادامه خطبه می فرمایند: «اگر چنین کنید فردا روزی مرد به زنش می گوید: من به خاطر تو مجبورم کارهای سخت بکنم».. در صورتی که مهریه ام کلثوم را خود حضرت عمر تعیین کرده بودند و ام کلثوم هیچ دخالتی نداشته اند که در آینده چنین مشکلی پیش بیاید. پس مانند دیگر دلایلتان این دلیل نیز بچه گانه است!

دوماً: در نظر داشته باشید یک عالم دین می گوید: صدقه بدهید که صدقه باعث دفع بلا می شود!! ولی خود این عالم به کسی صدقه نمی دهد! چرا؟؟؟ چون ندارد که بدهد! حال باز هم شما می گوید: چرا کاری رو که خودت انجام نمیدهی مردم را به اون دعوت می کنی؟؟
سوماً: اگر آقای قزوینی منصفاً این روایت را به شکل کاملی که علما نقل کرده اند، نقل می کرد، دیگر هیچ جای شبهه ای نبود، ولی ایشان طبق ذات خودشان روایت را به شکلی که به نفعش می باشد نقل کرده است.

امام ابن کثیر (در تفسیرش) در ادامه این روایت را اینگونه می آورد که: بعد از صحبت حضرت عمر رضی الله عنه زنی اعتراض کرد و گفت: تو حق نداری چنین کنی. عمر رضی الله عنه گفت: چرا؟ زن گفت: به خاطر این که خداوند فرموده است:

﴿وَأَتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [النساء: ۲۰].

«هر چند مال هنگفتی مهر یکی از آنان داده بودید، از آن چیزی باز نگیرید.»

آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: زنی درست گفت و مردی خطا نمود. و همینطور هیشمی در مجمع الزوائد این ماجرا را کاملتر نقل می کند و می نویسد که حضرت عمر رضی الله عنه بعد از صحبت آن زن فرمود: بار الها! مرا ببخش و افزود: همه از عمر رضی الله عنه فقیه تر هستند. سپس بر منبر رفت و گفت: ای مردم! من شما را از افزایش مهریه ها منع کرده بودم ولی اکنون اعلان می کنم که هر کس به هر اندازه ای که می تواند و توافق می کند مهریه بدهد و هیچ محدودیتی نیست. «أياها الناس

إني كنت نهيتمكم أن تزيدوا النساء في صدقاتهن على أربعائة درهم فمن شاء أن يعطى من ماله ما أحب»^۱.

مطمئناً آقای قزوینی از این روایت مشهور با خبر بوده‌اند ولی نقل نکرده‌اند چون اگر نقل می‌کردند کل استناد ایشان باطل می‌شد و به جای اینکه این روایت به نفعش باشد به ضررش می‌شد و این روایت نیز یکی از شواهدی است که آزادی بیان در زمان امیرالمومنین فاروق را اثبات می‌کند.

گذشته از آن حضرت عمر رضی الله عنه از مال خودش داده است و خلاف شرع نیز نکرده است و آن هم به نیت اکرام و احترام اهل بیت این مهریه را بر خود تحمیل کرده است.. آیا شما با اکرام و احترام نسبت به اهل بیت مخالفید؟؟

در ضمن اگر عمل حضرت عمر رضی الله عنه مخالف با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است باید بگوییم که در روایات شیعی آمده است که حضرت حسن ع برای یکی از همسرانش ۱۰۰ کنیز مهریه داد که هر کنیز او ۱۰۰۰ درهم همراه داشت!!

«أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام، أنه قال: تزوج الحسن بن علي إمرأة، فأرسل إليها براءة جارية، مع كل جارية ألف درهم»^۲.

و شاید هم راضی به مهریه کم بودید تا اینکه بعدها ماجرای که بین حضرت علی رضی الله عنه و فاطمه پیش آمد، تکرار شود؟؟

چنانکه کتب شیعه درج کرده‌اند: «أبي عبد الله عليه السلام قال: إن فاطمة عليها السلام قالت لرسول الله صلی الله علیه و آله: زوجتني بالمهر الخسيس.....»^۳.

۱- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: ج ۴ ص ۲۸۳ و ۲۸۴، دار الكتب العلمية- بيروت - لبنان.

۲- مستدرک الوسائل النوری: ج ۱۵، ص ۷۰ و ایشان به نقل از دعائم الاسلام: ج ۲، ص ۲۲۲ ح ۸۲۷ و بحار الأنوار مجلسی: ج ۳ ص ۳۴۹ مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۲۰.

۳- جامع أحاديث الشيعة، البروجردی: ج ۲۱، ص ۱۹۸، بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۱۴۴، الكافي: ج ۵ ص ۳۷۸، وسائل الشيعة: ج ۲۱، ص ۲۴۱.

شبهه: ۴. آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟

یکی از چیزهایی که اصل وقوع این ازدواج را زیر سؤال می‌برد، فرزندان است که برای ام‌کلثوم تراشیده‌اند. برخی فرزندی برای ام‌کلثوم ذکر نکرده‌اند، برخی فقط برای او یک فرزند به نام زید، برخی رقیه را نیز اضافه کرده و برخی سه فرزند به نام‌های: زید، رقیه و فاطمه نقل کرده‌اند.

فرزندی نداشت:

مسعودی شافعی در باره اولاد عمر می‌نویسد:

فرزندان عمر: او فرزندان به نام‌های ذیل داشت: عبد الله و حفصه همسر پیامبر ﷺ و عاصم و عبید الله و زید از یک مادر، و عبد الرحمن و فاطمه و دخترانی دیگر، و عبد الرحمن اصغر و هموستند. است که به خاطر شرابخواری حد خورده و معروف به ابی شحمه است، این‌ها هم از یک مادر هستند.

طبق این نقل خلیفه دوم فقط یک پسر به نام زید داشته که او هم برادر عاصم و عبید الله بود که مادر آن‌ها ام‌کلثوم بنت جرو ل است و هیچ نامی از فرزندان عمر از ام‌کلثوم در این نقل دیده نمی‌شود.

جواب:

می‌بینید که او نام همه فرزندان حضرت عمر صلی الله علیه را نیاورده و از همسرانش نیز یاد کرده و در مورد دخترانش نیز بعد از نام بردن چند نفرشان می‌گوید: (و بنات آخر) و دخترانی دیگر!! البته اگر به دیگر کتب مسعودی سری بزنیم می‌بینیم که ایشان از دو زید نام برده‌اند.

مسعودی در تنبیه و الاشراف می‌نویسد:

«وكان لعمر من البنين تسعة، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزيد الأكبر وعبید الله المقتول بصفيين وعاصم وزيد الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعياض وعبد الله الأصغر، المعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبید الله وعبد الرحمن الأصغر، ...»^۱.

پس مسعودی چنین چیزی نگفته، مگر اینکه به دروغ به آن نسبت دهید. و یا خود را به خواب بزنید.

ادامه شبهه: یک فرزند داشت:

بسیاری از بزرگان اهل سنت فقط یک فرزند را برای عمر نقل کرده‌اند:

بیهقی در سنن کبرای خود می‌نویسد:

۱- التنبیه والإشراف المسعودی: ص ۲۵۱ - ۲۵۲ .. ناشر: دار صعب - بیروت - لبنان.

ام کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای او زید بن عمر را به دنیا آورد که در شب درگیری ابن مطیع، ضربه ای به او وارد شده و تا زمان مردن، از این ضربه در رنج بود، سپس پس از عمر، عون بن جعفر با ام کلثوم ازدواج کرد اما از او صاحب فرزندی نشد تا از دنیا رفت.

و نویری در نهیة الأرب و صفدی و ابن کثیر نیز، فقط یک فرزند برای ام کلثوم نقل می کنند.
جواب:

اگر سنن بیهقی برای شما حجت است می بینیم که او به وقت شمردن فرزندان زینب کبری از عبدالله بن جعفر، فقط عبدالله و عون را نام می برد!

«فاما زینب فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له علی بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر یقال له عون - واما ام کلثوم فتزوجها عمر...»^۱.

و شیخ نویری و صفدی که آقای قزوینی آنها را گواه گرفته نیز تنها یک فرزند برای زینب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده اند!!! و می نویسند: نویری: «وتزوج زینب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علی بن عبد الله بن جعفر، وتزوج ام کلثوم عمر...»^۲!

صفدی: «زینب تزوجها عبد الله بن جعفر بن ابي طالب فولدت له علیاً...»^۳!
و آخرین گواه آقای قزوینی علامه ابن کثیر است که ایشان نیز فقط از زید نام برده و زینب و عبدالله بن جعفر را بدون فرزند ذکر کرده است!!!^۴.

دیدید که در همین آدرس هایی که خودتان داده اید، در مورد فرزندان زینب اختلاف بیشتر از فرزندان ام کلثوم است، و تقریباً هیچ کدام از آنها قول مشهور و اجماع را نقل نکرده اند که همان "۴" فرزند باشد^۵.

پس آیا شما این اختلافات را در جهت رد کردن ازدواج زینب کبری با عبدالله بن جعفر به کار می برید؟؟

۱- سنن الکبری: بیهقی، ج ۷، ص ۷۰، دار الفکر.

۲- نهیة الأرب فی فنون الأدب: نویری ج ۱۸، ص ۱۴۲ - بیروت.

۳- الوافی بالوفیات صفدی: ج ۱، ص ۷۹، - بیروت.

۴- البدایة والنهیة: ج ۵ ص ۳۳۰.

۵- البته همانطور که گفتم اختلافات در مورد فرزندان حضرت زینب بسیار زیاد است و این قول نیز به نظر بنده از همه صحیح تر بود والله اعلم بالصواب.

ادامه شبهه: دو فرزند داشت:

اکثر عالمان سنی، گفته‌اند که دو فرزند داشته است، آن‌ها در ذکر فرزندان عمر از ام‌کلثوم چنین گفته‌اند:

مصعب زبیری:

و زید اکبر، فرزندی نداشت و رقیه، مادر این دو ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر او نیز فاطمه دختر رسول خدا ﷺ است. و ابن حبان و طبری و ابن اثیر نیز چنین نوشته‌اند.

سه فرزند داشت:

بلاذری در انساب الأشراف دختران ام‌کلثوم از عمر را دو نفر معرفی می‌کند که با زید سه فرزند می‌شوند:

عبد الرحمن بن زید بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود که مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر رسول خدا ﷺ است. برادر پدری و مادری او زید بن عمر است و برای عبد الرحمن، فرزندی به نام عبد الله و یک دختر به دنیا آورد.

ابراهیم بن نحام بن عبد الله بن اسید بن عبد بن عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب، همسر او رقیه دختر عمر بود، خواهر پدری حفصه، و مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب.

جواب:

باز هم خود آقای قزوینی اجماع اهل سنت را می‌دانند ولی باز هم موش و گربه بازی راه انداخته‌اند. در عجبم از کار جناب استاد!

در مورد سخن بلاذری هم می‌گوییم: ایشان اشتباه کرده‌اند همانطور که در مسائل زیادی اشتباه کرده‌اند مانند ذکر فرزندان حضرت علی و عبدالله بن جعفر و

ایشان برای زینب کبری ۶ فرزند نوشته‌اند! و تعداد دختران حضرت علی علیه السلام را ۲۰ دختر نوشته‌اند!!

و در اینجا هم فاطمه را دختر ام‌کلثوم دانسته است که صحیح نیست بلکه فاطمه دختر ام حکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره است که با عبدالرحمن بن زید بن خطاب ازدواج کرد.

و همانطور که در اول کتاب گفتیم، علما در مورد تعداد فرزندان زینب کبری نیز بسیار جدل داشته‌اند که بعضی تنها یک پسر و بعضی دو پسر و بعضی یک پسر و یک دختر، و یک پسر و دو دختر، و سه پسر و یک دختر، و سه پسر و دو دختر، و فقط چهار پسر، و چهار پسر و یک دختر، و

پنج پسر و یک دختر را ذکر کرده‌اند که البته بیش از این نیز اختلاف کرده‌اند مثلاً: ابن سعد و امام نووی و ابن قتیبه برای زینب ۴ پسر و یک دختر نوشته‌اند به این شکل:

ابن سعد: «زینب بنت علی ابن ابی طالب بن هاشم، وأمها «فاطمة» بنت رسول الله ﷺ تزوجها «عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب» فولدت له: علیا، وعونا، وعباسا، ومحمد، وأم کلثوم»^۱.

امام نووی به نقل از ابن قتیبه: «قال ابن قتیبه: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً وبناتین، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعون الأكبر، وعباس، وأم کلثوم، أمهم زینب بنت علی بن ابی طالب من فاطمة»^۲.

ابن سعد فرزندی به نام محمد برای آنها می‌نویسد و امام نووی و ابن قتیبه به جای او جعفر اکبر را نوشته‌اند!!!

و در اینجا جا دارد که اختلاف علما را در ذکر تعداد دختران^۳ حضرت علی علیه السلام نیز متذکر شویم که این اختلاف از ۱۵ تا ۲۸ دختر!! متفاوت هستند:

(مختصراً) مسعودی پانزده دختر را ذکر کرده،^۴ مقدسی پانزده،^۵ ابن قتیبه شانزده،^۶ شیخ مفید شانزده،^۷ علوی نسابه هفده^۸ یعقوبی هجده^۹ طبری و ابن سعد نوزده^{۱۰}، سبط ابن جوزی نوزده^{۱۱}، و

۱- طبقات الکبری ابن سعد: ج ۸، ص ۴۶۵.

۲- تهذیب الاسماء امام نووی: ج ۱، ص ۳۶۲.

۳- در بین علمای شیعه (و سنی) در این مورد اختلاف بسیار بالاست!! تا حدی که بعضی (شیخ مفید) فرزندان پسر و دختر حضرت علی را ۱۷ نوشته‌اند و بعضی (مسعودی) ۲۵ تن و بعضی تا ۳۳ فرزند هم پیش رفته‌اند!!!

۴- مروج الذهب المسعودی: ج ۳ ص ۶۳-۶۴.

۵- البدء والتاریخ، البلخی: ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۷م.

۶- المعارف ابن قتیبه: ص ۲۱۰-۲۱۱.

۷- الارشاد شیخ المفید: ج ۱، ص ۳۵۴.

۸- المجدی فی انساب الطالبیین العلوی النسابه: ص ۱۱.

۹- تاریخ البعقوبی: ج ۲، ص ۲۱۳.

۱۰- تاریخ طبری: ج ۴، ص ۱۱۸.

۱۱- تذکرة الخواص سبط ابن جوزی: ص ۵۷، قم، ۱۳۷۶ ش.

بلاذری بیست دختر^۱ و سیدابن طقطقی بیست و هشت!!^۲.

آقای قزوینی این اختلافات بسیار جزئی در مورد فرزندان سیده ام کلثوم را دلیل بر عدم وقوع ازدواج گرفته‌اند. و ما با استفاده از قدیمی‌ترین کتب ثابت کردیم که این اختلافات در مورد دختران عبدالله بن جعفر و حضرت علی علیه السلام نیز چندین برابر وجود دارد. پس طبق برداشت آقای قزوینی می‌شود گفت: حضرت علی علیه السلام اصلاً ازدواج نکرده‌اند که بچه‌ای داشته باشد! زینبی در کار نبوده که عبدالله بن جعفر بخواهد با وی ازدواج بکند!!! حالا اگر ما اینگونه بگوییم شما به ما نمی‌خندید؟؟؟ می‌خندید؟! پس اولی‌تر است که اول بخودتان بخندید!

در ضمن قدیمی‌ترین تاریخی که زید و رقیه را فرزند حضرت عمر از ام کلثوم می‌داند سیره ابن اسحاق شیعی است پس حتماً او بوده که این فرزندان را تراشیده!؟!.

شبهه: زید برادر عمر بود یا پسر عمر؟

ابن عساکر دمشقی، روایتی را نقل می‌کند که طبق آن، ام‌کلثوم همسر خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب. «وحدثني عمر بن أبي بكر المؤملي حدثني سعيد بن عبد الكبير عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وكان سبب ذلك أن حرباً وقعت فيما بين عدي بن كعب». «... از عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن خطاب که مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب است روایت شده است که...».

جواب:

بدون شک این سهوی از طرف ابن عساکر بوده و به جای زید بن عمر بن خطاب، زید بن خطاب نوشته و این ادعا از اینجا ثابت می‌شود که او در مورد زید بن عمر دقیقاً می‌نویسد:

«زيد بن عمر بن الخطاب بن نفيل ابن عبد العزى بن رياح بن عبد الله بن قرط ابن رزاح بن عدي بن كعب القرشي العدوي وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وأمها فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وأمها خديجة بنت خويلد»^۳.

۱- انساب الاشراف البلاذری: ج ۲، ص ۴۱۱-۴۱۴.

۲- الاصلی فی انساب الطالبیین ابن طقطقی: ص ۵۹-۶۰. ابن طقطقی معتقد است حضرت علی علیه السلام سه دختر به نام ام کلثوم داشته است!

۳- تاریخ دمشق ابن عساکر: ج ۱۹، ص ۴۸۲.

گذشته از این در همین صفحه‌ای که آقای قزوینی آدرس داده‌اند ابن عساکر ماجرای وفات زید بن عمر و ام کلثوم در یک روز را ذکر کرده است.

ضمناً هر بچه طلبه‌ای می‌داند که خطاب سالها قبل از تولد ام کلثوم از دنیا رفته‌اند، و زید بن خطاب نیز در جنگ یمامه شهید شد. و قزوینی مثلاً استاد همه اینها را می‌داند ولی فقط دوست دارد صفحات را از اراجیف پر کند تا خواننده را گیج کند!

متن مورد تاکید آقای قزوینی این است: «عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب و أمه أم کلثوم بنت علی بن ابي طالب».

و این واضح است که مادر زید بن خطاب اسماء بنت وهب است.

و ابن عساکر می‌نویسد:

«عبد الرحمن بن زید بن الخطاب بن نفیل ابن عبد العزی القرشی العدوی ابن أخي عمر بن

الخطاب أدرك النبي ﷺ».

در ثانی در بین همسران خطاب هیچ ام کلثوم نامی وجود ندارد که اشتباه اسمی رخ داده باشد. پس تنها یک اشتباه سهوی بوده و بس.

به گمانم شایسته باشد در این محل علت نامگذاری زید بن عمر رضی الله عنه به این نام را عنوان کنیم. علت این نامگذاری آن است که حضرت عمر رضی الله عنه برادرش زید را بی نهایت دوست داشت:

امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه به حدی او را دوست می‌داشت که هرگاه در قلب شب‌ها به یاد برادرش زید می‌افتاد، از درازی شب‌ها گله می‌کرد: «یا طُولها مِنْ لَیْلَةٍ!!»^۱.

و در سحرگاه به محض این که نمازش را می‌خواند بلافاصله به دیدن او می‌شتافت و وی را در آغوش می‌گرفت.^۲

و وقتی برادرش (زید) در جنگ هولناک یمامه (در عهد ابوبکر صدیق) به درجه شهادت رسید فاروق رضی الله عنه از شدت غم و تأثر به حالت بیهوشی درآمد و بعد از گذشت چند سال از شهادت او روزی مرد کوتاه قدی به نزد فاروق رضی الله عنه آمد و شعرهایی که در مرثیه برادر خود سروده بود برای فاروق رضی الله عنه خواند و شهادت زید به یاد فاروق رضی الله عنه آمد و فاروق رضی الله عنه در حالی که به شدت گریه می‌کرد، می‌گفت:

۱- اخبار عمر به نقل ابن الجوزی: ج ۱، ص ۳۴۶ و ج ۲، ص ۱۶۶. و تاریخ بغداد.

۲- اخبار عمر به نقل ابن الجوزی: ج ۱، ص ۳۴۶ و ج ۲، ص ۱۶۶.

«ای کاش من هم مثل شما می‌توانستم شعر بگویم و شعرهایی را در مرثیه برادرم (زید) می‌گفتم!»^۱ تا جایی برادرش را دوست داشت که دائماً می‌گفت: باد صبا نمی‌وزد مگر اینکه بوی زید را به من می‌رساند. (ما هبت الصبا إلا وجدت منها ريح زید) = و فاروق نیز به علت احترام و علاقه زیاد به برادرش او را زید نامید.^۲

شبهه: زید اصغر بزرگ‌تر از زید اکبر!!!

اهل سنت برای عمر بن الخطاب دو فرزند به نام زید ذکر کرده‌اند، یکی از ام‌کلثوم بنت جروم و یکی از ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان. ام‌کلثوم بنت جروم در جاهلیت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از او جدا شد و سپس با شخص دیگری ازدواج کرد.

انصاری می‌نویسد: مادر عبید الله مشهور به ام‌کلثوم، نام او ملیکه دختر جروم خزاعی است، و هنگامی که آیه: ﴿وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصِمِ الْكُوفِرِ﴾ [الممتحنة: ۱۰] نازل شد، او کافر باقی ماند، عمر او را طلاق داد و ابوفهم بم حذیفه، با او ازدواج کرد که در اول کتاب ذکر او گذشت. و ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، برادر عبد الله بن عمر اصغر، مادر آن دو ام‌کلثوم دختر جروم است که همسر عمر بوده و هنگامی که آیه: ﴿وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصِمِ الْكُوفِرِ﴾ نازل شد، اسلام بین آن دو جدایی انداخت، سپس ابوجهم بن حذیفه با او ازدواج کرد، و پیش از او عمر همسر او بود، زبیر و غیر او این مطلب را ذکر کرده‌اند و این نشان می‌دهد که زید (اصغر) در حیات پیامبر به دنیا آمده است.

نکته جالب توجه در این نقل این است که پسر ام‌کلثوم بنت جروم را که در زمان رسول خدا به دنیا آمده، «زید اصغر» نامیده‌اند و زید پسر ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان را «زید اکبر». این مطلب اصل وجود فرزندی به نام زید از ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان رضی الله عنهما را زیر سؤال می‌برد. چگونه می‌شود که پسر بزرگ‌تر را «زید اصغر» نامید و پسر کوچک‌تر را «زید اکبر»!!!

عالمان اهل سنت بدون توجه به این نکته، این چنین گفته‌اند:

۱- عبقریات، عقاد، ص ۴۹۷.

۲- الاصابة و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص ۳۹۴. به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان.

ابن جوزی: و زید اکبر و رقیه، مادر آن دو ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر او فاطمه دختر رسول خدا ﷺ است، و زید اصغر و عبید الله مادر آن دو ام کلثوم دختر جرول است، و اسلام سبب جدایی عمر و ام کلثوم دختر جرول شد.

بنابراین با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که ام کلثوم، دختر ابوبکر است و زید فرزند عمر هم از ام کلثوم بنت جرول بوده، نه از ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام و اهل سنت با استفاده از همین تشابه اسمی، این افسانه را ساخته‌اند.

البته برخی از عالمان سنی، همسر دیگری به نام ام کلثوم را نیز برای عمر ذکر کرده‌اند. عاصمی مکی در تعداد زنان عمر می‌نویسد:

چهارمین فرزند عمر، عاصم است، مادر او ام کلثوم جمیله دختر عاصم بن ثابت بن ابی افلح است. یعنی خلیفه دوم چهار زن به نام «ام کلثوم» داشته: ۱. ام کلثوم دختر جرول، ۲. ام کلثوم دختر ابوبکر، ۳. ام کلثوم دختر عاصم بن ثابت، ۴. ام کلثوم دختر امیر مؤمنان!!!.

گویا عالمان اهل سنت با استفاده از این تشابهات اسمی، ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام را نیز اضافه کرده باشند.

جواب:

اثبات وجود زید الاصغر پر از ابهام است.

علمایی که از زید اصغر نام می‌برند آن را با کلمه "قیل (= گفته شده)" فرزند ام کلثوم (ملیکه) بنت جرول نوشته‌اند، ولی!!

۱- در اکثر کتب وقتی نامی از بنت جرول به میان آمده او را فقط به عنوان همسر حضرت عمر رضی الله عنه و مادر عبیدالله معرفی کرده‌اند. و از زید نامی نمی‌برند.

۲- در ذکر نام همسر و فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه اینگونه آمده:

ابن کثیر: «و تزوج ملیکه بنت جرول فولدت له عبید الله فطلقها فی الهدنة، فخلف علیها أبو الجهم بن حدیفه»^۱.

امام نووی: «ملیکة بنت جرول الخزاعی، تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فأولدها ابنة عبید الله»^۲.

۱- البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۳۹ البته در ادامه می‌نویسد: «وقال الواقدي: هي أم كلثوم بنت جرول فولدت له عبید الله وزيدا الاصغر». که گفتیم واقدی شخصی غیر ثقة و متروک هستند.

۲- المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج امام النووي: ج ۵، ص ۲۰۵.

ابن اسحاق: «وأم كلثوم بنت جرول أم عبيد الله بن عمر الخزاعية فتزوجها أبو جهم بن حذيفة بن غانم»^۱.

ابن حجر عسقلانی: «أم كلثوم بنت جرول والدة عبيد الله بن عمر بن الخطاب»^۲.
عبدالسلام هارون: «وأم كلثوم بنت جرول أم عبيد الله بن عمر الخزاعية فتزوجها أبو جهم بن حذيفة بن غانم رجلا من قومه وهما على شركهما»^۳.

ابن قتیبه نیز در ذکر فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه اسمی از زید اصغر نیاورده و اینگونه می نویسد:
«ولد عمر بن الخطاب لصلبه وأعقابهم: وولد عمر بن الخطاب عبد الله وحفصة أمهما زينب بنت مضعون، وعبيد الله وأمه مليكة بنت جرول الخزاعية، وعاصم وأمه جميلة بنت عاصم بن ثابت حمى الدبر، وفاطمة وزيدا وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب من فاطمة بنت رسول الله ﷺ، ويقال إن اسم بنت أم كلثوم من عمر رقية، و...»^۴.

و همانطور که دیدید از یک زید نام برده یعنی زید از ام كلثوم دختر فاطمه (ع) و در صفحه بعد کتابش نیز در شرح حال فرزندان عمر رضی الله عنه شرح حال وی را ذکر می کند به این شکل:
«زيد بن عمر بن الخطاب: وأما زيد بن عمر بن الخطاب فرمي بحجر في حرب كانت بين بني عويج وبين بني رزاح فمات ولا عقب له، ويقال إنه مات وأمه أم كلثوم في ساعة واحدة فلم يرث واحد منهما من صاحبه، وصلى عليهما عبد الله بن عمر فقدم زيدا وأخر أم كلثوم فجرت السنة بتقديم الرجال».

می بینیم که نه اسمی از زید اکبر و نه زید اصغر به میان آمده!! و فقط نام زید را بدون قید اصغر یا اکبر ذکر کرده است.

امام نووی نیز در تهذیب الاسماء می گوید: «و أولاد عمر: عبد الله، وحفصة، أمهما زينب بنت مضعون، وعبيد الله أمه مليكة بنت جرول الخزاعية»، وعاصم أمه جميلة بنت عاصم بن

۱- سیرت ابن اسحاق.

۲- الإصابة في معرفة الصحابة: ج ۴، ص ۱۴۱، رقم ۴۸۲۶.

۳- تهذیب سیرت ابن هشام، عبد السلام هارون، ذکر مسیر الی خیر.

۴- المعارف ابن قتیبه در ذکر فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه.

ثابت حمی النحل، وفاطمة (رقیه، همانطور که ابن قتیبه شرح داد) وزید أمهما أم کلثوم بنت علی بن ابی طالب من فاطمة رضی الله عنهما...»^۱.

ایشان نیز برای بنت جرول فقط یک فرزند و آن هم عبیدالله را ثبت کرده‌اند و هیچ نامی از زید اکبر و اصغر نیست بلکه تنها یک زید را نام برده آن هم پسر ام کلثوم بنت علی (ع)!!
و اکثر آنهایی که دو زید را برای حضرت عمر نوشته‌اند از محمد بن عمر واقدی تبعیت می‌کنند که قبلاً گفتیم او شخصی متروک و غیر ثقه می‌باشد.

* ابن اثیر: «وتزوج ملیکه بنت جرول الخزاعی فی الجاهلیة، فولدت له عبید الله بن عمر، ففارقها فی الهدنة، فخلف علیها أبو جهم بن حذیفة، وقتل عبید الله بصفین مع معاویة، وقیل: کانت أمه أم زید الأصغر أم کلثوم بنت جرول الخزاعی، وکان الإسلام فرق بینها و بین عمر»^۲.

همانطور که سخن ابن اثیر را خواندید: کسانی مانند او (و ذهبی در تاریخ الاسلام و...) که ذکر از فرزندان عمر رضی الله عنهما کرده‌اند در مورد زید الاصغر با کلمه "قیل" یاد می‌کنند!

به این معنی که عده‌ای گفته‌اند که زید اصغر نیز فرزند حضرت عمر رضی الله عنهما بوده! همانطور که در ذکر فرزندان علی رضی الله عنهما هم اختلافات بسیار شدید است. و کلمه قیل نیز به نشانه احتمال است و مورخ نیز فقط به خاطر امانتداری آن را ذکر کرده است.

حاج عبدالله احمدیان نقل می‌کند که حضرت عمر رضی الله عنهما جهت ابراز نهایت محبت نسبت به برادر شهیدش (زید بن خطاب)، او را «زید» نامید^۳. و می‌دانیم که زید بن خطاب در جنگ یمامه شهید شدند و این را هم می‌دانیم که علمایی که از زید اصغر نام می‌برند تولد او را در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانند، یعنی قبل از شهادت زید بن خطاب، پس این موضوع ثابت می‌کند که زید اصغری در کار نبوده و تنها وجود زید نوه حضرت علی رضی الله عنهما صحت دارد. که سالها بعد از شهادت زید بن خطاب به دنیا آمده است.

۱- تهذیب الاسماء امام نووی: ج ۲، ص ۵.

۲- الکامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۵۳.

۳- سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان، با این سند: الاصابة و ابن سعد به نقل اخبار عمر،

* آقای قزوینی ایراد گرفته‌اند که چرا زید کوچک‌تر را اکبر و زید بزرگتر را (در صورت صحت البته) اصغر می‌نامیم!

ج: پسوند‌های اکبر و اصغر و اوسط را اکثراً بعدها علمای انساب برای تشخیص فرزندان به کار برده‌اند و چون از بعضی گفته‌ها بر می‌آید که حضرت عمر رضی الله عنه خود شخصاً فرزند ام کلثوم را زید اکبر نامید، علمای انساب نیز پسر بنت جرو ل را که زید نام داشت و پسوند اکبر و یا اصغر نیز نداشت، زید اصغر گفتند. (البته آنهایی که به وجود زید اصغر اعتقاد داشته‌اند).

قاضی مروزی از علمای اهل تشیع می‌نویسد: به نظر می‌رسد در زمان حیات حضرت فاطمه رضی الله عنها، حضرات زینب و ام کلثوم ملقب به کبری نبوده‌اند و این پسوند بعدها به نام آنها افزوده شده است. همچنین در عرف عرب نامگذاری شماری از فرزندان به یک نام (گاهی پنج تا ده تن به یک نام) رایج و معمول بود.^۲ گذشته از آن در بین دختران و فرزندان حضرت علی رضی الله عنه نیز این اشتباه مشهود است.. مثلاً: شیخ مفید و ابن البطریق و طبرسی نقل می‌کنند که نام ام کلثوم، زینب صغری بوده!

ولی ما ثابت کردیم که ام کلثوم از زینب (س) بزرگتر بوده، حال شیعیان این تناقض را چگونه حل می‌کنند؟؟ هر طور حل کردند ما هم به همان شیوه عمل می‌کنیم!

و یا اینکه برای حضرت علی رضی الله عنه دختر دیگری به جز ام کلثوم الکبری که نامشان زینب صغری بوده، دختر دیگری نیز با نام زینب صغری نوشته‌اند!

ابن البطریق: «وآولاده امیر المؤمنین رضی الله عنه سبعة وعشرون ذکراً وأنثی: (۱ و ۲) الحسن والحسین رضی الله عنهما. (۳) زینب الکبری. (۴) زینب الصغری المکناة أم کلثوم. أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالمین ابنة سید المرسلین محمد خاتم النبیین.... نفیسة، زینب الصغری، رقیة الصغری..»^۳.

در این حال چگونه می‌توان ام کلثوم را (اگر او را کوچکتر از زینب کبری بگیریم) زینب صغری خواند؟؟ مگر نباید در این صورت او زینب الاوسط نامیده می‌شد؟؟ مگر دو دختر با یک اسم و یک پسوند می‌شود؟

۱- حاج عبدالله احمدیان در سیمای صادق فاروق اعظم می‌گوید: حضرت عمر رضی الله عنه به علت حبی که نسبت به برادرش زید داشت فرزند ام کلثوم بنت علی را زید اکبر نامید. و الله اعلم.

۲- الفخری فی انساب الطالبین المروزی: ص ۲۴۵-۲۴۷.

۳- العمدة ابن البطریق: ص ۳۰-۳۱.

اینها همه جدل‌های علمای انساب و تراجم است و هیچ ربطی به ازدواج آن دو بزرگوار ندارد.. ما نمی‌توانیم با اشتباهات چند «عالم» کل ازدواج را منکر شویم اگر اینگونه بود ازدواج حضرت علی و عبدالله بن جعفر و ام حسن (ع) و.. همه و همه را می‌توان زیر سوال برد!!

و به همین دلیل است که علمای اهل تشیع در این مورد تعجبها کرده‌اند و می‌نویسند:

«ام کلثوم زینب الصغری، او الوسطی بنت مولانا امیرالمومنین و فاطمة الزهرا صلوات الله علیهما..»^۱. «ام کلثوم زینب الصغری، یا زینب وسطی دختر امیرالمومنین و فاطمة الزهرا صلوات الله علیهما...».

و آقای محمد تقی تستری نیز بعد از ذکر قول شیخ مفید می‌گوید: این زینب صغری نیست چون کوچک‌تر از او نیز زینب هست و این زینب وسطی است و نه صغری!!^۲.

در مستدرک سفینه البحار می‌خوانیم:

فی کتاب السیدة زینب قال: «زینب الوسطی بنت امیر المؤمنین علیه السلام امها و ام إختوها الحسن والحسین ومحسن وزینب الکبری و رقیة فاطمة الزهراء (علیها السلام) کناها الرسول بام کلثوم. واما زینب الصغری بنت امیر المؤمنین و امها ام ولدت و وحت ابن عمها محمد بن عقیل.....».

می‌بینید که ایشان زینب الصغری همسر حضرت عمر رضی الله عنه را زینب وسطی نوشته‌اند.

و یا این اشتباه شیخ طبرسی که در ذکر اولاد حضرت علی رضی الله عنه می‌نویسد:

«و اما زینب الصغری فکانت عند محمد بن عقیل فولدت له عبد الله وفيه العتب من ولد عقیل. و اما أم هانئ... و اما نفیسة فکانت عند عبد الله الأكبر بن عقیل فولدت له أم عقیل. و اما زینب الصغری فکانت عند عبد الرحمن بن عقیل فولدت له سعدا و عقیلا»^۳.

و همینطور در ذکر فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه نیز چنین چیزی موجود است چنانکه ابن اثیر در

الکامل می‌نویسد:

«وتزوج لهیة امرأة من الیمن، فولدت له عبد الرحمن الأوسط، و قیل الأصغر».

۱- مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۸، ص ۵۵۹.

۲- قاموس الرجال محمد تقی تستری: ج ۱۲، ص ۲۱۶.

۳- إعلام الوری بأعلام الهدی الطبرسی: ج ۱، ص ۳۹۷.

و حضرت عمر رضی الله عنه با لهیه ازدواج کرد که زنی از یمن بود و عبدالرحمن الاوسط از او به دنیا آمد و گفته اند الاصغر (ونه الاوسط)

البته به طور قطع نمی توان وجود زید فرزند ام کلثوم بنت جریول را منکر شد ولی این جدلها، جدل های ما بین علمای انساب است و مسعوی نقل صحیح را اینگونه می نویسد:

«وكان لعمر من البنين تسعة، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزيد الأكبر وعبيد الله المقتول بصفين وعاصم وزيد الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعياض وعبد الله الأصغر، المعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبيد الله وعبد الرحمن الأصغر...»^۱.

زید الاکبر را همراه عبیدالله فرزند ام کلثوم بنت جریول می آورد و می بینیم که او بر خلاف خیلی ها پسوند اکبر را برای او به کار می برد که شاهی دیگر باشد بر اینکه این اختلافات ربطی به اصل ازدواج ندارد بلکه همه و همه اختلافات علماست.

بعد از اینها آقای قزوینی هو هو کنان جلو آمده می گوید: حضرت عمر ۴ همسر به نام ام کلثوم داشته!! در مورد ام کلثوم بنت ابی بکر که صحبت کردیم و رسوا شد آنکه همیشه رو سیاه است. و بعد قزوینی گفته: علمای اهل سنت با استفاده از این تشابه اسمی ام کلثوم دختر علی را نیز داخل همسران عمر کرده اند!!

- ۱- ما نفهمیدیم بالاخره حضرت علی دختری به اسم ام کلثوم داشت یا نداشت؟!.
- ۲- چرا اینگونه نگفتید: علمای اهل سنت به اشتباه!! نام دوم ام کلثوم دیگر را نیز در کنار ام کلثوم بنت علی شامل همسران حضرت عمر قرار داده اند و گول تشابه اسمی را خورده اند؟؟؟ آیا اگر کسی اینچنین بگوید شما به او نمی خندید؟؟
- ۳- گفتید علمای اهل سنت این را اضافه کرده اند.. هزار بار گفتم باز هم می گویم اگر کسی این را اضافه کرده باشد امام صادق علیه السلام است که روایت صحیح در این مورد از او منقول است و بعد از او نیز، ابن اسحاق از علمای اهل تشیع است که او اولین شخصی بود که این ماجرا را نقل کرد.

۱- التنبیه والإشراف المسعودی: ص ۲۵۱ - ۲۵۲ .. دار صعب - بیروت - لبنان.

۴- آیا من می‌توانم با توجه به اینکه حضرت محمد ﷺ با دو زینب یعنی: زینب بنت جحش و زینب بنت خزیمه ازدواج کرده بگویم: نه فقط یکی از آن دو صحت دارد و آن یکی اشتباه علماست که گول تشابه اسمی را خورده‌اند و همینطور اراجیف ببافم... بخندید به خودتان!.

شبهه: عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

یکی از شواهد دروغ بودن این مدعا آن است که برخی از عالمان اهل سنت ادعا کرده‌اند که خود عمر بن الخطاب دخترش رقیه را که از ام‌کلثوم بوده به ازدواج شخصی به نام ابراهیم بن نعیم درآورده است. ابن قتیبه دینوری می‌گوید:

و گفته شده است که نام دختر ام‌کلثوم از عمر، رقیه بود که عمر او را به ازدواج ابراهیم بن نعیم نحام در آورده و او نیز نزد ابراهیم از دنیا رفته برای او فرزندی نیاورد.

و ابن اثیر جزری و ابن حجر عسقلانی نیز می‌گویند:

زبیر بن ابی بکر گفته است که عمر بن خطاب دختر خویش را به ازدواج ابراهیم بن نعیم بن عبد الله نحام در آورد.

با توجه به آن چه که در محور پیشین گفته شد، خلیفه دوم در سال هفدهم و یا هیجدهم هجرت با ام‌کلثوم ازدواج کرده است و در سال ۲۳ هجرت از دنیا رفته، یعنی حد اکثر شش سال با ام‌کلثوم زندگی کرده است.

و نیز با توجه به این که زید بن عمر، فرزند دیگر ام‌کلثوم!!! از او بزرگ‌تر بوده و زید در واپسین سال عمر پدرش به دنیا آمده، چگونه می‌توان پذیرفت که عمر بتواند رقیه را که با خوشبینانه‌ترین وضعیت فقط یک یا دو سال داشته، به ازدواج کسی دریاورد؟

ابن حجر در باره تاریخ تولد زید می‌گوید:

تولد او در آخر عمر پدرش در سال بیست و سه بوده است.

جواب:

اولاً: این موضوع ربطی به بحث ندارد چونکه: حضرت عمر رضی الله عنه ازدواج کرده و رقیه از همسرش متولد شده و تمام.. دیگر ماجراهای بعدش هیچ ربطی به این موضوع ندارد.

مثل این است که من با همین دلایلی که شما در مورد ازدواج حضرت ام‌کلثوم با حضرت عمر ذکر می‌کنید و آن را منکر می‌شوید، بگوئیم:

ببینید در مورد دختر حضرت علی رضی الله عنه چقدر اختلاف هست؟ آخر او با حضرت عمر ازدواج

کرد یا نکرد؟ بچه‌ای به دنیا آورد یا نه؟ و بعد بگوییم: اینها همه دال بر این است که ازدواج حضرت علی با فاطمه (س) افسانه‌ای بیش نیست!

یا اینکه بگوییم:

تعداد همسران امام حسن علیه السلام معلوم نیست!! بعضی ۷ بعضی ۸ نفر شمرده‌اند بعضی ۱۳ بعضی ۷۰ نفر و بعضی ۹۰ زن و حتی بعضی تا حدود ۲۵۰ یا ۳۰۰ و ۴۰۰ همسر! نیز پیش رفته‌اند. یعنی اختلاف از ۷ همسر تا ۴۰۰ همسر است (که در تاریخ نظیر چنین اختلافی را سراغ نداریم!!). حال ما بگوییم: این خود دلیلی است بر اینکه حضرت علی علیه السلام با فاطمه ازدواج نکرده!!!؟؟. شما را به خدا این دلایل خنده دار نیست؟؟ ازدواج کردن رقیه و یا ازدواج نکردن رقیه چه ربطی به ازدواج پدرش دارد؟؟ اگر من بگویم دختر، جناب آقای "x" با "y" ازدواج کرده و شما با سند این گفته من را رد کنید! می‌توان نتیجه گرفت که: آقا اصلاً "x" ازدواج نکرده که حالا دختری هم داشته باشد!!!.

این را می‌گویند: عذر بدتر از گناه او مانند جُکی است که مادر تازه فرزند مرده را نیز به قه قهه وا می‌دارد.

شبهه: تاریخ وفات ام کلثوم و زید و نحوه وفات آنها:

مختصراً:

مرگ، پس از واقعه کربلا: طبق خطبه‌ای که ابن طیفور از آن حضرت در کوفه نقل کرده، ثابت می‌کند که ام‌کلثوم تا پس از قضیه کربلا زنده بوده‌اند:

چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می‌کنم و درود و سلام بر جدّ خویش می‌فرستم. ای اهل کوفه!...

جواب:

در مورد کذب بودن این خطبه و یا انتساب آن به ام‌کلثوم کبری در بحث یک خطبه از دو نفر جواب گفتیم. مراجعه شود.

ادامه شبهه:

صنعانی: مرگ در زمان حکومت عبد الملک بن مروان (۷۳ - ۸۶هـ)

روایت مشهور اهل سنت (ابن حجر و صفدی): مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (۴۸ - ۵۴هـ)

۱- خواننده این را به حساب بنده نگذارد زیرا این اختلاف، مشهور و معروف است و می‌توانید به دعائم الإسلام

قاضی نعمان ج ۲ ص ۱۹۲ و مستدرک وسائل میرزا نوری ج ۱۴ ص ۲۹۴ رجوع کنید.

بین این دو نقل بیش از بیست سال تفاوت وجود دارد!!!.

۶. نحوه وفات ام کلثوم و زید:

در باره نحوه وفات ام کلثوم و زید نیز اختلاف‌های وجود دارد

۱- (محمد بن حبیب بغدادی و ابن عساکر): مرگ بر اثر مریضی

جواب:

منکر آن نیستم که در این مورد اختلافاتی وجود دارد ولی مرگ به علت بیماری شامل اختلافات نمیشود، و علت این بیماری نیز همان ضربه خوردن زید بن عمر است و مادرش نیز به علت غصه خوردن بیمار شد.

۲- (ابن حبان): مرگ بر اثر اصابت سنگ

ابن قتیبه دینوری اعتقاد دارد که زید در جنگی که بین بنی عویج و بنی رزاح اتفاق افتاده، کشته شده است. و برخی دیگر از عالمان اهل سنت نوشته‌اند که زید در جنگی که بین قبیله بنی عدی اتفاق افتاده کشته شده است:

۳- (سهیلی): مرگ بر اثر اصابت تیر

۴- (عبدالرزاق): مرگ بر اثر خوردن سم

جواب:

برای ما فرقی نمی‌کند که ام کلثوم و زید به چه صورت فوت شده باشند، تنها چیز مهم وقوع این ازدواج است و بس و همین موضوع پایه‌های مذهب بی‌پایه تشیع را به لرزه در آورده است! ما در بالا در مورد تاریخ وفات محمد و عون بن جعفر طیار بحث کردیم و اختلافات را مشاهده کردیم.

و برای اینکه خواننده از این اختلافات تعجب نکند ما تمام اقوالی که در مورد تاریخ وفات محمد بن جعفر گفته شده را بازگو می‌کنیم:

۱- در تستر (شوشتر) در زمان حضرت عمر رضی الله عنه شهید شد.

۲- در صفین با مبارزه با عبیدالله بن عمر، همراه حضرت علی رضی الله عنه شهید شد.

۳- در کربلا، فاجعه الطف، همراه سیدنا حسین رضی الله عنه شهید شد.

۴- در مصر نزد محمد بن ابی بکر بود و همانجا از دنیا رفت.

۵- در فلسطین بود و آنجا وفات یافت.

همانطور که مشاهده کردید پنج قول در مورد وفات یا شهادت او ذکر شده که معلوم شد اصح اقوال شهادت در صفین است.

حال می‌گوییم: آیا این اختلافات باعث می‌شود که شخص بی‌خردی بگوید: اینها دلیل بر این است که محمد بن جعفر اصلاً از بیخ به دنیا نیامده؟! خودتان را مضحکه کرده‌اید بخدا!

اصح اقوال را خود قزوینی با سندهای متفاوت نقل کرده: امّ کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند، زید در جنگی شبانه بین بنی عدی برای آشتی دادن آن‌ها رفته بود اما در تاریکی یکی از آن‌ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد. زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه مادرش از دنیا رفتند، و ابن عمر بر آن دو نماز خواند.^۱

و اینکه بعضی به جای سنگ تیر نوشته و یا ضربه‌ای نوشته و بعضی آن را به عمد گرفته و بعضی ناگهانی اینها در اصل ماجرا تاثیر ندارد. چون همانطور که گفتیم در مورد محمد بن جعفر نیز بعضی او را شهید و بعضی متوفی نوشته‌اند و همینطور در مورد ثعلبه بن حاطب یکی از اصحاب چنین اختلافی وجود دارد، که بعضی او را متوفی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه و بعضی او را شهید جنگ خیبر و یا احد می‌دانند.

شبهه: آیا زید، فرزند داشت؟

فرزندی نداشت:

نمیری: زید اکبر - فرزند نداشت - و رقیه، مادر آن دو امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هشام و مادر امّ کلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

چندین فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسی، فقیه مشهور حنابله اعتقاد دارد که او فرزندی داشته است: زید بن عمر که پسر امّ کلثوم دختر علی است که نماز میت او با مادرش، با هم برگزار شد، او مردی بود که فرزندی داشت. ابن عساکر دمشقی نیز می‌گوید:

۱- الاستیعاب: ج ۴، ص ۱۹۵۶، أسد الغابة: ج ۷، ص ۴۲۵.

زبیر گفته است که زید بن عمر بن خطاب، از او فرزندی به جا ماند، اما نسل او منقرض شد.

جواب:

در اینجا هم نقل کرده‌اند که بعضی گفته‌اند زید فرزند داشت و بعضی این را رد کرده‌اند!! که اصح آن است که او فرزندی داشت.

ولی نتیجه گیری ایشان خنده دار است که می‌خواهند بگویند: پس نتیجتاً او اصلاً موجود نبوده!! من هم می‌گویم: در مورد امام حسن عسکری علیه السلام اختلاف (باید گفت درگیری) شدید است! از معاصر شیعه (که به رحمت خدا هدایت شده هستند) مانند: احمد کاتب و علامه برقی و حسین موسوی و... گفته‌اند که او فرزندی نداشته و همچنین از قدمای اهل تشیع شیخ طوسی^۱ شیخ مفید^۲ طبرسی^۳ اشعری^۴ کلینی^۵ و... روایتی را نقل می‌کنند که همین موضوع را ثابت می‌کند. پس ما نتیجه می‌گیریم که خود امام حسن عسکری علیه السلام اصلاً وجود نداشته چه برسد که فرزندی هم داشته باشند!!!!!!

۸. سن زید هنگام وفات:

خردسال بود:

أبی حاتم رازی در الجرح و التعديل و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق، او را «صغیر» نامیده‌اند:

زید بن عمر بن خطاب، که مادرش ام کلثوم دختر علی بود: از پدرم شنیدم که این را می‌گفت و می‌افزود که او در حالی که کودک بود به همراه مادرش در یک زمان از دنیا رفتند و مشخص نشد که کدامیک زودتر مرده است.

جوان بود:

ذهبی و ابن حجر، او را «شاب، جوان» نامیده‌اند.

عطاء خراسانی گفته است که او در جوانی از دنیا رفته و فرزندی نداشت.

۱- الغيبة طوسی: ص ۷۴.

۲- الارشاد شیخ مفید: ص ۳۵۴.

۳- اعلام الوری طبرسی: ص ۳۸۰.

۴- المقالات و الفرق اشعری: قمی ص ۱۰۲.

۵- اصول کافی: ج ۱، کتاب الحجّة، ص ۵۰۵.

و ابن حجر می‌گوید:

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، مادر او ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفت.

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال ۲۳ بود و در جوانی در زمان خلافت معاویه و حکومت سعید بن العاص بر مدینه از دنیا رفت.

بزرگسال بود:

خطیب بغداد می‌نویسد:

ام‌کلثوم، برای عمر، زید را به دنیا آورد و زید زنده ماند تا اینکه مردی شده و سپس از دنیا رفت. ابن عساکر دمشقی داستان کتک کاری زید با بسر بن ابی اُرطاة را در حضور معاویه نقل می‌کند. از این داستان استفاده می‌شود که زید بزرگسال باشد:

یکی از انصار از پدرش روایت کرد که او به همراه زید بن عمر بن خطاب که مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا است، به نزد معاویه بن ابی سفیان رفتند.

معاویه او را به همراه خویش بر تخت نشاند. زید در آن زمان از زیباترین مردمان بود.

در این هنگام که زید بر تخت بود، بسر به او گفت: ای پسر ابوتراب!

زید گفت: آیا مقصود تو من هستم؟ ای بی مادر؟ قسم به خدا من از تو بهتر و پاکیزه تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بین آن دو رد و بدل شد، تا اینکه زید از تخت پایین آمده و بسر را به زمین زد و بر روی سینه او نشست!

معاویه از تخت خویش پایین آمده و بین آن دو واسطه شد و عمامه زید افتاد.

زید گفت: ای معاویه، نیکی‌های ما را سزای خوبی ندادی، و الطافی را که از جانب ما به تو شده بود، به خوبی حفظ نکردی، و بنده‌ای از بنی عامر را بر من مسلط ساخته‌ای!

معاویه گفت: اما اینکه به من گفתי نیکی‌های ما را سزای خوبی ندادی، بدان که پدرت من را به کار نگرفت مگر به خاطر اینکه او به من محتاج بود!

اما اینکه گفתי الطافی که از جانب شما به ما رسیده بود را به خوبی حفظ نکردیم، قسم به خدا که ما با بستگان شما وصلت ایجاد کرده و حقوق شما را ادا کرده‌ایم و شما اکنون در همان جایگاه سابق هستید.

زید گفت: من پسر دو خلیفه هستم! قسم به خدا دیگر مرا نخواهی دید که به نزد تو آییم! و می‌دانم که این سخن و برخورد بسر، جز طبق نقشه تو نبوده است!

سپس زید در حالی که موهایش آشفته و عمامه اش افتاده بود، به نزد ما آمد. همین داستان را بلاذری در انساب الأشراف، زمخشری در ربیع الأبرار، ابن حمدون در التذکره الحمدونیه، ابن اثیر در الکامل فی التاریخ و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، با اختصار و تفاوت‌های در متن نقل کرده‌اند.

آیا زید می‌تواند در کودکی و نوجوانی چنین سخنوری کرده و بسر را که فرمانده لشکر معاویه بود، اینچنین به زمین بزند؟

نیز گذشت که اهل سنت ادعا کرده بودند زید در واپسین سال وفات عمر به دنیا آمده است، حال اگر مرگ او را در زمان سعید بن العاص بدانیم، بیش از ۲۸ سال و اگر توسط عبد الملک بن مروان مسموم شده باشد، بیش از ۵۰ سال سن داشته است!

جواب:

این اختلافات در بین علمای انساب بسیار جزئی تلقی می‌شود، چونکه چنین اختلافاتی در مورد سید زنان اهل بهشت، حضرت فاطمه و همچنین در مورد سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره هستند و همینطور خیلی از بزرگان دیگر که مجال شرحشان اینجا نیست، موجود است.

در مورد سعد بن ابی وقاص شیخ المزی در تهذیب الکمال اینگونه می‌نویسند:

«واختلف في تاريخ وفاته ومبلغ سنه، فقيل: مات سنة خمس وخمسين وهو المشهور.

وقيل: سنة إحدى وخمسين. وقيل: سنة ست وخمسين. وقيل: سنة سبع وخمسين. وقيل: سنة

ثمان وخمسين، هو ابن بضع وسبعين، وقيل: ابن ثلاث وسبعين، وقيل: أربع وسبعين، وقيل:

ابن اثنتين وثمانين، وقيل: ابن ثلاث وثمانين.

وهو آخر العشرة وفاة».

و ابن حجر عسقلانی نیز این را اضافه می‌کند: «و قال الفلاس وغيره: مات سنة أربع

وخمسين».

همانطور که مشاهده کردید، بعضی گفته‌اند سال ۵۱ بعضی ۵۴ یا ۵۵، ۵۶، ۵۸.... و سنش

هم همینطور متغیر است.. ۷۴، ۸۸، ۸۳.

در مورد سن وفات حضرت فاطمه الزهرا عليها السلام نیز اختلافات بسیار شدیدتر است البته در

مورد تاریخ وفات ایشان اختلافات بالا نیست (حد اکثر ۸ ماه و حد اقل ۴۵ روز)، بلکه اختلاف آرا

در سال تولد آن حضرت (س) است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود ۱۷ سال می‌رسد. یعنی

حداقل سنی که برای حضرت (س) هنگام رحلت ذکر شده ۱۸ سال!! و حداکثر ۳۵ سال!! می‌باشد. که ما قبل از این آن اختلافات را که تقریباً ۱۰ قول مختلف بودند را نقل کردیم. اما در مورد زید بن عمر رضی الله عنه به هیچ وجه صحیح نیست که او در کودکی از دنیا رفته باشد به چند دلیل:

- ۱- کودک را برای آشتی دادن دو قوم دعوت نمیکنند، و از اقوال ثابت است که زید بن عمر رضی الله عنه برای حل اختلاف بین دو قوم دعوت شده بود. و احترام خاصی نیز بین آنها داشت.
- ۲- همین ماجرای بسر بن ارطاه که آقای قزوینی نقل کردند و توضیحاتی که دادند.
- ۳- تاریخ وفات زید بن عمر رضی الله عنه نیز می‌گوید که زید به وقت وفات کودک نبوده است.

و اما اینکه او به وقت بزرگسالی وفات یافته این نیز صحیح نیست و ماجرای سم خوردن او از داستان‌های جعلی است که هیچ سندی نیز ندارد و مخالف با قول جمهور علما نیز می‌باشد. پس اصح آن است که او در سنین جوانی همراه مادرشان وفات یافتند.

شبهه: چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانی، می‌گوید:

با سند صحیح روایت شده است که ابن عمر بر ام کلثوم و فرزندش زید نماز خواند و زید را در جانب امام قرار داده و چهار تکبیر گفت.

و محمد بن حسن شیبانی و ابن سعد و صنعانی و همچنین بخاری در تاریخ الاوسط، روایتی مانند آن را نقل کرده‌اند.

البته با توجه به این سعید بن العاص در آن زمان امیر مدینه بوده، نماز خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زید و ام کلثوم بعید به نظر می‌رسد.

سعید بن العاص:

ابن ابی شیبه می‌نویسد:

عمار غلام بنی هاشم گفت: من در نزد بنی هاشم بودم و دیدم که ام کلثوم و زید بن عمر هر دو در یک زمان از دنیا رفتند، مردم آن دورا بیرون آورده و سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند، زید را در جانب خویش گذاشت و ام کلثوم را پس از زید.

در آن روز در میان مردم گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن و حسین نیز بودند. و احمد بن حنبل و محمد بن علی شوکانی (م ۱۲۵۵) نیز مانند آن را نقل کرده‌اند.

نکته جالب در این روایت، این است که از قول شعبی نقل شده است که امیر مدینه بر جنازه آن دو نماز خوانده است، در حالی که پیش از این روایاتی از او گذشت که عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده است. و این یعنی این که فقط از شعبی دو قول نقل شده است.

نسائی در المجتبی که یکی از صحاح سته اهل سنت به حساب می‌آید، در این باره می‌نویسد:

جنازه ام‌کلثوم دختر علی همسر عمر بن خطاب و فرزند او را که نامش زید بود، با هم روی زمین نهادند.

امام جماعت در آن روز سعید بن عاص بود، و در میان مردم عبد الله بن عمر، ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند. جنازه جوان را در جانب امام جماعت نهادند.

و مالک بن انس و همچنین عبدالرزاق صنعانی روایتی مانند آن را نقل کرده‌اند.

ابن ملقن انصاری، روایت نماز خواندن سعید بن العاص را صحیح می‌داند:

روایتی که می‌گوید سعید بن عاص بر زید بن عمر بن خطاب و مادرش ام‌کلثوم دختر علی نماز خوانده است و جوان را در کنار امام و زن را بعد از او نهادند و در میان مردم بیشتر از هشتاد نفر از اصحاب پیامبر ﷺ بوده و این کار را تأیید کرده و گفتند این چنین مستحب است، این روایت را بیهقی نقل کرده و شبیه آن را ابوداود و نسائی با سند صحیح آورده‌اند.

۱۰. حضور ابوقتاده بدری در صف نماز جماعت:

یکی از تناقض‌های موجود در نقل وفات ام‌کلثوم، حضور ابوقتاده بدری است، در حالی که او سال‌ها پیش از این واقعه از دنیا رفته است. ابوبکر بیهقی در کتاب معرفة السنن والآثار، به این اشکال اشاره کرده است:

در کتاب جناز، روایتی از نافع غلام عمر در باره کنار هم نهادن جنازه‌ها نقل شده است به این صورت که جنازه ام‌کلثوم دختر علی همسر عمر و فرزندش زید را در کنار هم نهادند و امام آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده بودند و جوان را در جانب امام نهاد و سپس از صحابه سؤال شد، آن‌ها پاسخ دادند که این کار مستحب است.

و ما گفته‌ایم که حکومت سعید بن عاص از سال ۴۸ تا سال ۵۴ بوده است، در این روایت صحیح آمده است که ابی قتاده در این ماجرا که سعید بن عاص در زمان حکومت خویش در مدینه بر آن نماز خوانده است، حاضر بوده است.

این روایت نشان می‌دهد که روایت موسی بن عبد الله و تابعین او در باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علی اشتباه است، و احتمالاً روایت درست، قتاده بن نعمان یا دیگر کسانی است که پیش از ابوقتاده مرده‌اند.

زیرا قتاده بن نعمان بسیار پیش از این زمان از دنیا رفته است، و اوست که در جنگ بدر شرکت داشته است.

اما مشکل اینجا است که واقدی می‌گوید او در زمان خلافت عمر مرده است و عمر بر او نماز خوانده است، و این راوی گفته است که علی بر ابوقتاده نماز خوانده است، و نمی‌توان بین این دو قول جمع کرد.

یعنی در طبق روایات اهل سنت، ابوقتاده در زمان امیرمؤمنان از دنیا رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده‌اند، اما طبق این روایت ابوقتاده در بین کسانی بوده است، که بر ام‌کلثوم نماز خوانده‌اند، بیهقی برای حل تعارض می‌گوید روایت نماز امیرمؤمنان بر ابوقتاده اشتباه است، و ما می‌گوییم که طبق قرائن، این روایت، یعنی نماز خواندن بر ام‌کلثوم و زید، اشتباه بوده و چنین مطالبی زاییده ذهن خیال‌پردازان است.

۱۲. چه کسی امام جماعت را مقدم کرد؟

چندین قول نقل شده، در بعضی امام حسن امام را مقدم داشت، در بعضی حسین ع و در بعضی مردم.

جواب:

دو قول را نقل کرده یک اینکه امام عبدالله بن عمر بوده ولی او گفته چون سعید بن عاص در آن زمان امیر بوده این ادعا بعید است.. جواب این است که هیچ هم بعید نیست! چون در زمان وفات سیده فاطمه (ع) امیر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در روایت صحیحی نیامده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه امام جماعت گروهی بوده که بر پیکر فاطمه نماز خوانده‌اند!

ایضاً، عبدالله بن مسعود در مدینه در گذشت و زبیر بن عوام بر او نماز خواند «صلی علیه الزبیر»^۱ در حالی که حضرت عثمان امیر المومنین بود.

و بعد از این گفته سعید بن عاص بر جنازه زید و ام کلثوم نماز گزارد. که خودش با کمال کم عقلی جواب خودش را می‌دهد اینگونه که از ابن حجر نقل می‌کند: ابوقتاده پشت سر سعید بن

عاص بر زید و ام کلثوم نماز خواند ... او در جنگ بدر و یا در دوره خلافت حضرت عمر شهید شده است!

پس خودتان بریدید و دوختید و خود را رسوا کردید و غیر مستقیم ثابت کردید که امامت عبدالله بن عمر صحیح است.

البته باز هم می‌گوییم برای ما فرقی نمی‌کند که امام جماعت که بوده، عبدالله بن عمر یا سعید بن عاص و این اختلاف خدشه‌ای بر اصل ماجرا وارد نمی‌کند و همانطور که در مورد زید و مادرش چنین اختلافی هست در مورد خیلی از بزرگان نیز چنین مشهود است، به عنوان نمونه:

در نزد اهل تشیع مشهور است که امام را فقط امام غسل می‌دهد و بر او قبل از همه نماز می‌گزارد. و اینچنین می‌گویند: «انّ الامام لایلی امره الاّ امام مثله». «مراسم (غسل و کفن و نماز) امام باید توسط امام مانند آن، انجام گیرد».

می‌نویسند: «المروئی فی أحادیث كثيرة أنّ الامام لا یغسله الاّ امام» «در احادیث زیادی آمده که غسل امام را جز امام انجام نمی‌دهد».

صاحب حدائق می‌نویسد: «تحقق عندنا من أنّ الامام لا یغسله الاّ امام مثله»^۱. «در نزد ما (شیعه) مسلم است که غسل امام را جز امام عهده دار نخواهد بود».

«لما ثبت أنّ الامام لا یغسله الاّ امام...»^۲. «این ثابت است که امام را نباید جز امام، غسل دهد».

حاج آقارضا همدانی می‌نویسد: «لما روی فی الاخبار المستفیضة، من أنّ الصّدیق لا یغسله الاّ صدیق»^۳. «در اخبار مستفیض و متعدد آمده: غسل صدیق را جز صدیق نباید عهده دار شود».

خوئی می‌نویسد: «لما ورد فی غیر واحد من الروایات من أنّ المعصوم لا یغسله الاّ معصوم مثله»^۴. «در روایات بسیار وارد شده که: معصوم را نباید جز معصوم غسل دهد».

طبق این چند قولی که گذشت، باید هر ۱۱ امام را یک امام مانند خودش (یعنی معصوم، طبق عقیده شیعه) غسل و کفن و بر او نماز بگزارد. اما!!!

۱- حدائق: ج ۳، ص ۳۹۱.

۲- طهارت، شیخ انصاری: ص ۲۸۲، المقصد الرابع فی غسل الاموات.

۳- مصباح الفقیه: کتاب طهارت ص ۳۵۸.

۴- التنقیح فی شرح العروة الوثقی: ج ۸، ص ۱۴۲.

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «قبض محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، وذلك لخمس خلون من فی الحجة، ودفن بیغداد فی الجانب الغربی بمقابر قریش مع جده موسی بن جعفر، وصلی علیه الوائق».

چنانکه دیدید: مسعودی می‌گوید: «وائق بر محمد بن علی بن موسی (امام جواد) نماز گزارد». اما مجلسی بر این قول ایراد گرفته و آن را مخالف تاریخ می‌داند و می‌گوید:

«كون شهادته عليه السلام في أيام خلافة الوائق مخالف للتواريخ المشهورة، لأنهم اتفقوا على أن الوائق بويع في شهر ربيع الاول سنة سبع وعشرين ومائين ولم يقل أحد ببقائه الى ذلك الوقت لكن ذكر هذا القول: المسعودی في مروج الذهب حيث قال اولاً: في سنة تسع عشرة ومائتين: قبض محمد بن علی بن موسی عليه السلام لخمس خلون من ذی الحجة وصلی علیه الوائق وهو ابن خمس و عشرين سنة»^۱.

«وقوع شهادت حضرت جواد عليه السلام در دوران خلافت وائق، مخالف با تمام تاریخ‌های مشهور است. زیرا مورخان همگی بر این عقیده‌اند که وائق در ربیع الاول سال ۲۱۷ هجری قمری به کرسی خلافت نشست و هیچ‌یک از آنان ننوشته‌اند که امام جواد عليه السلام تا این زمان زنده بوده است....».

در مورد حسن بن علی ابن ابیطالب نیز نقل است که سعید بن عاص بر او نماز گزارد: «وقال معروف بن خربوذ وغير واحد، عن أبي جعفر محمد بن علی: مات الحسن بن علی وهو ابن سبع وأربعين سنة. زاد بعضهم: وصلی علیه سعید بن العاص، وهو أمير المدينة»^۲.

در مورد امام رضا عليه السلام سخنان جالب و کمی خنده دار گفته‌اند:

طبق تاریخ و روایات بر پیکر حضرت امام کاظم عليه السلام سندی شهاک نماز گزارد ولی این بر اهل تشیع‌گران آمده و به رد این موضوع پرداخته و روایتی اینچنین خیالی را جعل کرده‌اند:

شیخ صدوق در عیون، نقل کرده که: «امام کاظم عليه السلام سه روز قبل از وفاتش به مسیب فرمود: من عزم سفر به مدینه جدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارم تا وصیت‌های لازم را به فرزندم علی بنمایم. مسیب می‌گوید: تمام درها بسته است و مأمورین زندان، مراقب هستند.

۱- بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۲، شرح احقاق الحق مرعشی ج ۱۹ ص ۵۸۶.

۲- تهذیب الکمال المزی.

حضرت می فرماید: ای مسیب! گویا یقین تو درباره خدا و ما اهل بیت ضعیف است. من همان نام بزرگ خداوند را که آصف بن برخیا خواند و تاج و تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن، نزد سلیمان آورد، می خوانم و در مدینه به دیدار فرزندم می روم.

مسیب گوید: دیدم که حضرت بعد از خواندن دعایی، در جایگاه خویش نیست و پس از مدتی حضرت برگشت و با دست خود، زنجیر را به پای خویش بست و خدا را سپاس به بجای آوردم که بدین وسیله ایمان مرا نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت فزونی بخشید. مسیب می گوید حضرت کاظم علیه السلام در شب شهادتش به من فرمود: «یا مسیب! إِنَّ هَذَا الرَّجْسَ، السندی بن شاهک، سیزعم آنه يتولّى غسلی و دفنی، هیهات! هیهات! أن یکون ذلک أبداً.» «ای مسیب! سندی بن شاهک این مرد پلید، چنین می پندارد که مراسم غسل و دفن مرا او عهده دار خواهد بود، هرگز این چنین نخواهد شد.»

مسیب می گوید: یک لحظه شخصی را دیدم که شبیه ترین افراد به حضرت کاظم علیه السلام در کنار حضرت نشسته و به ذهنم رسید که او حضرت رضا علیه السلام است.

به خدا سوگند! تمام مراسم غسل و دفن حضرت را فرزند گرامش انجام داد و دست سندی بن شاهک و مأمون به بدن مقدس حضرت نرسید، گرچه چنین می پنداشتند^۱.

همانطور که دیدید، در مورد این بزرگان نیز تناقضاتی وجود دارد، ولی هیچ آدم عاقلی این اختلافات را دلیل بر عدم موجود بودن آن بزرگواران نمیگیرد (البته به جز قزوینی و دار و دسته اش).

و اینکه چه کسی امام را مقدم کرده باشد نیز مهم نیست همانطور که در نزد شیعه گذشتن امام رضا از نگهبانان زندان و حضور داشتن در مراسم غسل پدرشان (ع) بدون اینکه کسی به جز مسیب او را ببیند، و همینطور پیمودن راه بین مدینه و بغداد در یک شب!! مهم نیست. تا آنجا که علمای اهل تشیع می نویسند:

سید شبر: «پیمودن امام علیه السلام مسیر میان مدینه و طوس و یا مدینه و بغداد و حضور یافتن برای انجام مراسم غسل و کفن و دفن پیکر پاک پدر بزرگوار خویش یک امر ممکن بوده و انکار آن بی پایه و کوته نظری است و با توجه به معجزات و کرامات قطعی که از آنان صورت گرفته، نپذیرفتن این امر، دور از حقیقت است»^۲!!!!

۱- عیون الاخبار رضا شیخ صدوق ج ۱ ص ۹۵-۹۶.

۲- مصباح الانوار: ج ۲، ص ۲۵۱.

افسانه دوم برای اثبات امامت امام زین العابدین

«مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِثٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَزُرَّارَةَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَقِيَّةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَخَلَا بِهِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ أَخِي قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَقَدْ قُتِلَ أَبُوكَ عليه السلام وَصَلَّى عَلَيَّ رُوحِهِ وَلَمْ يُوصِ وَأَنَا عَمَّكَ وَصِنْتُ أَيْبِكَ وَوِلَادَتِي مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي سِنِّي وَقَدِيمِي أَحَقُّ بِهَا». «وقتی امام حسین شهید شد، برادرش محمد بن حنفیه به نزد علی ابن حسین (زین العابدین) فرستاد و گفت: پدرت شهید شد و خودش بر روحش نماز خواند و وصیتی از خود بجای نگذاشت من عموی تو و برادر پدرت هستم چون من فرزند امام علی ام و سنم از تو بیشتر است استحقاق امامت را بیشتر از تو دارم بر سر این مسأله با من منازعه و بحث نکن، علی ابن حسین نیز گفت: بیا در این منازعه داوری و قضاوت را به نزد حجر الأسود ببریم، در نتیجه هر دو به سوی کعبه رفته و علی گفت با خدا مناجات کن و از وی بخواه که سنگ را به زبان آورد، محمد نیز شروع به مناجات کرده و چنین درخواستی را از خدا کرد اما از سنگ جوابی نشنید سپس علی شروع به مناجات کرد فوراً حجر الأسود به تکان افتاد و از شدت تکان نزدیک بود پائین افتد، خداوند آن را به زبان آورد و با زبان عربی واضح گفت: پروردگارا خلافت و امامت حق علی ابن حسین است»^۱.

مجلسی در مورد سندش می‌گوید: [صحیح، و سنده الآتی حسن کالصحیح. مرآة العقول:

ج ۴، ص ۸۴، ح ۵].

ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب (س)
 اختلاف و تناقض در روایات اهل سنت به حدی است که خودشان هم نمی‌دانند عمر با کدام دختر
 امیر مؤمنان عليه السلام ازدواج کرده است. عبد الحی کتانی اعتقاد دارد که عمر با حضرت زینب سلام
 الله علیها ازدواج کرده است!!!
 کتانی در نظام الحکومه اینگونه می‌نویسد:

مختار کنتی به نقل از دمیری می نویسد: بزرگترین مهریه‌ای که تاکنون شنیده‌ایم، مهریه‌ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار داد (صداق عمر لما تزوج زینب بنت علی)، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار. وهنگامی که از این مهریه سنگین از وی سؤال شد گفت: من میلی به زنان ندارم، ولی از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در قیامت قطع می‌شود، مگر سبب و نسبت داشتن با من، بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

جواب:

اولاً: شیخ کتانی متوفی ۱۳۸۲ هستند و در این مورد سخن ایشان حجت نیست. دوماً: همانطور که قبلاً نیز در بحث مقدار مهریه حضرت ام کلثوم گفتیم، ایشان این متن از کتابشان را ارجاع به کتاب «الاجوبة المهمة» شیخ مختار الکتی متوفی ۱۲۲۶ داده‌اند و ایشان نیز از حافظ الدمیری نقل کرده‌اند.

و ما با مراجعه به کتاب شیخ دمیری این جمله را در آن می‌یابیم:

«وتزوج عمر أم کلثوم بنت علی رضی الله عنهما، وأصدقها أربعين ألف درهم»^۱.

و حضرت عمر رضی الله عنهما با ام کلثوم دختر علی رضی الله عنهما با مهریه ۴۰۰۰۰ درهم ازدواج کرد.

پس منظور شیخ کتانی همان ام کلثوم دختر فاطمه بوده که به تصریح بزرگترین علمای اهل تشیع نام او زینب صغری بوده است. (همانطور که قبلاً از طبرسی و شیخ مفید و... نقل شد)

محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا^۲

اهل سنت برای این‌که ازدواج عمر و ام کلثوم را ثابت کنند، روایات ساختگی فراوانی را نقل کرده‌اند که از شنیدن و خواندن آن‌ها عرق شرم از پیشانی انسان جاری می‌شود.

ما از اهل سنت می‌پرسیم: اثبات حسن روابط به چه قیمتی؟ آیا این قدر ارزش دارد که چنین روایاتی جعل و چنین تعابیر زشت و زنده‌ای مطرح کنند؟

ازدواج ام کلثوم با عمر عوارضی دارد که کمترین عارضه آن خیانت به ناموس رسول خدا است، آیا شما این عوارض را می‌پذیرید؟

۱- حیاة الحیوان الکبری، دمیری: ص ۴۸۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۲۰۰۳ م.

۲- این شبهه را از مقاله‌ای از مقالات آقای قزوینی استخراج کرده‌ایم، چون مقاله‌ای که در حال نقد آن هستیم این شبهه را بیش از حد طولانی نوشته بود.

ابن حجر عسقلانی که یکی از استوانه‌های علمی اهل سنت و حافظ علی الاطلاق آن‌ها است، در کتاب الاصابة نقل می‌کند:

از محمد بن علی روایت شده است که عمر ام کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، امام خردسال بودن او را یادآوری کرد. به عمر گفته شد: علی تو را بی‌پاسخ گذاشته است، دوباره نزد وی برو. امام علی (علیه السلام) فرمود: من ام کلثوم را به نزد تو می‌فرستم، اگر خوش آمد، او را به همسری خود انتخاب کن. امام (علیه السلام) ام کلثوم را نزد عمر فرستاد، عمر ساق پای ام کلثوم را برهنه کرد! ام کلثوم فرمود: اگر خلیفه نبودی چشمت را کور می‌کردم!

و نیز ذهبی یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در سیر أعلام النبلاء نقل می‌کند: ابن عبد البر می‌گوید: عمر به علی (علیه السلام) گفت: ام کلثوم را به همسری من در بیاور، من می‌خواهم به وسیله این ازدواج به کرامتی برسم که احدی نرسیده است. امام گفت: من او را نزد تو می‌فرستم، اگر رضایتش را جلب کردی، او را به عقدت درمی‌آورم - گر چه ام کلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه آورد - امام (علیه السلام) ام کلثوم را به همراه پارچه‌ای نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو، این پارچه‌ای است که به تو گفته بودم، ام کلثوم نیز سخن امام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو، من راضی شدم خدا از تو راضی باشد. بعد عمر دستش را بر ساق ام کلثوم نهاد و آن را برهنه کرد. ام کلثوم گفت: چرا چنین می‌کنی؟ اگر خلیفه نبودی، دماغت را می‌شکستم. بعد نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار کرد و گفت: مرا به نزد پیر مرد بدی فرستادی.

همچنین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد زشت‌ترین تعبیرات را به کار برده و در حقیقت تهمت زشتی را به امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌زند:

علی (علیه السلام) دخترش را آرایش کرد و نزد عمر فرستاد، عمر وقتی او را دید، به سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم. و ام کلثوم نزد پدرش آمد، امام از او سؤال کرد: عمر به تو چه گفت: ام کلثوم عرض کرد: مرا صدا زد، و بوسید! وقتی که بلند شدم، ساق پایم را گرفت! گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضی شدم.

این تعبیر آن قدر زشت و زننده است که حتی صدای بعضی از علمای اهل سنت را نیز درآورده است. به قول معروف آش آن قدر شور شده است که صدای آسپز هم در آمده است.

سبط ابن الجوزی در این باره می‌گوید:

جدّ من در کتاب منتظم نقل کرده است که علی (علیه السلام) ام کلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد، اما عمر ساق پایش را برهنه کرد و با دستش آن را لمس کرد. به خدا قسم چنین چیزی قبیح است، حتی اگر او کنیز بود، عمر حق نداشت این کار را انجام دهد، چرا که به اجماع مسلمین دست زدن به زن نامحرم جایز نیست.

ما به جعلی بودن این روایات یقین داریم، اما از آن جایی که بزرگ‌ترین علمای اهل سنت این مطالب را مطرح کرده‌اند، از آن‌ها می‌پرسیم:

آیا سزاوار است که به امیر المؤمنین (علیه السلام) چنین نسبت‌های ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را قبل از ازدواج و محرمیت به چنین دیدار شرم‌آوری می‌فرستد؟ چگونه است که یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک می‌کند، اما خلیفه مسلمین آن را درک نمی‌کند؟

آیا سزاوار است که خلیفه رسول خدا ﷺ چنین عمل زشتی را انجام دهد؟ و آیا چنین کسی می‌تواند خلق خدا را به صراط مستقیم الهی هدایت کند؟

اگر کسی با خواهر شما، دختر شما و یا حتی مادر شما (نه با ناموس رسول خدا) چنین عمل زشتی را انجام می‌داد، چه نظری در باره وی پیدا می‌کردید؟

اگر این عمل را نمی‌پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا نقل می‌کنید؟

جواب:

این قسمت را عیناً از کتاب «فرار از واقعیت تا کی» نقل می‌کنم که مولف محترم (مجیب شاهرهی) به خوبی آن را جواب گفته‌اند و می‌نویسند:

در اینجا رفع یک اشتباه که دارای نوعیت علمی است لازم است ترجمه عبارات را هم مصلحتاً نمی‌توان نوشت بنا براین خوانندگان عزیز رنجیده خاطر نشوند.

در بعضی روایات منسوب به امام محمد باقر یک واقعه رفتن ام کلثوم به خانه عمر فاروق نقل شده که طعن کنندگان حضرت فاروق اعظم یک طعن بزرگ را اضافه کرده‌اند، گرچه ضمناً عزت و وقار حضرت علی و دخترانش نیز زیر سؤال می‌رود و خدشه‌دار می‌گردد، لیکن بی‌اعتنا به این نکته بی‌پروا بغض و عداوت باطنی خودشان را در شکل عبارات زشت اظهار کرده‌اند.

در مورد این روایات چند تبصره‌ی مفید خدمت خوانندگان بدین شرح معروض می‌دارم:
اول: در میان محدثان این امر متداول است که پس از ملاحظه‌ی یک واقعه در مرویات متعدد به اصل حقیقت پی می‌برند. از این روش فراز و نشیب و کم و زیاد «اصل چیز عیان خواهد شد».

با بکار بردن این روش ارزیابی حدیثی در مسأله‌ی بالا، روشن می‌شود که از طرف راویان در اینجا ادراج فی الروایة صورت گرفته است. اگر برای این امر نیاز به قرینه هست، پس در روایت طبقات ابن سعد (متوفی ۲۳۰ تا ۲۳۵ هجری) تذکره‌ی ام کلثوم رضی الله عنها بنت علی مرتضی رضی الله عنهما موجود است، می‌توان به آن مراجعه کرد. در اینجا فقط قسمت ضروری آن بیان می‌شود که اصل واقعه از آن خوب واضح می‌شود:

«... فأمر بها علی رضی الله عنه فصنعت ثم امر ببرد فطواه وقال انطلقی بهذا الی امیر المومنین فقولی ارسلنی ابی یقرأك السلام ویقول ان رضیت البرد فامسکه وان سخطه فرده. فلما ات عمر رضی الله عنه قال: بارک فیک وفي ابیک، قد رضینا. قال فرجعت الی ابیها فقالت: ما نشر البرد ولا نظر الا الی. فزوجها اياه فولدت له غلاما یقال له زید» [طبقات ابن سعد: ۸ / ۳۰۴ - چاپ لیدن یورپ].

در پرتو این روایات معلوم می‌شود که اصل ماجرا فقط همین قدر بوده که در این روایت بیان شده است و این واقعه را اگر کسی در صورت الفاظ زشت و منکر در جای دیگر بیان کرده، باید دانست که چیزی جز اضافات از طرف راویان آن نیست.

دوم: تمام روایات مبین این واقعه که در آن‌ها تعبیر زشت دیده می‌شود، از نظر سند منقطع و در متن شاذ هستند که به محمد باقر علیه السلام منسوب شده‌اند. در مقابل، روایاتی که ما برای اثبات اصل مسأله یاد آور شدیم نیز از امام محمد باقر علیه السلام مروی هستند که در آنها بطور کلی الفاظ منکر و عنوان زشت وجود ندارد.

پس در این صورت ملحوظ داشتن آن ضابطه که برای این‌گونه مواقع نوشته‌اند، لازم است. ابن حجر مکی هیشمی در کتاب خودش [الزواجر عن اقتراف الكبائر: ص: ۲۸، تحت عنوان الكبيرة الاولى، باب الاول «فی الكبائر الباطنة»] و نیز علامه ابن عابدین شامی در [رد المحتار حاشیه در المختار: ج: ۳، باب: المرتدین] این قاعده را چنین نوشته‌اند:

«وإذا اختلفت کلام الإمام، فیوخذ بها وافق الادلة الظاهرة ویعرض عما خالفها».

(هنگامی که در کلام امامی اختلاف دیده شد، پس آن قول که لایق و مناسب دیانت و امانت و تقوای بزرگان است، قابل قبول خواهد بود و آن چه که معارض با شأن ایشان است، شایسته‌ی اعراض و اغماض و طرد است).

سوم: علمای اصول حدیث ضابطه‌ای بیان فرموده‌اند که هنگام متقابل و معارض شدن روایات،

آن را ملحوظ می‌دارند و آن اینست:

«روایتی که موافق عقل و عادت باشد، سزاوار قبول کردن است و روایتی که با عقل و عادت موافق نباشد و بلکه بر عکس آن باشد، قابل اعتنا نخواهد شد». عبارت زیر را در این قاعده‌ی اصولی ملاحظه فرمایید:

«ومنها قرینة فی المروئ کمخالفته لمقتضی العقل بحيث لا یقبل التأویل ویلحق بها یدفعه الحسّ والمشاهدة أو العادة وکمنافاته لدلالة الكتاب القطعية أو السنّة المتواترة أو الاجماع القطعی».

[تزیه الشریعة المرفوعة: از علی بن محمد عراق کنانی، متوفی ۹۶۳، ص: ۶ - چاپ مصر - منقول از کتاب «رحماء بینهم: ۲: ۲۲۰»].

چهارم: در گذشته بیان شد که آن روایات که در آن‌ها الفاظ منکر وجود دارد و به امام محمد باقر علیه السلام منسوب هستند و مجتهدان شیعه به وسیله‌ی روایات معتبر و مستند ثابت کرده‌اند که در مرویات امام محمد باقر علیه السلام چیزهایی که او بیان کرده، تدلیس و تخطیط شده و به جانب او منسوب شده‌اند و بدین طریق بر او افتراء شده است، چنان که در «رجال کشی» و «تنقیح المقال مامقانی» آمده است:

«عن الصادق علیه السلام ان لكل رجل منّا یکذب علیه وعنه ان المغیره بن سعید دسّ فی کتب اصحاب ابی احادیث لم یحدّث بها ابی فاتقوا الله ولا یقبلوا علینا ما خالف قول ربنا و سنّة نبینا».

[رجال کشی: ۱۴۶ - چاپ بمبئی + تذکره ی مغیره: ۱۹۵ - چاپ جدید تهران + تنقیح المقال از عبدالله مامقانی: ۱۷۴ / المقام الثالث من المقدمة].

برای عاقلان جواب این سوال روشن است که وقایعی که در خانه پیش بیاید توسط چه کسی در خانه افشا می‌شود؟ چون این کار به دو طریق ممکن است صورت گیرد. مثلاً در این مورد یا توسط ام کلثوم رضی الله عنها افشا شده است و یا عمر فاروق رضی الله عنه، اما بدون شک این افشا از این دو بزرگوار صورت نگرفته است، زیرا خلاف فهم و قیاس و عادت و شرافت شرافتمندان است! (فتدبّر) لذا این روایت بنا بر متضاد بودن با قیاس و عادت، بی‌اصل ثابت شده و قابل رد است.

«کم من قصة اخترعوها وکم من وقاحة نسبوها الیه وانه بریء منها والقرآن یشهد بدینهم و دیانتهم وصلاحهم».

پنجم: علی سبیل التنزل باید گفت: فرضاً و تقدیراً - بنا بر گمان طعن کنندگان - اگر این قصه را شخصی قبول هم بکند پس می تواند در جواب طاعنین بگوید:

«این گناهی است که در شهر شما نیز می کنند.» یعنی سرزدن این نوع کارها را علمایتان (علمای اهل تشیع) از خود جناب مستطاب علی مرتضی علیه السلام هم با جرأت بیان کرده اند. عالم مشهور دنیای شیعی، عبدالله بن جعفر حمیری در تصنیف خود [قرب الاسناد: ص: ۴۹، تحت مرویات الحسن بن علوان - چاپ تهران] می نویسد:

«... عن جعفر عن أبيه عليه السلام عن علي عليه السلام انه كان اذا أراد ان يبتاع الجارية، يكشف عن ساقها فينظر اليها»!!!

حالا دوستان شیعه اختیار دارند برای دفاع از حیثیت علی مرتضی علیه السلام هر جوابی را که دوست دارند، مرتب فرمایند و بدانند که همان جواب دوستان شیعه بعینه جواب ما از طرف عمر بن خطاب رضی الله عنه به طاعنین او است.

نزد ما اهل سنت نه آن سخن صحیح است که دوستان بر علی مرتضی علیه السلام تراشیده اند و نه این واقعه که بر فاروق اعظم رضی الله عنه اختراع کرده اند. البته این همه تجویزات برای داغ دار کردن چادر بی داغ و رع و تقوای این بزرگواران رضوان الله علیهم اجمعین است. خداوند متعال به همه عمل کردن بر «خذ ما صفا ودع ما كدر» را نصیب فرماید. آمین.

جواب کافی و وافی و شافی استاد مجیب شاهوهی را خواندید، بنده نیز چند بند اضافه می کنم که (در صورت صحت این روایات رکیک)، در روایات اینچنین می خوانیم: زمانی که ام کلثوم به خانه، نزد پدر بازگشت و ماجرا را گفت.. حضرت علی رضی الله عنه در جواب فرمود: «يا بنية فإنه زوجك» «ای فرزندم او همسر توست»!!!

و باز هم در روایت خواندیم که حضرت عمر رضی الله عنه خواست تا ام کلثوم را نزد او بفرستد تا ببیند که آیا واقعاً کم سن است یا خیر! و ازدواجی صورت نگرفته بود. چگونه حضرت علی رضی الله عنه در جواب دخترش می گوید: او شوهر تو است؟ اگر آن وقت که به خانه حضرت عمر وارد شده بود، به عقد حضرت عمر رضی الله عنه در آمده بود که به کل طعنها بر باد می روند! چون حضرت عمر با همسر خود چنین رفتاری را کرده و اگر بگویید: نه تا آن زمان ازدواج صورت نگرفته بود (که صحیح هم

همین است) می‌گوییم: پس چرا حضرت علی علیه السلام به دخترش چیز دیگری گفت!.. این تناقض به چه معناست؟ جز به معنی کذب بودن این روایات؟
گذشته از آن، طبق فتوای مرجع تقلید شیعه آیت العظمی! سید محمد صادق روحانی که در سایتشان موجود است، حتی دیدن بدن لخت یک دختر قبل از ازدواج هیچ مشکلی ندارد، به این شرط که مرد قصد ازدواج داشته باشد!!.

<http://www.istefta.net/ans.php?stfid=5179&subid=9>



سایت دفتر استفتاءات
حضرت آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی
(مد ظله العالی)

صفحه اصلی زندگی نامه سایت فارسی سایت عربی استفتاءات عربی ارسال استفتاء تماس با ما آخرین سؤالات جستجو

موضوع استفتاء: ازدواج و روابط زن و مرد < آیا مرد میتواند بدن دختر نامحرم را به قصد ازدواج ببیند؟

سؤال: من با خواستگارم که هنوز او را ندیدم ارتباط تلفنی و همچنین ایمیل دارم و به تازگی می‌خواهیم از طریق دوربین کامپیوتر همدیگر را ببینیم (ایشان در ایران نیستند) و ایشان می‌خواهند مرا بدون حجاب ببینند. آیا یک نظر اشکالی ندارد؟ و اینکه ایشان به ایران بیایند و بکیار دیگر بخواهند مرا بدون روسری ببینند گناه دارد؟

جواب: اگر قصد طرفین ازدواج است دیدن تمام بدن هم اشکال ندارد، ولی نه برای مدت زیاد، بلکه به مقداری که خواستگار کاملاً تشخیص بدهد آنچه خواسته او هست در شما وجود دارد یا نه.

البته شکی نیست که روایت مربوطه کذب محض است و این دو قول نیز محض تذکر بود.
اگر هم بگویید چرا علمای اهل سنت این روایت را در کتابهایشان نقل می‌کنند می‌گوییم به همان دلیلی که عالم شیعی «عبدالله بن جعفر حمیری» در کتابش آن روایت را نقل می‌کند! و به همان دلیلی که شیخ کلینی نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام روایتی را از یک الاغ!!! نقل می‌کند. تعجب نکنید چون واقعاً جناب کلینی در معتبرترین کتاب اهل تشیع روایتی را نقل کرده که در سلسله روایانش ۵ الاغ وجود دارند که معلوم نیست ثقة هستند یا نه، دروغگو هستند یا صادق! و ضمناً شرح حال این الاغها در کتب رجال نیامده است!
متن روایت اینگونه است:

۱- از این قبیل روایات دروغ و زشت در کتب شیعه بی‌نهایت موجود است که چون خلاف ادب است نمی‌توانیم آن را نقل کنیم!.. شما می‌توانید به کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کنند (ترجمه لله ثم تاریخ) باب توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و... مراجعه کنید.

«وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ إِنَّ ذَلِكَ الْحِمَارَ كَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ كَانَ مَعَ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ فَقَامَ إِلَيْهِ نُوحٌ فَمَسَحَ عَلَى كَفْلِهِ ثُمَّ قَالَ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ هَذَا الْحِمَارِ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَخَاتَمُهُمْ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي ذَلِكَ الْحِمَارَ»^۱. «از امیر المؤمنین عليه السلام روایت است که الاغ پیامبر صلى الله عليه وآله (که نامش عقیق بود!) به ایشان گفت:

(پدر و مادرم فدایت باد) ای رسول خدا! پدرم از پدر بزرگم و او از پدرش و او از پدر بزرگش روایت می‌کنند که: او با نوح عليه السلام در کشتی بود نوح پشت او را دست کشید و فرمود از نسل این الاغ، الاغی پیدا خواهد شد که سرور و خاتم پیامبران بر او سوار می‌شود پس خدا را سپاس می‌گویم که این افتخار را به من بخشید».

و همین‌طور روایات رکیک و بسیار زشتی که به خدا بنده شرم دارم که آنها را نقل کنم!

شبهه: عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد:

اهل سنت ادعا می‌کنند که عمر با ام‌کلثوم ازدواج کرده است، اگر چنین مطلبی صحت دارد، چرا هنگامی که مغیره بن شعبه به ام‌کلثوم توهین می‌کند، غیرتش به جوش نمی‌آید و از همسرش دفاع نمی‌کند. ابن خلکان در وفیات الأعیان می‌نویسد:

ام جمیل (کسی که سه نفر شهادت دادند مغیره با او زنا کرده است، و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهایی یافت) در حج، با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مکه بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟

مغیره در پاسخ گفت: آری این ام‌کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا خودت را به بی‌خبری می‌زنی؟ قسم به خدا من گمان می‌کنم که ابوبکر د باره تو دروغ نگفته است، و هر زمان که تو را می‌بینم می‌ترسم که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید! و ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

مجالد از شعبی نقل می‌کند که او گفت: ام جمیل همان کسی است که مغیره را به زنا با او متهم کردند و در کوفه به نزد مغیره رفته و کارهای او را انجام می‌داد! این زن در زمان حج با مغیره و عمر

۱- اصول کافی کلینی ج ۱ ص ۲۳۷، علل الشرائع، شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۶۷، بحار الانوار ج ۱۷ ص ۴۰۵ و..

همراه شد. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟ پاسخ داد: آری این ام‌کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا در مقابل من خود را به بی‌خبری می‌زنی؟ قسم به خدا من گمان ندارم که ابوبکره در باره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمی‌بینم، مگر آنکه می‌ترسم از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

زنا کردن مغیره با ام‌جمیل، مشهور و معروف و ام‌جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود. چرا هنگامی که مغیره بن شعبه، ام کلثوم را که دختر دختر رسول خدا بود، با چنین زن زناکاری مقایسه می‌کند، و خلیفه دوم او را مجازات نمی‌کند؟ اگر همسر او بود، باید غیرتش به جوش می‌آمد و از همسرش دفاع می‌کرد.

جواب:

باید بگویم که: روایتی که آقای قزوینی به آن متوسل شده‌اند سندش مجروح است! در آن مجالد بن سعید بن عمیر بن بسطام موجود است که: قال البخاری: «کان یحیی بن سعید یضعفه، وکان عبد الرحمن بن مهدی لا یروی عنه شیئا. وکان ابن حنبل لا یراه شیئا یقول: لیس بشیء».

و قال علی ابن المدینی: «قلت لیحیی بن سعید: مجالد؟ قال: فی نفسی منه شیء.....». وقال عمرو بن علی: «سمعت یحیی بن سعید یقول لعبد الله: این تذهب؟ قال: اذهب إلی وهب بن جریر أکتب السیره، یعنی عن أبيه، عن مجالد. قال: تکتب کذبا کثیرا، لو شئت أن یجعلها لی مجالد کلها عن الشعبي، عن مسروق، عن عبد الله فعل».

یحیی بن معین: «لا یحتج بحدیثه. قال ابن سعد: کان ضعیفا فی الحدیث». اگر هم روایت صحیح باشد عمر نمی‌تواند او را مجازات کند، چون در آن زمان همه زنان با نقابی صورت خود را می‌پوشیدند و مغیره هم صورت شخص را ندیده از کجا دقیقاً بشناسد؟ مغیره با خود گفته همسر محبوب حضرت فاروق رضی الله عنه ام کلثوم است و حتماً اوست که با او همراه است!

۱- رجوع شود به: مغانی الأخبار فی شرح أسامی رجال بدر الدین العینی رقم ۲۲۱۳، و تهذیب التهذیب: ج ۱۰، ص ۳۶-۳۷ و تهذیب الکمال المزی.

* بالفرض که مغیره می دانسته که آن زنی که حضرت عمر رضی الله عنه به آن اشاره می کند همان ام جمیل است! و سیدنا عمر رضی الله عنه نیز از این موضوع مطلع بود، او چگونه می توانست این موضوع را ثابت کند؟ اگر این را ثابت می کرد، مغیره را به چه جرمی مجازات می کرد؟ به جرم دروغگویی؟ شاید اگر خود آقای قزوینی بودند، چنین می کردند ولی آن موقع نمیگفتند که امیرالمومنین قانون را برای همه یکسان نمی داند؟

گذشته از همه اینها، شما معتقدید که حضرت عمر، سیده فاطمه را جلوی چشم حضرت علی مضروب و بچه اش را سقط کرده، چرا حضرت علی در آن موقع هیچ عکس العملی نداشتند؟ آیا من می توانم به پیروی از شما بگویم: اگر سیده فاطمه همسر حضرت علی بود، باید غیرتش به جوش می آمد و از همسرش دفاع کند، پس اینکه از او دفاع نکرده به این معنیست که اصلاً سیده فاطمه همسر حضرت علی نبوده و الا می بایست غیرتش به جوش می آمد!!!!.

متن بالا به بی ربطیه شبهه آقای قزوینی می باشد، و نه می توان با ادعای خیالی مضروب کردن سیده فاطمه ازدواج حضرت علی را با وی منکر شد و نه می توان با استناد به روایتی که آقای قزوینی نقل کردند، ازدواج سیده ام کلثم را با حضرت عمر رضی الله عنه مردود دانست. در ضمن آقای قزوینی گفته اند: زنا کردن مغیره با ام جمیل، مشهور و معروف و ام جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود.

ولی از این آیه قرآن نا آگاه است که می فرماید:

﴿لَوْلَا جَاءُو عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ [النور: ۱۳].

«چرا نمی بایست آنان چهار شاهد حاضر را بیاورند تا بر سخن ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین گواهانی را حاضر نمی آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند». می فرماید چهار شاهد که در مورد مغیره چهار شاهد حاضر نشدند. خداوند می فرماید:

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۶].

«چرا نمی بایستی وقتی که آن را می شنیدید، می گفتید: ما را نزد که زبان بدین تهمت بگشائیم، سبحان الله! این بهتان بزرگی است».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۹﴾﴾ [النور: ۱۹].

«بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند گناهانی بزرگی در میان مومنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکی دارند. خداوند می‌داند، و شما نمی‌دانید».

پس آقای قزوینی یا چهار شاهد رو کنید و یا از گفته خود توبه کنید و یا اینکه منتظر عذاب دردناک الهی باشید!

شبهه: محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج:

طبق ادعای اهل سنت، هنگامی که خلیفه دوم به خواستگاری ام‌کلثوم رفت، امیر مؤمنان علیه السلام خردسال بودن او را بهانه و از پذیرش ازدواج خودداری کرد، اما خلیفه دوم اصرار و دلیلی آورد که امیر مؤمنان پذیرفت!!!

عبد الرزاق صنعانی می‌نویسد:

عمر بن خطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب ازدواج کرد. ام‌کلثوم دختری کوچک بود که با دیگر دختران بازی می‌کرد! عمر به نزد یاران خویش آمده و آن‌ها برای او طلب برکت کردند.

عمر گفت: علت ازدواج من به خاطر شور و شوق جوانی نیست! اما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع خواهد شد، مگر سبب و نسب من! و من دوست داشتم که بین من و پیامبر سبب و نسبی باشد.

در حالی که به اتفاق شیعه و سنی، رسول خدا صلی الله علیه و آله با دختر عمر ازدواج کرده است و نسب عمر از این طریق با رسول خدا متصل شده است، بنابراین چه دلیلی دارد که دو باره با ام‌کلثوم ازدواج نماید.

فرقی نمی‌کند که شما داماد کسی باشی یا او داماد شما باشد، در هر حال خویشاوندی برقرار می‌شود و اگر خویشاوندی رسول خدا در قیامت برای کسی فایده داشته باشد، با ازدواج حفصه با رسول خدا محقق شده است.

بنابراین، بهانه خویشاوندی با رسول خدا از طریق ازدواج عمر با ام‌کلثوم دروغ است و این سبب می‌شود که اصل ازدواج نیز دروغ باشد.

سید ناصر حسین لکنوی شیعی از معاصر در این باره می‌گوید:

اما آنچه در این روایت دروغین آمده است، که عمر به یاران خویش گفت: به درستی که رسول خدا فرمودند: تمام سبب و نسب‌ها در روز قیامت جز سبب و نسب من قطع خواهد شد، و من از صحابه حضرت بودم و دوست داشتم که سبب و نسب هم داشته باشم!

این به طور قطع باطل است، زیرا اتصال سببی بین عمر و رسول خدا ﷺ پس از صحابی شدن او، بدون هیچ شبهه‌ای نزد اهل سنت از طرف دختر عمر حفصه، حاصل شده است. زیرا او از همسران رسول خدا ﷺ بوده است و همین یک اتصال، در صورتی که عمر به سخنان رسول خدا ﷺ ایمان داشته باشد، برای ایجاد ارتباط با رسول خدا کفایت می‌کند.

و اگر به سخنان رسول خدا ﷺ ایمان نداشت، تکرار این اتصال برای او، با خواستگاری از دختر علی نیز فایده‌ای به او نمی‌رساند، جدای از اینکه ازدواج با این دختر از چند جهت برای عمر حرام بوده است، و کسی که بهره‌ای از ایمان برده باشد، به خوبی این مطلب را درک می‌کند (اشاره به بحث عدم کفایت که به صورت مفصل بحث خواهد شد).

جواب:

اهل سنت ادعایی نکرده‌اند و این روایات است که می‌گویند: حضرت علی کوچک بودن دخترش را بهانه آورد و البته در بعضی روایات نیز بدون هیچ بحثی دخترش را به ازدواج عمر ﷺ در آورد و همینطور در روایتی با فرزندانش مشورت کرد و سپس جواب مثبت دادند. و گویا ایشان منظور حدیث را درک نکرده‌اند! منظور از نسب این است که سیدنا عمر از خاندان نبوت فرزندی داشته باشد.

محدثین این حدیث را اینگونه شرح داده‌اند.

المناوی در فیض القدير: «(غير نسبي وسببي) النسب بالولادة والسبب بالزواج أصله من السبب وهو الحبل الذي يتوصل به إلى الماء ثم استعير لكل ما يوصل لأي شيء (وصهري) الفرق بينه وبين النسب أن النسب راجع لولادة قريبة لجهة الآباء والصحف من خلطة تشبه القرابة يحدثها التزويج»!

و باز هم المناوی: «كُلُّ سَبَبٍ وَكَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي» وفي رواية بدل ونسبي وصهري قال الديلمی: السبب هنا الوصلة والمودة وكل ما يتوصل به إلى الشيء

عنك فهو سبب وقيل السبب يكون بالتزويج والنسب بالولادة وهذا لا يعارضه حسنه في أخبار آخر لأهل بيته على خوف الله واتقائه وتحذيرهم الدنيا وغرورها وإعلامهم بأنه لا يغني عنهم من الله شيئاً لأن معناه أنه لا يملك لهم نفعاً لكن الله يملكه نفعهم بالشفاعة العامة والخاصة فهو لا يملك إلا ما ملكه ربه فبقوله لا أغني عنكم أي بمجرد نفسي من غير ما يكرمني الله تعالى به أو كان قبل علمه بأنه يشفع ولما خفي طريق الجمع على بعضهم تأوله بأن معناه أن أمته تنسب له يوم القيامة بخلاف أمم الأنبياء»^۱.

ابن عابدين می گوید: «والنسب بالانتساب ولو بالمصاهرة والرضاع»^۲.

این شرح اینگونه تأیید می شود که می بینیم که شیخ شیعی (بحرانی) اینگونه روایت را نقل می کند: وروی الشيخ في كتاب الأمالي^۳ بسنده عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «كل نسب وصهر منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي»^۴.

می بینید که در قسمت اول روایت صهر (دامادی) نوشته و در قسمت دوم نسبی!

و همینطور است که در بعضی روایات اینگونه آمده: «كل سبب ونسب وصهر منقطع يوم

القيامة إلا سببي ونسبي وصهري»^۵.

پس نتیجتاً: حضرت عمر رضی الله عنه می خواسته داماد آن خاندان پاک شود تا از آنها اولادی داشته باشد.

پس ادعای آقای قزوینی و همدست ایشان خود را به خواب زدن است و ما هم برای بیدار شدن

ایشان دعا می کنیم.

۱- فیض القدير شرح جامع الصغير مناوی: ج ۵، ص ۲۷ ح ۶۳۰۹.

۲- حاشیه رد المحتار ابن عابدين: ج ۲ ص ۲۱۵ _ دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.

۳- الوسائل الشیعة: ج ۲۰، ص ۳۸.

۴- الحدائق الناضرة، محقق البحرانی: م ۱۱۸۶، ج ۲۳، ص ۱۵۴، نشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم.

۵- ذخائر العقبی: ص ۱۶۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۲ ص ۱۰۶.

شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا:

خداوند در قرآن کریم خطاب به همه مؤمنین فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند».

در این آیه خداوند خطاب به مؤمنین می‌فرماید که پیامبر در همه جا برای شما اسوه است و مقصود از اسوه در باره رسول خدا ﷺ پیروی کردن از او است، و اگر تعبیر به ﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ﴾ شده است و استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‌کند، برای این است که اشاره کند این وظیفه همیشه ثابت است، و همیشه باید آن حضرت الگوی شما باشد. و نیز معنای آیه این است که یکی از فلسفه‌های رسالت رسول خدا ﷺ و ایمان آوردن به او، این است که به ایشان تاسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارشان.

رد خواستگاری ابوبکر و عمر توسط رسول خدا ﷺ:

این مطلب نیز قطعی است که هنگامی که عمر و ابوبکر به خواستگاری حضرت زهرا سلام الله علیها آمدند، پیامبر اسلام دست رد بر سینه آن‌ها زد و از اندو روی گرداند. در حقیقت می‌خواست به آن دو بگوید که شما لیاقت این را ندارید که با خانواده رسول خدا رابطه خویشاوندی برقرار کنید، نه تناسب سنی با حضرت زهرا دارید و نه تناسب دینی ایمانی، و نه اخلاقی و نسبی و...

ابن حجر هیثمی در باب ۱۱ از صواعق محرقة که آن را بر ضد شیعه نوشته است، می‌گوید: ابو داوود سجستانی نقل کرده است که ابوبکر از حضرت زهرا خواستگاری کرد، رسول گرامی اسلام از او روی گرداند، سپس عمر خواستگاری کرد و رسول خدا از او نیز روی گرداند...

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می‌نویسند:

عبد الله بن بریده از پدرش نقل می‌کند که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اسلام ﷺ به آن‌ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی علیه السلام خواستگاری نمود، پیامبر او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می‌گوید:

«هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه».

این حدیث، طبق شرائطی که بخاری و مسلم در صحت روایت قائل بودند صحیح، اما آن دو نقل نکرده‌اند.

بنابراین، طبق آن چه گذشت، سنت رسول خدا ﷺ ندادن دختری از اهل بیت به ابوبکر و عمر است و امکان ندارد که امیرمؤمنان علیه السلام با این سنت مخالفت کرده باشد.

جواب:

اگر استدلال شما به این شکل است، پس می‌گوییم: سنت حضرت محمد ﷺ این بوده که دختر به عثمان بدهد! پس اگر به جای حضرت عمر رضی الله عنه، عثمان به خواستگاری ام کلثوم می‌آمد و جواب مثبت می‌گرفت، شما چیزی نداشتید که بگویید؟؟ آیا در آنموقع سکوت می‌کردید؟ طبق استدلال شما جایز نیست که تا قیامت کسی زن بگیرد!! چون محمد ﷺ فقط به حضرت علی علیه السلام و حضرت عثمان دختر داده‌اند!! و باز هم می‌گوییم: سنت رسول الله! ﷺ این بوده که از ابوبکر و عمر و ابوسفیان و ... دختر بگیرد... پس جایز نیست که تا قیامت به جز از خاندان آنها از کسی دختر گرفته شود!!.

ولی آقای قزوینی (نعوذ بالله) عالم الغیب نیت حضرت محمد ﷺ را هم تعیین کرده‌اند. اگر شیخین به خاطر سنشان از طرف حضرت رسول ﷺ جواب مثبت نگرفتند پس این را چه می‌گویید:

یعقوبی در تاریخش می‌گوید: گروهی از مهاجران فاطمه را از پدرش خواستگاری کردند^۱.

آیا همه آنها سنشان بالا بود؟ همه این گروه مهاجران؟

گذشته از آن این ادعای ایشان اشاره به مطلب است، همین موضوع به صورت عکسش نیز می‌تواند مطرح شود. یعنی اینکه بگوییم: حضرت عمر رضی الله عنه هیچ وقت با سنت حضرت رسول ﷺ مخالفت نکرده‌اند و به همین دلیل است که حضرت علی علیه السلام حاضر شدند دختر خودشان را به ازدواج آن حضرت رضی الله عنه در بیاورند. که اگر خلاف این بود حضرت علی علیه السلام حاضر نمی‌شدند دختر خود را به عقد ایشان در آورند.

و اما اینکه دلیل آنحضرت در رد کردن حضرت صدیق و فاروق رضی الله عنهما چه بود..

در آن مورد خود آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ»^۱.

«همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم».

و در کتب شیعه با این کلمات: «یا علی إن الله أمرنی أن أزوجک فاطمة»^۱.

در تخیل نمی‌گنجد که پیامبر ﷺ دانسته، خلاف امر خداوند عمل کند!

پس این همه داستان بافی‌های بچه‌گانه همه و همه از الهاماتی است که شیطان به مدعی الهام کرده است!

ضمناً این نوع وصلت (امر از سوی خدا) را چندین بار در روایات می‌بینیم، مثلاً:

پیامبر ﷺ خطاب به همسر محبوبش سیده عایشه (ع) فرمودند: «سه شب تو را در خواب دیدم که فرشته تو را در حالی که در پارچه‌ای ابریشمی پیچانده شده بودی، نزد من می‌آورد، من پارچه را از چهره‌ات برداشتم دیدم که تو هستی، و گفتم: اگر از جانب خدا است این کار انجام خواهد گرفت»^۲.

و همینطور است ازدواج زینب با رسول الله ﷺ که خداوند در آن مورد آیه نازل کرد و در این مورد زینب رضی الله عنها بر دیگر همسران رسول الله ﷺ فخر می‌فروخت^۳.

گمان می‌کنم شایسته باشد ماجرای خواستگاری و ازدواج حضرت علی رضی الله عنه را نقل کنیم^۴:

در اکثر کتب شیعه، جریان خواستگاری علی رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها و نقش ابوبکر و عمر و عثمان را در این رابطه آورده‌اند.. همگی نقل کرده‌اند که این ابوبکر و عمر بوده‌اند که ازدواج با فاطمه را به علی پیشنهاد کردند و او را وادار و تشجیع کردند که به خواستگاری فاطمه برود.

در روایت آمده است^۵: «زمانی که ابوبکر، سخنانی در همین رابطه به علی گفت، علی گریه کرد و گفت: ولی من از فقر و تنگدستی شرم می‌کنم، به همین جهت نمی‌توانم آن را اظهار نمایم.. در این وقت، عمر و ابوبکر با اصرار زیاد و با تسلی دادن در رابطه با فقر و تنگدستی و اطمینان دادن در کمک و مساعدتش، او را راضی و تشجیع کردند تا به خواستگاری فاطمه نزد

۱- هیشمی در «مجمع الزوائد»، به شماره ۱۵۲۰۸ می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و روایانش ثقه‌اند.

۲- الاحتجاج الطبرسی ج ۱- پاورقی ص ۱۷۱، بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۲۰، مستدرک سفینة البحار ج ۴ ص ۳۳۶ و با تفاوت اندکی در متن: مدینة المعاجز بحرانی ج ۴ ص ۴۴۳ - قم و...

۳- بخاری در جاهای مختلفی این حدیث را ذکر فرموده است مثلاً در مناقب الانصار، باب تزویج النبی عایشه و قدومها المدینه به شماره ۳۸۹۵ این حدیث را بیان داشته است.

۴- بخاری باب و کان عرشه علی الماء ج ۴، ص ۳۸۸ شماره ۷۴۲۰.

۵- این قسمت را از کتاب استاد ابراهیم محمدی به نام «عیانات» نقل می‌کنیم.

۶- الأمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۸.

پیامبر ﷺ برود... زمانی که علی خواستگاری نمود و جواب مثبت شنید، با خوشحالی زیاد بیرون آمد و خود می‌گوید: بلافاصله نزد ابوبکر و عمر رفتم، به من گفتند: چه شد؟! پس گفتم: رسول خدا ﷺ دخترش فاطمه را به ازدواج من درآورد!... پس آن دو بسیار خوشحال شدند و همراه من به مسجد برگشتند «ففرحوا بذلك فرحا شديدا ورجعا إلى المسجد»...^۱

سپس پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر و عثمان را برای شاهد بودن در عقدشان، فراخواند و گفت: «من دخترم فاطمه را به ازدواج علی پسر ابوطالب درآوردم و شما را بر این امر، شاهد و گواه می‌گیرم»^۲. و در روایت دیگر آمده است که به انس فرمود: ای انس! جبرئیل به من امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم، پس برو دنبال ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و چند نفر هم از انصار! انس می‌گوید: رفتم و آنها را دعوت کردم. زمانی که جمع شدند، رسول خدا ﷺ بعد از حمد و ثنای خدا فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه را به ازدواج علی بر ۴۰۰ مثقال نقره درآورده‌ام»^۳.

آنگاه هرکدام از آنها، در تهیه جهیزیه برای فاطمه به علی کمک کردند... چنانچه آورده‌اند: «علی زره‌اش را نزد عثمان برد تا از او بخرد. عثمان به علی گفت: زره را برای خودت نگه‌دار و چهارصد درهم نیز به او بخشید. علی می‌گوید: «أقبلت إلى رسول الله ﷺ فطرح الدرع والدرهم بين يديه وأخبرته بما كان من أمر عثمان فدعا له بخير...»، «نزد پیامبر ﷺ رفتم و زره و درهمها را مقابلش گذاشتم و کار عثمان و هدیه‌اش را برایش بازگو کردم، پس پیامبر ﷺ برایش دعای خیر کرد»^۴.

«پیامبر، ابوبکر را وکیل خریداری اسباب ازدواج فاطمه کرد و فرمود: این را بگیر و برای فاطمه، لباس و اثاث منزل بخر! و عمار بن یاسر و چند نفر دیگر را با ابوبکر روانه کرد و به بازار رسیدند، هرکس چیزی را نزد ابوبکر می‌آورد، اگر آن را خوب می‌دید، می‌خرید و اگر خوب نمی‌دید،

۱- جلاء العیون، مجلسی: ج ۱، ص ۱۷۶-۱۶۹، چاپ تهران- مناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی: ج ۲، ص ۲۰، تحت عنوان «ترویج فاطمه با علی»، چاپ هند.

۲- مناقب، خوارزمی، ص ۲۵۲-۲۵۱- کشف الغمة أربلی، ج ۱، ص ۳۵۸، چاپ تبریز، جلاء العیون، مجلسی، ج ۱، ص ۱۸۴- بحار الأنوار: ج ۱، ص ۳۹-۳۸.

۳- کشف الغمة: ج ۱، ص ۳۴۹-۳۴۸- بحار الأنوار: ج ۱، ص ۴۸-۴۷.

۴- جلاء العیون مجلسی، فصل ترویج امیر المؤمنین و فاطمه، ص ۱۰۴-۱۰۳- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۹۳ و ۱۳۰-۱۱۹- الأمالی، ج ۱، ص ۳۹- کشف الغمة، ج ۱، ص ۴۷۱-۳۵۹ تا ۴۸۴- مناقب، خوارزمی، فصل ۲۰، ص ۲۵۳-۲۵۲

می‌گفت: آن را برگردانید! پس از پایان خریدشان، ابوبکر بعضی از کالا را خود حمل کرد و بقیه را، اصحابی که با او بودند، حمل کردند».

پس خود در مورد این ازدواج و خواستگاری قضاوت کنید.

* * *

شبهه: احیاء سنت جاهلی توسط عمر:

یکی دیگر از عوارض اثبات ازدواج ام‌کلثوم با عمر، این است که ثابت می‌کند، عمر بن الخطاب پس از گذشت سی سال از بعثت نبی مکرم اسلام و چندین سال خلافت بر مسلمین و جانشینی رسول خدا ﷺ، هنوز مبلّغ سنت‌های جاهلی بوده و نتوانسته سنت‌های زشت جاهلی را فراموش کند، با این که رسول خدا ﷺ صریحاً او و دیگر مسلمانان را از همان سنت جاهلی منع کرده است. ابن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد: پس از آن که عمر ام‌کلثوم را از امام علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، به مهاجرین و انصاری که در کنار قبر پیامبر نشسته بودند گفت:

«رفئونی فرفؤوه وقالوا بمن یا امیر المؤمنین قال بابتة علی بن ابی طالب».

به من تبریک بگوئید، پس به او تبریک گفته و پرسیدند، در باره چه کسی تبریک بگوئیم؟ عمر گفت: به خاطر ازدواج با دختر علی.

و سعید بن منصور و ابن عبدالبر و همچنین ابن حمدون و ابن اثیر و انصاری در جوهره فی نسب النبی و صفدی و ابن حجر عسقلانی مانند آن را نقل کرده‌اند.

تبریک گفتن با عبارت «رفئونی» یا «بالرفاء والبنین» در زمان جاهلیت مرسوم بود، هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ مبعوث شدند، از این عمل نهی کردند، چنانچه نووی تصریح می‌کند:

تبریک گفتن جاهلیت به این صورت بود که می‌گفتند: «بالرفاء والبنین»، سپس پیامبر اسلام ﷺ از آن نهی کرد.

و عینی، یکی دیگر از شارحین صحیح بخاری در کتاب عمدة القاری می‌نویسد:

«بارک الله لك» سخنی است که گفتن «بالرفاء والبنین» را رد می‌کند، چرا که این جمله از

سخنان عصر جاهلیت بوده است و پیامبر اسلام ﷺ از گفتن این کلمه بدش می‌آمد و دلیل نهی پیامبر هم به جهت مخالفت با سنن جاهلی بود.

جالب اینجاست که طبق روایات اهل سنت، عقیل بن ابی طالب، که در سال هشتم هجرت

کرده و پس از آن به علت مریضی از بسیاری از حوادث و وقایع آن زمان دور ماند و بسیاری از

سخنرانی‌های رسول خدا را درک نکرد، از این تحریم با خبر است! اما طبق روایات اهل سنت عمر و اطرافیان او و مهاجرین نخستین، از این نهی خبر ندارند!

احمد بن حنبل در مسند خود می‌نویسد:

عقیل بن ابی طالب ازدواج کرد، ما به او گفتیم «بالرفاء والبنین»، به ما گفت: هان! مبدا چنین بگویند، که پیامبر ﷺ ما را از گفتن این سخنان نهی کرده است، بگویند خداوند به تو و به آن زن برکت دهد.

آیا اهل سنت قبول می‌کنند که عمر بر خلاف سنت رسول خدا ﷺ تلاش می‌کند که سنت‌های عصر جاهلی را دوباره زنده کند؟ مگر پیامبر از این عمل نهی نکرده بود؟

جالب این است که برخی از عالمان اهل سنت که از زشتی این کار به خوبی آگاه بوده و آن را مخالف سنت قطعی رسول خدا تشخیص داده‌اند، برای دفاع از آبروی خلیفه دوم، توجیحات شگفت‌آور، خنده داری کرده و عذری بدتر از اصل گناه آورده‌اند.

حلبی در سیره خود می‌نویسد:

«أن سیدنا عمر بن الخطاب ؓ جاء إلى مجلس المهاجرین الأولین فی الروضة فقال: رفتونی فقالوا: ماذا یا امیر المؤمنین؟ قال: تزوجت أم کلثوم بنت علی هذا کلامه ولعل النهی لم یبلغ هؤلاء الصحابة حیث لم ینکروا قوله کما لم یبلغ سیدنا عمر ؓ».

سرور ما عمر بن خطاب به مجلس مهاجرین نخستین بین قبر شریف و محراب پیامبر آمده و گفت: به من بگویند «بالرفاء والبنین».

آنان گفتند: ای امیر مؤمنان! چه شده است؟ در پاسخ گفت: من با ام کلثوم دختر علی ازدواج کرده‌ام. شاید نهی رسول خدا ﷺ به این گروه از صحابه نرسیده است که به عمر اشکال نگرفته‌اند! همانطور که به سرور ما عمر! نیز نرسیده است.

این توجیه حلبی در حقیقت توهینی بدتر از اصل ماجرا است، چرا که ثابت می‌کند خلیفه دوم پس از چندین سال حکومت بر مسلمانان و جانشینی رسول خدا، هنوز با مسائل و احکام شایع الهی آشنائی ندارد. آیا چنین کسی می‌تواند بر مسند خلافت نشسته و مسلمانان را به صراط مستقیم الهی رهنمون سازد؟

و شگفت‌آورتر این که ادعا شده «مهاجرین الأولین» نیز از این حکم با خبر نبوده‌اند!!! آیا می‌توان پذیرفت صحابه‌ای که بیش از بیست سال با رسول خدا زندگی کرده‌اند، از این حکم خداوند بی‌خبر باشند؟

آیا چنین کسانی می‌توانند مرجعیت دینی مسلمانان را پس از رسول خدا ﷺ به عهده بگیرند؟
از کجا معلوم که دیگر احکام الهی نیز به همین سرنوشت دچار نشده باشد؟

جواب

بعد از خواندن این شبهه این ضرب المثل به خاطر آمد: حسن و حسین هر سه دختران مغاویه هستند!!

اصلاً این روایت و این بحث ربطی به موضوع ندارد، آیا این موضوع ازدواج حضرت عمر را رد می‌کند؟؟

* حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرمایند: رفتونی = به من تبریک بگوئید.

اشکالش چیست که کسی بگوید: به من تبریک بگوئید؟ اگر برداشت شما از نهی حضرت رسول صلی الله علیه و آله اینگونه است، پس باید بگوئیم که همه ما به این سنت جاهلی برگشته‌ایم، خصوصاً ما ایرانی‌ها. پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد نحوه تبریک گفتن نهی کرده. نه در خواست تبریک گفتن.

سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله این است که چون برادری از شما تقاضای تبریک گفتن کرد و یا خبری داد که لازم به تبریک گفتن است، شما تنها نگویید مبارک باد، بلکه عوض آن برای طرف دعای خیر کنید. ابن اثیر می‌گوید: نهی شده که به کسی که ازدواج می‌کند گفته شود (بالرّفاء والبنین) بلکه موقع تبریک (طبق حدیث صحیح نبوی، مسند امام احمد ح ۸۹۴۳) بگوئید: «بَارَكَ اللهُ لَكَ وَبَارَكَ عَلَيْكَ وَجَمَعَ بَيْنَكُمَا عَلَى خَيْرٍ» «خداوند به شماها برکت دهد و بینتان را بوسیله خیر و مودت جمع کند». و رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمایند هنگام تبریک بهترین کلمات را انتخاب کنید و یا دعا کنید^۱.

و حضرت عمر رضی الله عنه به کسی تبریک نگفتند که حالا نحوه تبریک گفتن شبیه به تبریک گفتن عهد جاهلیت باشد! بلکه آن حضرت طلب تبریک کرد و اصحاب نبی صلی الله علیه و آله هم عالم‌ترین افراد به سنت و شیوه رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و به همین دلیل هم آنها در جواب سیدنا فاروق رضی الله عنه برای وی دعای خیر کردند: چنانچه در سیره ابن اسحاق آمده: «فدعوا له بالبركة»^۲ «پس دعا کردن به خیر و به برکت» و در تفسیر در المنثور علامه سیوطی: «فبارکوا له دعوا له»^۳.

۱- النهاية: ج ۲، ص ۲۴۰، کنز العمال: ح ۳۷۵۸۷ و همچنین در إمتاع الأسماع المقریزی: ج ۵ ص ۳۶۹.

۲- سیرت ابن اسحاق و مصنف عبد الرزاق: ح ۱۰۳۵۴.

۳- تفسیر در المنثور: ج ۳ ص ۳۳، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان.

و تحریف معنی قزوینها در ترجمه قول حلبی نیز واقعاً تأسف برانگیز است زیرا حضرت عمر می فرماید: رفتونی ولی قزوینی می نویسد: «بالرفا والبنین»، و بعد از درک صحیح حدیث نبوی و همینطور قول حضرت عمر رضی الله عنه و روایت مذکور توجهی که آقای قزوینی از شیخ حلبی نقل کرده اند، نفی می شود.

از آن تا این بسی فرق است زنهار به نادانی مکن خود را گرفتار محمود شبستری

شبهه: جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است:

دانشمندان اهل سنت برای خرده گیری از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود، دختر ابوجهل را نیز خواستگاری کرد. این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد!! پیامبر اسلام هنگامی که از این قضیه با خیر شدند، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود:

فاطمه پاره تن من است، دوست ندارم چیزی ناراحتش کند، به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یکجا جمع نمی شوند. پس از این بود که علی از خواستگاری دختر ابوجهل منصرف شد.

و در روایت دوم آمده است که آن حضرت فرمود:

فرزندان هشام بن مغیره اجازه گرفتند تا دخترشان را به همسری علی در آورند، اجازه ندادم، اجازه ندادم، اجازه ندادم، مگر آنکه علی بخواهد دخترم را طلاق دهد و با دختر آنان ازدواج کند. فاطمه پاره تن من است، هرچیز او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، هرچیز او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

از آن جایی که بحث تنقیص مقام امیر مؤمنان علیه السلام در میان است، عالمان اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده و آن را دلیل بر غضب فاطمه سلام الله علیها بر امیر مؤمنان علیه السلام دانسته اند. حال پرسش ما این است که اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است و رسول خدا به همین خاطر امیر مؤمنان را از خواستگاری دختر ابوجهل بازداشته است، چرا خلیفه دوم این عمل را مرتکب شده است.

فاطمه دختر ولید بن مغیره، از کسانی است که خلیفه دوم با او در سال هجدهم هجری، یعنی در همان زمانی که ام کلثوم همسر او بوده، ازدواج کرده است.

و ولید بن مغیره، از روسای کفار قریش، و از کسانی است که در جنگ بدر کشته شده و در ذم او آیه ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾ [المدثر: ۱۱]. نازل شده است!

ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

عبد الرحمن بن حارث بن هشام بن مغیره... مادر او فاطمه دختر ولید بن مغیره است، هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت ده ساله بود، پدرش حارث بن هشام، در طاعون عمواس در سال ۱۸ از دنیا رفت و عمر با همسر او فاطمه دختر ولید بن مغیره که مادر عبد الرحمن بود ازدواج کرد! ابن حجر عسقلانی نیز در ترجمه عبد الرحمن بن الحارث بن هشام شبیه همین سخنان را تکرار می کند.

اگر جمع بین دختر رسول خدا و دشمن خدا حرام است، چرا خلیفه دوم این کار حرام را انجام داده است؟

ولید بن مغیره و ابوجهل، از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا بوده اند، پس اگر ازدواج با دختر ابوجهل برای امیر مؤمنان علیه السلام حرام بوده، ازدواج با دختر ولید بن مغیره نیز برای خلیفه دوم حرام است. آیا اهل سنت می پذیرند که خلیفه دوم مرتکب این عمل حرام شده باشد؟

جواب:

می گوئید داستان خواستگاری از ابوجهل را اهل سنت به خاطر تنقیض مقام حضرت علی علیه السلام نقل می کنند.

در جواب باید گفت:

اگر تنقیض و نفی حکمتی رخ داده باشد علمای اهل تشیع هم در این مورد با ما همراه هستند چنانکه ابن بابویه قمی و مجلسی هر دو این ماجرا را با آب و تاب و در حدود یک صفحه و نیم آن را نقل کرده اند^۱.

و اما اصل جواب شبهه ایشان:

مختصر: حضرت عمر رضی الله عنه با فاطمه بنت ولید ازدواج نکرده بلکه با دختر فاطمه بنت ولید بن مغیره که پدرش حارث بن هشام بوده است، ازدواج نموده.

و اما شواهد:

۱- در ذکر همسر و فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه اسم ۷ یا ۸ همسر نوشته شده .. که یکی از آنها

۱- علل الشرایع، ابن بابویه: ص ۱۸۶-۱۸۵، چاپ نجف- همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون آورده است.

أم حکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم است که مادر او فاطمة بنت الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم که او مادر فاطمه بنت عمر است.^۱

آقای قزوینی مدعی است که عمر با فاطمه بنت ولید ازدواج کرده ولی در ذکر همسران حضرت عمر نام فاطمه نیست بلکه نام دختر فاطمه (ام حکیم) نوشته شده.

۲- طبق گفته آقای قزوینی حضرت عمر رضی الله عنه در سال ۱۸ یا بعد از آن با فاطمه ازدواج کرده است.

الف: گفتیم حضرت عمر رضی الله عنه بعد از ام کلثوم یعنی بعد از سال ۱۷ هجری دیگر با کسی ازدواج نکرده.^۲

ب: در همین سال یعنی سالی که همسر فاطمه بنت ولید (حارث بن هشام) بر اثر طاعون از

دنیا رفت حضرت عمر رضی الله عنه با دختر او یعنی ام حکیم ازدواج کرد:

«فشهد الحارث بن هشام فحل وأجنادین ومات بالشام فی طاعون عمواس سنة ثمانی عشرة،

فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حکیم بنت الحارث، وهي أخت عبد الرحمن بن الحارث، فكان عبد

الرحمن بن الحارث يقول: ما رأیت ربيبا خيرا من عمر بن الخطاب . وكان عبد الرحمن بن الحارث

من أشرف قريش والمنظور إليه، وله دار بالمدينة ربة، يعني كبيرة كثيرة الأهل...»^۳.

و همچنین المزی نیز می نویسد: «فشهد الحارث فحل، وأجنادین، ومات بالشام فی طاعون

عمواس، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حکیم بنت الحارث بن هشام وهي أخت عبد الرحمن

بن الحارث، فكان عبد الرحمن يقول: ما رأیت ربيبا خيرا من عمر بن الخطاب»^۴.

در هر دو قول آمده که حضرت عمر رضی الله عنه با دختر حارث بن هشام (ام حکیم) و خواهر

عبد الرحمن بن حارث که مادرشان فاطمه بنت ولید باشد ازدواج کرد و نه با مادر ام حکیم و همسر

حارث بن هشام (فاطمه). و طبری (و اکثر علما) می نویسند:

«وتزوج أم حکیم بنت الحارث بن هشام بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم فی

۱- طبقات: ج ۳، ص ۲۶۶، تاریخ المدينة لابن شبة: ج ۲ ص ۶۵۴ و ۶۵۵، سمط النجوم: ص ۴۶۳، ریاض

النضرة: ص ۱۹۹ و ۲۰۰، تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۶۹ - ۲۷۱، تاریخ الإسلام ذهبی: ج ۳ ص ۲۴۷، امتاع

الاسما المقریزی: ج ۶ ص ۲۱۹ انساب الاشراف: ج ۳ ص ۴۴۹، نسب قریش مصعب زبیری ص ۱۱۵، البداية

والنهاية و از معاصر: حقه من تاریخ عثمان خمیس ص ۸۸ دار النشر: مكتبة الإمام البخاری.

۲- عبقریه عمر، محمود عقاد، ص ۶۸۴.

۳- الجزء المتمم لطبقات ابن سعد: رقم ۱۳۲.

۴- تهذیب الکمال المزی: ج ۵، ص ۲۹۹.

الإسلام فولدت له فاطمة فطلقها قال المدائني وقد قيل لم يطلقها^۱. «ام حکیم دختر حارث بن هشام مخزومی را در اسلام به زنی گرفت که فاطمه را از او آورد سپس طلاقش داد. مداینی گوید: بقولی او را طلاق نداد».

پ: قرائن بسیار دیگری نیز وجود دارد که حضرت عمر با دختر آن دو ازدواج کرده است: ابن عساکر نوشته: «أم عبد الرحمن بن الحارث وأخته أم حکیم بنت الحارث فاطمة بنت الوليد بن المغيرة وليس للحارث بن هشام ولد إلا من عبد الرحمن ومن أم حکیم كانت تحت عكرمة ابن أبي جهل فقتل عنها يوم اليرموك شهيدا فخلف عليها خالد بن سعيد بن العاص فقتل عنها يوم مرج الصفر شهيدا فتزوجها عمر بن الخطاب فولدت له فاطمة بنت عمر فتزوج فاطمة عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب فولدت له عبد الله^۲ و مانند همین را شیخ المزنی به نقل از زبیر بن بکار نوشته^۳ و ابی نعیم^۴. «مادر عبدالرحمن بن حارث و خواهرش ام حکیم بنت حارث، فاطمه دختر ولید بن مغیره بوده است و فرزندان حارث بن هشام فقط از عبدالرحمن و ام حکیم بوده‌اند که ام حکیم به همسری عکرمه پسر ابوجهل در آمد و او در روز یرموک شهید شد و بعد از او با ۵ خالد بن سعید ازدواج کرد که او نیز در روز مرج الصفر^۵ شهید شد و بعد از او عمر بن خطاب با او ازدواج کرد و فاطمه بنت عمر از او متولد شد که او به ازدواج عبدالرحمن....».

نکته: بعضی این ازدواج را سال ۱۸ هجری دانسته‌اند که اصح آن است که این ازدواج در سال ۱۵ با ام حکیم رخ داده است، چون علما گفته‌اند: حضرت عمر بعد از ام کلثوم با کسی ازدواج نکرد ۷ یعنی بعد از سال ۱۷ هجری، پس طبق این قول ازدواج با ام حکیم قبل از ۱۷ هجری بوده و قرائنی نیز موجود است.

۱- تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۵۶۴ دار الکتب العلمیة - بیروت.

۲- تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۲۲۵ و همینطور در ج ۳۴ ص ۲۷۱.

۳- تهذیب الکمال المزنی: ج ۱۷، ص ۴۰.

۴- معرفة الصحابة ابی نعیم: ج ۱، ص ۵۴ ح ۲۱۰.

۵- در بعضی روایات اشاره شده که یزید بن معاویه هم به خواستگاریش آمد ولی او به خالد بن سعید جواب مثبت داد.

۶- واقعه مرج الصفر در سال ۱۴ هجری و در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه رخ داد. مختصر تاریخ دمشق، ابن

منظور ج ۸ ص ۳۲۹.

۷- عبقریه، عمر، محمود عقاد، ص ۶۸۴.

شوهر دوم ام حکیم یعنی خالد بن سعید در واقعه مرج الصفر که در سال ۱۴ هجری بود شهید شد. و در مورد وفات پدر ام حکیم نیز دو قول موجود است که به نظر قول ابن عبدالبر و ابن اثیر صحیح تر است که او در سال ۱۵ هجری از دنیا رفت^۱ و همانطور که اشاره شد در سالی که حارث بن هشام، همسر فاطمه بنت ولید، فوت شدند حضرت عمر رضی الله عنه با دخترشان (ام حکیم) ازدواج کرد. ۳- ثابت است که بعد از حارث بن هشام سیدنا عثمان رضی الله عنه با همسر حارث ازدواج کرد و از او فرزندی نیز داشت.

خلیفه بن خیاط می نویسد: «سعید بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم»^۲.

و ابن عساکر نیز به نقل از زبیر بن بکار و خلیفه بن خیاط و محمد بن سعد می نویسد: «الزبیر بن بکار قال في تسمية ولد عثمان بن عفان قال والوليد وسعيد وأم عثمان أمهم فاطمة بنت الوليد بن عبد شمس بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم و کمی جلوتر می نویسد: خلیفه بن خیاط قال سعید بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم... محمد بن سعد قال في الطبقة الأولى من أهل المدينة سعید بن عثمان بن عفان بن أبي العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف وأمهم فاطمة بنت الوليد»^۳.

و همینطور شیخ عصامی در ذکر فرزندان حضرت عثمان می نویسد: «وسعيد والوليد أمهما فاطمة بنت الوليد»^۴.

و ابن اثیر نیز در ذکر ازواج و اولادش می نویسد: «تزوج رقية وأم كلثوم ابنتي رسول الله صلى الله عليه وسلم... وتزوج فاطمة بنت الوليد بن المغيرة المخزومية ولدت له الوليد وسعيدا وأم سعيد..»^۵.

نتیجه: خالد بن سعید (شوهر ام حکیم) در سال ۱۴ هجری و هشام بن حارث (پدر ام حکیم) در سال ۱۵ هجری از دنیا رفت و در همین سال حضرت عمر رضی الله عنه با دختر حارث بن هشام از فاطمه

۱- اسد الغابة ابن اثیر: ج ۱، ص ۲۲۳ و معرفة الصحابة ابی نعیم: ج ۲، ص ۷۶۲.

۲- تاریخ خلیفه.

۳- و ابن عساکر در تاریخ دمشق: ج ۲۱، ص ۲۲۱.

۴- سمط النجوم شیخ عصامی، ذکر اولاد حضرت عثمان.

۵- الکامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۱۸۵-۱۸۶.

بنت ولید ازدواج کرد و از او صاحب دختری به نام فاطمه شد و حضرت عثمان نیز با مادر ام حکیم (فاطمه بنت ولید) ازدواج کرد و از او صاحب دو فرزند شد.

و خداوند در قرآن کریم نیز فرموده:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبِّبَاتِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ...﴾ [النساء: ۲۳].

یعنی: «[نکاح اینان] بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنانان و دختران همسرانتان که [آنها دختران] در دامن شما پرورش یافته‌اند و...» پس غیر ممکن است که حضرت عمر رضی الله عنه با دختر فاطمه بنت ولید ازدواج کرده و از او صاحب فرزند شود و بعد از او نیز با مادرش ازدواج کند. و این اشتباه تاریخ نگاران است که در بعضی روایات به جای دختر حارث بن هشام نوشته‌اند همسر حارث بن هشام.

و اما: به فرض محال اگر حضرت عمر رضی الله عنه با فاطمه بنت ولید ازدواج کرده باشد این هم اشکالی بوجود نمی‌آورد چونکه: محمد صلی الله علیه و آله این امر را تحریم نکرده بلکه در آن شرایط آن را برای دختر خود نپسندیده، حضرت علی رضی الله عنه در آن زمان فردی فقیر بود که حتی قدرت خرید یک کنیز را نیز نداشت و به همین خاطر نیز فاطمه (س) بسیار به زحمت می‌افتاد و از پدرشان صلی الله علیه و آله طلب کنیز می‌کردند.

به این فکر کنید که حضرت علی رضی الله عنه با آن وضع مالی و با داشتن چند فرزند همسر دیگری نیز اختیار کند آن موقع چه می‌شد؟ آیا قوز بالا قوز نمی‌شد؟! پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله که عقل کل بود عواقب این ازدواج را نیز در نظر گرفته بوده و حضرت علی رضی الله عنه را منع کرد. گذشته از آن فاطمه بنت ولید هر چند که پدرش دشمن اسلام بود ولی در نظر داشته باشید که برادرش، شمشیر اسلام بود. (خالد بن ولید = سیف الله) پس قیاس این دو با هم و با در نظر گرفتن شرایط منصفانه نیست و همانطور که گفتیم محمد صلی الله علیه و آله این نوع ازدواج را حرام ندانسته بلکه برای دختر خود نپسندیده که هر مرد عاقلی نمی‌پسندد که بر سر دخترش هوو بیاید!!

محض اطلاع: در اینجا آقای قزوینی یک اشتباه بعید را مرتکب شده‌اند!! و اینکه ایشان، ولید

بن عتبه را با ولید بن مغیره اشتباهی گرفته است!!!

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:

«فاطمه بنت الولید بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیة قتل أبوها بیدر کافراً»^۱.

فاطمه بنت ولید بن عتبه پدرش در جنگ بدر به کفر کشته شد.

ولی ولید بن مغیره در سال ۱ هجری در مکه مرد و عمرش به جنگ بدر نکشید!! و گذشته از آن او در سال‌های اول بعثت آنقدر ضعیف و پیر بود که حتی نمیتوانست سجده بکند و در کتب تاریخ در ذکر سال‌های اول بعثت از او به عنوان پیرمردی فرتوت یاد شده.

ادامه شبهه و نتیجه‌گیری آقای قزوینی:

با این توضیحات، آیا امکان دارد که امیرمؤمنان علیه السلام بر خلاف سنت رسول خدا کاری را انجام دهد، با این که خود امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه قاصعه می‌فرماید:

من دنبال او می‌رفتم همان گونه که بچه شتر دنبال مادرش می‌رود، آن بزرگوار هر روز برای من پرچمی از اخلاق فاضله خود بر می‌افراشت و مرا به پیروی از آن دستور می‌داد.

در نتیجه قبول چنین ازدواجی از سوی امیرمؤمنان علیه السلام مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود و امکان ندارد که امیرمؤمنان علیه السلام با سنت رسول خدا مخالفت کرده باشد.

جواب:

اولاً: ثابت شد که حضرت عمر رضی الله عنه و همینطور حضرت علی علیه السلام در این ماجرا خلاف سنت رفتار نکرده‌اند.

دوماً: این ادعا که حضرت علی علیه السلام از سنت عدول نکرده نیز همان ادعای عصمت است که به هیچ وجه مقبول نیست. و همه می‌دانند که حضرت علی علیه السلام ابن سبا و پیروانش را در آتش سوزاند و این خلاف سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: با عذاب الهی (آتش) مردم را عذاب نکنید.

هر چند این نتیجه‌گیری آقای قزوینی با توضیح و توجیهی که در مورد شبهاتشان رفت بی‌ارزش می‌شود ولی بد نیست در این مورد نظر خود حضرت علی علیه السلام را نیز جویا شویم:

امام احمد (ح ۱۰۰۳) از عبد خیر شاگرد و به اصطلاح شیعه خاص علی علیه السلام روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام در جمع عمومی بالای منبر خطابه‌ای ایراد فرمودند که پاره‌ای از آن به این قرار است:

«قبض رسول الله صلی الله علیه و آله واستخلف أبو بکر رضی الله عنه فعمل بعمله وسار بسيرته حتى قبضه الله صلی الله علیه و آله علی ذلك ثم استخلف عمر رضی الله عنه علی ذلك فعمل بعملها وسار بسيرتها حتى قبضه الله صلی الله علیه و آله علی ذلك...».

«رسول خدا ﷺ فوت کرد و ابوبکر ؓ بخلافت رسید او بسان عمل آن حضرت ﷺ عمل کرد و بسیرت و روش وی رفتار کرد تا آنکه حق تعالی وی را به همین منوال قبض روح کرد. سپس عمر ؓ خلیفه شد. او بسان عمل آن دو و بسیرت آنان رفتار کرد تا آنکه حق تعالی وی را بر همین منوال قبض روح کرد.»

و در روایات اهل تشیع:

حضرت علی ؓ در نامه‌ای که توسط «قیس بن سعد بن عباد» فرماندار مصر، به اهل مصر می‌نویسد اینگونه می‌فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله علي أمير المؤمنين.... أن بعث محمدا ﷺ [إليهم] فعلمهم الكتاب والحكمة والسنة والفرائض، وأدبهم لكيما يهتدوا، وجمعهم لكيما [لا] يتفرقوا، وزكاهم لكيما يتطهروا، فلما قضى من ذلك ما عليه قبضه الله [إليه فعليه] صلوات الله وسلامه ورحمته ورضوانه إنه حميد مجيد. ثم إن المسلمين من بعده استخلفوا امرأين منهم صالحين عملا بالكتاب وأحسنا السيرة ولم يتعديا السنة ثم توفاهما الله فرحمهما الله.....». «... همانا خداوند، محمد را به سويشان برانگیخت و به آنها کتاب و حکمت و سنت و واجبات را یاد داد و آنها را تربیت کرد تا هدایت شوند، و آنان را جمع کرد تا متفرق و گروه‌گروه نشوند، و آنها را پاک گردانید تا اینکه پاک شدند. زمانی که رسالتش را به پایان رسانید، خداوند او را می‌راند که درود و سلام و رحمت و رضوان خدا بر او باد که به راستی او حمید و مجید است. سپس مسلمانان بعد از او، دو مرد صالح را در بین خودشان به خلافت برگزیدند که هر دو به کتاب عمل کردند و بسیار نیکو سیرت بودند و از سنت (پیامبر) تجاوز نکردند و آنگاه خداوند هر دوی آنان را نیز می‌راند که رحمت خدا بر هر دوشان باد!...»^۱.

۱- الغارات: ج ۱، ص ۲۱۰ تحقیق سید جلال الدین الحسینی الأزموى المحدث، ناسخ التواریخ، میرزا تقی سپهر، ج ۳، کتاب ۲، ص ۲۴۱، چاپ ایران، الدرجات الرفیعة، سیدعلی خان شوشتری، ص ۳۳۶-، ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه و شیخ مجلسی در مجمع‌البحار خود، با کمی تفاوت: «أمیرین صالحین عملا بالكتاب والسنة و أحسنا السيرة و لم يعدوا السنة ثم توفاهما الله ﷻ رضی الله عنهما» آورده‌اند.. و در وقعة الصفین، ص ۲۰۱- القاهرة، چنین آمده است: أحسنا السيرة وعدلا في الأمة»، «آن دو رفتار نیکو داشته و در بین امت، عدالت کردند».

خواندیم که خود حضرت علی علیه السلام حضرت عمر رضی الله عنه را شخصی صالح می‌داند و معتقد است که او از سیرت و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله خارج نشده است (فعل عمل بعمله و سار بسیرته ... ولم يتعدیا السنة)، پس این سخن حضرت علی علیه السلام را باید چون سیلی بر صورت قزوینی‌ها بزنیم.

شبهه: محور هفتم: عمر با ام کلثوم « کفو » نبود:

غیر هاشمی، کفو هاشمی نیست:

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده‌اند که در ازدواج، تناسب دینی و حتی نسبی نیز ضرور است و غیر قریش نمی‌توانند با دختران قرشی و همچنین غیر بنی‌هاشم نمی‌توانند با دختران بنی‌هاشم ازدواج کنند، چرا که بنی‌هاشم به خاطر وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله قوم برتر هستند و هیچ قومی از نظر فضیلت با آن‌ها برابری نمی‌کند.

به همین دلیل بود که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: من دخترانم را برای فرزندان جعفر کنار گذاشته‌ام و جز به آن‌ها به کسی دیگر دختر نخواهم داد.

ابن سعد و سعید بن منصور می‌نویسند:

عمر بن خطاب، از علی بن ابی طالب دخترش ام‌کلثوم را خواستگاری کرد، علی در پاسخ گفت: من دختران خویش را برای ازدواج با پسران جعفر از ازدواج منع کرده‌ام. بجیرمی شافعی، از دانشمندان متأخر اهل سنت (متوفای ۱۲۲۱ هـ) تصریح می‌کند که امتناع رسول خدا از دادن حضرت زهرا به خلیفه اول و دوم به خاطر این بود که آن‌ها از نظر نسبی با خاندان رسول خدا هم‌تا نبودند:

در شرح خصائص آمده است که «از خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که هیچ کس با خاندان او در ازدواج هم‌شان نیست، اما در باره ازدواج علی با فاطمه، گفته شده است که فاطمه جز او هم‌تایی نداشت و به خاطر امر الهی با او ازدواج کرد. زیرا طبرانی از ابن مسعود روایت می‌کند که هنگامی که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، رسول خدا آن دو را رد کرده و فرمود خداوند به من دستور داده است که فاطمه را به ازدواج علی در آوردم، و او را در غیاب علی که برگزیده خدا برای این ازدواج بود، به همسری او در آوردم، و ممکن است که رسول خدا شخصی را وکیل در قبول ازدواج از جانب علی کرده باشد، و هنگامی که پیامبر به علی گفت که خداوند او را به این کار مامور کرده است، راضی شد.

و در حاشیه خود بر منهج الطلاب می‌نویسد:

نسب تنها از جانب پدران به حساب می‌آید، مگر در فرزندان دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، زیرا این دختران

به رسول خدا منسوب بوده و به همین سبب غیر از ایشان کسی همتایشان نیست. کلام رسول خدا که فرموده‌اند «خداوند من را از بنی هاشم برگزید» دلالت بر مقداری از این مدعا دارد، یعنی غیر هاشمی کفو هاشمی و غیر مطلبی، کفو مطلبی نیست!.

طبق سخن بجیرمی، رسول خدا به این دلیل فاطمه زهرا سلام الله علیها را به آن دو نداد که از نظر قومی با بنی هاشم کفو نبودند، پس ندادن دختر هاشمی به غیر هاشمی سنت رسول خدا است. آیا امیر مؤمنان علیه السلام می‌تواند بر خلاف این سنت عمل نماید؟ مقدسی حنبلی به نقل از احمد بن حنبل می‌نویسد:

از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی نیست، و غیر بنی هاشمی، کفو بنی هاشمی نیست، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید، و از میان کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و از میان بنی هاشم من را برگزید. شهاب الدین قلیوبی نیز تصریح می‌کند که هیچ قومی با احرار بنی هاشم نمی‌توانند کفو باشند: ساداتی که آزاد باشند، هیچ کس کفو آنان نیست. قید آزاد، موردی را استثنا می‌کند که یک هاشمی، با یک کنیز ازدواج کند، اما مولا شرط کند که فرزند غلام او باشد، اگر این شخص دختری به دنیا آورد، این دختر، کنیز صاحب مادرش می‌شود، و مالک می‌تواند او را به برده و یا شخصی با نسب پایین تزویج کند. حتی اگر هاشمی باشد، زیرا او برده است. و به همین سبب حتی اگر سلطان بخواهد او را به عقد غیر هاشمی در آورد نمی‌تواند! (زیرا برده سلطان نیست).

آیا می‌توان خانواده و نسب عمر را با نسب ام‌کلثوم مقایسه کرد؟ آیا صهاک با حضرت خدیجه، و حنتمه با حضرت زهرا که سیده زنان اهل بهشت است، می‌تواند یکسان باشد؟ آیا خطّاب را می‌توان با رسول اکرم و امیر مؤمنان علیه السلام برابر دانست؟

اگر ام‌کلثوم را دختر امیر مؤمنان بدانیم، به هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که عمر با آن حضرت کفو بوده است!!!.

جالب این است که حتی خود خلیفه دوم نیز کفایت نسبی را شرط ازدواج می‌داند و از پیوند افرادی که از خانواده پست بودند با خانواده‌های اصیل جلوگیری می‌کردند.

سرخرسی حنفی از بزرگان اهل سنت در کتاب المبسوط می‌نویسد:
از عمر روایت شده که می‌گفت: من از ازدواج زنان جلوگیری می‌کنم، مگر این که با همتای او (هم کفو او) باشد و این دلیل بر این است که در ازدواج همتا بودن معتبر است.

و عبد الرزاق صنعانی می‌نویسد:

از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده است که عمر می‌گفت: من از ازدواج افرادی که دارای شرافت خانوادگی هستند منع می‌کنم، مگر با همتای او باشد.

اما آیا خلیفه دوم نیز به این مسأله پایبند بود؟ آیا بین خلیفه دوم و ام‌کلثوم تناسب قومی و کفایت نسبی رعایت شده است؟

جواب:

ابتدا روایتی که قزوینی در شروع نقل کرده‌اند را به طور کامل از ابن سعد با هم می‌خوانیم:

«انس بن عیاض لیشی از جعفر بن محمد رضی الله عنه از پدرش ما را خبر داد که می‌فرموده است عمر بن خطاب ام کلثوم دختر علی رضی الله عنه را از او خواستگاری کرد، علی رضی الله عنه فرمود من دختران خود را برای پسران برادرم جعفر نگه داشته‌ام، عمر گفت او را به ازدواج من درآور به خدا سوگند بر روی زمین مردی یافت نمی‌شود که به اندازه من در خوش رفتاری با او باشد. علی فرمود این کار را انجام می‌دهم، عمر خود را به انجمن مهاجران که میان قبر و منبر رسول خدا می‌نشستند رساند....»

از این روایت اینگونه استفاده می‌شود که حضرت علی رضی الله عنه بدون هیچ دلخوری، دخترش را به ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه در آورد. و نه تنها ارباب و خوفی در کار نبود بلکه حضرت عمر رضی الله عنه قول به اکرام و ارج نهادند می‌دهد.

اما آن اقوالی که در مورد برتری بنی‌هاشم نقل کرده‌اند و نه تحریم ازدواج غیر بنی‌هاشمی با بنی‌هاشمی!!

این اقوال غیر معقول و خلاف با آیات و شرع اسلام و واضحات است و به قول حضرت علی رضی الله عنه:

«به کلام نگاه کن و نه به متکلم»... و این متکلمان سخن ناحق گفته‌اند و برداشت نادرست کرده‌اند(البته نه همه آنها و در بعضی آقای قزوینی خیانت کرده است)، و البته بعضی از علما نیز از این حدیث رسول صلی الله علیه و آله اینگونه برداشت کرده‌اند که عرب از عجم برتر است!! آیا شما این برداشت را قبول می‌کنید؟؟ نه چون چنین چیزی معقول نیست و خدا برتری را در نژاد قرار نداده است.

و اما دلایل رد این برداشت:

الف: حضرت محمد صلی الله علیه و آله دو دختر خود را به سیدنا عثمان رضی الله عنه داد که او از بنی امیه بود. یا دیگر دختر خودش را (زینب) به همسری ابوالعاص در آورد.

ب- خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله از دختر ابوسفیان خواستگاری کرد یعنی از بنی امیه!! و با عایشه ازدواج کرد که او از کم ارزشترین طایفه‌های قریش بود و حفصه نیز مانند او و....

پس طبق استدلال شما محمد صلی الله علیه و آله خلاف سنت خودش!!! عمل کرده‌اند!!

پ- حضرت علی علیه السلام نیز از غیر بنی هاشم زن گرفته و همینطور حسن و حسین و همه اینها خلاف سنت عمل کرده اند؟؟؟

با این طرز استدلال، هیچ سیدی حق ندارد با غیر از سید و سادات ازدواج کند!!

ت: شیخ الاسلام ابن تیمیه (در رد ابن مطهر حلی شیعی) در مورد این روایت می گوید:

این به آن معنی نیست که بنی هاشم و قریش از همه برتر هستند، بلکه در دیگر قبایل عرب مومنینی هستند که از آنها برترند مثلاً: سابقون الاولون که تعداد اندکی آنها از بنی هاشم و قریش هستند و اکثر قریشیان در فتح مکه اسلام آوردند! و اهل بدر افضل بر بنی هاشم هستند که در این جنگ فقط ۳ نفر از بنی هاشم بوده اند (حمزه و علی و جعفر) در صورتی که اهل بدر ۳۱۳ نفر بوده اند. و اینها افضل هستند بر کل بنی هاشم که در بدر حضور نداشته اند^۱.

ج: گذشته از آن ابولهب نیز از بنی هاشم بود.. آیا او نیز افضل است؟؟^۲ کسی که خدا در مورد او و زنش سوره تبت (المسد) را نازل کرد:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝۱ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝۲ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝۳﴾ [المسد: ۱-۳].

«بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (۱) دارایی او و آنچه اندوخت سودش نکرد (۲) بزودی در آتشی پر زبانه درآید (۳)».

دین خدا پارتی بازی قبول نمیکند و ابراهیم که فرزند آذر بت ساز و بت پرست بود، این نسبت برای او ذمی محسوب نمی شود و فرزندش چون ابراهیم برای پدرش هیچ نفعی نمی تواند داشته باشد. و همینطور است حال و روز فرزند نوح (یام) که از دعوت پدر روی برگرداند و شاعر نیز می سراید:

پسر نوح با بداندان بنشست
سگ اصحاب کهف روزی چند
خاندان نبوتش گم شد
پی نیکان گرفت و مردم شد
(گلستان سعدی)

و مولانا:

پور آن بو جهل شد مومن عیان
پور آن نوح نبی از گمراهان
(مثنوی معنوی)

۱- منهاج السنة النبویة: ج ۷، ص ۱۳۵، شیخ الاسلام ابن تیمیه، محقق: د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة.

۲- در هر قبیله بیش و کم و خوب و زشت هست .. مرغی کلاغ لاشخور و دیگری هماست، پروین اعتصامی.

و همینطور، قارون که بعضی او را پسر عموی حضرت موسی علیه السلام و بعضی او را عموی آن حضرت علیه السلام دانسته‌اند.

ح: شیطان هم خود را برتر از آدم می‌دانست ولی خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۗ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای انسانها! ما شما را از مرد و زنی (آدم و حواء) آفریدیم و شما را نژادها و قبایل گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید، بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست، حقا که خداوند دانا و آگاه است.»

پرهیزگارترین نه خوش اصل و نسب‌ترین!!! افلا تفکرون؟؟ آیا تفکر نمی‌کنید؟
گویا این سخنان دیکته شده توسط شیطان نژاد پرست است و با همان طرز فکر نگارش شده،
کما اینکه شیطان نیز می‌گفت:

﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [ص: ۷۶].

«من از او (آدم) بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای!!!».

خ: جناب قزوینی جواب بدهید: سبب عزت دار شدن لقمان حکیم و یا حضرت بلال چه بود؟؟

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: لقمان برده حبشی نژاد بود که پیشه نجاری داشت^۱.

سعید بن مسیب رضی الله عنه: لقمان از سیاهان مصر بود که صاحب لب‌های بزرگی بود و خداوند به وی حکمت داد و به مقام پیامبریش ارجمند نمود^۲.

از لیث چنین نقل است: حکمت لقمان نبوت بود^۳. و او از برده بودنش هم عبا نداشت چنانچه وقتی از او می‌پرسیدند: آیا تو برده فلانی نبودی؟ بدون ناراحتی جواب مثبت می‌داد.

حال وقت آن است که بپرسیم: آیا لقمان نسب نیکو داشت؟؟ و آیا بنی‌هاشمی‌ها از لقمان برتر هستند؟؟

چه خوش گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «مَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرَعْ بِهِ نَسَبُهُ»^۱ «کسی که عملش

او را عقب بیندازد، نسبش نمی‌تواند او را سبقت دهد».

۱- ابن ابی الدنیا در کتاب المملوکین.

۲- و در منثور ۱۶۱/۵.

۳- مرجع سابق.

و باز هم در یکی از خطبه‌هایشان می‌فرمایند: (ای مردم قریش: خداوند تکبر و غرور جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور کرده است، همه مردم از آدم علیه السلام، و آدم از خاک آفریده شده است).^۲

ولی گویا آن غرور و تکبر جاهلیت به آقای قزوینی سرایت کرده است!! پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ابوذر رضی الله عنه فرمودند: ای ابوذر! بدان که تو بهتر از سرخ رنگ و سیاه رنگ نیستی، مگر اینکه در پرهیز گاری بر او برتری داشته باشی.^۳

و مشهور است که محمد صلی الله علیه و آله خطاب به خانواده و خویشاوندانش اعلان نمود که: «أَنْ أَعْمَلُوا لَا أَغْنِي لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا» «به دستورات الله و رسول صلی الله علیه و آله عمل کنید که من نمی‌توانم برای شما در برابر الله کاری بکنم».

البته قزوینی و دوستانش حق دارند چنین ادعاهای باطلی را علم کنند، چون این بدعت‌هایشان است که آنها را وادار به گفتن چنین سخنانی کرده است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ﴾ [آل عمران: ۲۴].

«و بدعت‌هایشان آنان را در دینشان مغرور کرده است».

جالب است که سخنان آقای قزوینی بسیار شباهت دارد با سخنان مشرکین مکه که در مورد بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند: خداوند برای عهده‌دار شدن رسالت خویش کسی را جز این یتیم مسکین نیافت؟! این درست نبود که خدا بزرگان و سران مکه و طائف را کنار بزند و این بینوا را فرستاده خویش قرار دهد» که انعکاس این گفتار در این آیه مشهود است:

﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱].

«چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ یکی از این دو شهر بزرگ فرود نیامده است؟!».

و خداوند هم چنین جواب داد و ما هم آن را تقدیم آقای قزوینی می‌کنیم:

۱- ابن حبان: ۴۵/۳، رقم ۷۶۸. أخرجه أبو داود: ۳۱۷/۳، رقم ۳۶۴۳، والحاكم: ۱۶۵/۱، رقم ۲۹۹. أخرجه أحمد: ۲۵۲/۲، رقم ۷۴۲۱، و مسلم: ۲۰۷۴/۴، رقم ۲۶۹۹، وأبو داود: ۲۸۷/۴، رقم ۴۹۴۶، والترمذی: ۱۹۵/۵، رقم ۲۹۴۵، وابن ماجه: ۸۲/۱، رقم ۲۲۵، وابن حبان: ۲۹۲/۲، رقم ۵۳۴. به نقل از جامع الاحادیث، رقم ۲۰۴۸۷ و ۲۰۰۱۳ و ۲۴۰۶۶.

۲- سنن ابو داود: ح ۵۱۱۶.

۳- مسند امام احمد: ج ۵، ص ۱۵۸.

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: ۳۲].

«مگر اینان متصدی توزیع رحمت خدای تواندهند؟!».

خلاصه کلام اینکه:

ز ادب پرس، مپرس از نسب و ثروت ... ز هنر گوی، مگوی از پدر و مادر (پروین اعتصامی)
یا به قول علامه اقبال لاهوری:

نه افغانیم و نه ترک و نه تتاریم
تمیز رنگ و بوبر ما حرام است
چمن زاریم و از یک شاخساریم
که ما پرورده یک نوبهاریم
و باز هم به قول اقبال:

مسلم استی دل به اقلیمی میند
می نکتجد مسلم اندر مرز و بوم
گم مشواندر جهان چون و چند
در دل او یواوه گردد شام و روم
و به قول مولانا:

ای بسا هندو و ترک همزبان
پس زبان همدلی خود دیگر است
ای بسا دو ترک چون بیگانگان
همدلی از همزبانی خوشتر است
(همزبانی را هم نژادی بخوانید!).

در پایان این بحث برای تایید حرف پوچ خودشان چند روایت را از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده‌اند که همه آنها یا کذب و یا ضعیف هستند.

۱- اولین روایت را از سرخسی نقل کرده که جناب سرخسی برای این روایت سندی ذکر نکرده و احتمالاً منظور او این روایت بوده است:

زن جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند، حضرت عمر فرمود: ای مردم از خدا بترسید، هر مردی باید بازنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست^۱.

راوی آن: أبو بکر بن عبد الله بن أبی مریم الغسانی الشامی است

قال حرب إسماعيل: «سمعت أحمد بن حنبل، وسئل عن أبي بكر بن أبي مریم، فقال: ضعيف، كان عيسى لا يرضاه. وقال أبو عبيد الآجری، عن أبي داود: سمعت أحمد يقول: ليس بشيء». قال أبو داود: «سرق له حلي، فأنكر عقله. وقال أبو حاتم: سألت يحيى بن معين عن أبي بكر بن أبي مریم، فضغفه. وقال أبو زرعة الرازي: ضعيف، منكر الحديث. وقال أبو حاتم: ضعيف الحديث، طرفه لصوص فأخذوا متاعه فاختلط. وقال إبراهيم بن يعقوب الجوزجاني: ليس بالقوى. وقال النسائي، والدارقطني: ضعيف...»^۱.

و خنده دار است که چنین باشد!! یعنی حضرت عمر رضی اللہ عنہ در آن اوضاع که یک مرد به قتل رسیده به جای اجرای حد و سرزنش قاتل به دفاع از قاتل می پردازد؟! ۲- و دومین روایت را از مصنف عبدالرزاق نقل می کند که از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده. این روایت منقطع است چون ابراهیم بن محمد بن طلحه حضرت عمر رضی اللہ عنہ را ندیده است. و محمد ناصر الدین آلبنانی می نویسد: «لأن جعفر بن عون ثقة من رجال الشيخين إلا أن العلة الأولى لا تزال قائمة وهي الانقطاع فهو ضعيف على كل حال»^۲.

جالب است که روایتی با همین الفاظ از قول حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم نیز نقل شده: «لا تُنْكحُوا النِّسَاءَ إِلَّا مِنَ الْكُفَّاءِ...».

که این روایت نیز موضوع است چون: «وفيه مبشر بن عتيك وهو متروك» در آن مبشر بن عتيك (یا بن عبید) وجود دارد که علما او را ترک کرده اند^۳ و دارقطنی او را دروغگو می داند. و ابن طاهر نیز در مورد این روایت می گوید: فيه مبشر بن عبید یروی الموضوعات^۴.

و ابن جوزی رحمته اللہ علیہ نیز این روایت را در کتاب الموضوعات آورده و می نویسد: «قال أبو أحمد بن عدی: هذا الحديث مع اختلاف ألفاظه في المتن واختلاف إسناده باطل لا يرويه إلا مبشر»^۵.

۱- تهذيب الكمال المزی: ج ۳۳ ص ۱۰۹ رقم ۷۲۴۱.. و تهذيب التهذيب ابن حجر: ج ۱۲ ص ۲۹.
 ۲- إرواء الغلیل فی تخريج أحادیث منار السبیل آلبنانی: ج ۶، ص ۲۶۶ _ المكتب الإسلامی _ بیروت.
 ۳- مجمع الزوائد هیشمی: ج ۴، ص ۳۱۷ ح ۷۴۴۶ و حسین سلیم اسد نیز می گوید: اسنادش ضعيف است = مسند أبی یعلی: ج ۴، ص ۷۲ ح ۲۰۹۴ _ دار المأمون للتراث - دمشق .
 ۴- معرفة التذکره، ابن طاهر مقدسی: ح ۹۶۹ _ طبعه مؤسسة الكتب الثقافية.
 ۵- الموضوعات و الكامل فی ضعفاء الرجال، الجرجانی: ج ۶، ص ۴۱۸، دار الفكر، بیروت.

شبهه: عدم کفایت سنی عمر با ام کلثوم:

رعایت تناسب سنی یکی از مسائلی است که باید در ازدواج رعایت شود. و اتفاقاً خود خلیفه دوم با ازدواج پیرمردان با دختران جوان مخالف بوده است.

سعید بن منصور در سنن خود می‌نویسد:

زنی جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند، عمر گفت: ای مردم از خدا بترسید، هر مردی باید با زنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست.

آیا تناسب سنی بین عمر و ام‌کلثوم رعایت شده است؟

بنا به نقل اهل سنت این ازدواج در سال هفده هجری اتفاق افتاده است، چنانچه ابن اثیر جزری نیز می‌نویسد:

در سال هفدهم عمر با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب که فرزند فاطمه دختر رسول خدا ﷺ بود ازدواج کرده و در ماه ذی القعدة با او عروسی کرد!

ام‌کلثوم نیز که در واپسین سال زندگی نبی مکرم به دنیا آمده است در زمان خواستگاری عمر هفت یا هشت سال بیشتر نداشته است. چنانچه ابن سعد در طبقات به این حقیقت اشاره کرده و می‌نویسد:

عمر با ام‌کلثوم ازدواج کرد، در حالی که هنوز ام‌کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود.

از طرف دیگر عمر بن الخطاب هنگامی که در سال ۲۳ هـ کشته شد، شصت و سه سال داشته، پس در سال ۱۷ هـ، پنجاه و هفت ساله بوده، یعنی بین ام‌کلثوم و عمر بیش از ۵۰ سال فاصله سنی وجود داشته است.

پرسش ما از اهل سنت این است که چه تناسبی بین ام‌کلثوم هفت ساله و عمر بن خطاب پنجاه و هفت ساله وجود داشته است؟

هنگامی که ابوبکر و عمر از مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها خواستگاری کردند، پیامبر عدم تناسب سنی را دلیل بر رد خواستگاری آنها دانست.

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می‌نویسند:

عبد الله بن بریده از پدرش نقل می‌کند که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اسلام ﷺ به آنها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی رضی الله عنه خواستگاری نمود، پیامبر او را به ازدواج علی رضی الله عنه درآورد.

آیا این تناسب سنی، پس از سال‌ها بین کوچک‌ترین فرزند حضرت زهرا و شیخین به وجود آمده بود؟

امیرمؤمنان علیه السلام، چون موافق با این ازدواج نبود، عین همان سخن پیامبر را که در هنگام خواستگاری از حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ آن دو فرموده بود، بیان کرده و می‌گوید: «ام‌کلثوم هنوز خردسال است».

ما از این عالمان سنی می‌پرسیم، چه سنخیت و چه شباهتی بین عمر ۵۷ ساله و ام‌کلثوم ۷ ساله وجود داشته است؟

چگونه است که طبق روایات اهل سنت، خلیفه دوم رعایت تناسب سنی را برای دیگران ضروری می‌داند و از ازدواج پیرمردان با دختران جوان جلوگیری می‌کند، اما خود به این قانون پایبند نیست و با دختری که هنوز به سن بلوغ شرعی نرسیده است، ازدواج می‌کند؟

آیا این عمل مصداق این آیه نمی‌شود:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

﴿البقرة: ۴۴﴾.

«آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید، با این که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!»

جواب:

روایتی را که از سعید بن منصور نقل کرده‌اند، قبلاً ضعفش مشخص شد.

گفته‌اند حضرت عمر رضی الله عنه در سال ۱۷ هجری ۵۷ ساله بوده‌اند (صحیح) و افزوده: و عمر ۵۰ سال از ام‌کلثوم بزرگ‌تر بوده!!! (کذب).

همانطور که قبلاً نیز گفتیم: در مورد تولد ام‌کلثوم تنها یک قول دقیق نقل شده و آن هم اینکه وی در سال ششم هجری تولد یافت^۱ و چنانکه گفته شد او از زینب بزرگتر بود و زمانی که حضرت عمر رضی الله عنه به خواستگاری ام‌کلثوم رفت وی ۱۱ یا ۱۲ سال داشت.

بعضی از علما گفته‌اند ام‌کلثوم در اواخر عمر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. و آقای قزوینی با این قول گفته‌اند که ام‌کلثوم حتماً در سال ۱۰ یا ۱۱ به دنیا آمده‌اند که در سال ۱۷ هجری ۶ یا ۷ ساله خواهند بود. می‌گوییم: این سخن هیچ تناقضی با سخن امام ذهبی و ابن کثیر و دیگران ندارد زیرا..

۱- موسوعة الامام علی بن ابی طالب: ج ۱ ص ۱۲۶، اعلام النساء: ص ۲۳۸، سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۵۰۰.

اصولاً عمر آدمی را می‌توان به سه قسمت کلی تقسیم کرد.

۱- اوایل عمر و ۲- اواسط عمر و ۳- اواخر عمر.

حضرت رسول اکرم ﷺ ۶۳ سال عمر داشته‌اند و می‌توان اوایل عمرشان را از سن ۱ تا ۱۰ سالگی گفت و اواسط آن را از ۳۰ تا ۴۰ و اواخر آن را از ۵۵ سالگی تا ۶۳ سالگی. (مثلاً البته) و حضرت ام کلثوم در سال ۶ هجرت به دنیا آمده‌اند یعنی زمانی که پیامبر ﷺ ۵۷ سال داشته و در اواخر عمرشان به سر می‌بردند.

پس این ادعایی که آقای قزوینی از آن دفاع می‌کنند سر خود را زیر برف کردن است.

و اما اینکه حضرت محمد ﷺ چرا دختر خود را به شیخین نداد.

در نزد اهل سنت مشهور است که حضرت فاطمه (س) ۵ سال قبل از بعثت متولد شد^۱. یعنی در هنگام وفات ۲۸ سال سن داشت و در وقت ازدواج حدود ۱۷ (یا ۱۸) سال سن داشته‌اند. و در نزد اهل تشیع مشهور است که فاطمه (س) ۵ سال بعد از بعثت به دنیا آمد^۲. یعنی در هنگام وفات ۱۸ سال و در وقت ازدواج حدود ۷ سال سن داشته‌اند!

و چون طرف بحث ما اهل تشیع هستند ما نظر آنها را قبول می‌کنیم که طبق آن، حضرت علی علیه السلام در سن ۲۴ سالگی (یا کمی بالا یا پایین‌تر) با حضرت فاطمه ۸ ساله (یا کمی بالا و پایین‌تر!) ازدواج کرده که اختلاف سنی بین آنها ۱۶ سال بوده است و مهم اینکه فاطمه (س) به سن بلوغ نیز نرسیده بوده‌اند!!

ولی تنها دلیل حضرت محمد ﷺ اختلاف سنی نبود و اصل دلیل ایشان امر خداوند بود.

حال می‌پرسیم: اگر شما اختلاف سنی را دلیل بر این ماجرا می‌دانید... حضرت علی علیه السلام نیز با امامه بنت ابی العاص (خواهر زاده فاطمه) اختلاف سنی داشت این را چگونه توجیه می‌کنید؟ آیا این را هم خلاف سنت می‌دانید!!؟

۱- تاریخ‌الخمیس: ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی: ص ۵۲ و مقاتل‌الطالبیین: ص ۴۸. مشکل الآثار، طحاوی: ج ۱، ص ۴۷... البته بعضی نیز ۱۲ سال قبل از بعثت (تاریخ‌الخمیس: ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی: ص ۵۲) و بعضی ۷ سال را نیز ذکر کرده‌اند (همان).

۲- ابن ابی‌الثلج بغدادی، م (تاریخ‌الائمہ، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۶، نشر بصیرتی)، کلینی، محمد بن جریر طبری امامی، صاحب کتاب «دلالت‌الامامة»، ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسی در «تاج‌الموالید (ضمن مجموعه نفیسه، ص ۹۷)». و شیخ بهایی در «توضیح المقاصد» می‌توان نام برد. البته بعضی از علمای اهل سنت نیز ۵ سال بعد از بعثت را ذکر کرده‌اند.

گذشته از اینها شخصی بهتر از ابوبکر و عمر چنین ازدواجی کرده‌اند .. یعنی حضرت خیر البشر، محمد ﷺ، زمانی که به خواستگاری عایشه (ع) رفت... ام المومنین فقط ۶ سال داشتند! و حضرت محمد ﷺ حدود ۵۰ سال از عایشه (ع) بزرگتر بودند، آیا به محمد ﷺ هم خورده می‌گیرید؟؟!

سنت چیست؟؟ روش و شیوه زندگی محمد ﷺ، وقتی شما می‌گویید عمر ﷺ از سنت تخلف کرد یعنی خلاف عمل رسول الله ﷺ عمل کرد ولی عمر ﷺ عین عمل ایشان را مرتکب شدند. به تعبیری ایشان سنت رسول الله ﷺ را زنده کردند و ازدواجی مانند ازدواج ایشان انجام داده‌اند!

حضرت علی رضی الله عنه نیز به تبعیت از حضرت صدیق رضی الله عنه دختر خودشان را به عمر ﷺ دادند همانطور که حضرت ابوبکر رضی الله عنه دختر خود را به ازدواج رسول الله ﷺ در آوردند!

و از حضرت رسول ﷺ ثابت است که فرمود: اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر! بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید.^۱

اگر حضرت محمد ﷺ علت ندادن دخترش را فقط اختلاف سنی بیان می‌کند. چگونه خود ایشان این امر را هنگام ازدواج با سیده عایشه فراموش می‌کنند؟؟ اینجاست که گویا شیعه این آیه را با کمال بی‌شرمی در مورد حضرت محمد ﷺ می‌دانند که^۲:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾
 ﴿البقرة: ۴۴﴾

«آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید، با این که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!!».

۱- حدیث حذیفة: أخرجه أحمد: ۳۸۲/۵، رقم ۲۳۲۹۳، والترمذی: ۶۰۹/۵، رقم ۳۶۶۲، وابن ماجه: ۳۷/۱، رقم ۹۷. وأخرجه أيضاً: البزار: ۲۴۸/۷، رقم ۲۸۲۷، والطبرانی في الأوسط: ۱۴۰/۴، رقم ۳۸۱۶، والحاكم: ۷۹/۳، رقم ۴۴۵۴، والبيهقي: ۲۱۲/۵، رقم ۹۸۳۶. وابن عساکر: ۱۴/۵. حدیث انس: أخرجه ابن عساکر: ۲۳۳/۴۴، حدیث ابن مسعود: أخرجه ابن عساکر: ۲۲۸/۳۰. وأخرجه أيضاً: الطبرانی في الأوسط: ۱۶۸/۷، رقم ۷۱۷۷. به نقل از جامع الاحادیث سیوطی .. این روایت از طرق متعدد نقل شده که هیچ شکی در صحتش باقی نمی‌گزارد.

۲- و نقل شده که آن حضرت ﷺ فرمود: به سنت من و سنت خلفای هدایت شده و هدایت کننده بعد از من عمل کنید... بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، الحافظ نور الدين الهيثمي ح ۵۵، ترمذی آن را حسن صحیح و ابن حبان آن را صحیح می‌داند.

۳- کمی قبل تر حضرات شیعه می‌گویند: خود حضرت عمر با ازدواجی که اختلاف سنی در آن باشد مخالف بوده ولی خودش چنین ازدواجی کرده و این آیه را نشان می‌دهند!

این دکاندارن شرایط و فرهنگ عرب را فراموش کرده‌اند، خنده دار است که اینها ازدواج عمر رضی الله عنه را خلاف سنت می‌دانند ولی در مورد ازدواج محمد صلی الله علیه و آله با عایشه (ع) سکوت کرده‌اند! چون می‌دانند در این صورت ارتباط خود را به وسیله قیچی نامرئی با اسلام قطع خواهند کرد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله به خواستگاری دختر ۶ ساله می‌رود.. حضرت علی رضی الله عنه نیز فاطمه ۸ ساله را^۱ به زنی می‌گیرد.

پس این ایراد نیز پوچ است.

و دلیل آنحضرت صلی الله علیه و آله در رد کردن حضرت صدیق و فاروق همان بود که قبلاً نقل کردیم: حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ»^۲. «همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم».

و همچنین کلینی می‌نویسد: «فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: ما انا زوجتك ولكن الله زوجك من السماء.....»^۳. «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه رضی الله عنها فرمود: من تو را به ازدواج علی رضی الله عنه در نیاوردم بلکه خدا از آسمان شما را به ازدواج هم در آورد».

شبهه: عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم:

خودداری دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او: مطابق نقل بلاذری، طبری، ابن اثیر و ابن کثیر هنگامی که یزید بن ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش ام‌ابان - دختر عتبه - خواستگاری کرد، وی پذیرفت و علت آن را چنین بیان کرد: «لأنه يدخل عابساً، ويخرج عابساً، يغلق أبوابه، ويقفل خيره». «عمر بن خطاب عبوس و ترش رو وارد منزل می‌شود و عبوس و اخمو خارج می‌گردد، در خانه را می‌بندد. (و اجازه بیرون رفتن به همسرش نمی‌دهد) و خیرش (رسیدگی به همسرش) اندک است».

جواب:

لازم به ذکر است که ام ابان خواستگارهای زیادی داشته من جمله: حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت زبیر رضی الله عنه، حضرت علی رضی الله عنه و سیدنا طلحه رضی الله عنه.

۱- البته اگر تاریخ تولد وی را طبق سلیقه شیعه، سال پنج بعد از بعثت بدانیم.

۲- هیشمی در «مجمع الزوائد»، به شماره ۱۵۲۰۸ می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و روایانش ثقه‌اند.

۳- الکافی کلینی: ج ۵ ص ۳۷۸ و وسائل الشیعة حر عاملی: ج ۲۱ ص ۲۴۱.

حاکم در المستدرک خود با سند صحیح و همچنین ابن عساکر، خواستگاری هر چهار نفر را اینگونه نقل می‌کند:

موسی بن ابی طلحه گفت که عمر بن الخطاب از ام ابان دختر عتبه بن ربیعہ خواستگاری کرد اما ام ابان، ابا ورزید، به وی گفتند که چرا خواستگاریش را نپذیرفتی؟ گفت: او به دلیرمندی داخل می‌شود و به دلیرمندی خارج می‌گردد امر آخرتش وی را از امر دنیايش ربوده است گویا ربش (خدایش) را به دو چشمش می‌نگرد^۱.

سپس زبیر بن العوام از وی خواستگاری می‌نماید، ام ابان از ازدواج با وی امتناع می‌ورزد وی را از علت این امتناع می‌پرسند گفت: اشاره‌ای از وی را در تارهایی که همسرش با آن موهاش را گره می‌بندد نمی‌بیند.

سپس علی از وی خواستگاری کرد اما وی نپذیرفت گفته شد که چرا؟ (قالت: لیس لزوجه منہ إلا قضاء حاجته، ویقول: کیت وکیت، وکان وکان) گفت: همسرش از وی به جز همبستری چیزی دیگر را نمی‌بیند و چنین وچنان می‌گوید سپس طلحه از وی خواهان ازدواج می‌گردد وی می‌گوید این همانا همسر من است گفتند چرا؟ گفت: من اخلاقش را می‌شناسم هنگامی که وارد می‌شود خنده کنان وارد می‌شود و هنگام خروج تبسم نقش بر لبانش است و اگر چیزی بخواهم می‌دهد و اگر سکوت نمایم آغاز می‌نماید و اگر عملی را انجام دهم ممنونم می‌گردد و اگر گناهی کنم می‌بخشد و هنگامی که آن دو ازدواج نمودند، علی رضی اللہ عنہ گفت: ای ابا محمد (طلحه) اگر اجازه دهی، با ام ابان صحبت نمایم، گفت: با وی سخن بگو، از پرده حجله‌اش گرفت و گفت: سلامتی باد بر تو ای کسی که نفسش عزیز است، گفت: بر تو سلام، علی رضی اللہ عنہ گفت: امیرالمومنین از تو خواستگاری کرد وی را نپذیرفتی، گفت: این چنین بود، علی رضی اللہ عنہ گفت: زبیر پسر عمه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و یکی از دو حواریش از تو خواستگاری کرد اما تو امتناع ورزیدی، گفت: بلی چنین بود، گفت: من با قرابتی که با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم دارم از تو خواستگاری کردم و ابا کردی، گفت: بلی. علی رضی اللہ عنہ گفت: قسم به الله که زیباترین ما را و انفاق کننده‌ترین ما را ازدواج

۱- این تشبیه، شبیه سخن نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم است که فرمودند: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» یعنی: «(احسان یعنی):

پرستش خدا چنانکه که گویی او را می‌بینی» (بخاری و مسلم)

نموده‌ای این چنین عطا می‌کند).^۱

پس دیدید که ام ابان در مورد حضرت علی علیه السلام چه گفت؟؟؟ اگر حضرت عمر رضی الله عنه خشک است و به دنیا رغبتی ندارد و آنچنان خدایش را عبادت می‌کند که گویی او را با دو چشم خود می‌بیند... حضرت علی علیه السلام به گفته ام ابان همسرانش از او به جز هم‌خوابی چیزی نمی‌بینند!!!!
و حالا ما هم سخن ام ابان را وحی منزل گرفته و مانند شیعه‌ها فلسفه بافی کنیم و بگوییم:

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«و برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران ادا بکنند) همانگونه که بر آنان (حقوق و واجباتی) است که (باید همسران اداء بکنند) به گونه‌ای شایسته».

و بگوییم: حضرت علی به همسران خود نمی‌رسیده و حقوق آنها را ادا نمی‌کرده و این خلاف امر الهی است و....^۲

و آقای قزوینی با کمال حماقت آدرس به کتاب بلاذری و ابن قتیبه و.. داده‌است. بد نبود تمام ماجرا را می‌خواندند! که آنها اینگونه نوشته‌اند:

ابن قتیبه و بلاذری: «خطب عمر بن الخطاب أم أبان بنت عتبة بن ربيعة بعد أن مات عنها يزيد بن أبي سفيان، فقالت: لا يدخل إلا عابساً ولا يخرج إلا عابساً، يعلق أبوابة ويقلل خيرها.... وخطبها عليّ، فقالت: ليس للنساء منه حظ إلا أن يقعد بين شعبهن الأربع لا يصبن منه غيره»^۳.

عمر بن الخطاب از ام ابان دختر عتبه بن ربيعة بعد از وفات شوهرش يزيد بن ابی سفیان خواستگاری کرد، ام ابان گفت: وی هنگام ورود و خروج چهره‌اش گرفته است درب‌هایش را می‌بندد و خیرش کم است.... سپس علی از وی خواستگاری کرد گفت زنان به جز همبستری دیگر حقی از وی ندارند!!

این هم یک نمونه از کاربرد قیچی شیعه‌ها بود!!

ابن عبدالبر و ابن اثیر این خواستگاری‌ها را ذکر کرده و اینگونه می‌نویسند:

۱- مستدرک حاکم: ح ۵۶۲۹، تاریخ دمشق: ج ۲۵ ص ۹۷ و ج ۷۰ ص ۱۹۸، و کنز العمال: ح ۳۶۵۹۲ و در بعضی کتب نیز به صورت گذرا به این خواستگاری‌ها اشاره شده: الاصابة: ج ۸ ص ۳۵۴ رقم ۱۱۸۸۸ و الاستيعاب: ج ۴ ص ۱۹۲۴ رقم ۴۱۱۸ و اسد الغابة: ج ۳، ص ۴۲۶.

۲- البته اگر در این مورد بخواهیم مطلب بنویسیم و قصد متهم کردن سیدنا علی را داشته باشیم (نعوذ بالله) قرائن زیادی در روایات شیعه موجود است که البته به جز زندیق و رافضی به آن جمله روایات متوسل نمی‌شود.

۳- أنساب الأشراف: ج ۳، ص ۲۶۰، عیون الأخبار ابن قتیبه: ج ۱، ص ۳۷۹.

«أم أبان بنت عتبة بن ربيعة بن عبد شمس بن عبد مناف لما قدمت من الشام خطبها عمر وعلي والزبير، وطلحة، فأبت من كل واحد منهم إلا طلحة، فتزوجها طلحة بن عبيد الله لا أعلم له رواية»^۱.

ابن حجر: «أم أبان بنت عتبة بن ربيعة بنت عبد شمس العبشمية خالة معاوية. قال أبو عمر: لما قدمت من الشام خطبها عمر وعلي والزبير وطلحة فأبت إلا من طلحة فتزوجها. لا أعلم لها رواية»^۲.

شبهه: امتناع دختر ابوبکر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او:

مطابق نقل ابن عبدالبر، امّ کلثوم دختر ابوبکر به خواهرش عایشه گفت:

تو می خواهی من به ازدواج کسی درآیم که تندخویی و سخت گیری او را در زندگی می دانی؟! سپس افزود: به خدا سوگند اگر مرا به این کار وادار کنی، کنار قبر رسول خدا ﷺ می روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فریاد خواهم کشید.

می بینیم که حتی دختر کم سنّ و سالی همانند امّ کلثوم دختر ابوبکر، با آن که عمر، هم خلیفه مسلمین است و هم با پدرش ابوبکر بسیار دوست و همراه بود، ولی حاضر به ازدواج با وی نمی شود. حال چگونه امکان دارد که امیر مؤمنان رضی الله عنه این ویژگی اخلاقی عمر را نادیده بگیرد و دختر خردسالش به دست او بسپارد؟

جواب:

در بالا ثابت شد که ماجرای خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه از ام کلثوم بنت صدیق رضی الله عنهما جعلی است و بسیار بعید است که دختر ۳ یا ۴ ساله چنین حرف هایی بزند!! و چه راست گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا که فرمود: «إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»^۳. «هرگاه شرم نکردی، هر چه که بخواهی انجام ده!».

۱- الإستیعاب: ج ۴، ص ۱۹۲۴ رقم ۴۱۱۸ و أسد الغابة: ج ۳، ص ۴۲۶.

۲- الإصابة في معرفة الصحابة: ج ۸، ص ۳۵۴ رقم ۱۱۸۸۸.

۳- صحیح بخاری، شرح فتح الباری، کتاب أحادیث الأنبياء، باب بينما امرأة ترضع ابنها، حدیث شماره ۳۴۸۳.

شبهه: عمر همسرش را کتک می‌زد:

یکی از ویژگی‌های اخلاقی خلیفه دوم این بود که همواره زنانش را کتک می‌زد. ابن ماجه قزوینی در سنن خود که یکی از صحاح سته اهل سنت است می‌نویسد:

از اشعث بن قیس نقل شده است که گفت:

شبی مهمان عمر بودم نیمه‌های شب دیدم همسرش را کتک می‌زند، برخاستم و او را از کتک زدن همسرش منع کردم. هنگامی که به بسترش برگشت گفت:

ای اشعث! جمله‌ای از رسول خدا شنیده‌ام، آن را به خاطرت بسپار (آن جمله این است): کسی حق ندارد از مرد بپرسد که چرا همسرت را کتک می‌زنی.

شبهه همین روایت در مسند احمد بن حنبل نیز موجود است.

آیا هیچ عاقلی حاضر می‌شود دخترش را به کسی بدهد که می‌داند او دخترش را کتک خواهد زد؟ با این وضعیت اخلاقی عمر، چگونه ممکن است امیر مؤمنان علیه السلام دخترش را به چنین فرد خشن و بد اخلاق بدهد و با تن دادن به این ازدواج اسباب آزار و اذیت روح رسول خدا و حضرت زهرا سلام الله علیهما را فراهم کند؟

جواب:

آلبانی در کتاب صحیح و ضعیف سنن ابن ماجه و در زیر همین روایت می‌نویسد: ضعیف، الإرواء (۲۰۳۴)، الضعیفه (۴۷۷۶) ضعیف الجامع (۶۲۱۸) و همچنین در سنن ابن ماجه که آقای قزوینی آدرس داده‌اند نیز، محقق نوشته‌اند: قال الشيخ الألبانی: ضعیف^۱ و نیز به مسند امام احمد بن حنبل آدرس داده‌اند که در آن، از قول محقق این چنین نوشته شده: تعليق شعيب الأرنؤوط: إسناده ضعیف^۲ و همینطور به کتاب احادیث المختاره مقدسی آدرس داده‌اند که ایشان نیز نوشته: «إسناده ضعیف».

برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب النافلة في الأحادیث الضعیفة والباطلة^۳.

و شاید شیعه بگوید: این روایت در کتاب شما موجود است به ما چه!!! در جواب می‌گوییم: اگر بنا به این است ما می‌توانیم از کتب شیعه چنین روایاتی و بدتر از این را استخراج کنیم. مثلاً:

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱، ص ۶۳۹ ح ۱۹۸۶، باب صَرْبِ النِّسَاءِ، دار الفکر، بیروت.

۲- مسند امام احمد: ج ۱، ص ۲۰ و همینطور در کتاب مختصر کتاب الوتر المقریزی ص ۵۰، مکتبه المنار، الأردن، الزرقاء.

۳- النافلة في الأحادیث الضعیفة والباطلة أبو إسحاق الحوينی: ص ۶، دار الصحابة للتراث.

در الامالی شیخ طوسی و.... از قول حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به سیدنا علی علیه السلام آمده:
 «یا ابن ابي طالب! اشتملت مشیمة الجنین وقعدت حجرة الظنن». ^۱ «ای فرزند ابو طالب!
 خلق خوی انسان در تو نیست! و اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی!».
 حال مانند شیعه‌ها نتیجه بگیریم که: حضرت علی علیه السلام تا آن حد فاطمه را ناراحت کرده بود که
 او علی علیه السلام را آدم نمی‌داند!!!!.

و روایت دیگری که آقای کلینی در فروع آورده است که:

«حضرت زهراء- سلام الله علیها- از ازدواجش با علی راضی نبود! چون پدرش داخل خانه
 گردید دید که گریه می‌کند فرمود: «ما یبکیک؟ فوالله لو کان فی أهلی خیر منه ما زوجتک، وما أنا
 زوجتک ولكن الله زوجک» «چرا گریه می‌کنی بخدا قسم اگر در فامیل من بهتر از او کسی را پیدا
 می‌کردم او را دامادم می‌کردم، من ترا به زنی او نداده‌ام خداوند ترا به زنی او داده‌است» ^۲.
 اربلی: پس از ازدواج که حضرتش علیها السلام با بریده نزد حضرت زهراء (س) رفتند تا پدرش را دید
 چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند: «ما یبکیک یا بنیة؟ قالت: قلة الطعام وكثرة الهم وشدة
 السقم» ^۳. «دخترم! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: بدلیل قلت طعام، و کثرت ناراحتی‌ها و شدت غمها».
 و در روایت دیگری هست که فرمود: «والله لقد اشتد حزنی اشتدت فاقتی و طال سقمی».
 «بخدا قسم ناراحتی‌ام شدت گرفته، تنگدستی‌ام زیاد شده، و بیماری‌ام طولانی گردیده است» ^۴.
 که البته در کذب بودنشان شکی نیست.

۱- مستدرک سفینة البحار: ج ۶ ص ۵۷، الامالی طوسی: ج ۱ ص ۶۸۳، الاحتجاج طبرسی: ج ۱، ص ۱۴۵،
 مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲، ص ۵۰، بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۴۸، الدر النظیم ابن حاتم عاملی: ص
 ۴۷۸، بیت الأحزان عباس قمی ص ۱۵۰.

۲- الکافی: ج ۵ ص ۳۷۸، وسائل الشیعة: ج ۲۱، ص ۲۴۱ و بحار الأنوار مجلسی: ج ۴۳، ص ۱۴۴.
 ۳- کشف الغمة: ج ۱، ص ۱۴۸، شرح إحقاق الحق مرعشی: ج ۱۵، ص ۳۳۸، مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ج
 ۵، ص ۳۸۶ و فضائل الصحابة احمد بن حنبل: ج ۱۳۰۴.

۴- کشف الغمة الإربلی: ج ۱ ص ۱۴۸، فضائل أمير المؤمنين علیه السلام ابن عقده کوفی پاورقی (۱) ص ۲۴، و مسند
 امام احمد: ج ۵، ص ۲۶، مجمع الزوائد هیشمی: ج ۹، ص ۱۰۱، تاریخ دمشق ابن عساکر: ج ۴۲، ص ۱۲۶،
 فتح الملك، المغربی: ص ۶۶ - مكتبة الإمام أمير المؤمنين علی علیه السلام العامة - اصفهان.

شبهه: عدم کفایت دینی عمر با ام کلثوم:

طبق نظر اهل سنت، رعایت کفایت دینی نیز یکی از شرائط ازدواج است.

أبو طالب مکی به نقل از سفیان ثوری می نویسد:

ثوری می گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این زن چقدر مال دارد، بدانید

که او دزد است! و به او دختر ندهید!

همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع کرده و سرپرستی دختر

خویش را به خوبی انجام نداده است، زیرا او نیکی به این دختر را ترک کرده است! اینها همتای

دختر آزاد مسلمان عقیف نیستند!

ابن قدامه مقدسی، برترین فقیه حنابله تصریح می کند که «کفایت دینی» در ازدواج شرط است

و فاسق نمی تواند با عقیفه ازدواج نماید. و سپس به نقل از احمد بن حنبل می نویسد که هیچ قومی

با بنی هاشم کفو نیستند و نمی توانند با آنها ازدواج نمایند:

همتا کسی است که دین دار و صاحب رتبه باشد، به همین سبب فاسق همتای زن عقیف

نیست، زیرا شهادت فاسق مردود است...

و از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی نیست، و غیر بنی هاشمی، کفو

بنی هاشمی نیست، زیرا رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید، و

از میان کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و از میان بنی هاشم من را برگزید.

روایت مورد استدلال ابن قدامه را مسلم نیشابوری در صحیحش از وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ از رسول

خدا ﷺ، نقل کرده است.

جواب:

خب که چه؟ اجماع اهل سنت بر این است که برترین انسان ها بعد از پیامبران ابوبکر و عمر

هستند. در مورد بنی هاشم و غیر بنی هاشم نیز قبلاً سخن رفت.

ترمذی از ابی سعید خدری اینگونه نقل می کند:

«أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ

التَّجَمَّ الطَّالِعِ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا!». «از ابی سعید (الخدری) ﷺ

روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: اهل درجات العلی را اشخاصی که تحتشان هستند مثل نجم طالع در افق سماء رؤیت می‌کنند و ابا بکر و عمر از آنها (یعنی از اهل درجات العلی) هستند و افضلند».

اهل درجات العلی یعنی اشخاصی که دارای درجه و مرتبه علیا و بزرگ هستند و به قولی بلندمرتبه می‌باشند. رسول الله ﷺ بیان می‌کند که تفاوت درجه این افراد با افراد معمولی به مقدار فاصله نجم تا سطح ارض است یا به قول عامیانه تفاوت آنها از آسمان تا زمین است. رسول الله ﷺ می‌گوید که: در بین اهل درجات العلی نیز ابوبکر و عمر دارای درجه‌ای علیا هستند.

و ابن ماجه نیز نقل می‌کند که: «عَلِيًّا يَقُولُ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَبُو بَكْرٍ. وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ». «از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده که گفت: بهترین مردم بعد از رسول الله ص، ابوبکر است و بهترین مردم بعد از ابی بکر، عمر».

و در کتب اهل تشیع نیز بسیار مانند آن موجود است که مجال نقل آنها نیست.

شبهه: امیر مؤمنان رضی الله عنه، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و... می‌داند:

طبق سخن ابن قدامه، خلیفه دوم به هیچ وجه نمی‌تواند با دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه ازدواج کند، چرا که نه از بنی هاشم است و از نظر دینی شباهتی با ام‌کلثوم دارد.

این که از بنی هاشم نیست، جای پرسش ندارد، اما دلیل این که از نظر دینی نیز با ام‌کلثوم همشان نیست، روایات صحیح السندی در کتاب‌های اهل سنت آن را به اثبات می‌رساند، هرچند که ممکن است با وجود صحت سند، این مطالب را قبول نداشته باشند، اما این روایات در صحیح‌ترین کتاب‌های آن‌ها با سند صحیح نقل شده است و این اهل سنت هستند که باید جوابگوی این مطالب باشند.

روایت اول (ظالم فاجر):

عبد الرزاق صنعانی با سند صحیح از خود خلیفه دوم نقل کرده که خطاب به عباس و امیر مؤمنان رضی الله عنه گفت که شما مرا فاجر می‌دانید:

صنعانی: من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول و ابوبکر را ادامه دادم، اما شما دو نفر مرا ستمگر و فاجر می‌دانستید.

۱- سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فَضْلُ عُمَرَ.

روایت دوم (كَادِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا):

مسلم نیشابوری نیز به نقل از عمر بن الخطاب در صحیحش می نویسد که وی خطاب به امام علی علیه السلام و عمویش عباس گفت:

پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم، شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حلیه گر و گناهکار خواندید.

این اعتقاد واقعی امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به خلیفه اول و دوم بوده است، زیرا امیر مؤمنان علیه السلام گفتار خلیفه را انکار نکرد، هم چنین تعدادی از اصحاب بزرگ که حضور داشتند همانند: عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص و... این قضیه را انکار نکردند، بویژه این که این سخن اواخر خلافت عمر بن خطاب انجام گرفته است و دلالت می کند که حضرت تا آن زمان بر این عقیده پایبند بوده است.

حال آیا امکان دارد که شخص عاقل دختر نازنینش را به فردی دروغگو، خائن، حلیه گر و گناهکار بدهد؟

طبق روایتی که بخاری در صحیح ترین کتاب اهل سنت پس از قرآن، نقل کرده است، منافق چهار خصلت دارد: دروغگو، خائن، فریبکار و فاجر است. و طبق دو روایتی که از کتاب های اهل سنت گذشت، تمام این چهار خصلت در خلیفه دوم بوده و امیر مؤمنان علیه السلام آن ها را تأیید کرده است: بخاری: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: علامت منافق سه چیز است، هنگامی که سخن بگوید، دروغ می گوید، و هنگامی که وعده بدهد، خلف وعده می کند، و هنگامی که به او اطمینان شود، خیانت می کند!

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند چهار علامت است که اگر در کسی باشد او منافق خالص است! و اگر کسی یکی از آن ها را داشته باشد، در او یکی از علامت های نفاق است مگر آنکه این خصوصیت را ترک کند، هنگامی که به او اطمینان می شود خیانت می کند، و هنگامی که سخن بگوید، دروغ می گوید، و هنگامی که پیمان ببندد، حلیه می کند، و هنگامی که دشمنی کند، مرتکب فجور می شود!

پس طبق روایاتی که در کتاب های اهل سنت با سند صحیح نقل شده است، خلیفه دوم این ویژگی ها را داشته است، بنابراین از آن ها می پرسیم که آیا منافق می تواند همشأن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؟

طبق این روایات که اهل سنت آن را نقل کرده اند، خلیفه دوم همشأن ام کلثوم نیست و نمی تواند با او ازدواج کند.

جواب^۱

قبل از جواب، بیایید روایت را بصورت کامل ببینیم:

مالک بن اوس روایت می‌کند که عمر بن خطاب کسی را به دنبالم فرستاد که بیا! پس آدم در حالیکه در وسط روز، او را در خانه اش یافتیم که بر تختش، بر روی حصیری از برگ خرما، نشسته بود و بر بالش چرمی تکیه داده بود. پس بمن گفت ای مالک! بعضی از اهل قبیله تو را، فقر به پیش من کشاند و برایشان مقداری طعام اختصاص دادم، بگیر و بینشان تقسیم کن. گفتم اگر کسی دیگر غیر از من را مامور این کار می‌کردید، گفت ای مالک بگیرش! پس در این اثناء برقا آمد و گفت: ای امیر المؤمنین آیا به عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد اجازه دخول می‌دهید؟ فرمود: بله پس آنها داخل شدند. بعد باز آمد که آیا به عباس و علی اجازه دخول می‌دهید؟ گفت بله بیایید. و آن دو داخل شدند و عباس (عموی حضرت علی) فوراً گفت: ای امیر المؤمنین بین من و این دروغگو، گناهکار، پیمان شکن، و خائن قضاوت کن (منظورش علی بود! و بر سر مساله فدک با هم نزاع داشتند).

حاضرین در مجلس گفتند: بسیار خوب ای امیرالمؤمنین بین آنها قضاوت کن و به آنها رحم کن! عمر به حاضرین گفت: قسم می‌دهم شما را به خدایی که با اجازه او آسمانها و زمین پا برجاست. آیا اطلاع دارید که رسول الله فرمود: (ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم و چیزی که از ما ماند جزء صدقات است)؟ گفتند: بله.

پس رو به عباس و علی کرد و گفت: قسم می‌دهم شما را به خدایی که با اجازه او آسمانها و زمین پا برجاست. آیا اطلاع دارید که رسول الله ﷺ فرمود: (ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم و چیزی که از ما ماند جزء صدقات است)؟ آندو گفتند: بله.

پس عمر گفت: الله ﷻ به پیامبرش، ویژگی‌هایی داد که به احدی غیر از او نداد و الله فرمود:

﴿مَّا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: 7].

«آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، آن مال خدا و رسول است.»

راوی می‌گوید یادم نمی‌آید که آیا آیه ما قبلش را نیز تلاوت کرد یا نه.

عمر در ادامه گفت: پس رسول الله بین شما مال بنی نضیر را تقسیم کرد قسم به الله که کسی را بر شما در این مال مقدم نمی‌دانم و تا وقتی که این مال هست آنرا از شما نمی‌گیرم و رسول الله از آن خرج یکسال را بر می‌داشت و باقی را به بیت المال می‌داد.

پس عمر گفت: آیا این را می‌دانید؟ گفتند بله.

پس عمر گفت: وقتی رسول الله ﷺ وفات کرد ابوبکر گفت: من مسئول کارهای رسول الله ﷺ هستم، پس شما دو نفر (علی و عباس) آمده‌اید تا میراث پسر برادرت (رسول الله) و (تو ای علی) میراث زنت را از پدرش، طلب کنید، پس ابوبکر از پیامبر ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود، ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم جز صدقه.

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان‌شکن و خائن بود، و خدا می‌داند که او راست گفت، و تابع حق بود، پس چون ابوبکر فوت کرد من ولی رسول الله ﷺ و ولی ابوبکر هستم، اما نظر شما در مورد من بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان‌شکن و خائن هستم ولی خدا می‌داند که من راست می‌گفتم و درستکار و راشد و تابع حق بودم.

تا تو ای عباس! با این علی آمدی و همه شما یک رای داشتید و گفتید مسئولیت و اراده مال فدک را به ما بده و گفتم اگر بخواهید به شما می‌دهم. اما به یک شرط! به شرط اینکه همانطور در آن دخل و تصرف کنید که رسول الله ﷺ می‌کرد و با این شرط مال را از من گرفتید آیا اینطور نیست؟ عباس و علی گفتند بله!

عمر گفت پس حالا آمدید بین شما دو نفر داوری کنم نه والله به غیر از این شرط تا روز قیامت بین شما قضاوت نمی‌کنم اگر شما از اداره فدک عاجز هستید پس آنرا به من برگردانید!

حالا ای مسلمانان!

آیا دیدید کار شیعه را که اول داستان را بریده و آخرش را هم بریده تا بحث علمی کند؟!!!!

حالا بیاییم و شرح این روایت را ببینیم!

حضرت عمر از دعوی عباس و علی و از روش آن دو درباره مسئله فدک و از رفتار عباس و علی عصبانی شدند و انسان در حالت غضب حرفهای می‌زند و کارهایی می‌کند که در حالت عادی نه می‌گوید و نه می‌کند!

حضرت موسی در حالت غضب، کلام الله را بر زمین کوبید و مو و ریش یک پیغمبر دیگر را

به ناحق کشید و او را به زمین زد حالا بیاییم از این کوه بسازیم؟!!

آری شیعه همیشه همیگونه عمل می کند و خجالت هم نمی کشد.

حضرت عمر عین حرف های عباس را که خطاب به علی گفته بود، تکرار کرد که نوعی کنایه است که شما از اول درباره این مال، از این حرف ها می زدید! در مورد من و ابوبکر هم می گفتید! عصبانیت عمر از این بود که حالا که فدک را به شما دادم چرا دعویتان پایان نمی یابد؟!.

توجه کنید که عباس و علی این الفاظ به عمر نگفتند! بلکه حرف های عمر را در مجموع تایید کردند یعنی قبول کردند که نظر عمر از اول هم درباره فدک درست بود.

این به این می ماند که من دوستی را نصیحت کنم که این ماشین را نخر و او بخرد بعدش به پیش من بیاید و شکایت کند که ماشین این و آن عیب را دارد و من به او بگویم تو از اول مرا خر و دروغگو تصور می کردی؟ و نصیحت مرا قبول نکردی!.

و شیعه که نباید از این حرف اثبات کند که دوستم مرا خر و دروغگو می داند او که نگفته این زبان محاروه است، اما شیعه برای کوبیدن صحابه هیچ فرصتی را از دست نمی دهد!.

این اصطلاحات زبان است.

اما اگر یک یار پیامبر، به فارسی بگوید: پایم لعزید و زمین خوردم.

شیعه از لغزیدن نتیجه می گیرد که گناه کرد!!! و از زمین خوردن نتیجه می گیرد که این یار پیامبر آدمیزاد نیست عوض آنکه میوه و غذا بنخورد زمین را می خورد!!!.

شیعه اگر خجالت می کشید هرگز این ایرادهای بنی اسرائیلی را مطرح نمی کرد.

و انگهی اگر واقعاً آنها عمر را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن می دانستند پس چرا برای قضاوت، به پیش او آمدند؟ مگر نه اینکه قاضی باید عادل و عالم و قادر و صادق و مورد قبول دو طرف (در اینجا حضرت علی و عباس) باشد؟!

۱- در مورد روایت: «کاذبا غادرا» ... اتفاقاً اگر سخن شما را قبول کنیم طبق همین روایت نفاق حضرت علی

(ساخته ذهن ملای قزلباش) ثابت می شود!!!.

شخص حضرت علی (ورژن شیعی آن)، حضرت عمر رضی الله عنه را غاصب خلافت و شخصی ظالم و متعدی می دانند.... همین علی در جانی می گوید که: قاضی باید عادل باشد و عالم باشد و مسلمان و بالغ و عاقل و ... باشد... فرزندان همین علی می گویند که هر کس به قاضی ظالم رجوع کرد به طاغوت رجوع کرده است و رجوع به قاضی ظالم جائز نیست.

از سوئی دو روئی نشانه منافقین است و منافق سخن و عملش یکی نیست، چیزی می گوید که به آن عمل نمی کند.

تفصیل:

آیه قرآن: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الظَّلُوعِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾﴾ [النساء: ۶۰]. «آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان آورده‌اند [با این همه] می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند و [لی] شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد».

از این آیه اینگونه استفاده می‌شود که رجوع به حاکم ظالم افتادن در دام شیطان است.

نهج البلاغه نامه ۵۳ (نامه که چه عرض کنم شبیه به کتابچه است!)

«ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتَّيَادَى فِي الرِّزَّةِ وَلَا يَحْضُرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَعِهِمْ دُونَ أَفْصَاهُ وَأَوْفَقَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَبَهُمْ تَبْرُمًا بِمِرَاجِعَةٍ ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتَّيَادَى فِي الرِّزَّةِ وَلَا يَحْضُرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَعِهِمْ دُونَ أَفْصَاهُ وَأَوْفَقَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَبَهُمْ تَبْرُمًا بِمِرَاجِعَةٍ».

«ای مالک) و برای قضاوت بین مردم از میان افراد جامعه کسی را انتخاب کن که در نظر تو فاضل‌ترین و بهترین باشد. آنکه کارها او را در تنگنا قرار ندهند و ارباب رجوع سبب تندخویی او نگردند. و اگر گرفتار اشتباه شد زود متوجه شود و وقتی حق را شناخت بی‌درنگ بدان بازگردد. کسی باشد که نفس حریص نداشته و تا رسیدن به حق به مختصر شناخت اکتفا نکند.

و از رفت و آمد ارباب رجوع کمتر خسته شود و برای آشکار شدن کارها شکیبایی کرده و وقتی حکم روشن شد در قضاوت قاطع‌تر عمل نماید. کسی باشد که تعریف و ستایش فراوان گرفتار عجبش ننماید و خوشامدگویی‌ها او را تحریک نکند که البته این نوع افراد کم‌اند».

در این نامه حضرت علی صفات یک قاضی را شرح می‌دهد، از جمله می‌گوید که وی باید بهترین شخص و افضل مردم باشد. و در همین روایت صحیح مسلم که شما فقط قسمت «آثما غادرا» را از حفظید آمده است که حضرت علی و عباس نزد حضرت عمر آمدند تا وی بین آن دو قاضی شود و قضاوت کند، آن هم در صورتی که در آن جامعه در شهر مدینه آنها می‌توانستند نزد هر کس که بر عدالتش اتفاق داشتند بروند... و اینکه آن دو حضرت عمر را به عنوان قاضی بین خود قرار دادند نشان از این است که به افضل بودن وی معترف هستند و او را شخصی عادل و قاطع می‌دانستند و اگر خلاف این باشد حضرت علی منافق جلوه می‌کند چرا که از طرفی می‌گوید قاضی باید افضل باشد و از طرفی خودش نزد کسی می‌رود که در نزد او نه تنها افضل نیست بلکه مسلمان هم نیست!.

خمینی: «محمد بن حسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن احمد بن محمد، عن حسین بن سعید، عن أبي الجهم، عن أبي خديجة، قال: بعثني أبو عبد الله عليه السلام إلى أحد أصحابنا فقال: قل لهم: إياكم إذا وقعت بينكم

الْخُصُومَةُ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ. اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُجَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ.»

«ابو خدیجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق علیه السلام) می‌گوید که حضرت صادق علیه السلام به من ماموریت دادند که به دوستانمان (یعنی شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: مبدا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می‌افتد یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می‌آید برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشت کار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید، زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبدا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد.» [ولایت فقیه (الخمینی)، ص: ۹۳].

و باز هم: «محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله: قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دین أو میراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أیحل ذلك؟ قال: من تحاکم إليهم، فی حق أو باطل، فإنها تحاکم إلى الطاغوت وما یحکم لهم، فإنها تأخذهُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ، لَأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الظَّالِمِينَ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ قلت: فكيف يصنعان؟ قال: يُنظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا .. فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا ..»

«عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند سؤال کردم که آیا این روا است؟ فرمود: هر که در مورد دعای حق یا دعای ناحق به ایشان مراجعه کند در حقیقت به طاعت است. یعنی قدرت حاکمه ناروا مراجعه کرده باشد و هر چه را که به حکم آنها بگیرد در حقیقت به طور حرام می‌گیرد گر چه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت با او باشد، زیرا که آن را به حکم و با رای طاعت است. و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود، خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الظَّالِمِينَ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ پرسیدم: چه باید بکنند؟ فرمود: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است .. بایستی او را به عنوان قاضی و داور به پذیرند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام.» [ولایت فقیه (الخمینی)، ص: ۸۹].

طبق این روایت نیز، رجوع به قاضی جور ممنوع اعلام می‌شود ... پس اگر حضرت عمر جائر باشد و آثم و غادر و رجوع حضرت علی به وی رجوع به طاعت و افتادن در دام شیطان است، از سویی حضرت علی از سویی می‌گوید قاضی باید افضل‌ترین باشد اما از طرفی نزد شخصی می‌آید که ر نظر او حتی مسلمان هم نیست.. (البته از نظر علی ساخته ملای قزلباش)

ما پنهان نمی‌کنیم که در یک مرحله، در ابتداء، فاطمه و علی و عباس با ابوبکر درباره فدک مجادله کردند و استدلال ابوبکر را نپذیرفتند اما خیلی زود به اشتباه خود پی بردند و دیدند ابوبکر و بعد از او عمر، دارند به روش پیامبر حکومت می‌کنند.

و عمر، هنگامیکه اهل بیت گفتند: ما فدک را به روش رسول الله تقسیم می‌کنیم، مال را به آنها داد و دیگر از عمر چه می‌خواهید؟

اما اهل البیت باز خودشان آمدند که باز اختلاف داریم بین ما قضاوت کن!! چیزی که شیعه از درک آن عاجز است و تا عینک غلو را از چشم خود بردارد همچنان از درک آن عاجز خواهد ماند این است که علی و فاطمه معصوم نبودند آیا ندیدید در همین مجلس عباس عموی علی چگونه با عصبانیت علی را با کلماتی نا مناسب وصف می‌کند؟!!

اصلاً عمر کلمات را از عباس عاریت گرفته که شما در بین خود که نه!! به ما هم همین برچسب‌ها را می‌زدید! و در روایت بخاری ح ۴۰۳۳ آمده که حضرت علی علیه السلام نیز عباس را سب کرد «فَاسْتَبَّ عَلِيٌّ وَعَبَّاسٌ» «پس علی و عباس همدیگر را دشنام دادند».

بعد اگر حدیث را از ما نقل می‌کنید خب عباس هم صریحاً به علی گفت دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن. و حضرت علی هم عموی خود را ناسزا گفت (که الفاظش در روایت ذکر نشده).

حالا ما مثل شما این کلمات را دلیل بگیریم که عباس عموی علی بود و علی عباس را آزار داد و پیامبر فرمود که عمو جای پدر است آیا پس نتیجه بگیریم که علی با آزار عباس مردی را که بمنزله پدرش بود را آزار داده و پس یعنی رسول الله را آزار داده؟؟؟!

با این روش باور نمی‌کنم که شیعه راه را پیدا کند!

در ضمن خود حضرت علی علیه السلام در مورد این آیه:

دکتر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی از مجتهدین شیعه، در مورد صفات قاضی می‌نویسد: «شرایط ویژه قاضی که در کتب فقه و حدیث بیان شده است بقرار زیر است.

بالغ بودن - عاقل بودن، عدالت، اجتهاد مطلق، مرد بودن، مسلمان راستین بودن - حلال زاده بودن، دارای نیروی ضبط و حافظه قابل اطمینان داشتن و فراموشی و نسیان نداشتن، بی‌نا بودن و کور نبودن، قدرت بر کتابت و نوشتن داشتن و در صورت امکان داناترین اهل بلد و منطقه در این زمینه بودن».

(مجله درس‌هایی از مکتب اسلام ص ۳۶، اردیبهشت ۱۳۶۰، شماره ۲، عنوان مقاله: «ضرورت انقلاب فرهنگی و تحول اداری در برنامه های آموزشی و اداری حوزه‌های علمیه، دکتر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، که خود حقوق اسلامی خوانده است».

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ وَ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿۳۳﴾ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۳۴﴾﴾ [الزمر: ۳۲-۳۳].

یعنی: «چه کسی ستمگرتر از آن کسی که بر خدا دروغ می‌بندد و راستی و حقیقت را که (پیامبر) نزد او آورد، تکذیب می‌کند؟ آیا منزل و جایگاه کافران در دوزخ نخواهد بود؟ و کسی که با راستی و صداقت آمد (منظور پیامبر ﷺ)، و کسی که او را تصدیق داشته (منظور ابوبکر صدیق)، آنان همان پرهیزگاران واقعی هستند».

می‌فرماید: مراد از ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ رسول خداست و مراد از ﴿صَدَّقَ بِهِ﴾ ابوبکر صدیق است که او را تصدیق نمود.^۱

چگونه ممکن است خلاف سخن خود که در تفسیر آیه قرآن عرض کرده حضرت صدیق را کاذب بدانند! (هذا بهتان عظیم)

و در مورد این روایت چه می‌گویید؟ عروه بن عبدالله از امام باقر درباره تذهیب شمشیر با طلا پرسید: آیا درست است؟ فرمود: هیچ اشکالی ندارد، زیرا ابوبکر صدیق، شمشیرش را با طلا تذهیب کرده بود.. عروه می‌گوید: گفتم: تو می‌گویی: صدیق؟! فرمود: آری! صدیق! و هر کس به او صدیق نگوید، سخن خدا را در دنیا و آخرت، تصدیق نکرده است! یا خدا در دنیا و آخرت سخنش را تصدیق نمی‌کند!^۲

و «بحرانی» نیز در تفسیر خود از علی بن ابراهیم روایت کرده که گفت: «پدرم برایم از چند نفر بازگو کرده که آنها از ابی عبدالله شنیده‌اند که فرمود: زمانی که رسول خدا ﷺ با ابوبکر در غار بودند، به او گفت: ای ابوبکر! انگار من کشتی جعفر و یارانش را که بر آب دریا روان است، می‌بینم! همچنین انصار را می‌بینم که متواضعانه و با قلبی سرشار از محبت، به استقبال ما می‌آیند و جلوی درب خانه‌شان چشم به راه ما هستند! ابوبکر گفت: و تو آنها را می‌بینی یا رسول الله؟! فرمود: آری! ابوبکر گفت: آنها را به من نیز نشان بده! پس پیامبر ﷺ بر چشمانش دست کشید و آنها را دید و سپس فرمود: به راستی که تو صدیق هستی»^۳.

۱- تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ذیل همان آیه. و همچنین تفسیر آلوسی و تفسیر البحر و تفسیر رازی و در المنثور و ثعالبی و... و نه تنها حضرت علی علیه السلام بلکه ابوالعالیه و کلبی و جماعت مفسرین بر این عقیده هستند.

۲- كشف الغمة في معرفة الأئمة: ج ۲، ص ۱۴۷.

۳- البرهان، بحرانی: ج ۲، ص ۱۲۵.

می بینیم که هم محمد ﷺ و هم حضرت علی ﷺ و هم امام صادق ﷺ و امام باقر ﷺ، هر چهار نفر او را صدیق می دانستند!! چگونه ممکن است کسی بر خلاف سخن رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق ﷺ را کذاب بداند؟؟!

و اگر بگویید: حضرت علی ﷺ ابوبکر و عمر را به خاطر فدک دروغگو می پنداشت ... خود روایت شما را رسوا می کند...

آنجا که آمده: آیا می دانید که رسول الله فرمود انبیاء ارث نمی گذارند؟؟ گفتند: بله..... و من بین شما مانند عمل رسول الله عمل می کنم آیا اینطور نیست؟ گفتند بلی...

چرا سیدنا علی ﷺ او را تصدیق کرد؟؟ آیا عمل رسول خدا ﷺ بر اساس دروغ بود؟؟ اگر علی در ابوبکر این صفات را می بینید مشخص می شود که علی معصوم نیست (که به حق هم نیست) و خطا می کند، زیرا ابوبکر در مقابل طلب فاطمه (ع) به حدیث صحیح استناد می کند که خیل عظیمی از اصحاب روایتش کردند و در همین حدیث هم حضرت علی و عباس آن روایت را تأیید می کنند، پس دروغگو خواندن حضرت ابوبکر ﷺ آن هم در صورتی که خود آنها گواهی به صحت ادعایش می دهند نوعی سر در گمی است که از صاحت پاک آن حضرت ﷺ به دور است. ضمناً: چرا حرف های عباس در مورد علی را نمی بیند ولی در همان حدیث حرف های سوالی عمر بر علیه خودش را می بیند؟! یا تمام حدیث را قبول کنید یا ما را به حال خود مان بگذارید!.

۱- این روایت (ما ترکناه صدقه) در کتب شیعه هم ذکر شده، در کتاب کافی از امام باقر ﷺ روایت شده است: «قال رسول الله ﷺ: فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلۃ البدر، وإن العلماء ورثة الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما، ولكن أورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر». «رسول خدا ﷺ فرمود: برتری عالم به عابد، همچون برتری ماه بر سایر ستاره های شب بدر است، و همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و پیامبران هرگز نه دیناری و نه درهمی از خود به ارث نمی گذارند، بلکه علم را بر جای می گذارند. پس هرکس از آن گرفت، استفاده فراوانی برده است». [اصول کافی، کلینی: ج ۱، ص ۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم المتعلم]. و از امام صادق ﷺ روایت شده: «إن العلماء ورثة الأنبیاء، وذلك أن الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما، وإنما أورثوا أحادیث من أحادیثهم». «همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و اینکه آنها، هرگز درهم و دینار را بر جای نمی گذارند، بلکه احادیثی از احادیث خود را به ارث وامی گذارند». [کافی: ج ۱، ص ۳۲، باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء]. و خمینی در مورد این حدیث می گوید: (الحديث صحيح) و حتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحديث/ الحكومة الإسلامية للإمام الخميني ص (۹۳). پس اگر حضرت ابوبکر ﷺ نسبت به روایت ما ترکناه صدقه دروغ گفته باشد امام باقر و امام صادق ﷺ هم دروغگو هستند (نعوذ بالله!).

امیدارم این شبهه را دیگر مطرح نکنید و عرض خود نبرید و زحمت ما روا مدارید!

شبهه: شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفایت:

طبق نظر عالمان اهل سنت، دادن دختر به کسی که شراب خمر است جایز نیست شراب خمر نمی‌تواند با دختر مسلمان کفو باشد و کسی که این کار را انجام دهد، در حقیقت قطع رحم کرده است.

عبد الرزاق صنعانی که استاد بخاری محسوب می‌شود در المصنف می‌نویسد:

عمر بن خطاب در سفر همراه مردی روزه دار بود، موقع افطار، مرد از مشک عمر که در آن شراب بود و شتر آن را تکان داده بود نوشید و مست شد! عمر او را حد زد! آن مرد گفت: من از مشک تو نوشیدم!

عمر در پاسخ گفت: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم!

ابن عبد ربه در عقد الفرید می‌نویسد:

شعبی گفته است که بیابانگردی، از مشک عمر نوشید و مست شد، و عمر او را حد زد، و حد زدن او به خاطر مست شدن بود و نه به خاطر نوشیدن شراب!

حال پرسش ما از برادران اهل سنت این است اگر خلیفه دوم شراب خمر نبوده، شراب در مشک او چه می‌کرده است؟ احتمالاً چون این شخص مشک خلیفه را خالی کرده، بر او حد جاری شده است. همان طور که ملاحظه کردید، ما این روایات را از منابع اهل سنت نقل کردیم نه از منابع شیعه، لذا این اهل سنت هستند که باید پاسخگوی این مسائل باشند.

جواب:

قبل از سخن در مورد این روایت باید گفت: این ماجرا از دو طریق نقل شده.

طریق اول: از طرف سعید بن ذی لعوه می‌باشد که مجهول الحال است و امام بخاری در مورد خود و روایتش می‌گوید: «سعید بن ذی لعوه عن عمر في النبيذ يخالف الناس في حديثه، لا يعرف».

طریق دوم از سمت حسان بن مخارق است که او نیز مستور است و آلبانی در موردش می‌گوید: «حسان بن مخارق، فهو مستور لم يوثقه أحد غير ابن حبان».

گذشته از این هر دو راوی نام آن شخص اعرابی را ذکر نکرده‌اند و این نیز خود بر جرح روایت می‌افزاید.

و اما متن روایت:

باید پرسید: از کجای این روایت شراب خواری حضرت عمر رضی الله عنه (خاکم به دهان) ثابت می‌شود؟؟

حضرت عمر رضی الله عنه خودش را که مست شد! حد می زند، آنوقت خودش شراب خوار است؟؟!!!
آن هم عمری که به خاطر مست شدن، پرسش را آنقدر تازیانه می زند که در زیر آن بمیرد؟؟!
خداوند می فرماید:

﴿لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ
الْكَاذِبُونَ﴾ [النور: ۱۳].

«چرا نمی بایست آنان چهار شاهد حاضر را بیاورند تا بر سخن ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین
گواهانی را حاضر نمی آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند».
پس ای دروغگو! کجاست آن ۴ شاهد تو؟؟ آقای مثلاً آیت الله! اگر عمر خودش شراب خمر
بود! که آن مرد عرب، شاکمی می شد و استدلالی چون استدلال شما را می کرد!
وانگهی در متن روایت، آن شربت را نیبذ^۲ گفته اند ولی آقای قزوینی با کمال پر رویی در ترجمه
آن کلمه عامیانه شراب را به کار برده اند.
و اما نیبذ: از روایات صحیح ثابت است که خوردن نیبذ نه تنها حرام و مکروه نیست بلکه
شریبتی است که خود پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نوشیده اند و همینطور دیگر صحابه از جمله ابن عباس رضی الله عنهما.
و ابن مسعود نیز آن را حلال دانسته است.

اما در این حلت اختلافاتی وجود دارد و قول اجماع آن است که خوردن نیبذ حرام نیست ولی
اگر این خوردن به حدی باشد که باعث مست شدن باشد، آن وقت حد بر آن شخص جاری
می شود، همانطور که استفاده تریاک به اندازه نیازداری^۳ چون ضرری ندارد، اشکالی ندارد ولی
اگر استفاده از آن به اندازه ای باشد که موجب زیانمایی بر بدن گردد حرام و گناه است. ولی در مورد
خمر اینگونه نیست و ذره ای از آن حرام و مستوجب حد است، حتی اگر ذره ای از آن را با چیزی

۱- البته بعضی با استدلال به چندی از روایات معتقدند که پرسش در زیر تازیانه نمرود و بعد از آن ماجرا چندی زنده
بود و بعضی هم به کل ماجرای تازیانه را نفی می کنند و می گویند: تنها سیلی بر صورت فرزندش زده و بس
چونکه قبلاً حد او جاری شده بود!! .. و الله اعلم

۲- «نیبذ» عبارت از این بوده که مقداری خرما یا کشمش را در ظرفی که مقداری آب در آن بود می ریختند و چند
روزی می گذاشتند، و سپس می نوشیدند گرچه رسماً شراب نبود، ولی بر اثر گرمی هوا مواد قندی آن تبدیل به
الکل خفیفی می شد. (تفسیر نمونه مکارم شیرازی).

۳- مانند داروی استامینوفن کدئین که بسیار رایج و مشهور است. و همینطور فنتانیل که نوعی مسکن است!.

خلط کنند نیز حرام است. این ادعای ما شبیه سخن عالم شیعی، " شیخ محمد حسن نجفی " است که در جواهر الکلام^۱ می‌گوید:

(به اختصار) در خمر کم و زیادش فرق نمی‌کند اگر یک جرعه از خمر هم بنوشد حد می‌خورد اما در نبیذ این جور نیست باید سکرآور باشد به قدری بخورد که مست بشود تا حد واجب شود و ما دیروز عبارت مرحوم صدوق را که قائل به تفصیل بود مطرح کردیم. و روایتی نیز به این شکل نزد اهل تشیع موجود است: صحیح‌های ابی الصباح کنانی^۲ «عن ابی عبدالله علیه السلام» از امام سوال کردم چه نظر می‌دهید، اگر شارب نبیذ را دستگیرش کردند اما با خوردن نبیذ مست نشده بود. حکم چیست؟ (أیجلد قال لا) امام فرمود نه حد نمی‌خورد.

و دکتر سید سابق در کتاب فقه السنه خود به نقل از بدایة المجتهد ابن رشد اینگونه می‌نویسد:
و اتفاق کرده‌اند بر اینکه «نبیذ» خوردن مادامی که شدت طرب و مستی «خمر» در آن پدید نیاید حلال است چه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فانتبذوا، وکل مسکر حرام» «از نبیذ استفاده کنید ولی هر چیزی که مست کننده باشد حرام است».

و ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله «نبیذ» می‌ساخت و آب میوه می‌گرفت و در روزهای دوم و سوم آن را می‌ریخت. و درباره دو مسئله با هم اختلاف کرده‌اند، یکی درباره ظروفی که در آنها «نبیذ» ساخته می‌شود و بعمل می‌آید. و دوم درباره ساختن «نبیذ» از دو چیز مانند دو نوع خرما «بسر» و «رطب» و «خرما» و مویز^۳.

بعد از این دو قول از دو عالم از دو فرقه، به جواب حضرت عمر توجه کنید که در جواب جبهه‌گیری مرد عرب می‌گوید: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم. (نه به خاطر نبیذ خوردن) پس اگر نبیذ حرام بود آن اعرابی جبهه نمی‌گرفت و حضرت عمر چنین استدلال نمی‌کرد.
ضمناً اگر نبیذ حکم خمر را داشت پس باید کسی که از آن استفاده کند فاسق محسوب شود و سخنانش را ترک گفت ولی می‌بینیم که یکی از بزرگ‌ترین راویان اهل تشیع نبیذ می‌نوشیده ولی نه تنها جرح نشده بلکه بر سر او هزاران مدحها می‌نهند.

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، جلد ۴۱ ص ۴۵۰ به بعد. انتشارات اسلامیة تهران.

۲- وسائل الشیعة الحر العاملی: ج ۲۸، ص ۲۲۴، باب ۴ از ابواب حد مسکر، ح ۴.

۳- بسر: غوره خرما / رطب: خرماي تازه / تمر: خرما / مویز: انگور خشك شده.

این راوی که ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار باشد. در کتب رجال اهل تشیع از او به عنوان اجلای اصحاب امامیه یاد شده. او کسی است که صدوق گواهی به عدالت او داده و نجاشی او را از بهترین اصحاب امامیه می‌داند و از امام رضا علیه السلام روایت می‌کنند که او گفت: «أبو حمزة الثمالي في زمانه كلقمان في زمانه» ابو حمزه ثمالی در زمانش مانند «لقمان» در زمان خودش است!!! و همینطور از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که گفت: «أبو حمزة في زمانه، مثل سلمان في زمانه» «ابو حمزه در زمانش مانند سلمان فارسی در زمان خودش است!!!» و اما همین شخصی که شخصیتی همچون زراره و هشام در نزد اهل تشیع است نبیذ می‌نوشیده و استفاده می‌کرده است!!!

حال می‌پرسیم اگر شما نبیذ را همچون خمر می‌دانید پس باید ابوحمزه به علت فسق، جرح می‌شد و نه این همه مدح!!! چرا در سخن خود صادق نیستید؟؟؟
شیخ طوسی در مورد نبیذ می‌گوید:

«ولا بأس بشرب النبيذ غير المسكر، وهو أن ينقع التمر أو الزبيب ثم يشر به وهو حلوق قبل أن يتغير»^۱.

و اما روایاتی که حلال بودن نبیذ را می‌رساند:

احمد از بکر بن عبدالله روایت نموده، که اعرابی به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: چرا آل معاویه شربت آب و عسل می‌دهند، و آل فلان شیر می‌دهند، و شما شربت نبیذ می‌دهید؟ آیا این بر اثر بخل تان است، یا نیازمندی دارید؟ ابن عباس پاسخ داد: نه ما بخیل هستیم و نه هم نیازمندی داریم، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی که اسامه بن زید نیز در عقبش سوار بود، آمد و نوشیدنی خواست و ما از این - یعنی شربت نبیذ - به او دادیم، و او از آن نوشید و گفت: «خوب کردید، اینطور بسازید!»^۲.

از جعفر بن تمام روایت است، که گفت: مردی نزد ابن عباس رضی الله عنهما آمد و گفت: درباره این آب کشمش که برای مردم می‌دهید چه فکر می‌کنی؟ آیا این سنتی است، که از آن پیروی می‌کنید، یا اینکه این را از شیر و عسل بر خود آسانتر (ارزاتر) می‌بینید؟ ابن عباس گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد عباس در حالی آمد که وی به مردم نوشیدنی می‌داد، و گفت: «به من نوشیدنی بده، آن گاه عباس کاسه‌های بزرگی از نبیذ را خواست، و کاسه ای از آن‌ها را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله داد و او نوشید، و گفت: «خوب

۱- النهایة طوسی: ص ۵۹۲، ناشر: انتشارات قدس محمدی - قم.

۲- ابن کثیر با دو سند صحیح آن را روایت کرده است. البدایة والنهایة: ج ۵، ص ۲۱۱.

کردید، اینطور بسازید!» ابن عباس می‌گوید: بنابراین خوشم نمی‌آید که این شربت نبیذ برایم به شربت عسل و شیر تبدیل شود، البته به خاطر قول رسول خدا ﷺ: «خوب کردید اینطور بسازید»^۱.

در تفسیر عیاشی (از تفاسیر شیعه) از ابی الصباح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: من از آن جناب از «نبیذ» و «خمر» پرسیدم که آیا هر دو به یک منزلت و هر دو حرامند؟ فرمود: نه، نبیذ به منزله خمر نیست، زیرا خدای تعالی خمر را حرام کرده چه کم باشد و چه زیاد، کما اینکه میته و خون و گوشت خوک کم و زیادش را حرام نموده، و رسول الله صلی الله علیه و آله از هر مشروبی مسکرش را تحریم کرده، و البته هر چه را که رسول الله صلی الله علیه و آله تحریم کند خدا تحریم کرده است.^۲

پس همانطور که خواندیم خمر کم و زیادش حرام است ولی نبیذ تا به مستی نرسد مشکلی ندارد. و مجلسی نیز در قسمتی از روایتی اینگونه می‌نویسد:

منافقی که در مجلس حضور داشت، به امام رضا علیه السلام گفت: بعضی از شیعیان و دوستان شما نبیذ می‌نوشند؟! حضرت فرمود: بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نیز چنین بودند.^۳

نتیجه: صحت این روایت در هاله‌ای از ابهام است و در صورت صحت نیز باید گفت، ثابت نیست که حضرت عمر از آن نبیذ برای نوشیدن استفاده کرده آن هم در صورتی که محمد صلی الله علیه و آله آن را حرام ندانسته بلکه از آن نوشیده است. پس از این روایت فقط و فقط کینه توزی اهل رفض مشهود است و لا غیر.

ضمناً: ما نیز می‌توانیم جوابی شبیه به جواب آقای قزوینی به ایشان بدهیم، اینگونه که بگویم: اگر حضرت عمر رضی الله عنه شارب خمر بود به هیچ وجه ممکن نبود، حضرت علی علیه السلام دخترش را به او بدهد، پس شکی نیست که آن حضرت رضی الله عنه خلاف سنت و سیرت عمل نکرده‌اند و به همین دلیل نیز حضرت علی علیه السلام راضی به این وصلت شده‌اند.

شبهه: بدعت‌گذار با دختر عقیفه، کفو نیست:

طبق نظر عالمان اهل سنت، بدعت‌گذار در دین، با دختر مسلمان و عقیفه، کفو نیست و نمی‌تواند با او ازدواج کند.

۱- طبقات ابن سعد: ج ۴ ص ۲۵ - ۲۶ البته در این روایت ضعف مشاهده می‌شود.

۲- تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۳۴۰ ح ۱۸۴. به نقل از تفسیر المیزان.

۳- بحارالانوار: ج ۲۷، ح ۱۲.

از طرف دیگر، بدعت‌های خلیفه دوم در کتاب‌های اهل سنت و حتی در صحیح بخاری و مسلم که از صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت پس از قرآن هستند، به صورت گسترده نقل شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

از عبد الرحمن بن عبد القاری روایت شده است که گفت: همراه با عمر در شبی از شب‌های ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم که به صورت پراکنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می‌خوانند!

عمر گفت: به نظر من باید اگر همه را پشت سر یک امام جمع کنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

شبی دیگر با او به مسجد رفتیم، مردم همگی پشت سر یک نفر نماز می‌خواندند. عمر گفت این کار خوب بدعتی است! و عبادت در آخر شب، بهتر از این است که اول شب عبادت کرده و آخر شب بخوابند.

بدعت‌های که خلیفه دوم در اسلام بنیان‌گذار آن بوده، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، طالبین می‌توانند به کتاب النص والاجتهاد مراجعه کنند. مرحوم شرف الدین در این کتاب موارد متعددی از بدعت‌های خلفا را از منابع اهل سنت نقل کرده است.

جواب:

سال‌های سال است که بزرگانی چون ابن تیمیه و امام ذهبی و... به این شبهه زنگ زده شیعیان جواب گفته‌اند ولی به روی مبارک نیاورده و باز هم طوطی وار آن را مطرح می‌کنند.

مختصر جوابی که در مورد تراویح می‌توان عرضه کرد این است که:

۱- خود حضرت رسول اکرم ﷺ اولین شخصی بوده‌اند که نماز تراویح را خوانده^۱ و کار کسانی را که اینچنین کرده‌اند تایید کرده است.

امام بخاری رحمته الله در صحیح خودشان حدیث ۲۰۱۲ از ام المومنین عایشه نقل می‌کند که فرمودند: رسول خدا ﷺ یک بار در نیمه‌های شب (رمضان) از خانه بیرون شد و در مسجد شروع به خواندن نماز کرد. گروهی از مردم به ایشان اقتدا کردند و با یکدیگر در این مورد سخن گفتند و شب بعد عده زیادی جمع شدند و پشت سر آن حضرت ﷺ نماز خواندند. و در شب سوم جمعیت زیادتری جمع شدند و در شب چهارم کار بجایی رسید که نمازگزاران داخل مسجد جا نمی‌شدند

۱- المغنی ابن قدامه: ج ۲، ص ۱۶۶.

ولی رسول خدا به مسجد رفت تا این که وقت نماز فجر رسید. و بعد از نماز رو به مردم کرد و گفت: من از این که شما جمع شده بودید بی خبر نبودم ولی بیم آن می‌رفت که این نماز بر شما فرض گردد و آن گاه نتوانید از عهده‌ی آن برآید. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: بعد از آن تا روزی که رسول خدا چشم از جهان فرو بست قضیه به همین منوال بود. (یعنی نماز تراویح، با جماعت خوانده می‌شد و حکمش نسخ نشده بود).

و همچنین ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه شب از شب‌های لیلۃ القدر در ماه رمضان نماز نوافل را با ما با جماعت خوانده است^۱ و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله با ابن عباس نماز تهجد را با جماعت خوانده است.^۲

و ابویعلی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابن بی کعب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، امشب چیزی انجام دادم - البته در رمضان - پرسید: «آن چیست ای ابی؟» گفت: زنانی در منزلم گفتند: نمی‌توانیم قرآن بخوانیم، بنابراین پشت سر تو نماز می‌گزاریم، افزود: بنابراین برایشان هشت رکعت نماز خواندم و وتر هم به جای آوردم، پیامبر صلی الله علیه و آله بدان رضایت نشان داد و چیزی نگفت.^۳

پس ثابت شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز تراویح را به جا آورده‌اند و همینطور بر عمل ابن ابی کعب خورده نگرفته و نسبت به آن رضایت نشان دادند.

۲- حضرت علی رضی الله عنه جدای از اینکه پشت سر آنها نماز تراویح را ادا می‌کردند، به همین شکل در مدت خلافت خودشان به آن پایبند بودند و آن را بر پا می‌داشتند و «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: مَرَّ عَلِيٌّ رضی الله عنه عَلَى الْمَسَاجِدِ، وَفِيهَا الْقُنَادِيلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: نَوَّرَ اللَّهُ عَلَى عُمَرَ قَبْرَهُ كَمَا نَوَّرَ عَلَيْنَا مَسَاجِدَنَا». یعنی: «از اسماعیل بن زیاد روایت است که گفت: وقتی علی بن ابی طالب در ماه رمضان بر مساجد عبور می‌کرد که در آنها چراغ روشن می‌شد می‌فرمود: الله سبحانه و تعالی قبر عمر را روشن و نورانی گرداند همان‌گونه که مساجد ما را نورانی و روشن کرد».

۱- ابوداود حدیث ۱۳۷۵ باب قیام شهر رمضان، ص ۲۱۴ و الترمذی: حدیث ۸۰۶، باب ماجاء فی قیام شهر رمضان وقال هذا حدیث حسن، ص ۱۹۷ و نسائی حدیث ۱۶۰۵ باب قیام شهر رمضان، ص ۲۶۵ و ابن ماجه حدیث ۱۳۲۷ باب ما جاء فی قیام شهر رمضان، ص ۲۳۵.

۲- بخاری: ج ۱، ص ۹۵، کتاب الاذان، باب یقوم عن یمین الامام بحذانه.

۳- هیشمی: ۲/۷۴، می‌گوید: این را ابویعلی و طبرانی به مانند آن در الأوسط روایت نموده‌اند، و اسناد آن حسن است.

۴- تاریخ دمشق: ج ۴۴، ص ۲۸۰، اسد الغابة: ج ۱، ص ۸۲۸.

و ابن شاهین از ابواسحاق همدانی روایت نموده، که گفت: علی ابن ابی طالب علیه السلام در نخستین شب رمضان بیرون رفت: و دید که چراغها روشن است و می درخشد و کتاب خداوند تلاوت می شود، فرمود: ای ابن خطاب! خداوند در قبرت نور و روشنایی بیاورد، چنانکه مساجد خداوند تعالی را به قرآن منور و روشن ساختی^۱.

و خطیب این را در امالی خود از ابواسحاق همدانی، و ابن عساکر از اسماعیل بن زیاد به معنای آن به اختصار، روایت کرده‌اند. چنانکه در منتخب الکنز (۴/۳۸۷) آمده است^۲.
شیخ الاسلام نیز می‌فرمایند^۳:

و اگر نماز تراویح بدعت بود هر آینه علی آنرا در کوفه باطل می‌کرد. بلکه از علی روایت شده که گفت خدا قبر عمر را نورانی کند چنانچه مساجد ما را بر ما نورانی کرد. و از عبدالرحمن السلمی روایت شده که علی قراء را در ماه رمضان طلبید و امر کرد مردی از ایشان با مردم بیست رکعت نماز بخواند و علی وتر را با ایشان می‌خواند^۴ و از عرفجه ثقفی روایت شده که علی بن ابی طالب به قیام ماه رمضان امر می‌کرد و برای مردان امامی و برای زنان امامی قرار می‌داد و من امام زنان بودم^۵.

۳- حتی در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر علیه السلام قبل از اقدام حضرت علیه السلام نماز تراویح به جماعت خوانده می‌شد و این از روایتی که آقای قزوینی به آن استناد می‌کنند کاملاً مشهود است. چنانکه آقای قزوینی آن را اینگونه نقل کرده‌اند:

از عبد الرحمن بن عبدالقاری روایت شده است که گفت: همراه با عمر در شبی از شبهای ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم که به صورت پراکنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می‌خوانند عمر گفت: به نظر من اگر همه را پشت سر یک امام جمع کنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

۱- این چنین در الکنز (۴/۲۸۴) آمده است.

۲- به نقل از حیات الصحابة.

۳- به نقل از منهاج الاعتدال.

۴- سنن الکبری بیهقی: ج ۲، ص ۴۹۶.

۵- سنن الکبری بیهقی: ج ۲ ص ۴۹۴ ناشر: دار الفکر و در کنز العمال: ح ۲۳۴۷۸.

ملاحظه کردید که در همان موقع نیز عده‌ای از اصحاب نماز تراویح را به جماعت می‌خواندند ولی فقط خدا می‌داند که شیعه به کجا می‌رود!

شیعه از این ناراحت است که حضرت عمر دو دستگی که بین اصحاب بوده را از بین برده و هر دو گروه (فرادا خوان و به جماعت خوان) را پشت سر یک امام گرد آورده و به آنها نظم بخشیده است! بعد از این سه بند که گذشت بر خواننده آشکار می‌شود که به جماعت خواندن نماز نافله از سیرت حضرت رسول ﷺ ثابت است و سخن حضرت عمر رضی الله عنه که این نماز را بدعت حسنه‌ای خواندند به معنی ضلالت و گمراهی نیست بلکه خود کلمه بدعت در زبان عرب به معنی چیز نو و جدید است و حضرت عمر رضی الله عنه نیز از نو عملی را استوار گردانید که حضرت رسول ﷺ به خاطر ترس از فرض شدن آن عمل بر امتش آن را ادامه ندادند. و ضمناً هیچ کدام از اصحاب نیز با آن مخالفت نکردند و همه به آن عمل کردند. و در صحیح مسلم آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند:

«مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْءٌ». «هرکس در اسلام سنت حسنه‌ای زنده کند، پاداش آن و پاداش هرکس به آن عمل کند، بدون این که چیزی از پاداششان کم شود، به او داده می‌شود».

و این موضوع در مورد نماز تراویح نیز صدق می‌کند و ثواب و اجرش به مجدد آن، یعنی سیدنا عمر رضی الله عنه نیز می‌رسد.

و البته گذشته از همه این بحثها، مشهور است که حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند:

«فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا»^۱.

«پس بر شما است (عمل به) سنت من و سنت خلفای راشدین المهدیین».

«حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدَرُ بَقَائِي فِيكُمْ فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ»^۲. «از حدیث بن یمان رضی الله عنه روایت شده که گفت: نزد نبی ﷺ نشسته بودیم که گفت: من نمی‌دانم که چقدر بین شما باقی می‌مانم پس به اشخاصی که بعد از من می‌آیند اقتدا کنید و اشاره کرد به ابی بکر و عمر».

۱- سنن ابو داوود: ح ۳۹۹۱، مسند امام احمد: ح ۱۶۵۲۲ و..

۲- سنن ترمذی: ح ۳۵۹۶، سنن ابن ماجه: ح ۹۴، فضائل الصحابة امام احمد: ح ۴۷۸ با سند صحیح.

آقای قزوینی می‌گوید: حضرت عمر بدعت گزار بود و به همین دلیل هم کفو با سیده ام کلثوم نیست!

می‌گوییم: بله، حضرت عمر بدعت‌گزار بود!! و از جمله بدعت‌های او نماز تراویح می‌باشد، معصیتی کبری و کفری صریح و واضح!! بدعتی که سی شب رمضان را ۶۰۰ رکعت نماز بگزارد و هزاران سجده کند! آیا ظلم و معصیتی بالاتر از این همه نماز خواندن و این همه سجده آوردن به درگاه خداوند وجود دارد؟؟؟؟! از همه بدتر اینکه حضرت علی علیه السلام هم مجبور بودند همراه آنها آن همه نماز را بخواند و مرتکب این معصیت کبری شوند! و همینطور در مدت خلافت خودشان مردم را به آن دعوت کنند!!

و یکی دیگر از بدعت‌های او آن است که مردم را از عبادت عظیم! و خیر بی‌حد! و ثواب لا منتهای متعه نهی کرد، عبادت و خیری که با یک بار متعه کردن مرتبه امام حسین حاصل می‌شود و از دو بار درجه امام حسن و از سه بار مرتبه حضرت علی و از چهار بار مرتبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله! آیا بدعتی بزرگ‌تر از این وجود دارد که مسلمانان را از انجام این کار پر فضیلت منع کنند؟ عملی که تا به آن حد سخت و دشوار بود که خود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه در طول عمر مبارک خودشان حتی یکبار هم نتوانستند به آن عمل کنند!

این بود شمه‌ای از بدعت‌های حضرت عمر رضی الله عنه که با انجام آنها باعث شد که مردم مرتکب گناه بسیار شوند، خصوصاً در ماه رمضان که ۶۰۰ رکعت نماز و ۱۲۲۰ بار سجده به درگاه خداوند بیاورند و با این سجده‌ها! (لابد) آتش جهنم را برای خود بخزند! (نعوذ بالله)

اما عجیب است که ایشان اشهد «ان علیاً ولی الله» و سجده بر مهر و قمه زنی و بر سر و مغر خود کوبیدن و را بدعت نمیدانند ولی نماز تراویح که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و آل و اصحاب کرام به آن عمل کردند را بدعت می‌دانند.

تنها در مورد اشهد «ان علیاً ولی الله» یک نکته را عرض می‌کنم و آنهم قول شیعی است که صدای او از دست این همه بدعت در آمده و می‌گوید:

ابن بابویه قمی: مفوضه که لعن و نفرین خداوند بر آنان شود، به وضع اخبار پرداخته و در اذان این الفاظ «محمد و آل محمد خیر البریه» (دو بار) و در بعضی روایات، «أشهد أن علیاً ولی

الله» (دو بار) را اضافه کرده‌اند. و بعضی از آنان بجای «أشهد أن علياً ولي الله، أشهد أن علياً أمير المؤمنين» (دو بار) را اضافه کرده‌اند.^۱

و یا شهید ثانی که می‌گوید: «ولا يجوز اعتقاد شرعية غير هذه» الفصول «في الأذان والإقامة كالشهاد بالولاية» لعلي عليه السلام^۲. «جایز نیست که ما اعتقاد داشته باشیم به مشروعیت غیر از این فصول (منظور شهادتین است) در اذان و اقامه، از جمله: گواهی دادن به ولایت علی عليه السلام!!»
در قرن ششم عالم شیعی، شیخ «عبدالجلیل قزوینی» نوشته است اولاً به مذهب شیعه اگرچه علی عليه السلام را نصّ و معصوم و بهتر از هر یک امت می‌دانند، مذهب ایشان چنین است که اگر کسی در میان فصول بانگ (اذان) نماز بعد از شهادتین گوید «أشهد أن علياً ولي الله» بانگ نماز باطل باشد و با سر باید گرفتن^۳ و نام «علی» در بانگ نماز بدعت است و به اعتقاد کردن آن معصیت و گوینده آن در لعنت و غضب خدای باشد.^۴

فکر کنم همین مختصر برای رسوا شدن آقای قزوینی و هم تیمی‌هایشان کافی باشد و در مورد دیگر تهمت‌هایی که شیعیان مغرض به آن حضرت ﷺ وارد کرده و می‌کنند، می‌توانید به کتب بسیاری که در جای جای آنها به این شبهات پرداخته‌اند مراجعه کنید و از جمله آن کتاب‌ها: کتاب سیمای صادق فاروق اعظم نوشته حاج عبدالله احمدیان (فصل نوزدهم) است و همچنین کتاب نقدی بر سیری در صحیحین از عبدالغنی شاهوزهی و همینطور منهج السنه شیخ الاسلام ابن تیمیه و

....

از همه اینها که بگذریم ما مجبور به جواب دادن به شبهات فوق نبودیم و می‌توانستیم به راحتی در این مورد (کفو نبودن) بگوییم:

تمام ادله‌های شما بر باد است چونکه ازدواج آن دو برای ما عیان و اظهر من الشمس و ادله‌های شما بی‌پایه و سست است. چونکه اگر حضرت عمر ﷺ (نعوذ بالله) شراب خوار و یا بدعت‌گزار و... بودند حضرت علی عليه السلام هیچ وقت حاضر نمیشد دختر و عزیزه خود و پاره تن حضرت فاطمه

۱- من لا يحضره الفقيه ابن بابويه قمی: ج ۱، ص ۲۹۰ باب في الأذان والإقامة وثواب المودنين چاپ دار الأضواء بيروت و به ج ۱، ص ۱۸۸ چاپ تهران مراجعه کنید.

۲- شرح اللمعة شهيد الثانی: ج ۱، ص ۵۷۳، تحقيق: سيد محمد كلانتر، منشورات جامعة النجف الدينية.

۳- منظور آن است که باید اذان یا اقامه را اعاده کند.

۴- التَّقْصُص، انتشارات انجمن آثار ملی، ص ۹۷.

علیه السلام را به ازدواج او در آورد. و بدون شک حضرت علی علیه السلام حضرت عمر رضی الله عنه را در شأن خانواده خود می دانسته که راضی به این وصلت شده اند.

البته همانطور که در ابتدای کتاب گفتیم آقای قزوینی به این روایت جعلی عمل می کنند که می گوید: هر چه موافق با اهل سنت بود را بگیری که حق در آن است (فخذ بخلافه فإن الحق فيه^۱) چنانچه از اما صادق علیه السلام نقل کرده اند که در مورد دو روایت متضاد گفتند: آنها را با روایات عامه (اهل سنت) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید^۲.

نکته: آقای قزوینی قصد داشتن با استفاده از بعضی روایات حضرت عمر رضی الله عنه را بدعت گزار و شراب خوار و... معرفی کند تا بگوید: غیر ممکن است با این اوصاف حضرت علی علیه السلام حاضر شده باشد دخترش را به چنین شخصی بدهد!

تعجب من از این است که چطور آقای قزوینی اینهمه خود را به دردر انداخته و یک راست نگفته اند: عمر مادر ام کلثم و همسر حضرت علی را به قتل رسانده! پس غیر ممکن است که حضرت علی راضی به این وصلت شود.

به راستی چرا این موضوع را پیش نکشیدند؟؟ جواب خیلی واضح است چون آقای قزوینی می داند که اگر این موضوع را مطرح کنند ملت می گویند: بحث هم سر همین است، یعنی ما می گوئیم حضرت عمر صدمه ای به حضرت فاطمه وارد نکرده و یکی از دلایل ما هم همین ازدواج است. والعجب از خدع و مکر اهل رفض!

۱- «محمد بن یعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أبي العباس وعبيد بن زرارة، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: كان رسول الله صلی الله علیه و آله يزيد في صلاته في شهر رمضان، إذا صلّى العتمة صلّى بعدها، فيقوم الناس خلفه فيدخل ويدعهم، ثم يخرج أيضاً فيجيئون ويقومون خلفه فيدخل ويدعهم مراراً. قال: وقال: لا تصلّ بعد العتمة في غير شهر رمضان. محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن يعقوب، مثله».

۱- علل الشرايع شيخ صدوق: ج ۲، ص ۵۳۱، و عيون أخبار الرضا: ۲/۲۴۹ و تهذيب الاحكام، شيخ طوسی: ج ۶، ص ۲۹۵ و وسائل الشیعة حر عاملی: ج ۲۷، ص ۱۱۶ / و فصول المهمة حر عاملی: ص ۵۷۵.

۲- وسائل الشیعة حر عاملی: ج ۲۷، ص ۱۱۸ الفصول المهمة حر عاملی: ص ۵۷۷.

۲: - «وإسناده عن علي بن حاتم، عن حميد بن زياد، عن عبدالله بن أحمد النهيكي، عن علي بن الحسن، عن محمد بن زياد، عن أبي خديجة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ إذا جاء شهر رمضان زاد في الصلاة، وأنا أزيد فزيدوا».

۳: «محمد بن يحيى قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام، فستل: هل يزداد في شهر رمضان في صلاة النوافل؟ فقال: نعم، قد كان رسول الله ﷺ يصلي بعد العتمة في مصلاه ويكثر، وكان الناس يجتمعون خلفه ليصلوا بصلاته، فإذا كثروا خلفه تركهم ودخل منزله، فإذا تفرق الناس عاد إلى مصلاه فصلى كما كان يصلي، فإذا كثرت الناس خلفه تركهم ودخل، وكان يصنع ذلك مراراً».

<http://www.ansaar.com/vb/showthread.php?t=80698>

شبهه: محور هشتم: ازدواج با تهدید و زور گویی:

در کتاب‌های شیعه نیز روایاتی در این باب وجود دارد، اما با بررسی تک تک آن‌ها متوجه خواهیم شد که این روایات نه تنها روابط دوستانه میان امیر مؤمنان علیه السلام با عمر بن خطاب را ثابت نمی‌کند، بلکه نشان‌دهنده روابط زور مدارانه و رسیدن به اهداف از راه توسل به زور می‌باشد.

دو عالم از اهل سنت، طبرانی و هیثمی می‌نویسند: بعد از آن که امام علی علیه السلام با عقیل، عباس و امام حسن مشورت کرد، عقیل مخالفت و به امام علی علیه السلام اعتراض کرد و گفت اگر این کار را انجام دهی، چنین و چنان می‌شود. امام علی علیه السلام به عباس فرمود:

«والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أحر جته إلى ما ترى». «به خدا سوگند! در سخن او

خیری نبود، بلکه ترس از تازیانه عمر او را به آن چه می‌بینی واداشته است».

و نیز هیثمی و طبرانی نوشته‌اند که وقتی عمر از مخالفت عقیل با خبر شد، گفت:

«و یح عقیل، سفیه أحمق». «وای بر عقیل، او سفیه و احمق شده است»^۱.

جواب:

سه خیانت در مورد این روایت انجام داده‌اند.

۱- روایت را نصفه نقل کرده‌اند و با نقل کل روایت که در پایان خواهد آمد ایشان رسوا خواهند شد.

۱- آقای قزوینی این بندی که جوابش خواهد گذشت را از این مقاله حذف کرده‌اند، و ما آن را از مقاله دیگر ایشان نقل کرده‌ایم... ظاهراً خودشان به پوچی آن پی بردند.

۲- خواننده را به اشتباه انداخته‌اند. آنجا که می‌گویند، حضرت علی فرمود: بخدا در سخن او خیری نبود.

خواننده گمان می‌برد که در سخن حضرت عمر رضی الله عنه خیری نبوده است، بلکه حقیقت ماجرا و روایت اینگونه است که این سخن حضرت علی رضی الله عنه در مورد سخنان برادرش است و اصلاً حضرت عمر رضی الله عنه تکلم نکرده بودند که در مورد کلامش نظری داده شود.

۳- در ترجمه متن نیز خیانتی کرده‌اند، آنجا که می‌نویسند: بلکه ترس از تازیانه عمر او را به آن چه می‌بینی واداشته است.

ایشان کلمه «دره» را در این قسمت به تازیانه معنی کرده‌اند در صورتی که دِرَّةٌ عُمَرُ به معنی خیر و خوبی عمر می‌باشد همانطور وقتی که می‌گوییم: «لله دِرَّةٌ»: خوبیهای او از خداست یا «لا دِرَّةٌ دِرَّةٌ»: خیر او زیاد نشود... دِرَّةٌ را به خیر و خوبی ترجمه می‌کنیم و نه به تازیانه!!

گذشته از معنی کلمه «دِرَّةٌ» از مضمون روایت نیز هیچ نشانه‌ای از جبر و زور بر نمی‌آید. چونکه: تمام این حرف‌ها در جلو همه (علی و عمر و عقیل و...) گفته می‌شد. پس اگر «دره» را به معنی تازیانه بگیریم بسیار عجیب است که حضرت عمر چنین سخنی را بی جواب بگزارند!! و چطور می‌شود از یک طرف ترس و جبر باشد و از یک طرف حضرت علی علناً بگوید: من چون می‌ترسم راضی به این ازدواج می‌شوم؟!!

مانند این است که یکی از علمای اهل سنت را در تلویزیون دعوت کنند، بیننده‌ای زنگ بزند و بگوید: چرا اهل سنت با ولایت فقیه مخالف است و آیا شما ولایت فقیه را نوعی استبداد و دیکتاتوری می‌دانید؟! بعد عالم سنی بگوید: من چون از ولایت فقیه می‌ترسم نمی‌توانم به این سوالات جواب صریح بدهم و چون می‌ترسم می‌گویم که ما با ولایت فقیه مشکلی نداریم!!!!

و همینطور سخن حضرت عمر رضی الله عنه خطاب به عقیل نیز به منزله شوخی و مزاح است زیر ایشان قبل از این سخن می‌خندند و در حین خنده و خوشحالی می‌گویند: عقیل احمق و سفیه شده است. و اما متن روایت و رسوایی مدعی:

«أسلم مولى عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقبلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقیل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمى في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضى يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه

نصيحة ولكن درة عمر أخرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول: كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي. فضحك عمر وقال: ويح عقيل سفيه أحق».

هیشمی گوید: «رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح»^۱.

ترجمه: «اسلم غلام عمر می گوید: عمر رضی الله عنه علی رضی الله عنه را فرا خواند، سپس علی به صغه آمد و عباس و عقیل و حسین آن جا بودند پس علی با آنان (در مورد خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه) مشورت کرد. عقیل خشمگین شد و (خطاب به برادرش حضرت علی رضی الله عنه) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوری را در کارت ایجاد کرده، به خدا اگر انجام دهی چنین و چنان می شود و هر چیزی قدر و اندازه خودش را دارد. حضرت علی رضی الله عنه رو به عباس رضی الله عنه می کنند و می فرمایند: به خدا سوگند که آنچه عقیل می گفت خیرخواهی نبود و بلکه این صلاحیت و خیر و خوبی (دُرّه) عمر بود که باعث این عمل شد و این رغبتی نیست که تو (ای عقیل) نشان می دهی.

بلکه عمر به من خیر داد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر سبب و نسبی روز قیامت از بین می رود الا سبب و نسب من.

پس سیدنا عمر رضی الله عنه خندید و گفت: وای عقیل نادان و کم عقل است».

شبهه: مرحوم کلینی در کتاب کافی این روایات را نقل می کند:

۱- هشام بن سالم از امام صادق رضی الله عنه نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که عمر بن الخطاب از امّ کلثوم خواستگاری کرد، امیر مؤمنان به او فرمود: امّ کلثوم خردسال است. امام صادق می فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زادهات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه ام زد، قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما نمی گذارم، مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به به نزد امیر مؤمنان رضی الله عنه آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.

۱- مجمع الزوائد هیشمی: ج ۴، ص ۲۷۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، و المعجم الکبیر طبرانی: ج ۳ ص ۴۴ ح ۲۶۳۳، دار إحياء التراث العربی.

جواب:

اولاً: بهبودی (محقق "الکافی") این روایت را ضعیف می‌داند.

دوماً: در روایات شیعی ماجرای طولانی نقل شده که در کل متضاد این ادعا است:

مجتهد شیعی، مولوی دلدار علی در عماد الاسلام می‌نویسد که در کتب امامیه^۱ مروی است: حق تعالی به پیغمبر خود امر فرمود که در مسجد نبوی دروازه‌های خانه‌های صحابه هر قدر که هستند همه بسته شوند، به جز دروازه خانه علی. بعد از چند روز حضرت عباس عم نبی ﷺ عرض کرد: یا رسول الله دعا کن که دروازه خانه من در مسجد گشاده شود. آنحضرت ﷺ فرمود: این امر ممکن نیست. حضرت عباس عرض کرد که برای میزاب من دعا کن. این درخواست حضرت عباس باجابت رسید و آنحضرت بدست مبارک خود میزاب حضرت عباس را بر سقف خانه نصب کرد آن میزاب تا سه سال در زمانه ی خلافت حضرت عمر قائم بود روزی آب ازان میزاب میریخت که بر لباس حضرت عمر ریخت! پس او امر کرد که این میزاب از جای خود برکنده شود و به نهایت غیظ و غضب گفت:

اگر کسی این میزاب را باز اینجا قائم کند گردنش را می‌زنم!! حضرت عباس در آن وقت بیمار بود لیکن در همان حالت بر فرزندان خود تکیه کرده بخدمت حضرت علی آمد و فریاد کرد که مرا دو چشم بود یک رسول خدا و دیگری ذات تو. یک چشم من به حکم الهی رفت و یک باقی است. من نمی‌دانستم که در حیات تو بر من این چنین ظلم خواهد شد؟ حضرت علی فرمود: ای عم بزرگوار به خانه خود به آرامی بنشین و ببین که من چه‌ها می‌کنم!!

«ثم نادي يا قنبر! علي بذی الفقار فتقلده ثم خرج إلى المسجد والناس حوله وقال: يا قنبر! اصعد ورد الميزاب إلى مكانه فصعد قنبر فرده إلى موضعه وقال علي: وحق صاحب هذا القبر والمنبر لئن قلعه قالع لأضربن عنقه وعنق الأمر له بذلك ولأصلبنها في الشمس حتى ينفذ. فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فنهض ودخل المسجد ونظر إلى الميزاب وهو في موضعه، فقال: لا يغضب أحد أبا الحسن فيما فعله وتكفر عنه عن اليمين فلما كان من الغداة مضي علي بن ابي طالب إلى عمه العباس فقال له: كيف أصبحت يا عم؟ قال: بأفضل النعم ما دمت لي يا ابن اخي. فقال

۱- از جمله بحار الانوار مجلسی: ج ۳۰، ص ۳۶۳-۳۶۶، انوار العلویه جعفر النقدي ص ۵۸، مستدرک سفینه

البحار علی النمازی: ج ۷، ص ۷۴-۷۵، و مجمع النورین ابوالحسن المرندی: ص ۲۵۰-۲۵۱.

له: یا عم! طب نفسك وقر عینا فوالله لو خاصمني أهل الارض في الميزاب لخصمتهم ثم لقتلتهم بحول الله وقوته ولا ینالك ضیم ولا غیم. فقام العباس فقبل بین عینیه وقال: یا ابن اخي! ما خاب من آنت ناصره. فكان هذا فعل عمر بالعباس عم رسول الله وقد قال في غیر موطن وصیة منه في عمه إن عمي العباس بقیة الآباء والأجداد فاحفظوني فيه، كل في كنفی وأنا في كنف عمي العباس، فمن آذاه فقد آذانی ومن عاداه فقد عادانی، فسلمه سلمی وحر به حر بی». ترجمه: «پس حضرت علی ندا داد ای قنبر ذوالفقار را بیاور. پس حضرت علی ذوالفقار را حمائل ساخت و به مسجد رفت و مردمان گرداگرد او بودند و فرمود که ای قنبر، بالای سقف برو و میزاب را بر جای او قائم کن چنانچه قنبر بالا رفت و میزاب را بر جای او نصب کرد و حضرت امیر فرمود: سوگند بحق صاحب این قبر و منبر (یعنی حضرت رسول) که اگر این میزاب را کسی برکند ضرور بالضرور گردنش خواهیم زد و در آفتاب خواهیم انداخت تا اینکه معدوم گردد. این خبر به عمر بن خطاب رسید پس برخاست و در مسجد درآمد و میزاب را دید که در جای خود است گفت که خیر نیست که ابوالحسن را کسی در غضب آرد.

پس چون صبح شد علی بن ابی طالب بسوی عم خود عباس رفت و با او گفت چگونه صبح کردی ای عم؟ حضرت عباس گفت: در بزرگترین نعمتها صبح کردم ای برادرزاده ی من. حضرت علی فرمود: ای عم خوش دل و خنک چشم باش. قسم بخدا اگر درباره ی این میزاب جمیع مردمان روی زمین با من جنگ می نمودند من بر آنها غلبه می کردم و همه را بحول الله و قوته می کشتم و ترا هیچ رنج و غم نمی رسید. پس حضرت عباس برخاست و در میان دو چشم حضرت امیر بوسه داد وگفت: ای برادرزاده ی من، کسی که مددگارش تو باشی او ناکام و نامراد نمی تواند شد.

پس این بود فعل عمر با عباس عم رسول الله حال آنکه حضرت رسول در مواقع متعدده بطور وصیت در حق عم خود فرموده بود که عم من عباس از بقیه آبا واجداد من است لهذا در حق او خاطر مرا ملحوظ دارید. همه کسان در ظل من اند و من در ظل عم خود عباس هستم، کسی که او را ایذا داد مرا ایذا داد و کسی که با او عداوت کرد با من عداوت کرد، صلح با او صلح با من است و جنگ با او جنگ با من، و به تحقیق عمر او را در سه مواقع ایذا داد که آن هر سه مواقع ظاهر اند پوشیده نیستند از آن جمله قصه میزاب است. و اگر عمر از حضرت علی خائف نبود

هرگز میزاب را بر حال خود نمی گذاشت». «وقد آذاه عمر فی ثلث مواطن ظاهرة غیر خفیه منها قصه المیزاب ولولا خوفه من علی علیه السلام لم یترکه علی حاله».

وقتی در چنین ماجرای ساده‌ای حضرت علی علیه السلام شمشیر را از رو می‌بندند و اینچنین خشم گرفته و طلب شمشیر کرده و آماده جنگ با خلائق می‌شوند! (البته طبق روایت کذب شیعه) بسیار بعید است که در ماجرای به آن مهمی (تهدید خودش و عمویش) دست روی دست بگذارند و دختر عزیز خود را تسلیم کنند! مگر در روایت بالا در مورد عموی خود نمی‌گوید: هر که با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده و مگر حضرت عمر را تهدید نمی‌کند که اگر میزاب را از جایش بکند (و خاطر عمویش را مکدر کند) او را خواهد کشت؟ و مگر شما نمی‌گویید که حضرت عمر از علی می‌ترسید؟

چگونه زمانی که حضرت عمر هر دوی آنها را تهدید می‌کند آن هم به آن شدت، او دست روی دست می‌گذارد و از آن عجیب‌تر دختر خود را تقدیم او می‌کند! ولی در ماجرای به آن کم اهمیتی (میزاب) آن همه غیض و غضب می‌کنند و آنچنان تهدید و ارعاب می‌نمایند؟؟؟. همه اینها با ادعا و روایت شما در تضاد است. پس لطف کرده و موضع خود را مشخص کنید. باز هم در روایت دیگری که مجلسی^۱ آورده چنین تناقضی پیدا است: «ابووائل نقل می‌کند، روزی همراه عمر بن خطاب بودم، عمر برگشت، ترسناک به عقب نگاه کرد.

گفتم: چرا ترسیدی؟ گفت: وای بر تو! مگر شیر درنده، انسان بخشنده، شکافنده صفوف شجاعان و کوبنده طغیان‌گران و ستم پیشگان را نمی‌بینی؟ گفتم: او علی بن ابی طالب است. گفت: شما او را به خوبی نشناخته‌ای! نزدیک بیا از شجاعت و قهرمانی علی برای تو بگویم، نزدیک رفتم، گفت:- در جنگ احد، با پیامبر پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند، او گمراه است و هر کدام از ما کشته شود، او شهید است و پیامبر صلی الله علیه و آله سرپرست اوست. هنگامی که آتش جنگ، شعله ور شد، هر دو لشکر به یکدیگر هجوم بردند ناگهان! صد فرمانده دلاور، که هر کدام صد نفر جنگجو در اختیار داشتند، دسته دسته به ما حمله کردند، به طوری که توان جنگی را از دست دادیم و با کمال آشفته‌گی از میدان فرار کردیم. در میان جنگ تنها ایشان ماند. ناگاه! علی را دیدم، که مانند شیر پنجه افکن، راه را بر ما بست، مقداری ماسه از زمین بر داشت به صورت ما

۱- حیات القلوب مطبوعه لکهنو: ص ۳۴۷ و همچنین بحار: ج ۲، ص ۵۲-ج ۴۱، ص ۷۳.

پاشید، چشمان همه ما از ماسه صدمه دید، خشمگینانه فریاد زد! زشت و سیاه باد، روی شما به کجا فرار می‌کنید؟ آیا به سوی جهنم می‌گریزید؟ ما به میدان برنگشتیم بار دیگر بر ما حمله کرد و این بار در دستش اسلحه بود که از آن خون می‌چکید! فریاد زد: - شما بیعت کردید و بیعت را شکستید، سوگند به خدا! شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید. به چشم‌هایش نگاه کردم، گویی مانند دو مشعل زیتون بودند که آتش از آن شعله می‌کشید و یا شبیه، دو پیاله پر از خون. یقین کردم به طرف ما می‌آید و همه ما را می‌کشد! من از همه اصحاب زودتر به سویش شتافتم و گفتم: ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب‌ها در جنگ گاهی فرار می‌کنند و گاهی حمله می‌آورند، و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می‌کند.

گویا خود را کنترل کرد و چهره اش را از من برگردانید. از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی که آن روز از هیبت علی علیه السلام بر دلم نشست، هرگز فراموش نکرده‌ام!».

اندکی بیاندیشید، کسی که از حضرت علی چنان می‌ترسید که به مجرد دیدنش حواس او باخت می‌شد، آیا چنین شخصی می‌تواند دختر آن جناب را غصب کند و تخویف و تهدید نماید؟^۱ سوماً: آیا کسی غیر از دیوث را می‌شناسید که ناموسش را بدهد تا جانش و آبرو و یا منسبش را از دست ندهد؟ آیا خود مدعی حاضر است دختر خود را قربانی کند؟ آن هم به دامادی کسی که دشمن خودش و از بد اخلاقترین آدمها و در عین حال کافر و مرتد است؟؟ (نعوذ بالله) آن هم زمانی که طبق عقیده مسلمانان، ازدواج و همخوابی با چنین فردی (کافر و مرتد) همانند زنا^۲ی واضح است!

شما حضرت عمر را دشمن آل علی می‌دانید (ناصبی) و از امام صادق علیه السلام نیز در مورد ازدواج با ناصبی سوال شد و او در جواب گفت: «لا والله ما یحل»^۳.

پس باید بدون شک گفت: حضرت علی (زبانم لال) از دیوثترین دیوث‌ها بوده! زیرا حاضر می‌شود دخترش زنا کند و او دم نزند! آن هم به این خاطر که او را تهدید کرده‌اند که دستش را قطع و مقام عمویش را از او می‌گیرند!! اعوذ بالله من هذه الافتری.

۱- باز هم می‌گویم که این از روایت کذب شیعه معلوم است و عقیده ما این نیست ... از بس شیعه در سو استفاده کردن و قیچی کردن اقوال بی شرم است .. مجبورم که هر بار عقیده خود را باز گو کنم!.

۲- وسائل الشیعة: ج ۷، ص ۴۲۴، الفروع من الکافی: ج ۳، ص ۳۵۰.

* بالفرض، دختری که با سیدنا عمر رضی الله عنه ازدواج کرده دختر فاطمه و حتی دختر حضرت علی رضی الله عنه نبوده، بلکه یکی از فرزند خواندگان و تربیت شدگان دست وی بوده است، در این صورت نیز موضوع به همان شکل است، زیرا او وصلت بین یک مسلمان و یک کافر را برقرار کرده است که به اجماع مسلمین حرام و همخوابی با او به مثابه زنا می باشد.

چهارماً: همانطور که قبلاً نیز گفتیم، مجلسی معترف است که: «تارة یروی أنه کان عن اختیار وایثار» یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است»!!^۱.

پس این اعتراف آقای مجلسی نیز عکس این روایت شماس است.

پنجماً: شما در شبهه خود به صورت خنده داری عرضه داشتید که این ازدواج خلاف سنت نبوی است! (که جوابش گذشت) ما نیز به همان شیوه استدلال شما می توانیم بگوییم که:

اگر حضرت علی رضی الله عنه حاضر شده دختر خود را تنها به دلیل تهدید و تخویف به ازدواج شخصی کافر (نعوذ بالله) در آورد، این با سنت نبوی کاملاً متضاد است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله زمانی که او را تهدید و ارباب می کردند او بدون کوچکترین تغییر موضع و عقب نشینی می فرمودند: «والله لو وضعوا الشمس فی یمینی والقمر فی یساری» «بخدا اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بنهند زیر بار نخواهم رفت.. چرا حضرت علی رضی الله عنه نیز چنین نفرمودند؟؟ و زیر بار رفتند؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو دختر خود را یکی پس از دیگری به ازدواج حضرت عثمان ذی النورین در آورده اند، شاید آقای قزوینی فکر می کند حضرت محمد صلی الله علیه و آله هم بعد از تهدید و ترعیب مجبور به رضایت به این وصلت شدند؟ (العیاذ بالله)

ادامه شبهه و روایت بعدی:

۲- عبد الله بن سنان و معاویه بن عمار می گویند: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرد پرسیدم که در کجا عده نگه دارد؟ حضرت فرمود: هر جا که بخواهد می تواند عده اش را نگه دارد. سپس فرمود: هنگامی که عمر مُرد، علی علیه السلام به نزد ام کلثوم آمد و دست او را گرفت و به خانه خویش برد.

۳- سلیمان بن خالد می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرده پرسیدم که آیا در خانه شوهرش عده نگه دارد یا هر جا که دلش خواست؟ امام علیه السلام فرمود: هر جا که دلش می‌خواهد، سپس فرمود: هنگامی که عمر از دنیا رفت، امام علی علیه السلام دست ام‌کلثوم را گرفت و به خانه‌اش آورد.

جواب:

روایت اولی را دو محقق الکافی «مجلسی و بهبودی» به ترتیب موثق و صحیح دانسته‌اند! و روایت دوم را نیز هر دو محقق صحیح گفته‌اند.^۲

ولی من مانده‌ام که طرف بحث ما از کجای این روایت علامت غضب و اجبار را فهمیدند؟ اگر بگویند: چونکه دست دخترش را گرفت و به خانه خود برد!

می‌گویم: سید ما علیه السلام، حضرت عمر، آنقدر قانع بود که از مال دنیا چیزی برای ورثه و همسر خود باقی نگذاشت.^۳ که همسرش به وسیله آن روزگار بگزrand و ضمناً دو فرزند صغیر نیز داشت، حضرت علی علیه السلام نیز این را دانسته و باری دیگر سرپرستی دختر خود را بر عهده می‌گیرد.

در ثانی این موضوع چیز عادی بود چونکه ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز زمانی که سیدنا طلحه علیه السلام شهید شدند دست خواهر خود را (ام‌کلثوم بنت صدیق) که در عقد سیدنا طلحه علیه السلام بود، می‌گیرد و با خود می‌برد و حتی در همان موقع با او به سفر حج می‌رود.

ابن ابی شیبیه در المصنف خود می‌نویسد:

۱ «حدثنا أبو بكر قال نا وكيع عن سفیان عن فراس عن الشعبي أن عليا نقل أم كلثوم بعد سبع» [المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۴، ص ۱۳۳ - بیروت] «شعبي نقل می‌کند: حضرت علی علیه السلام ۷ شب بعد از شهادت امیر المومنین دختر خود را به خانه خود برد».

۲- الکافی تحقیق المجلسی والبهودی، باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این تعدد وما یجب علیها، روایت شماره ۱ و ۲.

۳- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: به خدا سوگند که عمر بن خطاب از نظر سابقه ی هجرت بر ما برتری نداشت فقط برتری او به خاطر بی رغبتی اش به دنیا بود. [ابن ابی شیبیه: ج ۸، ص ۱۴۹، تاریخ دمشق: ج ۵۲، ص ۲۴۴] و هرگاه کسی به او می‌گفت: چرا تا این اندازه خود را از خوشی های زندگی محروم کرده‌ای؟ و این همه مشقت و رنج ها را تحمل می‌کنی؟» در جواب می‌گفت: «اگر يك ذره از راه دو یارم (محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما) منحرف شوم در آخرت به جایی می‌رسم که آن ها در آن جا نیستند!، اخبار عمر، ص ۳۰۲، ابن الجوزی، ص ۱۲۵... لازم به ذکر است که آن حضرت نه تنها مالی در دنیا نداشت بلکه بدهی هم داشت که پسرش را مامور پرداخت آنها کرد و او نیز پرداخت. و چنانکه ابن سعد ج ۳ ص ۳۵۳ نقل می‌کند: وقتی حضرت عمر رضی الله عنه ضربت خورد، بردگانش را نیز آزاد کرد.

«من رخص للمتوفی عنها زوجها أن تخرج».

«حدثنا أبو بكر قال نا جریر بن عبد الحمید عن منصور عن الحكم قال: نقل علی أم کلثوم

حيث قتل عمر ونقلت عائشة أختها حين قتل طلحة»^۱.

پس به هیچ وجه از این روایت اجبار و غیض مشاهده نمی شود.

ادامه شبهه و روایت بعدی:

۴- «أبي عبد الله عليه السلام في تزويج أم كلثوم فقال إن ذلك فرج غضبناه». «از امام صادق عليه السلام در

باره ازدواج ام کلثوم پرسیدند، حضرت فرمود: او ناموسی است که از ما غضب کرده‌اند». (طبق یک معنی، اما طبق ترجمه دیگر، اصل ازدواج زیر سؤال می‌رود، یعنی او زنی است که به بهانه او ما را تحت فشار قرار می‌دهند، نکته قابل توجه این است که حضرت با وجود فصاحت تمام، نفرموده‌اند: «ذلك فرج غضب منا»، بلکه خود را مغضوب معرفی کرده‌اند و فرموده‌اند غضبنا، و یا غضبنا علیه که در مصادر دیگر شیعه و مصادر سنی به نقل از شیعه این چنین آمده است، و معنی غضبنا، آن است که ما مغضوب شدیم و نه آن فرج).

جواب:

بگزارید من آب پاکی را روی دست شما بریزم!

روایت جعل شده با کمال بی‌شرمی می‌گوید «ذلك «فرج»^۲ غضبناه...» یعنی آن فرجی بود که غضب شد. آقای قزوینی فرج را به ناموس معنی کرده تا به خیال خود خواننده را گول بزند! ولی همه می‌دانند که معنی کلمه فرج، همان آلت تناسلی زن می‌باشد و نقل کردن این روایت از طرف آقای قزوینی، بی‌شرمی بی‌حد ایشان را می‌رساند که حاضرند از هر روایت کذبی به نفع خودشان استفاده کنند!

آقای قزوینی چند خط را زیاده‌گویی کرده‌اند تا به پندار خود این حقیقت را بپوشانند... از ایشان سوال دارم که این جمله: «ما مغضوب شدیم»!! که ایشان نوشته‌اند، چه معنی دارد؟ روایت دروغین از طرف امام صادق عليه السلام می‌گوید: همانا آن شرمگاهی بود که از ما به زور گرفته شد. شما حرف اول و آخر چند خطتان هر دو به یک معنی است، گمان کنم خودتان هم نفهمیدید که چه گفتید.

۱- المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۴، ص ۱۳۳ - بیروت.

۲- فرج= آلت تناسلی زن ... در این مورد به هر فرهنگ لغتی که دوست داشتید مراجعه کنید.

بنابراین روایت باید نتیجه بگیریم که زبان‌شان لال یک کافر به زور به دختر حضرت علی تجاوز کرده و باز هم زبان‌شان لال نوه‌های حضرت علی "زید و رقیه" هر دو زنا زاده هستند! پناه بر خدا می‌بریم از بیماری روافض!.

در مورد این وصلت، روایت دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که طبق محتوای آن می‌گوید: حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم ازدواج نکرده بلکه با جنیه‌ای یهودی ازدواج کرده است. که ان شا الله تفصیل آن خواهد آمد.

حال باید این دو روایت را با هم قیاس کرد و گفت: یا آن ام کلثوم دختر حضرت علی بوده که از او غصب شده و یا جنیه‌ای بوده و غصبی در کار نبوده، ولی بدبختی آن است که آقای قزوینی به هر دو روایت اشاره دارد و از خود نمی‌پرسد: اگر ازدواج با جنیه انجام شده، چطور امام صادق می‌گوید: آن فرجی بود که از ما غصب شد و اگر بگویید: ازدواج با دختر حضرت علی بوده ولی به اجبار و تهدید، می‌گوییم: پس قصه جنیه‌ای که عَلم می‌کنید چیست؟؟ که به همین ترتیب یکی از این دو داستان خود به خود باطل می‌شود.

* ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله (که بر کف پایش هزاران بوسه‌ها باید زدن) دو دختر خود را یکی پس از دیگری به عقد سیدنا عثمان ذی النورین ادر آورد، نمی‌دانم، شاید این دو دختر نیز (نعوذ بالله) دو فرجی بودند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله غصب شده‌اند؟؟!!

آخر کلام اینکه این روایت کذبی است که «بهبودی» محقق «الکافی» آن را ضعیف می‌داند.^۲
امام صادق می‌گوید: فرج ام کلثوم را از ما غصب کردند. یا سبحان الله
یعنی به او به زور تجاوز کردند یعنی ممکن است حضرت علی قبول کند که به دخترش تجاوز کنند؟

۱- عبدالله بن عمر بن أبان الجعفی در مورد لقب سیدنا عثمان گفته است: دائیم، حسین الجعفی به من گفت: پسر، آیا می‌دانی چرا به عثمان، «ذی النورین» (=دارای دو نور) می‌گفتند؟ من گفتم: نه نمی‌دانم، او گفت: زیرا تنها عثمان است که از خلقت آدم تا روز قیامت با دو دختر یک پیامبر ازدواج کرده است. (سنن البیهقی) که بنا به قول دکتر عاطف لماضه خبری حسن است. و از نزال بن سبره نقل است که چون در مورد عثمان از علی پرسیدند او پاسخ داد: او مردی است که فرشتگان او را «ذوالنورین» خوانند. همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو دختر خویش را به عقد او در آورد ثابت می‌کند که عثمان از اهل بهشت است. العقیده فی اهل البيت بین الإفراط والتفریط: ص ۲۲۷. د. سلیمان بن سالم بن رجاء سحیمی، چاپ اول ۱۴۲۰هـ.

۲- الکافی تحقیق المجلسی والبهودی: باب تزویج ام کلثوم حدیث شماره ۱... و مجلسی این روایت را حسن قرار داده است، ولی باز می‌گوییم: همیشه جرح مقدم است بر تعدیل!

علمای شما اعتراف کردند ام کلثوم از عمر پسری آورد به نام زید یعنی ام کلثوم فرزند غیر شرعی به دنیا آورده؟ آیا نوه حضرت علی غیر شرعی است؟ کجا رفت غیرت و عصمت علی؟
 ادامه شبهه: اولاً: همان طور که پیش از این گذشت، از این روایات استفاده نمی‌شود که ام کلثوم اشاره شده در این روایات و دیگر روایات شیعیان، همان ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام از حضرت زهرا سلام الله علیها بوده یا ام کلثوم دختر ابوبکر و یا ام کلثوم از دیگر زنان امیر مؤمنان علیه السلام، بلکه هر سه احتمال وجود دارد.

جواب:

* همانطور که ثابت شد، حتی ماجرای خواستگاری از دختر ابوبکر رضی الله عنه نیز جعلی است چه برسد به ازدواج، آن هم با دختر ۳ یا ۴ ساله!!

گذشته از آن در روایت صحیحی که خودتان نقل کردید، حضرت علی رضی الله عنه دست آن دختر را می‌گیرد و با خود به خانه خودش می‌برد. ولی ام کلثوم بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن زمان همسر طلحه بن عبیدالله بوده و بعد از طلحه نیز تحت تکفل ام المومنین عایشه بوده است تا زمانی که با عبد الرحمان بن عبد الله بن ابی ربیع ازدواج نمود، پس غیر ممکن است که این ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه باشد که توسط سیدنا علی رضی الله عنه تربیت شده و شکی نیست که حضرت علی رضی الله عنه فقط با یکی از همسران حضرت صدیق رضی الله عنه (اسما بنت عمیس) ازدواج کرده است، که او دختری به اسم ام کلثوم نداشت. و تنها یک فرزند پسر (محمد) بود که حضرت علی آن را بزرگ کرد.

** و این ادعا که شاید! آن ام کلثوم، همسر حضرت عمر رضی الله عنه از دیگر همسران حضرت علی رضی الله عنه باشد!! بسیار بعید و غیر ممکنتر است چون:

الف: در سال ۱۷ هجری (موقع خواستگاری) دیگر دختران حضرت علی رضی الله عنه بسیار صغیره بودند و یا اصلاً به دنیا نیامده بودند!

حضرت علی رضی الله عنه بعد از فاطمه (ع) با:

۱- امامه دختر ابی العاص ازدواج کرد که از او تنها یک پسر (محمد الاوسط) به دنیا آمد.

پس از او با

۲- خوله بنت جعفر بن قیس ازدواج کرد که محمد بن حنفیه که در سال ۱۶ هجری^۱ به دنیا

آمد از اوست، پس از او با

۱- مشهور است که محمد بن حنفیه می‌گفت: سال هشتاد و یکم در آمد، من شصت و پنج سال دارم، و از سن پدرم

۳- ام البنین ازدواج نمود که او چهار پسر به نام‌های: عباس، جعفر، عبدالله، عثمان (که در کربلا شهید شدند) داشت و هیچ دختری نداشت!! بعد از آن نیز با

۴- لیلی بنت مسعود ازدواج نمود که او نیز دو پسر به نام‌های: ابوبکر و عبدالله (یا عبیدالله) داشت که اینها نیز هر دو در کربلا شهید شدند. بعد از او

۵- ام حبیب موسوم به صهباء^۱ ازدواج می‌کند که ایشان نیز پسری به نام عمر و دختری به نام رقیه به دنیا می‌آورند. بعد از آن با

۶- اسما بنت عمیس (بعد از سال ۱۴ هـ) ازدواج کرد که از او نیز دو پسر به نام‌های: یحیی و عون داشت. (و گفته شده پسر دیگری به اسم محمد الاوسط نیز از حضرت علی علیه السلام داشته .. و الله اعلم)، حضرت علی علیه السلام تا اینجا هیچ دختری به جز زینب و ام کلثوم و رقیه ندارد! بعد از وی با الخ

طبق گزارش فوق به جرات می‌توان گفت حضرت علی علیه السلام در سال ۱۷ هجری به جز ام کلثوم بنت فاطمه دختر دیگری با این نام نداشته است و چه بسا تا آن تاریخ هیچ دختر دیگری به جز ام کلثوم و زینب نداشته باشد و رقیه نیز بعد از آن تاریخ به دنیا آمده باشد!

و اگر فرض را بر این بگیریم که حضرت علی علیه السلام در سال ۱۲ هجری با ام حبیب (مادر رقیه بنت علی) ازدواج کرده^۲ و در سال ۱۴ هجری (بعد از پسر ام حبیب) دخترش به دنیا بیاید، غیر ممکن است که امیرالمومنین علیه السلام به خواستگاری دختر ۳ ساله رفته باشند و غیر ممکن تر است که این دختر سه ساله که در هنگام شهادت حضرت فاروق رضی الله عنه ۸ ساله می‌شود دارای دو فرزند باشند! و از آن غیر ممکن تر آن است که حضرت علی علیه السلام با این وصلت موافقت کند!

ب: حضرت عمر رضی الله عنه دلیل خواستگاری از دختر حضرت علی علیه السلام را فامیل شدن با خاندان نبوت اعلام می‌کند، و می‌خواستند فرزندی از آن خاندان داشته باشد و این خویشاوندی به جز ازدواج با دختر فاطمه (ع) به طریق دیگری میسر نمیشد. پس این احتمال آقای قزوینی نشانه کوتاه فکری ایشان است.

۱- «أم حبیب بنت ربیعة»- در جنگ عین التمر، به فرماندهی خالد بن ولید به اسارت گرفته شده بود، و حضرت صدیق رضی الله عنه آنرا به علی علیه السلام هدیه داد. عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب: ابن عنبه، ص ۳۶۱، چاپ نجف و الإرشاد شیخ مفید: ص ۱۸۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۲- که البته فرضی محال و دور از واقع است.

پ: اتفاق علمای اهل سنت و اهل تشیع بر این بوده که دختری که حضرت عمر رضی الله عنه با او ازدواج کرده، ام کلثوم دختر فاطمه و حضرت علی رضی الله عنه بوده است، همانطور که محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید می‌گوید: «انکار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند را می‌آورد) از ابو عبدالله صادق رضی الله عنه گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی رضی الله عنه نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق رضی الله عنه نیز گزارش شده است»^۱.

توجه کنید که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمر رضی الله عنه است و مجلسی نیز روایت فوق را دلیل بر صحت این ازدواج می‌گیرد!!

ادامه شبهه:

ثانیاً: اهل سنت هرگز به این روایات استدلال نخواهند کرد، زیرا با کنارهم قرار دادن این روایات، حتی بر فرض وقوع این ازدواج، هیچ خدمتی به حسن روابط بین امام علی رضی الله عنه و عمر بن الخطاب نمی‌کند، بلکه سوء روابط را ثابت می‌کند، زیرا حد اکثر چیزی که این روایات ثابت می‌کنند، ازدواج با تهدید و ارباب، آن‌هم با دختر خردسالی بوده است که نه خودش به این ازدواج راضی بوده و نه پدرش. آیا چنین ازدواجی می‌تواند برای عمر بن خطاب فضیلت محسوب شود و آیا می‌تواند دلالت بر صمیمیت و دوستی میان خلیفه دوم و امیر مؤمنان داشته باشد؟

سید مرتضی علم الهدی در این باره می‌گوید:

اما در باره ازدواج در آوردن ام کلثوم، برای عمر، ما در کتاب شافی پاسخ از این مطلب را به صورت مفصل آورده و بیان کرده‌ایم که آن حضرت، ازدواج عمر با دخترش را قبول نمود، مگر پس از تهدید و تکرار این درخواست و درگیری، پس از سخنی طولانی که در روایات آمده است.... آنچه که در ازدواج ام کلثوم مورد توجه باید قرار گیرد، این است که این ازدواج از روی اختیار و میل نبوده و پس از تکرار درخواست و زورگویی که نزدیک بود به درگیری آشکارا بیانجامد صورت گرفت....

و ضرورت حتی خوردن مردار و نوشیدن شراب را جایز می‌کند، چه رسد به چیزی که کم‌تر از آن است.

جواب

درست است، اهل سنت به روایات که حتی خودتان گواهی به ضعف آن داده‌اید استناد نخواهد کرد ولی روایتی که محققین شما آن را صحیح می‌دانند را نمی‌توانید انکار کنید و شکر خدا ثابت شد که ادعای تهدید و ارباب چیزی به جز یک تهمت نیست.

و اما اینکه مدعی شدید، ام کلثوم به این ازدواج راضی نبوده!!

اولاً: حضرت محمد ﷺ (و در جایی حضرت عمر رضی الله عنه) می‌فرمایند: «دختران خود را به اجبار به ازدواج کسی در نیاورید، زیرا آنچه شما دوست دارید آنها نیز دوست دارند»^۱.

دوماً: ما در هیچ قسمت از زندگی این زن و شوهر سراغ نداریم که از یکدیگر گله کرده باشند، بلکه می‌بینیم آنها همراه یکدیگر حج می‌کردند و بعضی شبها با همدیگر به کمک فقرا و نیازمندان می‌شتافتند چنانچه نقل شده:

«سیدنا عمر رضی الله عنه شبی در حال گشت زنی در محله‌های مدینه نگاهش به خیمه‌ای افتاد که روز قبل آن را در آنجا ندیده بود. نزدیک رفت دید، مردی بیرون خیمه نشسته و از داخل خیمه صدای ناله و فریاد زنی به گوش می‌رسد. عمر سلام کرد و مشخصات آن مرد را جویا شد.

گفت: اهل بادیه هستم، به اینجا آمده ام تا از امیرالمومنین چیزی دریافت کنم. عمر - رضی الله عنه - گفت: این چه صدایی است که از داخل خیمه به گوش می‌رسد؟ مرد گفت: صدای زنی است که در حال زایمان است. پرسید: آیا او تنها است؟ گفت: بلی تنها است. آن گاه عمر رضی الله عنه فوراً به منزل برگشت و به همسرش، ام کلثوم دختر علی گفت: آیا حاضری در کار خیری که خدا فراهم نموده است شرکت نمایی؟

ام کلثوم علیها السلام گفت: چه کار خیری؟

عمر رضی الله عنه گفت: زنی از اهل بادیه بدون داشتن دایه در حال زایمان است.

ام کلثوم گفت: با رضایت شما حاضر به کمک هستم.

آن گاه به او گفت: هر چه لازم است با خود بردار و خودش مقداری روغن و حبوبات در دیگی قرار داد و به راه افتاد. وقتی آن جا رسیدند به همسرش گفت: برو داخل خیمه و خودش بیرون خیمه

۱- از حضرت عمر رضی الله عنه با این کلمات: «لا تکرهوا فتیاتکم علی الرجل القبیح فإنه یحببن ما تحبون» سنن سعید بن

در کنار آن مرد نشست و به او دستور داد تا آتش را روشن نماید. و بعد از این که آتش روشن شد، دیگر را روی آن گذاشت. پس از لحظاتی نوزاد به دنیا آمد.

ام کلثوم رضی الله عنها گفت: ای امیرالمؤمنین رفیقات را به پسر بچه‌ای که خدا به او داده است مژده بده. وقتی آن مرد کلمه‌ی امیرالمؤمنین را شنید، ترسید و خود را عقب کشید.

عمر رضی الله عنه به او گفت: نترس و سرجایت بنشین و دیگر را از روی آتش برداشت و به همسرش داد و گفت: به آن زن غذا بده. وقتی آن زن سیر شد، باقیمانده‌ی غذا را به مرد داد و گفت: وای بر تو! غذا بخور که تمام شب را گرسنه و بیدار بوده‌ای. آن گاه به همسرش گفت: بیا برویم و به آن مرد گفت: فردا نزد ما بیا تا به تو چیزی بدهیم. روز بعد وقتی آن مرد به محضر امیرالمؤمنین رسید به او عطیائی داد و برای نوزادش حقوقی تعیین کرد^۱.

علامه ابن کثیر رحمته الله می‌فرماید: «عمر بن خطاب در زمان خلافتش با ام‌کلثوم دختر علی ابن ابی طالب از فاطمه ازدواج نمود، و او را بیش از حدّ مورد احترام قرار داد و چهل‌هزار درهم مهریه، برای او مقرر فرمود، بخاطر آنکه او از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود»^۲.

حاج ملا عبدالله احمدیان می‌نویسد: حضرت عمر رضی الله عنه به خاطر احترام خاصی که برای دختر فاطمه رضی الله عنها و یکی از نواده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله قائل بود در رفتار خود تغییرات زیادی به وجود آورد و در نهایت احترام و ابراز محبت با او رفتار می‌کرد^۳. به گونه‌ای که در تاریخ چنین رفتار محبت‌آمیزی از حضرت عمر رضی الله عنه نسبت به دیگر همسرانش روایت نشده و بعد از ام کلثوم نیز با کسی ازدواج نکرد^۴.

از همه جالب‌تر این چند روایت زیر است که نهایت مهر سیده ام کلثوم را نسبت به همسرش ثابت می‌کند:

۱- البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۵۳، ابن الجوزی: ص ۷۳ و سامرات: ج ۲، ص ۴۹ و عقد الفرید: ص ۹۸، الریاض النضرة: ج ۲، ص ۵۶ و اخبار عمر: ص ۳۷۵.

۲- و به حق به سخن خود عمل کرد که فرمود: هیچ کس بیشتر از من او را تکریم نخواهد کرد.

۳- ابن سعد: ج ۱، ص ۱۹۰، ابن اثیر: ج ۳، ص ۲۷، طبری: ج ۵، ص ۱۷، اخبار عمر: ص ۳۹۷. تاریخ دمشق و انساب الاشراف ...

۴- عبقریه، عمر، محمود عقاد: ص ۶۸۴. به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان.

«عن سعد الجاری موسی عمر بن الخطاب أنه دعا أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وكانت تحته فوجدها تبكي، فقال: ما يبكيك؟ فقالت: يا أمير المؤمنين! هذا اليهودي تعني كعب الاحبار.

يقول: إنك على باب من أبواب جهنم! فقال عمر: ما شاء الله! والله إنني لارجو أن يكون ربي خلقتني سعيدا! ثم أرسل إلى كعب فدعاه، فلما جاءه كعب قال: يا أمير المؤمنين! لا تعجل علي، والذي نفسي بيده لا ينسلخ ذو الحجة حتى تدخل الجنة: فقال عمر: أي شيء هذا مرة في الجنة ومرة في النار؟ فقال: يا أمير المؤمنين! والذي نفسي بيده! إنا لنجدك في كتاب الله على باب من أبواب جهنم تمنع الناس أن يقعوا فيها، فإذا مت لم يزالوا يقتحمون فيها إلى يوم القيامة^۱. یعنی: «سعدالجاری خدمتکار(و آزاد شده)حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: عمر بن خطاب وارد منزل همسرش ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب شد و او را گریان دید!

از او سبب گریه اش را سؤال کرد؟

ام کلثوم گفت: کعب الاحبار در مورد تو گفت است که: عمر در جلو یکی از درهای دوزخ قرار گرفته (اما چیزی به پایان عمر او باقی نمانده است).

عمر فاروق به ام کلثوم گفت: هر چه خداوند بخواهد همان می شود، امیدوارم که خداوند مرا سعادت مند (و اهل بهشت) آفریده باشد!

پس از آن او کسی را به دنبال کعب الاحبار فرستاد، وقتی آمد به حضرت عمر گفت: یا امیرالمؤمنین! در مورد من با شتاب داوری مکن! سوگند به خداوندی که جان من در اختیار اوست پیش از پایان ماه ذی الحجه به بهشت خواهی رفت.

عمر فاروق به او گفت: این چه حرفی است که تو می زنی؟! یک بار مرا به جهنم و بار دیگر به بهشت می بری؟!!

کعب الاحبار گفت: یا امیرالمؤمنین! سوگند به خداوند در کتاب تورات در مورد تو خوانده ام که بر یکی از درهای دوزخ ایستاده ای و از وارد شدن مردم به آن جلوگیری می نمایی!! و چون بمیری مردم تا روز قیامت همچنان کنار آن در ازدحام می کنند».

۱- طبقات الکبری ابن سعد: ج ۳ ص ۳۳۲، انساب الاشراف بلاذری "باب نسب بنی عدی بن کعب"، تاریخ الخلفاء سیوطی (فصل فی نبد من أخباره وقضایاه)، فتح الباری ابن حجر و کنز العمال و...

ابن سعد و ابن اثیر و ابن عساکر حین نقل ماجرای شهادت حضرت عمر رضی الله عنه می نویسند: «ابو عبید غلام ابن عباس نقل می کند که ابن عباس می گفته است همراه علی رضی الله عنه بودم که صدای گریستن بر عمر را شنیدیم. گوید: علی رضی الله عنه برخاست و من هم برخاستم و وارد خانه ای شدیم که عمر آن جا بستری بود.

علی رضی الله عنه پرسید: این صدای (گریه برای) چیست؟ زنی به ایشان پاسخ داد که طیب به عمر نبیذ داد از محل زخم بیرون آمد، بعد شیر داد آن هم از محل زخم بیرون آمد و گفت خیال نمی کنم امروز را به شام برسانی هر کار که داری انجام بده.

گوید: در این هنگام ام کلثوم بانگ برداشت که وَاَعْمَرَاءُ... افسوس و زنانی که همراه ام کلثوم بودند، همگی همراه او گریستند چنانکه خانه به لرزه درآمد و سراپا گریه و شیون شد... (وکان معها نسوة فبکین معها وارتج البيت بكاء)^۱.

و نقل شده که پس از ضربت خوردن علی رضی الله عنه دختر ایشان، ام کلثوم فرمود:

«مالی و لصلاة الغداة قتل زوجی عمر أمير المؤمنين صلاة الغداة و قتل أبي أمير المؤمنين صلاة الغداة». یعنی: «نماز صبح از من چه می خواهد؟! شوهرم، عمر امیرالمؤمنین هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم، امیرالمؤمنین نیز هنگام نماز صبح کشته شد»^۲.

و در روایات آمده که حضرت علی رضی الله عنه به خانه دختر و داماد خودشان سر می زدند، چنانکه ابن ابی الحدید می نویسد:

«عمر بن خطاب قاصدی نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام کلثوم همسر او از حرکت قاصد آگاه شد چند دیناری داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد. هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام کلثوم داد و چون عمر به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام کلثوم ماجرا را گفت و عمر جواهرات را از او گرفت. ام کلثوم به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمر گفت: «بینی و بینک ابوک، فقال علی رضی الله عنه: لك منه بقیمة دینارک، و الباقی للمسلمین جملة، لان برید المسلمین حمله» یعنی: «داور میان من و تو، پدرت باشد و

۱- طبقات الکبری: ج ۳ ص ۳۵۲، تاریخ دمشق: ج ۴۴ ص ۴۲۶، اسد الغابه: ج ۴، ص ۷۶.

۲- البدایة و النهایة: ج ۸، ص ۱۴.

علی علیه السلام به سود عمر داوری کرد و فرمود: به مقدار بهای دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توست و بقیه مال مسلمانان است، زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد»^۱. پس اگر دلخوری و تهدید وجود داشت، این رفت و آمدها و این اعتماد وجود نداشت. و محمد بن حنفیه نیز به آنها سر می‌زد:

«ابن الحنفیه یقول دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال بالحلواء»^۲. «ابن حنفیه (فرزند علی) فرمود: «عمر وارد شد در حالی که من نزد خواهرم ام‌کلثوم بنت علی علیه السلام بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذیرایی کن».

و از روایات متعدد و بسیاری ثابت است که حضرت علی علیه السلام حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را افضل می‌دانسته و از ۸۰ طریق از حضرت علی علیه السلام نقل است که می‌فرمود: هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد بر او حد مفتری اجرا می‌کنم»^۳.

و ابن تیمیه در منهاج السنة خود و ابالقاسم نصر بن الصباح البلخی در کتاب «النقض علی ابن الراوندی» می‌نویسند:

از شریک ابن عبدالله سؤال شد که: «کدامیک افضل است، ابوبکر یا علی؟» و او جواب داد: ابوبکر. «شخص دوباره پرسید: با اینکه شیعه هستی این حرف را می‌زنی؟ و او جواب داد: «آری. اگر این را نگویم، شیعه نیستم!! بخدا سوگند که علی از این منبر بالا رفته و گفت: «همانا بهترین افراد این امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و سپس عمر می‌باشند». پس آیا من حرف او را زیر پا گذاشته و او را دروغگو بخوانم؟ بخدا که او دروغگو نبود»^۴.

و در صحیح بخاری است که از محمد بن الحنفیه (پسر علی بن ابی طالب) روایت شده که گفت: به پدرم (علی بن ابی طالب) گفتم: بهترین مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسی است؟ او گفت: ابوبکر. گفتم: بعد چه کسی است؟ او گفت: عمر. و ترسیدم که بعد از او عثمان را بگویند پس گفتم: بعد از عمر شما هستید؟ او گفت: خیر، من کسی نیستم مگر یکی از مسلمانان»^۵.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۹، ص ۳۵۱.

۲- تاریخ دمشق: ج ۵۴ ص ۳۳۱، سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج ۷، ص ۱۲۲ و همینطور تاریخ الاسلام ذهبی: ج ۶، ص ۱۸۴ و کنز العمال: ح ۳۷۵۱۵.

۳- مجموع الفتاوی: ۱۸۴/۳۵-۱۸۵.

۴- منهاج السنة: ج ۱، ص ۱۳.

۵- صحیح بخاری: ح ۳۳۹۵.

و در کتب اهل تشیع نیز این روایات زیاد به چشم می‌خورند از جمله خطبه لله بلاد فلان است که حضرت علی می‌فرماید:

«لله بلادُ فلان، فلقد قَوْمَ الأود، ودَاوَى العمد، وأقامَ السُّنة، وخَلَفَ الفُتنة! ذَهَبَ نَقِي الثَّوبِ، قَلِيلَ العيبِ، أصابَ خَيْرَها، وَسَبَقَ شَرَّها، أَدَى إِلَى الله طَاعَتَهُ، وَاتَّقَاهُ بِحَقِّهِ، رَحَلَ وَتَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مَتَشَعِّبَةٍ، لَا يَهْتَدِي بِهَا الصَّالُّ، وَلَا يَسْتَيْقِنُ المُهْتَدِي»^۱. «خداوند شهرهای فلان^۲ را آباد دارد، یا به او خیر دهد که ناهمواریها را هموار و بیماریها را مداوا کرد، سنت را بر پا داشت و فتنه را پشت سر گذاشت، با جامه پاک و کم عیب از دنیا رخت بر بست، نیکی خلافت را دریافت و پیش از رسیدن شر آن از دنیا رفت، وظیفه الهی خود را انجام داد و از نافرمانی او پرهیز کرد و خود رفت ولی مردم را در میان راههای مختلف رها ساخت که گم گشته در آن راهی نمی‌یابد و راه یافته به یقین و باور نمی‌رسد». [ترجمه از کتاب «ترجمه شرح نهج البلاغه (ابن میثم)» ج ۴ ص ۱۷۷، نقل شد].

این روایت به صورت واضح عقیده حضرت علی علیه السلام را بیان می‌کند، و برای منصفان واضح است که حضرت عمر سنت را برپا داشته و مطیع فرمان خدا بوده است. اینجا شاید شیعه بگوید: در متن خطبه لله بلاد «فلان» آمده و شما از کجا فهمیدید که منظور حضرت عمر است؟ می‌گویم: ابن ابی الحدید که به اعتراف شیخ عباس قمی^۳ و خوانساری^۴ و آقا بزرگ طهرانی^۵ از علمای اهل تشیع است و علامه ابن کثیر نیز او را شیعی غالی می‌داند^۶. می‌گوید:

«منظور از فلانی، در این خطبه، عمر بن خطاب می‌باشد، «وقد وجدت النسخة التي بخط الرضي أبي الحسن جامع (نهج البلاغة) وتحت (فلان) (عمر)». «من، نسخه‌ی خطی

۱- این خطبه در نسخ متفاوت نهج البلاغه با تحقیق‌های متفاوت آمده است که در بعضی نسخ شماره خطبه ۲۱۱ و در بعضی نسخ خطبه ۲۱۹ در بعضی خ ۲۲۱ و در بعضی ۲۲۲ و در بعضی ۲۲۳ و در بعضی ۲۲۸، است.

۲- فلان: یعنی حضرت عمر رضی الله عنه.

۳- الکنی و الالقاب عباس قمی: ج ۱، ص ۱۸۵.

۴- روضات الجنات خوانساری: ج ۵، ص ۲۰-۲۱.

۵- الذریعة الی تصانیف الشیعه، آغا بزرگ طهرانی: ج ۴۱، ص ۱۵۸.

۶- البداية والنهاية: ج ۱۳، ص ۲۳۳ و همینطور الیان سرکیس در معجم المطبوعات او از اکابر شیعه می‌داند و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون او را شیعه معرفی می‌کند.

نهج البلاغه را که به خط گردآوردنده‌ی آن یعنی رضی ابی الحسن نوشته شده بود، دیدم که ذیل کلمه‌ی فلانی، عمر نوشته بود».

ابن ابی الحدید، هم چنین می‌گوید: «در این باره از ابوجعفر یحیی بن ابی‌زید علوی پرسیدم، او نیز به من گفت: «منظور، عمر بن خطاب است». گفتم: «آیا امکان دارد که امیرالمؤمنین این گونه از عمر، تعریف کنند؟» ابوجعفر گفت: آری»^۱.

و میثم بحرانی در توجیه این خطبه، می‌نویسد:

«این جا سؤالی برای شیعیان به وجود می‌آید که این گونه تعریف و تمجیدها درباره‌ی ابوبکر و عمر، با اجماع و عقیده‌ی ما در خطاکار بودنشان به خاطر غضب خلافت، در تعارض قرار دارد، از این رو یا این خطبه، اصلاً از گفته‌های امام نیست و یا اجماع ما بر کینه‌ورزی به ابوبکر و عمر، نادرست می‌باشد». وی، تقیه‌کاری امام را توجیه این سؤال دانسته و نوشته است: «امام از آن جهت به تعریف از ابوبکر یا عمر پرداخت که مردم، خلافت ابوبکر و عمر را درست می‌پنداشتند، امام، این کار را کرد تا از این طریق، دل‌های مردم را به خود جلب نماید (یعنی باز هم همان تقیه = دروغ خوش نام!)»^۲.

و همینطور دکتر علی شریعتی نیز این خطبه را در حق حضرت عمر رضی الله عنه می‌داند^۳.

و فؤاد فاروقی شیعی نیز در کتاب «۲۵ سال سکوت علی» این خطبه را در شأن حضرت عمر رضی الله عنه می‌داند. و می‌نویسد: «هیچ کس حضرت "علی" رضی الله عنه را در محذور قرار نداده بود تا پس از شهادت خلیفه مسلمین، با چنین کلامی به ستایشش. نه، این حرف‌ها، از سر ناچاری و ناگزیری نبوده است و گذشته از این‌ها "علی" شخصیتی نبوده است که حتی در خفقان‌ترین فضاهای اجتماعی و سیاسی، کلامی به غیر از حقیقت بگوید»^۴.

و همینطور، از مترجمین و شارحین نهج البلاغه زیاد هستند که این خطبه را در مورد حضرت عمر رضی الله عنه می‌دانند، از جمله: محسن فارسی^۵، سید نبی الدین اولیائی^۶، محمد مقیمی^۱، سید جمال

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۲، ص ۳-۴ وی حدود ۸۵ صفحه در شرح این خطبه نوشته است.

۲- نهج البلاغه، به شرح ابن میثم بحرانی: ج ۴، ص ۹۸ چاپ تهران.

۳- تشیع علوی و تشیع صفوی: ص ۸۵-۸۶، شریعتی، چاپ دوم ۱۳۷۸ انتشارات چاپخش تهران و در ص ۱۰۸ چاپ: سازمان انتشارات حسینیه ارشاد (البته در بعضی از نسخ نیز لله در عمر آمده است و در بعضی نیز لله بلاء فلان که در هر صورت مطلب تغییر نمی‌کند و نتیجه همان می‌شود).

۴- ۲۵ سال سکوت (فارسی)- فؤاد فاروقی: ص ۱۱۱-۱۱۲، انتشارات عطائی- تهران- ۱۳۷۹.

۵- باوروقی نهج البلاغه در سخنان علی رضی الله عنه: ص ۳۲۱، محسن فارسی، انتشارات امیر کبیر- تهران.

۶- ترجمه نهج البلاغه خطبه ۲۲۶، سید نبی الدین اولیائی، انتشارات زرین- تهران.

الدین دین پرور^۲، عباس ایران دوست^۳، محمد حسین سلطانی^۴، داریوش شاهین^۵، محمد جواد شریعت^۶، سید محمد مهدی جعفری^۷، محمد ابوالفضل ابراهیم^۸، فیض الاسلام^۹ و...^{۱۰}.

پس به کوری چشم اهل رفض ثابت شد که آن زن و شوهر نسبت به هم مهر می‌ورزیدند و با هم خوشبخت و همیشه یار یکدیگر بودند و پدر ام کلثوم و پدر زن حضرت عمر رضی الله عنه نیز از این وصلت راضی و خرسند بود... پس بسوزد آنکه همیشه در حال سوختن است!

شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است:

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌گوید:

این ازدواج، اگر صحیح باشد، دو توجیه دارد که با مذهب شیعه در باره گمراهی افرادی که پیش از امیرمؤمنان بودند سازگار است:

۱- شرط ازدواج، اسلام ظاهری است که شهادتین و نماز به سوی قبله و اقرار کردن به مجموعه شرایع است، اگر چه سزاوارتر است که تنها با کسی که مومن است، وصلت صورت گیرد و با کسی که به ظاهر مسلمان است و گمراهی که سبب خروج او از اسلام شود، ندارد، وصلت نمود، اما هر زمان که ضرورت اقتضا داشت که با چنین گمراهی، به شرط تظاهر به اسلام، ازدواجی صورت گیرد، کراهت از بین رفته و این کار جایز می‌شود، و کاری که در زمان اختیار مستحب نبود، در زمان اضطرار، جایز می‌شود.

۱- نهج البلاغه میراث درخشان امام علی علیه السلام ص ۸۴۶، محمد مقیمی، انتشارات مهتاب - تهران.

۲- نهج البلاغه پارسی ص ۳۲۸، سید جمال الدین دین پرور، بنیاد نهج البلاغه - تهران.

۳- خورشید هدایت ج ۲ ص ۱۰۳۹-۱۰۴۰، عباس ایران دوست، انتشارات اسلامیه - تهران.

۴- نهج البلاغه منظوم خطبه ۲۲۱، محمد حسین سلطانی، انتشارات به آفرین - تهران.

۵- ترجمه نهج البلاغه: ص ۵۵۴، داریوش شاهین - انتشارات جاویدان.

۶- ترجمه نهج البلاغه: ص ۳۵۰، محمد جواد شریعت، انتشارات مشعل.

۷- پرتوی از نهج البلاغه، ذیل این خطبه.

۸- شرح نهج البلاغه (عربی) ص ۵۴، محمد ابو الفضل ابراهیم - دار الجیل.

۹- چنانکه، فواد فاروقی و دکتر علی شریعتی از شرح نهج البلاغه او نقل می‌کنند (متاسفانه در شرح نهج البلاغه فیض الاسلام تحریفات زیادی صورت گرفته است ولی با تمام تحریفاتی که صورت گرفته نتوانستند تصریح ایشان را در مورد این خطبه از بین ببرند).

۱۰- مؤلف در مقاله ای تحت عنوان: «پژوهشی عمیق حول خطبه "لله بلاد فلان" از نهج البلاغه» مفصلاً در این

باره سخن گفته است، مراجعه کنید.

امیرمؤمنان در آن زمان، احتیاج داشتند که جانها را حفظ کرده و نزدیکی ایجاد کنند. و چنین دید که اگر همانند عمر، در خواسته ای که او مطرح کرده به این عنوان که با دختر علی ازدواج کند، پافشاری نماید (و دختر خویش را به او ندهد) این مطلب فساد دینی و دنیوی خواهد داشت، و اگر این کار را قبول کند، سبب صلاح دینی و دنیوی خواهد بود، به همین سبب بود که خواسته او را برآورده کرد.

جواب:

اولاً شما که می‌گویید: حضرت علی عالم الغیب بود پس حتی اگر حضرت عمر تظاهر به اسلام بکند (و در حقیقت کافر باشد، نعوذ بالله) حضرت علی از قلب او با خبر است و (به زعم شیعه) می‌داند که او کافر است! (نعوذ بالله) پس به طریق اولی این ازدواج و همخوابی در آن همانطور که گفتیم به مثابه زنا است که به هیچ وجه در شریعت مقدس اسلام جایی ندارد و البته شما اهل تشیع و سخن شیخ مفید را داخل در این شریعت مقدس محسوب نکنید و بهتر است آن را در شریعت عبدالله بن سبا داخل کنید، گمان کنم هم وزن هم باشند!

دوماً: از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند:

«إن الله فوض إلى المؤمن كل شيء إلا إذلاله نفسه^۱ (یا با این کلمات = إن الله فوض إلى المؤمن أموره كلها ولم يفوض إليه أن يكون ذليلاً)».

همانا خداوند هر امری را به مومن تفویض کرده اما ذلیل کردن نفس خود را به او اجازه نداده است. آیا من می‌توانم در این مقام بپرسم: چرا حضرت علی از دستور خدا سرپیچی کرد؟؟؟ چرا نفس خود را ذلیل کرد و تن به این ازدواج داد؟؟ عجیب است! اجماع اهل تشیع بر آن است که امام باید شجاعترین مردم باشد^۲، می‌گوییم این شجاعت کجاست؟؟

او که شیر خدا بود چنین چیزی را بر خود پذیرفت ولی من که در مقابل ایشان بچه گربه‌ای هم نیستم اگر مرا بکشند هم راضی به چنین وصلتی نمیشوم، بخدا حیرانم از این اقوال اهل تشیع که آن را به اسم اسلام تمام می‌کنند! باید گفت: اعوذ بالله من الروافض الرجیم!!

۱- تهذیب الاحکام طوسی: ج ۶ ص ۱۷۹، وسائل الشیعة: ج ۱۶ ص ۱۵۶، بحار الانوار: ج ۶۴، ص ۷۲، مشکاة

الانوار طبرسی: ص ۱۷۴ - دار الحدیث، میزان الحکمة: ج ۳، ص ۱۹۵۷ - دار الحدیث و....

۲- از جمله شیخ مفید در الاقتصاد و مجلسی در بحار الانوار و طوسی در تلخیص الشافی و انوار النعمانیة نعمة الله

جزائری و شیخ صدوق در اکمال الدین و.... چنین می‌گویند.

همه داستان‌های شیعه به همین شکل است، در جایی حضرت علی کتک می‌خورد و طناب در گردن او را می‌برند و در جایی او را تهدید می‌کنند که دستت را قطع می‌کنیم و ولی در هیچ کدام از این سوانح عکس‌العملی نشان نمیدهند، (به زعم شیعه) زن و پسرش را میکشن ولی او آخ نمی‌گوید!، خلافت را از او می‌گردند او دم نمی‌زند! فدک را به او نمیدهند باز هم سکوت می‌کند! طناب در گردنش می‌اندازند و او می‌گوید: «یا ابن ام إن القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی»!!^۱ حالا هم که او و عمویش را تهدید می‌کنند او در عوض دخترش را دو دستی تقدیم می‌کند!!!

این همان علی است که او را فاتح خیبر و اسد الله الغالب می‌خوانند؟؟ پس چه شد آن همه شجاعت و قدرت؟ آن همه درایت چه شد؟؟ حتی نتوانست ناموس خود را نجات دهد؟؟ شاعر چه خوب سروده که می‌گوید:

در تکاپوی بهر این مطلوب همه غالب شدند و او مغلوب
با چنین وهم و ظن ز نادانی اسد الله الغالبش خوانی؟
(عبدالرحمن جامی)

ادامه شبهه:

۲- ادعا کنیم که ازدواج با گمراهی که امامت را منکر شده و آن را حق کسی می‌داند که مستحق آن نیست، حرام است، اما حتی طبق این فرض نیز زمانی که انسان بر جان و دین خویش بیمناک باشد، می‌تواند این کار را انجام دهد، همانطور که در زمان تقیه می‌تواند سخن شرک که منافات با توحید دارد، بر زبان آورد، و همانطور که خوردن مردار و گوشت خوک در زمان ضرورت جایز است، با اینکه در زمان اختیار حرام بوده است.

امیرمؤمنان در این زمان مضطر به قبول ازدواج ام‌کلثوم با عمر شدند، زیرا او حضرت را تهدید کرده و به همین سبب امیرمؤمنان بر جان خویش و شیعیان بیمناک بودند، و به همین سبب از روی ضرورت، خواسته او را پذیرفتند، همانطور که ضرورت سبب جواز گفتن سخنان شرک آلود می‌شود. خداوند در قرآن فرموده است «مگر افرادی که (به خاطر ستم دیگران) مجبور به انجام کاری شده و قلب آن‌ها با ایمان، محکم شده باشد».

جواب:

در مورد گوشت مردار دلیل از آیه قرآن داریم که می‌گوید:

۱- احتجاج طبرسی: ج ۱، ص ۱۱۱ - نجف.

﴿فَمَنْ أَضْطَرُّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ...﴾ [المائدة: ۳].

«و هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است».

ولی جواز ازدواج در صورت اجبار در هیچ جای قرآن وجود ندارد، نمی دانم دلیل حلت این ازدواج آنها از کدام آیه است، شاید "کتاب الجفر آیه "X"؟؟؟!

ازدواج با مشرک و کافر و منافق و قاتل و بدعت گزار و... که شما همه را در مورد حضرت عمر می دانید حرام است و اگر چنین ازدواجی صورت بگیرد، همخوابی در آن، زنا محسوب می شود. ولی شیخ مفید (و قزوینی) زنا را هم ردیف گوشت مردار و شراب خوردن می دانند!

خداوند می فرماید:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱].

«خداوند به هیچ وجه و هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی (برای ازدواج و...) قرار نداده است».

و در سوره ممتحنه:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«ای کسانی که ایمان آورده اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان داناتر است پس اگر آنان را با ایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید نه آن زنان بر ایشان (کافران) حلالند و نه آن [مردان کافر] بر این زنان حلال».

پس از آیه قرآن حرام بودن ازدواج با کافر معلوم است ولی خداوند در پایان آیه نفرموده است. در اضطرار و یا وقتی شما را تهدید به کشتن و یا... (شاید دست قطع کردن) کردند برای شما اشکالی ندارد که رضایت دهید دخترتان زنا کند! فان الله غفوراً رحیماً!!!! شرم آور است که بنده این خطوط را بنویسم و باعث تاسف است که در مورد چیزی به این واضحی باید با کسانی که آنها را مسلمان می دانیم بحث کنیم و آیه قرآن را به کناری نهاده و گوش جان به سخنان شیخ مفید و امثالهم بسپاریم!!

مجبیب شاهوزهی: جاری کردن کلمه‌ی کفر بر زبان در وقت اکراه، یک امر موقت و مسأله‌ی اعتقادی است و کاملاً می‌توان در عین اجرای کلمه‌ی کفر بر زبان، ایمان به خدا را در قلب پوشیده و به صورت محکم و بدون کم و کاست محفوظ نگهداشت و شرعاً با وجود تصدیق قلبی به وحدانیت خداوند متعال، جاری کردن کلمه‌ی کفر بنابر ضرورت رخصت است^۱. بنابراین، نمی‌توان این اضطرار را با عمل ازدواج که از یک طرف، یک امر دائمی است و از اعمالی است که به جوارح و ظاهر تعلق دارد و از طرف دیگر، مسلمان به حفظ عفت و اجتناب از ازدواج با کافران و مشرکان دستور داده شده است، قیاس کرد.

جاری کردن کلمه کفر بر زبان در وقت اکراه دال بر رضایت قلبی نیست، اما انجام یک عمل به طور دوام و همیشگی و اصرار بر آن و بدون ظاهر شدن هیچ‌گونه کدورت و جدال و نارضایتی در طول زندگی بین زوجین و خانواده‌ی طرفین و بلکه به جای آن، ظهور الفت و محبت بین همدیگر و رفت و آمد خانوادگی کاملاً به رضایت قلبی و محبت متقابل طرفین دلالت دارد. بنابراین، از این ناحیه هم قیاس عمل علی علیه السلام با اجرای کلمه کفر بر زبان در وقت ضرورت کاملاً نادرست است.

با توجه به حرام بودن نکاح بین مسلمان و کافر در شریعت مقدس اسلام و عدم انعقاد نکاح در میان زن و مرد، امکان ندارد که شیر خدا و فاتح خیبر و صاحب ذوالفقار علیه السلام مرعوب زور و قدرت و تهدیدات عمر رضی الله عنه بشود و دخترش را برای استفاده‌ی حرام حتی برای یک لحظه به او تحویل دهد، چه برسد برای همیشه، ظاهر است، در صورتی که عمر رضی الله عنه کافر بوده است (معاذ بالله)، استفاده‌ی او از حضرت ام کلثوم رضی الله عنها زنا محسوب می‌شد (العیاذ بالله) و هر با شعوری این مطلب را خوب می‌فهمد و نیازی به تفهیم ما ندارد، هر چند مدعیان دروغین محبت اهل بیت آن را با تکلف فراوان طبق میل خود جلوه بدهند^۲. انتهای کلام مجیب شاهوزهی

خواننده خود قضاوت کند، آیا کسی حاضر می‌شود ناموس و عزیزه خود را به یک شخص (زبان‌شان لال) مرتد و شراب‌خوار و بداخلاق و قاتل و.... خلاصه، یک دیو دو سر!! (به خیال شیعه!) بدهد؟ اصلاً می‌گوییم: بر روی تو شمشیر کشیده و بگویند: یا دخترت را بده یا دستت را قطع می‌کنیم، شما کدام را انتخاب می‌کنید؟ ازدواج دخترتان با چنان آدمی یا دست خودتان؟؟

۱- اشاره ایشان به این آیه است: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾

[النحل: ۱۰۶]. یعنی: «هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر

آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد».

۲- فرار از واقعیت تا کی، مجیب شاهوزهی.

حالا بعد از جواب، این وضعیت را در مورد حضرت علی تصور کنید، آیا اسد الله الغالب، فاتح خیبر و... چنین ننگی را بر خود می‌پذیرد؟؟ آیا می‌پذیرد خودش سالم بماند ولی دخترش زنا کند و نابود شود؟ آیا شریعتی وجود دارد که زنا را حلال بداند؟؟!

ادامه شبهه (هدیان):

و شیخ مفید در کتاب المسائل العبریه می‌نویسد:

ازدواج با گمراه، توسط انبیا به صورت عملی با گمراه ازدواج کرده و عده‌ای (از مومنین) را به ازدواج گمراهان در آورده و گاهی نیز به این کار دعوت کرده‌اند، و گمراهی آنان سبب جلوگیری از این ازدواج‌ها نشد، و نیز سبب نگشت که انبیا آنان را دوست داشته باشند، و حتی دلالت بر این مطلب نیز نمی‌کند! آیا نمی‌بینید که پیامبر دو دختر خویش را به ازدواج دو کافر، یعنی عتبه بن ابی لهب و ابوالعاص بن ربیع در آورد، اما این کار منجر به گمراهی پیامبر یا هدایت آن دو نگردید. و حتی ازدواج دو دختر پیامبر با آنها، سبب جلوگیری از بیزاری پیامبر از دین آن‌ها نگردید.

خداوند نیز در قرآن از لوط علیه السلام خبر داده است که فرمود: «ای قوم! اینان دختران من برای شما پاکیزه ترند!»، او دختران خویش را در معرض ازدواج با کفار قوم خویش قرار داد آنهم زمانی که خداوند اذن در هلاک آن قوم داده بود! اما این کار سبب دوستی بین لوط و قومش نشد، و سبب عدم دشمنی دینی قومش با او نگردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج منافقین با زنان مومن را جایز دانست، و ازدواج مومنین با زنان منافق را نیز جایز دانست، اما این کار سبب جدایی دینی دو گروه نمی‌شود!

جواب:

گویا ایشان موضوع را خوب نفهمیده‌اند زیرا شیعیان حضرت عمر را گمراه نمی‌دانند بلکه او را کافر و حتی از بدترین کفار می‌دانند پس قیاس این دو با هم غیر ممکن و غیر قابل قبول است^۱.

۱- البته به جز شریعت اهل تشیع که زنا را به اسم صیغه، متعه و یا ازدواج موقت حلال می‌سازد!

۲- شاید بگویند: عمر تظاهر به اسلام می‌کرد و همین کافیسست که زندادن به او شرعی باشد، می‌گوییم بله، و قاعدتاً اگر شخصی قرار باشد در آینده دزد شود، یا قتل کند، ما حق نداریم قبل از دزدی یا قتل، او را مجازات کنیم، ولی می‌بینیم که خضر، کشتی را سوراخ کرد و شخصی را قبل از ارتکاب جرم کشت و...! توجیه کار خضر فقط با علم غیب ممکن است، او چون خداوند قسمتی از غیب را به او خبر داده بود، از آن استفاده کرد و حضرت علی نیز چون یقیناً می‌داند که حضرت عمر کافر است و شکی در این مورد ندارد، حق ندارد دخترش را به یک کافر دهد آن هم در حالیکه می‌داند وی کافر است!

در مورد دختران پیامبر ﷺ نیز باید گفت: ازدواج رقیه با عتبه (پسر عمویش) و ازدواج ام کلثوم با عتبه (پسر عمویش) و همینطور ازدواج زینب با ابوالعاص (پسر خاله اش) همه قبل از اسلام و بعثت حضرت رسول ﷺ بوده یعنی زمانی که هیچ مسلمانی وجود نداشته است. و البته بعد از بعثت هر سه دختر به شکلی از همسرانشان جدا شدند و فقط زینب بود که از ابوالعاص (پسر خاله اش) جدا شد ولی بعد از اینکه ابوالعاص اسلام آورد دوباره نزد وی برگشت و دو فرزند به نام‌های علی و امامه را برای او آورد. گذشته از آن مگر ازدواج‌های دختران حضرت محمد ﷺ از روی اجبار و نعوذ باللله از روی تهدید و ارباب بود؟!.

و اما در مورد سخن حضرت لوط عليه السلام، بشنویم جوابشان را از مرجع تقلید اهل تشیع یعنی آیت الله مکارم شیرازی که در مورد همین آیه می‌گوید:

دیگر اینکه مگر ازدواج دختر با ایمانی مانند دختران لوط با کفار بی ایمان جائز بود که چنین پیشنهادی را کرد؟! پاسخ این سؤال را از دو راه گفته‌اند:

یکی اینکه در آئین لوط همانند آغاز اسلام تحریم چنین ازدواجی وجود نداشت، لذا پیامبر ﷺ دختر خود را «زینب» به ازدواج «ابی العاص» قبل از آنکه اسلام را بپذیرد در آورد، ولی بعداً این حکم منسوخ گشت.

دیگر اینکه منظور «لوط» پیشنهاد ازدواج مشروط بود (مشروط به ایمان) یعنی این دختران من است، بیائید ایمان آورید تا آنها را به ازدواج شما در آورم.

و از اینجا روشن می‌شود که ایراد بر لوط پیامبر که چگونه دختران پاک خود را به جمعی از او باش پیشنهاد کرد نادرست است زیرا پیشنهاد او مشروط و برای اثبات نهایت علاقه به هدایت آنها بود^۱. و همانطور که مکارم شیرازی گفتند در آن دوران ازدواج کافر با مسلمان حلال بوده است چنانکه حضرت لوط و حضرت نوح با زنان مشرکی ازدواج کردند و خداوند در مورد حضرت لوط می‌فرماید:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا أُمَّرَاتُ نُوْحٍ وَأُمَّرَاتُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ ﴿۱۰﴾﴾ [التحریم: ۱۰].

۱- تفسیر نمونه: بدون شک دختران لوط تعداد محدودی بودند، و آن جمعیت افراد زیادی، ولی هدف لوط این بود که به آنها تمام حجت کند و همینطور به تفسیر المیزان علامه طباطبایی مراجعه کنید که شبهات را در این زمینه جواب گفته است.

«خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند آن نوح و آن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل شوندگان داخل آتش شوید».

اما در شریعت اسلام همانطور که آیات نیز گواهی دادند، ازدواج با کافر حرام و همبستری در آن مانند زنا کردن است! پس قیاس این دو ازدواج با هم قیاس باطلی است که بطلان آن اظهر من الشمس است.

و اما ازدواج منافقینی که پیامبر ﷺ آنها را جایز دانسته است، نمیخواهم وارد این موضوع شوم و همین بس که شما حضرت عمر را کافر می‌دانید و به راستی کسی که حاضر شود دختر پیامبر ﷺ را مضروب و پسرش را بکشد، مسلمان است؟؟^۱.

خنده دار است! قبل از این به سخن سفیان و ... استناد کرده‌اید که ازدواج با منافق را جایز ندانسته‌اند و حال از مفید بر عکس آن نقل می‌کنید؟؟ من مانده‌ام به کدام ساز شما باید رقصید؟؟ بدبختی این است که خجالت هم نمی‌کشید! و این همه حرفهای مفت بخورد ملت می‌دهید.

شبهه: ازدواج اجباری عمر با عاتکه:

ازدواج با ام‌کلثوم، نخستین ازدواج اجباری خلیفه نیست، بلکه پیش از آن نیز اتفاق افتاده است که ازدواج با عاتکه دختر زید از نمونه‌های آن است.

محمد بن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد:

علی بن زید می‌گوید: عاتکه دختر زید، همسر عبد الله بن ابوبکر بود، و عبد الله با او شرط کرده بود که اگر او مُرد، شوهر نکند. عاتکه پس از مرگ عبد الله بدون شوهر مانده بود و هر کس از وی خواستگاری می‌کرد، نمی‌پذیرفت، عمر به کسی که ولایت بر عاتکه داشت گفت که برای من از او خواستگاری کن، آن زن عمر را نیز قبول نکرد. عمر به سرپرست او گفت: تو او را به همسری من دریاور. مراسم ازدواج انجام شد، عمر بر او وارد و با وی درگیر شد تا سرانجام با زور با وی همبستر شد. هنگامی که کارش تمام شد، عاتکه با اظهار نفرت چندین مرتبه گفت: اُف اُف ... سپس عمر خارج شد و نزد وی بازنگشت تا آن که عاتکه کنیزش را فرستاد و به عمر گفت: بیا من در اختیار تو هستم.

۱- البته باز هم می‌گویم: این که گفتم طبق عقیده شیعه است.

۲- با عرض معذرت! اینجا عمر می‌گوید: اف اف نه عاتکه ... چون در روایت آمده: و سپس (عمر) از خانه بیرون شد در نتیجه او بود که قبل از این سخن می‌گفت!! محض اطلاع بود.

جواب:

۱- اولاً سند آن منقطع ۱ و راویش مجروح است.

علی بن زید بن عبد الله بن زهیر بن عبد الله بن جدعان القرشی التیمی، أبو الحسن البصری
المکفوف^۲ ...

احمد بن عبدالله عجللی و ابوحاتم در مورد او گویند: شیعه است

أبو أحمد بن عدی گوید: در تشیع غلو می کند .. یزید بن زریع گوید: او رافضی است...

حماد بن زید گوید: او احادیث را تغییر می داد.. امام صادق علیه السلام می گوید: علی بن زید ضعیف

است. احمد بن حنبل رحمته الله می گوید: ضعیف است، یحیی بن معین گوید: ضعیف در همه چیز و
نسائی گوید: ضعیف است..

آیا به چنین شخصی می توان اعتماد کرد؟؟ کسی که هم شیعه غالی است و هم روایات را تغییر
می داد و همه او را ترک کرده اند، مورد اعتماد است؟

۲- چگونه مردم از وقوع این ماجرا با خبر شدند؟؟ مگر آنها نیز در حجله آنها حضور

داشته اند؟؟ لعلکم تفکرون؟؟ متاسفم برای کسی که این داستانها را باور می کند!!

۳- ابن سعد اینگونه می نویسد: عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل که همسر زبیر بن عوّام بود و

مردم مدینه می گفتند هر کس می خواهد شهید شود با عاتکه ازدواج کند که او قبلاً همسر عبد الله

بن ابو بکر بود که کشته شد، سپس همسر عمر بن خطاب شد که او هم کشته شد و سپس همسر

زبیر شد که او هم کشته شد....

و باز هم در تذکره عاتکه (همان آدرس قزوینی) اینچنین می نویسد:

عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی

بن کعب، مادرش ام کرز دختر حضرمی بن عمار بن مالک بن ربیع بن لکیز بن مالک بن عوف

است، عاتکه مسلمان شد و بیعت و هجرت کرد.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از یحیی بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد که

می گفته است عاتکه همسر عبد الله پسر ابو بکر صدیق بود، عبد الله بخشی از اموال خود را برای

عاتکه قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ عبد الله ازدواج نکند، قضا را عبد الله پیش از عاتکه

درگذشت، عمر بن خطاب به عاتکه پیام فرستاد و گفت چرا آنچه را که خداوند بر تو روا

۱- رجوع به کنز العمال: ج ۱۳، ص ۶۰۸ ح ۳۷۶۰۷ و جامع الاحادیث سیوطی: ج ۲۵ ص ۵۰۰ ح ۲۸۴۳۸.

۲- تهذیب الکمالمزی: ج ۲۰ ص ۴۳۷-۴۳۸ راوی شماره ۴۰۷۰ و سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج ۹ ص ۲۴۰ به بعد.

داشته است بر خود حرام و ناروا ساخته‌ای، آن مالی را که از عبد الله گرفته‌ای به خویشانش برگردان و ازدواج کن، عاتکه چنان کرد، عمر از او خواستگاری کرد و به همسری گرفت.....

یزید بن هارون، از محمد بن عمرو، از یحیی بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می‌گفته است ربیعہ بن امیہ پیش عمر بن خطاب آمد و گفت خواب دیدم که ابو بکر درگذشته است و تو پس از او زنده‌ای و به خلافت رسیده‌ای و به این بانوی پارسای بریده از مردم پیام فرستاده و او را به همسری گرفته‌ای و او را به عنوان عروس به خانه ات آوردند و بر در خانه ات شتران تنومند با بار و بنه ایستاده‌اند، گوید آن زن عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل بود که همسر عبد الله پسر ابو بکر بود و عبد الله روز جنگ طائف کشته شد، عبد الله بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داده بود به شرطی که پس از او شوهر نگیرد، عمر در پاسخ ربیعہ بن امیہ گفت سنگ بر دهانت باد چنین نیست و خداوند ابو بکر را زنده و ما را از او بهره مند می‌دارد و راهی برای دسترسی به این بانو نیست، چنان شد که ابو بکر درگذشت و عمر به جای او نشست و به عاتکه پیام فرستاد که چرا چیزی را که خداوند بر تو روا داشته است بر خود ناروا می‌داری؟ مال را به صاحبانش برگردان و ازدواج کن، او چنان کرد و عمر او را خواستگاری و با او ازدواج کرد.

و اما صحیح‌ترین روایت آن است که ابن حجر عسقلانی آن را به نقل از ابن سعد اینگونه نقل می‌کند: «وَأُخْرِجَ بِنِ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ حَسَنَ عَنِ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَاطِبٍ: كَانَتْ عَاتِكَةُ تَحِبُّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ فَجَعَلَ لَهَا طَائِفَةً مِنْ مَالِهِ عَلَى أَلَّا تَتَزَوَّجَ بَعْدَهُ وَمَاتَ فَأَرْسَلَ عُمَرَ إِلَى عَاتِكَةَ أَنْ قَدْ حَرَمْتَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ فَرَدِي إِلَى أَهْلِ الْمَالِ الَّذِي أَخَذْتَهُ فَفَعَلْتَ فَخَطَبَهَا عُمَرُ فَنَكَحَهَا»^۱.

و ابن سعد می‌گوید: یزید بن هارون، از یحیی بن سعید، از ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عبد الله بن عبد الله بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل همسر عمر بن خطاب عمر را که روزه داشت بوسید و عمر او را از این کار منع نکرد. معن بن عیسی، از مالک، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل که همسر عمر بن خطاب بود، سر عمر را که روزه داشت می‌بوسید و عمر او را منع نمی‌کرد.

۱- الاصابه ابن حجر عسقلانی: ج ۸، ص ۲۲۸ رقم ۱۱۴۵۲.

و ابن عبدالبر در الاستیعاب می نویسد چون حضرت امیرالمومنین، عمر فاروق شهید شدند، عاتکه گریه کرد و اینچنین سرود:

ثم قتل عنها عمر فقالت تبکیه:

عین جوودی بعبرة ونحیب لا تملي علی الإمام النجیب
فجعتنی المنون بالفارس المع لم یوم الهیاج والتویب
قل لأهل الضراء والبؤس موتوا قد سقته المنون كأس شعوب^۱
معنی: ای چشم با زاری گریه کن بر امام نجیب و هرگز خسته مباش. مرگ او مرا ماتم زده کرده.
مرگ سوار دلیر که در کارزار دارای علامت است اشتها داشت.

او پناه مردم بود. او حامی مردم از سختی روزگار و او باران و نعمت رهگذران و پناهندگان بود.
بشروتمندان و تهی دستان بگو. بمیرند که او جام مرگ کشنده را نوشید.

و این مرثیه بسیار مشهور است چنانکه ابن حجر عسقلانی در این مورد می گوید: «ثم استشهد عمر فرثته بالأبیات المشهورة»^۲.

و در روایتی^۳ درباره عمر چنین گفت:

«فجعنی فیروز لادر دره بایض تال للکتاب منیب.

رؤف علی الادنی غلیظ علی العدا اخی ثقة فی النائبات مجیب.

متی ما یقل لا یکذب القول فعله سریع الی الخیرات غیر قطوب».

۱- الاستیعاب ابن عبدالبر، تذکره عاتکه بنت زید و به طور کلی عاتکه ۵ مرثیه در رثای حضرت فاروق رضی الله عنه سروده است. و شمه ای از همه آنها به این شکل است: «عَصَمَةُ النَّاسِ وَالْمُعِينُ عَلَي الدَّهْرِ وَعَيْثُ الْمُتَابِ وَالْمَحْرُوبِ «قُلْ لِأَهْلِ الضَّرَاءِ وَالْبُؤْسِ مُوتُوا قَدْ سَقَتَهُ الْمُنُونُ كَأَسَّ شُعُوبٍ» «رُؤْفٌ عَلَي الْأَدْنَى غَلِيظٌ عَلَي الْعَدِي أَخِي ثِقَّةٌ فِي النَّائِبَاتِ مُنِيبٌ» «مَتِي مَا يُقَلُّ لَا يَكْذِبُ اللَّهُ، قَوْلُهُ سَرِيعٌ إِلَى الْخَيْرَاتِ غَيْرُ قَطُوبٍ» «جَسَدٌ لُفَّفَ فِي أَكْفَانِهِ رَحْمَةً اللَّهُ عَلَي ذَاكَ الْجَسَدِ» [عبقريات: عقاد، ص ۶۷۳].

۲- الاصابة ابن حجر: ج ۸، ص ۲۲۸ رقم ۱۱۴۵۲.

۳- مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۹۵ ح ۴۵۰۰، تاریخ مدینه، ابن شبة النمیری: ج ۳، ص ۹۴۸، الکامل ابن اثیر: ج ۳ ص ۶۱، البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۵۸ و انساب الاشراف بلاذری و الجوهره فی نسب للبری.

یعنی: «فیروز (ابو لولوء مجوسی) که خیر نبیند و رستگار نشود مرا عزادار کرده بمرگ یک پرهیزگار و سفید رو که نزد خدا برگشته، او نسبت به نزدیکان رؤف و مهربان و نسبت به دشمنان سخت گیر و خشن بوده، مورد اعتماد و در مصائب و شداید یار و مدد کار است. اگر می‌گفت راست می‌گفت و هرگز در فعل و قول او دروغ نبود. او نسبت به نکوکاری و عمل خیر همیشه شتاب می‌کرد و هرگز ترش روئی نمی‌نمود».

اگر ازدواج به آن شکل صورت گرفته بود این همه محبت به هیچ وجه قابل تصور نیست. پس در نتیجه این دروغگویی قزوینی و معاند بودن ایشان را می‌رساند که به روشنی آفتاب است.

شبهه: ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب (س):

طبق نظر اهل سنت، حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر دختری داشت که حجاج بن یوسف سقفی با اکراه با وی ازدواج کرد. ابن حزم اندلسی می‌نویسد:

زینب دختر علی از فاطمه دختر رسول خدا ﷺ با عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد، و از او صاحب دختری شد که حجاج بن یوسف با آن دختر ازدواج کرد!

ابن ابی طیفور در بلاغات النساء، الآبی در نثر الدرر، زمخشری در ربیع الأبرار، و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند:

هنگامی که دختر عبد الله جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند، هنگامی که به او نگاه کرد، دید که اشک‌های او بر گونه‌هایش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

آیا پس از آن همه ستم و جنایتی که حجاج بن یوسف در باره خاندان پیامبر ﷺ و بنی‌هاشم انجام داد، می‌توان به استناد این ازدواج، تجاهل کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر ﷺ دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ستم و جنایتی نسبت به آن‌ها نشده است؟!.

جواب:

هر چند این موضوع ربطی به بحث ندارد ولی چون ما خود را موظف بر جواب دادن شبهاتشان کرده‌ایم به این نیز می‌پردازیم و جواب مختصرش این است:

این دختر که از او نام می‌برند همان ام کلثوم بنت زینب است که در روایات اینچنین آمده:

دختر زینب کبری (س)، ام کلثوم، را معاویه بن ابی سفیان در مقابل پرداخت دین عبدالله بن جعفر، از وی خواستگاری کرد، ولی عبدالله با بیان این که مرا امیری است که بی‌اذن او کاری نکنم، اختیار دخترش را به حسین بن علی ﷺ واگذار کرد و حسین ﷺ، با وجود این که مروان بن حکم، به دستور

معاویه، با عده ای از مردم برای جلب رضایت حسین بن علی علیه السلام بر در خانه او جمع شده بودند، با گرفتن وکالت از ام کلثوم، وی را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد.^۱

پس از وفات قاسم، حجاج بن یوسف، امیر مکه و مدینه، ام کلثوم را به ازدواج خود درآورد. گفته شده حجاج برای تحقیر آل ابی طالب ام کلثوم را از عبدالله بن جعفر که در این زمان فقیر و محتاج شده بود، خواستگاری کرد^۲ و برای او ۹۰ هزار دینار مهر قرار داد. اما خالد بن یزید به این خواستگاری اعتراض کرد و به عبدالملک بن مروان گفت: برای من قبیله‌ای دوست داشتی تر از قبیله قریش وجود ندارد، چگونه اجازه می‌دهی حجاج بن یوسف که غیر قریشی و زیر دست توست با بنی هاشم ازدواج کند. به درخواست خالد، عبدالملک به حجاج نامه نوشت و دستور داد ام کلثوم را طلاق دهد.^۳ سید علی خان المدنی در درجات الرفیعة فی طبقات الشیعة می‌نویسد: «فروی بذیح قال زوج عبد الله بن جعفر ابنته أم کلثوم من الحجاج علی ألفی الف فی السر وخمسة الف فی العلانية وحملها إلیه إلی العراق فمکثت عنده ثمانية أشهر»^۴. «عبدالله بن جعفر دو میلیون درهم در پنهانی و پانصد هزار درهم آشکارا از حجاج گرفت که تمام آنرا حجاج پرداخت و عبدالله دختر خود را به عراق برای حجاج گسیل داشت».

پس مشخص شد که ازدواج به خاطر وضعیت مالی عبدالله بن جعفر بوده و هیچ اجباری از سوی کسی صورت نگرفته است. و اگر اجباری در این موضوع مطرح باشد، اجبار عبدالله بن جعفر بر دختر خودش است. (البته در صورت صحت این روایت)

ولی قیاس‌های آقای قزوینی واقعاً خنده‌دار است، چطور ممکن است حیدر کرار را با عبدالله بن جعفر هم طراز قرار داد و گذشته از آن طبق اعتقاد ما اهل سنت حجاج بن یوسف ظالم بوده ولی کافر نبوده و ازدواج با دختر عبدالله بن جعفر نیز به همین طریق ازدواج شرعی محسوب می‌شود ولی طبق عقیده شیعه ازدواج حضرت عمر (چنانکه گذشت) مساوی است با زنا کردن!!

شبهه: ازدواج اجباری مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیها السلام

سبط بن جوزی در تذکرة الخواص در باره فرزندان امام حسین علیه السلام می‌نویسد:

۱- نسب قریش مصعب بن عبدالله الزبیری: ص ۸۳، دارالمعارف للطباعة والنشر.

۲- مروج الذهب مسعودی: ج ۱، ص ۱۷۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ط ۵.

۳- عقد الفرید ابن عبدربه آندلسی: ج ۷ ص ۱۳۲، دار الکتب العلمیه، بیروت، ط ۱.

۴- الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة: ص ۱۷۵، سید علی خان المدنی - قم.

«وَأما سكينه: فتزوجها مصعب بن الزبير فهلك عنها... وأول من تزوجها مصعب بن الزبير قهراً...». «معصب بن زبير با سكينه ازدواج كرد و در حالی كه همسر او بود، از دنيا رفت. نخستين كسى كه با سكينه ازدواج كرد، معصب بود و اين ازدواج با اجبار صورت گرفت.»

[سبط بن الجوزى الحنفى، شمس الدين أبوالمظفر يوسف بن فرغلى بن عبد الله البغدادى، تذكرة الخواص: ص ۲۴۹-۲۵۰، ناشر: مؤسسة أهل البيت - بيروت، ۱۴۰۱هـ - ۱۹۸۱م].

جواب:

سخن سبط بن جوزى براى ما موثق نيست زيرا در مذهب او اختلاف وجود دارد و گفته شده به دين رافضيان مرده است.

ذهبى در شرح حال او مى گويد:

«روى عن جده وطائفة، وألف كتاب مرآة الزمان، فتراه يأتي فيه بمناكير الحكايات، وما أظنه بثقة فيما ينقله، بل يجنف ويجازف، ثم إنه ترفض.... قال الشيخ محيى الدين السوسى: لما بلغ جدى موت سبط ابن الجوزى قال: لا رحمه الله، كان رافضياً». (الله او را نيامرزد چون بر مذهب رافضى مرد)¹.

و همينطور امام ذهبي كتابى از او ديده كه يقين بر شيعه بودن او كرده است چنانكه مى گويد:

«ورأيت له مصنفا يدل على تشيعه، وكان العامة يبالغون فى التغالى فى مجلسه»².

در عجبم كه چگونه خجالت نمى كشند و چنين چيزهاى را مطرح مى كنند، زيرا ثابت است كه حجاج ظالم بود و اين نيز ثابت است كه مصعب بن زبير و همينطور عبدالله بين زبير (كه هزاران درود بر روان پاكش باد) هر دو دشمن حجاج بوده اند و هر دو نيز مانند سيدنا حسين عليه السلام در همين راه شهيد شدند، حال چرا بايد اين ازدواج اجبارى باشد؟ شايد مصعب هم سيدنا حسين عليه السلام را تهديد كرده بود كه دستش را قطع مى كند؟³

آقاى قزوينى تنها به اين دو ازدواج كه طبق ادعاى ايشان به زور صورت گرفته است اشاره كردند ما چند ازدواج ديگر را كه بين اصحاب كرام و يا فرزندان شان و خانواده حضرت على عليه السلام به قول آقاى قزوينى به زور و غضباً صورت گرفته را نقل مى كنيم.

۱- ميزان الاعتدال ذهبي: رقم ۹۸۸۰.

۲- سير اعلام النبلاء ذهبي در تذكرة سبط بن جوزى: ج ۴۳، ص ۳۲۶.

- ۱- رمله دختر علی علیه السلام در نکاح معاویه بن مروان بن حکم بود^۱.
 - ۲- خدیجه دختر علی علیه السلام در نکاح عبدالرحمن بن عامر اموی بود^۲.
 - ۳- ازدواج حسین بن علی بن ابی طالب با لیلی یا آمنه دختر ابی مرّه.
- شیخ عباس قمی^۳ می‌گوید: «یکی از همسران حسین علیه السلام لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی است و مادرش میمونه دختر ابوسفیان و او نیز مادر علی اکبر است. پس علی اکبر از جهت پدرش هاشمی و از جهت مادرش ثقفی و اموی است.
- شاید سیدنا حسین علیه السلام نیز مجبور به این ازدواج بوده و شمشیر را بر میج دست خود احساس می‌کردند!!!! (پناه بر خدا)
- ۴- سکینه دختر حسین علیه السلام در نکاح زید بن عمرو بن عثمان ذی النورین علیه السلام بود و بعد از وفات از او ارث برد^۴.
 - ۵- نفیسه دختر زید بن حسن بن علی علیه السلام در نکاح ولید بن عبدالملک بن مروان بود^۵.
 - ۶- و زید بن حسن به همراه عموی خود حسین در کربلا بوده و زینب بنت حسن مثنی نیز در نکاح ولید بن عبدالملک الأموی بود^۶.
 - ۷- و فاطمه بنت حسین در نکاح عبدالله بن عمرو بن عثمان بود و پسری به نام محمد برای او آورد^۷.
 - ۸- مورد دیگری که تمام تواریخ آورده‌اند: ازدواج حسین بن علی با حفصه دختر عبدالرحمن بن ابی بکر، نوه ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که پس از شهادت امام حسین با عبدالله بن زبیر (برادر مصعب) ازدواج کرد.
 - ۹- همچنین ام کلثوم دختر جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه همسر «أبان» پسر عثمان بن عفان بود^۸.

۱- الارشاد شیخ مفید: ص ۱۸۶، اعلام لوری طبرسی: ص ۲۰۳.

۲- الاعلام طبرسی: ص ۶۷ و الارشاد شیخ مفید: ص ۶۸.

۳- منتهی الآمال: ص ۶۵۳-۶۵۴.

۴- نسب قریش: ج ۴، ص ۱۲۰ و المعارف: ص ۹۴ و جمهرة انساب العرب: ج ۱، ص ۸۶۰. و طبقات ابن سعد: ج ۶، ص ۳۴۹.

۵- الطالب في انساب ابی طالب: ص ۷۰ و طبقات ابن سعد: ج ۵، ص ۲۳۴.

۶- جمهرة انساب العرب.

۷- حمله رسله الالام الاولون: ص ۱۱، مقاتل الطالبین أبو الفرج إصفهانی: ص ۱۲۳، نسخ التواریخ، میرزا تقی خان سپهر: ج ۶، ص ۵۳۴، نسب قریش، ج ۴، ص ۱۱۴، المعارف: ص ۹۳، طبقات، ابن سعد: ج ۸، ص ۳۴۸.

۸- المعارف ابن قتیبه دینوری، ص ۸۶.

۱۰- همچنین نوه حسین بن علی علیه السلام أم قاسم دختر حسن مثنی، همسر نوه دیگر عثمان رضی الله عنه، مروان پسر ابان بن عثمان بود که او هم پسری به نام محمد به دنیا آورد.^۱

۱۱- ورقیه دختر سیدنا حسن رضی الله عنه که در نکاح عمرو بن زبیر بن العوام بوده است.^۲

آیا تمامی این پیوندهای خویشاوندی به زور و جبر و تهدید به دست قطع کردن! بوده است؟ شاید آقای قزوینی عقیده دارد: اهل بیت آنقدر ضعیف بوده‌اند که هر که خواسته با یک تهدید ساده و به راحتی می‌توانسته دختران آنها را به ازدواج خود در آورد و آنها هم هیچ کاری نتوانند بکنند. ولی ما اهل سنت بر این عقیده نیستیم و نزد خدا برائت می‌جوییم از اینکه بخواهیم چنین تهمتی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بزنیم!

شبهه: روایت جنبه در کتاب‌های سنی:

پیش از این با استناد به روایات صحیح السندی از کتاب‌های اهل سنت، ثابت کردیم که امیر مؤمنان علیه السلام، خلیفه دوم را «فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار، گناهکار و پیمان شکن» می‌داند، و نیز ثابت کردیم که اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم، شراب خواری، بدعت‌گذاری او دلیل‌های محکمی در کتاب‌های اهل سنت دارد.

همچنین رفتار خلیفه دوم با فاطمه زهرا سلام الله علیها و به شهادت رساندن بانوی دو عالم مسأله‌ای ثابت شده است و روایات صحیح السندی در کتاب‌های اهل سنت دارد.

بنابراین می‌گوییم حتی اگر چنین ازدواجی با تهدید و زورگویی‌های عمر اتفاق افتاده باشد، امکان ندارد که امیر مؤمنان اجازه داده باشد، دست خلیفه دوم به ناموس رسول خدا برسد.

اهل سنت در قضیه زلیخا و عزیز مصر و آسیه و فرعون اعتقاد دارند از آن جایی که آسیه قرار است در بهشت همسر رسول خدا باشد، دست فرعون هیچگاه به آسیه نرسیده است، بلکه هر وقت که فرعون قصد آسیه را کرده، خداوند جنبه‌ای را به صورت آسیه فرستاده است.

همچنین چون قرار بوده که زلیخا در آینده زن حضرت یوسف علیه السلام شود، هر وقت که عزیز مصر می‌خواست با زلیخا خلوت کند، خداوند جنبه‌ای را به صورت زلیخا می‌فرستاده است.

عبد الرحمن صفوری در نزهة المجالس می‌نویسد:

۱- نسب قریش: ج ۲، ص ۵۳، جمهرة انساب: ج ۱، ص ۸۵، کتاب المحبر، بغدادی: ص ۴۳۸.

۲- منتهی الآمال و تراجم النساء حائری.

گفته شده است که زلیخا از دختران پادشاهان بود و بین محل سکونت او با مصر، پانزده روز راه بود، شبی در خواب یوسف را دیده و مهر او در دلش نشست، و به همین سبب رنگ رخسارش تغییر یافت. پدرش از او علت این تغییر رنگ را پرسید، او در پاسخ گفت: در خواب چهره ای را دیدم که از آن زیباتر را ندیده‌ام، پدرش گفت: اگر بدانم کجاست، در پی او خواهم رفت. سال بعد در خواب یوسف را دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو را آفرید، به من بگو که هستی؟ در پاسخ گفت: من همسر تو خواهم بود، مبادا غیر من را برگزینی! در همین حال از خواب بیدار شده و عقل از سرش رفته بود، به همین سبب پدرش او را به بند کشید.

در سال سوم او را در خواب دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو را آفرید، به من بگو در کجایی؟ در پاسخ گفت: من در مصر هستم. در همین حال از خواب بیدار شده و عقل او بازگشت، و این مطلب را به پدرش خبر داد، پدرش بند را از او باز کرده و نامه‌ای به پادشاه مصر فرستاد که من دختری دارم که پادشاهان خواستگار او هستند، اما او دل به تو بسته است.

در پاسخ نوشت که ما نیز خواستار او هستیم، پدر زلیخا او را به همراه هزار کنیز و هزار برده و هزار شتر و هزار استر به مصر فرستاد، هنگامی که به مصر رسیده و پادشاه مصر با او ازدواج کرد، گریه بسیار کرده و صورت خویش را پنهان نمود، و به خادم خویش گفت: این آن کسی که در خواب دیدم نیست! اما کنیز به او گفت: باید صبر کنی!

هنگامی که پادشاه زلیخا را دید، فریفته او شد، اما هر زمان می‌خواست با او بخوابد، خداوند جَنیّه‌ای را به صورت او در آورده و زلیخا را برای یوسف نگاه داشت و هنگامی که یوسف با زلیخا ازدواج کرد، متوجه شد که او باکره است! همانطور که آسیه بنت مزاحم را از فرعون حفظ نمود، زیرا او از همسران پیامبر در بهشت خواهد بود.

و طبق روایات اهل سنت، هر اتفاقی که در امت‌های پیشین صورت پذیرفته باشد، در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد، بنابراین احتمال خداوند جَنیّه‌ای را به صورت امّ کلثوم برای خلیفه فرستاده باشد، همان طور که به جای آسیه و زلیخا فرستاد!!!

جواب:

دروغگویی از تک تک جملاتش می بارد و هیچ احدی تا به حال نگفته چنین ماجرای را و به هیچ وجه عقیده اهل سنت اینگونه نیست و ایشان نیز تنها یک روایت بدون سند و بی اعتبار را برای دفاع از بی آبرویی خودشان علم کرده اند و بیچگی خود را به رخ ما می کشند.

اما دلایل بطلان این ماجرا:

۱- اولاً این کتاب یک کتاب ادبی است و نه فقهی و نه تاریخی و تفسیر و... و این روایت نیز هیچ سند و مدرکی ندارد.

۲- ایشان این ماجرا را به صورت حکایت نقل کرده اند. چنانکه اینگونه شروع می کنند: حکایه: قیل کانت زلیخا..

احتمالاً فردا، پس فردا آقای قزوینی از اشعار شاخدار شاهنامه فردوسی نیز علیه ما استفاده می کند!!
۳- متن این نوشته فوق به چند دلیل با واقعیت در تضاد است.

الف: ثابت است که "عزیز مصر" با زلیخا ازدواج کرد که او فرمانده ارتش مصر بود و به همین دلیل نیز در قرآن از او به عنوان *امْرَأَةُ الْعَزِيزِ* = همسر عزیز مصر یاد شده و نه همسر پادشاه مصر، چنانکه در متن حکایت فوق اینچنین آمده: پدرش نامه ای به پادشاه مصر نوشت ... پادشاه مصر با او ازدواج کرد (وتزوجها الملك)... هنگامی که پادشاه زلیخا را دید و....

این علامت بطلان این داستان است.. وانگهی این پادشاه مصر بود که از عزیز و زلیخا باز خواست کرد در مورد ظلمی که در حق حضرت یوسف *عليه السلام* روا داشتند. یعنی پادشاه از زلیخا و همسرش باز خواست کرد. و نه اینکه پادشاه مصر، همسر زلیخا باشد.

ب: ثابت است وقتی که یوسف وارد مصر شد عزیز مصر بلافاصله او را خرید و آن هنگامی بود که چند سال قبل از آن عزیز مصر با زلیخا ازدواج کرده بود، ولی در داستان بالا زمانی که یوسف وارد مصر می شود، زلیخا هنوز ازدواج نکرده است!!

۴- شما می گوئید: اهل سنت اعتقاد دارند: حوادثی که در امت های پیشین رخ داده دوباره تکرار خواهد شد.

هر چند این موضوع خود جای بحث دارد ولی ما آن را می پذیریم و می گوئیم: آری حکایت فوق صحیح است و این ماجرای جنیه نیز در تاریخ دوباره رخ داده است. چون در خود حکایت می خوانیم که جنیه ای به شکل زلیخا در آمده و به نزد عزیز مصر رفته و دهها سال بعد جنیه ای نیز

به شکل آسیه در آمده بود و آن واقعه دوباره تکرار شده است پس دیگر نیازی نیست که احتمال دهیم این واقعه برای بار سوم نیز رخ داده و جنیه‌ای از خود بسازیم!

مثلاً: ماجرای قصد قربانی کردن حضرت اسماعیل علیه السلام به دست پدرش، (حضرت ابراهیم) بسیار مشهور است و همینطور مشهور است که عبدالمطلب قصد داشت که فرزند خود و پدر حضرت محمد صلی الله علیه و آله یعنی "عبدالله" را ذبح کند ولی طی ماجرای به جای فرزندش ۱۰۰ شتر قربانی کرد^۱. و به همین دلیل نیز عبدالله را ذبیح لقب دادند.

و اما اصل ماجرا:

«باید دانست که مخترع و واضع روایت جنیه، شیخ مفید است که اصل ازدواج را انکار کرده و برای اینکه بتواند توجیهی برای فرزندان و رابطه‌ای که همه بر آن اتفاق دارند دست و پا کند داستان جنیه را ساخته است» [ر.ک: ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار: ج ۱۳، ص: ۳۱۱، و مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول: ج ۲۱، ص: ۱۹۸].

شاید خواننده کمی گیج شده و پرسد: اصولاً این ادعای «جنیه» از کجا ظهور کرد و از کدام سرداب سر برون آورد و چرا قزوینی و امثالهم به این موضوع تکیه می‌کنند؟

جواب آن است که غالبان مجهول الهویه‌ای از اهل تشیع چون این ازدواج بر کرده آنها سنگین آمد دست به جعل روایتی عجیب و غریب زده‌اند تا عوام را فریب داده و چند صباحی از جواب دادن به سائلان فراغی حاصل کنند!

اما متن روایت به شکل زیر است:

«الصفار عن أبي بصير، عن جذعان بن نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن حموية بن إسماعيل، عن أبي عبدالله الربيبي، عن عمر بن أذينة قال: قيل لأبي عبدالله عليه السلام: إن الناس يحتجون علينا و يقولون: إن أمير المؤمنين عليه السلام زوج فلانا ابنته ام كلثوم و كان متكئا فجلس و قال: أرسل أمير المؤمنين عليه السلام إلى جنية من أهل نجران يهودية يقال لها سحيفة بنت جريرية فأمرها فتمثلت في مثال ام كلثوم و حجبت الأبصار عن ام كلثوم و بعث بها إلى الرجل، فلم تزل عنده حتى أنه استراب بها يوما فقال: ما في الأرض أهل بيت أسحر من بني هاشم. ثم أراد أن يظهر ذلك للناس فقتل و حوت الميراث و انصرفت إلى نجران و أظهر أمير المؤمنين

۱- برای تفصیل ماجرا به تاریخ طبری و سیرت ابن هشام و دیگر کتب سیرت و تاریخ رجوع کنید.

عَلَيْهِ السَّلَامُ «أم الكلثوم»^۱. یعنی: «صفار از ابی بصیر از از عمر بن اذینه، روایت کرده است که گفت: به ابو عبدالله صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتم: مردم بر ضدّ ما دلیل می‌آورند و می‌گویند: امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ دخترش ام کلثوم را به همسری فلان کس (عمر بن خطاب) در آورد. امام صادق که در این هنگام تکیه زده بود نشست و گفت: و امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی زنی از جَنّی‌های نجران که او را سحیفه دختر جریریه می‌گفتند پیام فرستاد و امر کرد که بصورت ام کلثوم در آید و ام کلثوم از نظرها پنهان شد و علی علیه السلام آن زن جَنّی را به سوی خلیفه فرستاد و مدّتی نزد وی بود تا اینکه روزی خلیفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روی زمین جادوگرتر از بنی‌هاشم کسی نیست! سپس خواست تا این امر را بر مردم آشکار کند ولی کشته شد و آن زن جَنّی، میراث او را گرفته به نجران بازگشت و امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ ام کلثوم را آشکار ساخت»!

احتمالاً جناب قزوینی از نقل این روایت شرمنده می‌شدند و به همین علت نیز متن روایت را نقل نکردند تا عاقلان تصمیم بر آن بگیرند.

و همانطور که در ابتدا گفتیم راویان این روایت از جمله: جذعان بن نصر و محمد بن مسعه و محمد بن حمویه، هر سه مجهول هستند و گذشته از متن نا معقول روایت سند آن نیز مخدوش است. و عاملی از اکابر معاصر شیعه در کتابش این روایت را رد می‌کند^۲.

و همه می‌دانند که در دین اسلام، استغاثه و کمک گرفتن از جنیان کفر است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «چنین شخصی وارد بهشت نمی‌شود» و شیعیان باید مواظب باشند که با نقل و استناد به این روایات چه تهمتی به سیدنا علی علیه السلام می‌زنند.

گذشته از آن متولد شدن انسانی از یک جن غیر ممکن است و با هیچ منطقی (الا منطق غالیان) سازگار نیست^۳.

۱- الخرائج و الجرائح قطب راوندی: ج ۲ ص ۸۲۵ ح ۳۹، الأنوار النعمانية: ج ۱ ص ۴۸ ۳۸، بحار الأنوار: ج ۴۲، ص ۸۸، مدینه المعاجز: ح ۸۲۸ و العوالم: ج ۱۱ ص ۱۰۰۶ و للمعة البيضاء تبریزی انصاری: ص ۲۸۱، شیخ جعفر نقدی در کتاب الانوار العلویة: ص ۴۳۶ به این روایت استناد کرده است.

۲- الانتصار عاملی: ج ۶، ص ۴۵۹.

۳- عطا ملک جوینی می‌نویسد: «شیعه گفتند امام معصوم جعفرست و او نصّ بر پسر خود اسماعیل کرد و بعد از آن اسماعیل شراب مسکر می‌خورد جعفر صادق بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت اسماعیل نه فرزند منست شیطانی است که در صورت او ظاهر آمدست». (تاریخ جهانگشای جوینی: ج ۳، ص: ۱۴۵،

دنیای کتاب_تهران، ط ۴)

مجلسی بعد از نقل روایات عده گذاشتن ام کلثوم در خانه پدرش و همچنین روایت جنیه، می‌نویسد: «أقول: لا منافاة بينه و بین سائر الأخبار الواردة في أنه زوجه أم كلثوم، لأنهم صلوات الله عليهم، كانوا يتقون من غلاة الشيعة، وكان هذا من الأسرار، ولم يكن أكثر أصحابهم قائلين لها، كذا ذكره الوالد العلامة قدس الله روحه»^۱.

و محمد آصف محسنی نیز این روایت را "غیر معتبر" دانسته و می‌نویسد: «في رواية غير معتبرة سنداً (برقم ۱۶): ان فلاناً خطب الى على ابنته ام كلثوم فابى على ... ارسل امير المؤمنين الى جنية من اهل نجران يهودية... فامرها فتمثلت في مثال ام كلثوم و حجت ابصار عن ام كلثوم و بعث بها الى الرجل...»

اقول: نقل الرواية و امثالها من مثل المؤلف رحمته وقبولها عجيب وغريب ويحكى عن سذاجة المحدثين. والأ لدرى ان نقل مثلها يوهن المذهب ويقل الاعتماد على احاديث اهل البيت ويجعلها مخالفة للعقول ولا حول ولا قوة الا بالله. ومن الاسف ان مفاد الرواية و امثالها اصبحت بفعل المبلغين و المؤلفين ثقافة مذهبية عند العوام اعترار بمقام المجلسى و بحاره^۲. يعنى: «نقل چنین روایتی و امثال این روایت از مولف (مجلسی) و قبول آن عجیب و غریب و نشان از تساهل محدثین است، و نقل چنین روایاتی باعث وهن مذهب می‌شود و اعتماد بر احادیث اهل بیت را کم می‌کند و مذهب را مخالف عقل جلوه می‌دهد، ... و باعث تاسف است که مفاد این روایات و مانند آن، به گونه‌ای برای عوام نوعی عادت شده که به وسیله آن بر مجلسی و بحارش خورده می‌گیرند».

در پایان نیز سخن شیخ عبدالحمید الخطی شیعی در این مورد خالی از لطف نیست که می‌گوید: «وأما قولكم: إن شيطانة تشكل للخليفة عمر بن الخطاب رضي الله عنه لتقوم مقام أم كلثوم، فهذا قول مضحك مبك، لا يستحق أن يعنى به ولا يقام له، ولو تتبعنا مثل هذه الخرافات التي تنسج لرأينا منها الشيء الكثير الذي يضحك ويبكي». اهـ.

۱- مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: ج ۲۱، ص: ۱۹۸.

۲- مشرعة بحار الانوار: ج ۲، ص: ۱۲۴ - ۱۲۵، محمد آصف محسنی - مؤسسة العارف للمطبوعات، بيروت، ط ۲.

ما هم نمی دانیم که بخندیم یا بگرییم و فقط می گوئیم: «فَسأَلُ اللهَ أَنْ يثبِتَ عَلَيْنَا عَقُولَنَا وَإِيْمَانَنَا». و از الله می خواهیم که عقل و ایمان ما را برای ما حفظ کند! (از شر این خرافات)

آخرین شبهه:

آقای قزوینی بابی به عنوان: «بررسی روایات اهل تسنن» اختصاص داده است و در آن با تاویل و تفسیر و خیانت قصد دارد روایت صحیح، صحیح بخاری را رد کند تا به خیال خودش روایتی نماند که اهل سنت برای اثبات این ازدواج به آن تکیه کنند.

متن روایت از زهری از ثعلبه بن مالک اینگونه است:

«عمر، لباس یا روسری هایی را بین زنان مدینه تقسیم می کرد، یکی از لباس های ارزشمند باقی مانده بود، گفتند این سهم دختر پیامبر است که نزد تو است. مقصود ام کلثوم دختر علی علیه السلام بود. عمر گفت: ام سلیط که از زنان مدینه بود سزاوارتر است، زیرا او در روز احد مشک های پاره را وسله می زد و می دوخت».

نزدیک به همین متن را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش نقل کرده است.^۱

ما نمی خواهیم در این قسمت از مقام زهری که آقای قزوینی او را مجروح می داند دفاع کنیم زیرا مقام ایشان برای ما ثابت و بدون خدشه است ولی در جواب خیال و وهم آقای قزوینی چندین روایت صحیح را در مورد این ازدواج نقل می کنیم تا مستی بر صورت منکرین این ازدواج مبارک باشد.

۱- «أسلم مولى عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فساّره ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقبلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقيل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمى في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضى يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أخرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي». فضحك عمر وقال: ويح عقيل سفیه أحمق»^۲.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۲، ص ۷۶-۷۷.

۲- مجمع الزوائد هیشمی: ج ۴ ص ۲۷۱ و المعجم الكبير طبرانی: ج ۳، ص ۴۴.

هیثمی گوید: «رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح».

ترجمه: «اسلم غلام عمر می گوید: عمر رضی الله عنه علی رضی الله عنه را فرا خواند، سپس علی به صفا آمد و عباس و عقیل و حسین آنجا بودند پس علی با آنان (در مورد خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه) مشورت کرد. عقیل خشمگین شد و (خطاب به برادرش حضرت علی رضی الله عنه) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوری را در کارت ایجاد کرده، به خدا اگر انجام دهی چنین و چنان می شود و هر چیزی قدر و اندازه خودش را دارد.

حضرت علی رضی الله عنه رو به عباس رضی الله عنه می کنند و می فرمایند: به خدا سوگند که آنچه عقیل می گفت نصیحت نبود و بلکه این صلاحیت و خیر و خوبی (دژه) عمر بود که باعث این عمل شد و این رغبتی نیست که تو نشان می دهی.

بلکه عمر به من خبر داد که هر سبب و نسبی روز قیامت از بین می رود الا سبب و نسب من .

پس سیدنا عمر رضی الله عنه خندید و گفت: وای عقیل نادان و کم عقل است».

۲- روایاتی که در مورد فوت مادر و پسر هر دو در یک روز و عدم توارث در کتب فریقین نقل شده که به حد تواتر رسیده که جای تردیدی در آن نیست. چنانکه در منابع حدیثی^۱، فقهی^۲ و تاریخی^۳ و همینطور فتوای بعضی از علما بر اساس این روایت بوده است^۴.

۳- روایت مربوط به عده آوردن سیده ام کلثوم است: که فریقین آن را نقل کرده اند^۵. و فقهای فریقین^۱ نیز به استناد این روایت به جواز انتقال زن شوهر مرده از خانه شوهر به خانه خود یا پدرش فتوا داده اند.

۱- تهذیب الاحکام الطوسی: ج ۹، ص ۳۶۲، الحر العاملی: ج ۲۶، ص ۳۱۴، سنن الدارمی: ج ۲، ص ۳۷۹ مستدرک حاکم: ج ۴، صص ۳۴۵-۳۴۶ (هذا حدیث اسناد صحیح و فیه فوائد منها)، سنن الدارقطنی: ج ۴، ص ۴۰، سنن کبری البیهقی: ج ۶، ص ۲۲۲.

۲- مسالک الافهام شهید ثانی: ج ۱۳، ص ۲۷۰، جواهر الکلام: ج ۳۹، ص ۳۰۸، کشف اللثام بهاء الدین محمد بن الحسن الاصفهانی: ج ۲، ص ۳۱۲، المدونة الكبرى امام مالک: ج ۳، ص ۳۸۵، مغنی ابن قدامة: ج ۷، ص ۱۸۷، عبدالله بن محمد الحنبلی (م ۶۲۰ق)، الشرح الكبير: ج ۷، ص ۱۵۶، عبدالرحمن ابن قدامة.

۳- المنمق، البغدادی: ص ۳۱۰.

۴- منابع فقهی شماره قبل، ریاض المسائل (ط ق حجریه) الطباطبایی: ج ۲، ص ۳۸۰، مستند الشیعة (طج)، ج ۱۹، ص ۴۵۲ و منابع دیگر.

۵- الکلبینی: ج ۶، ص ۱۱۵، تهذیب الاحکام الطوسی: ج ۸، ص ۱۶۱، الاستبصار الطوسی: ج ۳، ص ۳۵۲، النوری: ج ۱۵، ص ۳۶۵، مجلسی: ج ۱۰۱، ص ۱۹۱، البیهقی: ج ۷، ص ۴۳۶، الصنعانی: ج ۷، ص ۳۰، المتقی الهندی: ج ۹، ص ۶۹۴.

۴- روایاتی که در مورد مقدار مهریه این ازدواج نقل شده که همه صحیح هستند و همینطور برخی از منابع فقهی و روایی فریقین نیز در مبحث مقدار صداق زوجه و جواز زیاد بودن آن، به صداق تعیین شده از سوی عمر برای ام‌کلثوم استناد کرده‌اند.^۲

۵- «هدیه همسر قیصر روم، به نقل ابن ابی الحدید^۳، عمر بن خطاب قاصدی نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام‌کلثوم همسر او از حرکت قاصد آگاه شد دیناری چند داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد. هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام‌کلثوم داد و چون عمر به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام‌کلثوم ماجرا را گفت و عمر جواهرات را از او گرفت. ام‌کلثوم به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمر گفت: داور میان من و تو پدرت باشد. علی رضی الله عنه به سود عمر داوری کرد و فرمود: به مقدار بهای دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توست و بقیه مال مسلمانان است، زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد».

۶- دفاع زیدبن ام‌کلثوم از جدش، در خبری آمده است که زید پسر عمر و ام‌کلثوم همراه هیأتی از مدینه به دمشق نزد معاویه رفت. معاویه او را کنار خود بر تخت نشاند و او را احترام کرد. بسر بن ارطاة که آنجا بود به علی رضی الله عنه و جد زید ناسزا گفت. زید از این عمل بر آشفت و با عصا بر سر بسر کوبید و سر او را شکست. معاویه به زید گفت: «سر شیخ و سید شام را شکستی» و به بسر گفت: «در حضور او از علی رضی الله عنه بد می‌گویی، در حالی که علی رضی الله عنه جد اوست.» زید پس از گفت‌وگو با معاویه به حالت قهر از مجلس معاویه بیرون رفت. مأمور معاویه به دنبال زید رفت و او را قسم داد و باز گرداند و معاویه از عمر پدر زید تعریف کرد.^۴

۷- در خبری آمده است که عمر شبی در گشت‌وگذار خود به بیرون شهر مدینه رفت و در آنجا به چادری موین برخورد که زنی در آن در حال زاییدن بود و از بی‌چیزی شکایت می‌کرد. عمر

۱- البحرانی: ج ۲۵ ص ۵۲۸، کتاب الام امام الشافعی: ج ۷ ص ۱۸۲، دار الفکر، السرخسی: ج ۶، ص ۳۶.
 ۲- الحر العاملی: ج ۱۵، ص ۱۹، البیهقی: ج ۷، ص ۲۳۳، المغنی ابن قدامة: ج ۸، ص ۵، الشرح الکبیر ابن قدامة: ج ۸، ص ۵. و در بسیاری از منابع تراجم و تاریخی این مطلب آمده است.
 ۳- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ج ۱۹، ص ۳۵۱.
 ۴- تاریخ دمشق ابن عساکر: ج ۱۹، ص ۴۸۴، سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج ۳، ص ۵۰۲.

بی‌درنگ به خانه بازگشت و همراه با مقداری آرد و روغن به اتفاق همسرش ام‌کلثوم بنت فاطمه با وسایل لازم بدان جا بازگشت. ام‌کلثوم در وضع حمل به زن کمک کرد.^۱

۸- نیز نقل شده است که پس از ضربت خوردن امیر مؤمنان علی علیه السلام ام‌کلثوم می‌گفت: «نماز صبح از من چه می‌خواهد، شوهرم عمر امیرالمؤمنین هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم امیرالمؤمنین نیز هنگام نماز صبح کشته شد»^۲.

۹- روایتی نیز به این مضمون نقل شده است:

«ابن الحنفیه یقول: دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال بالحلواء»^۳. «ابن حنفیه (فرزند علی) فرمود: عمر وارد شد در حالی که من نزد خواهرم ام‌کلثوم بنت علی رضی الله عنهما بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذیرایی کن».

اخبار در این مورد بسیار زیاد هستند که برای هر شخص عاقل و با انصافی جایی برای تردید باقی نمی‌گزارد.

و ملا باقر مجلسی نیز در مرآة العقول خود و در باب تزویج ام‌کلثوم می‌گوید: اما روایاتی که دلالت بر ازدواج عمر و ام‌کلثوم (ع) می‌کند صحیح بوده و هیچ شکی در آن نیست!

در اینجا تمامی شبهات آقای قزوینی جواب داده شد و خواننده خود به جای قاضی نشسته و قضاوت کند که: چقدر این ازدواج برای امثال قزوینی گران تمام شده است که حاضرند این همه برای آن مایه و وقت بگزارند تا به خیال خودشان شیعیان و سانلانی که در این مورد تحقیق می‌کنند را راضی کرده و آنها را ساکت کنند.

آنهايي که سال‌های سال در بی‌خبری قرار داشته‌اند، وقتی به آنها می‌گوییم: عمر داماد حضرت علی و فاطمه بوده، بهت زده می‌شوند و دنبال جوابی برای این ماجرا می‌گردند و افرادی از آنها نیز جواب را آن دانسته‌اند که اصولاً مذهب تشیع بی‌اساس است و بین هیچ کدام از اصحاب کرام خصوصاً بین سیدنا عمر و سیدنا علی علیه السلام هیچ گونه کدورت و رنجشی نبوده است. لذا وقتی به معزالدوله أحمد بن بویه که یکی از علمای رافضی بود و به صحابه ناسزا می‌گفت، گفته شد:

۱- البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۵۳.

۲- البداية والنهاية: ج ۸، ص ۱۴.

۳- تاریخ دمشق: ج ۵۴ ص ۳۳۱ و سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج ۷ ص ۱۲۲ و همین‌طور تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص

۱۸۴ و کنز العمال متقی هندی ح ۳۷۵۱۵.

«أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ زَوْجَ ابْنَتِهِ أُمِّ كَلْثُومٍ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَاسْتَعْظَمَ ذَلِكَ وَقَالَ: مَا عَلِمْتُ بِهَذَا، وَتَصَدَّقَ بِأَكْثَرِ مَالِهِ، وَأَعْتَقَ مَمَالِكِيهِ، وَرَدَّ كَثِيرًا مِنَ الْمَظْلَمِ، وَبَكَى حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِ»^۱.

قطعاً علی علیه السلام دخترش ام کلثوم را به عقد ازدواج عمر در آورده، ایشان مسأله را بسیار مهم تلقی کرد و گفت: من این را نفهمیده‌ام! و بلا فاصله توبه کرد و قسمت عمده‌ی اموالش را صدقه داد و کنیزهایش را آزاد کرد، و بیشتر ستمها و مظالم را به صاحبان اصلی برگرداند و آن قدر گریست که بیهوش شد^۲، چون مدتی طولانی از عمر خویش را در راه ضربه زدن به حیثیت و اعتبار آن بزرگواران پاک سیرت صرف کرد، بنابراین به این جرم بزرگ خویش پی برد و علت این انحراف بزرگ او هم فریفته شدن به شبهه‌های رافضیه بود^۳.

امیدوارم دیگر شیعیان نیز بعد از درک این واقعیت حق را در یابند و راه توبه را در پیش بگیرند و دست از سب و لعن بهترین خلایق خدا که همان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله باشند، بردارند.

مراد ما نصیحت بود و گفتیم حوالت با خدا کردیم و رفتیم
و آفرین بر شاعر زیبا سخن «خواجه فخر الدین زنده دل» که می‌سراید:
ام کلثوم همان دخت علی بود که عمر را چه اعلا همسری بود
نمی‌دانی بدان تو ای مسلمان که عمر هم داماد حیدری بود

آذر ماه سال ۱۳۸۸

التماس دعاء

۱- المنتظم ابن الجوزی: ج ۷ ص ۳۸-۳۹.

۲- المنتظم ابن الجوزی: ج ۷ ص ۳۸-۳۹.

۳- مذهب الشیعة: ج ۲، ص ۹۳۷.

مأخذ كتاب (مهم ترينشان)

- ١- قرآن الكريم، سخن خداوند.
- ٢- طبقات الكبرى: محمد بن سعد (م ٢٣٠) دار صادر، بيروت، طبعة ١، ١٩٦٨ م.
- ٣- المصنف، ابوبكر ابن ابى شيبة (م ٢٣٥) دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
- ٤- نسب قريش، مصعب بن عبدالله الزبيري (م ٢٣٦)، دارالمعارف للطباعة والنشر.
- ٥- مسند احمد، امام احمد بن حنبل (م ٢٤١) دار صادر، بيروت، لبنان.
- ٦- المنمق، محمد بن حبيب بغدادى (م ٢٤٥ق) خورشيد احمد فاروق، نسخه مخطوطة.
- ٧- كتاب المحبر، محمد بن حبيب (م ٢٤٥ق) چاپخانه: مطبعة الدائرة، ١٣٦١.
- ٨- المعارف ابن قتيبه (م ٢٧٦) منشورات الشريف الرضى، قم، ط ١٤١٥ق.
- ٩- انساب الاشراف، البلاذرى (م ٢٧٩ق) ط ١، دار الفكر، بيروت، ١٩٩٦م.
- ١٠- تاريخ طبرى، ابن جرير طبرى (م ٣١٠) مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، طبعة ٤، ١٩٨٣م
- ١١- مستدرک على الصحيحين، الحاكم نيشابورى (م ٤٠٥) اشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلى.
- ١٢- معرفة الصحابة ابى نعيم (م ٤٣٠) دار الوطن للنشر، الرياض، الأولى، ١٩٩٨ م.
- ١٣- جمهرة انساب العرب، ابن حزم آندلسى (م ٤٥٦) دار الكتب العلمية، بيروت، ط ١، ١٤٠٣ق.
- ١٤- جوامع السيرة، ابن حزم آندلسى (م ٤٥٦) دار المعارف، مصر، ط ١، ١٩٠٠م.
- ١٥- الاستيعاب في معرفة الاصحاب ابن عبدالبر (م ٤٦٣) دار الجيل، بيروت، ط ١، ١٤١٢.
- ١٦- تاريخ دمشق، ابن عساكر (م ٥٧١) تحقيق على شيرى، دارالفكر، بيروت، ١٩٩٥م.
- ١٧- المغنى ابن قدامه، عبدالله بن محمد الحنبلى (م ٦٢٠ق) دارالكتاب العربى، بيروت.
- ١٨- اسد الغابة في معرفة الصحابه، ابن اثير (م ٦٣٠) دار الكتاب العربى، بيروت.
- ١٩- الكامل في التاريخ، ابن اثير (م ٦٣٠) دار صادر - دار بيروت، ١٩٦٦م.
- ٢٠- تهذيب الاسماء، امام نووى (م ٦٧٦) تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا.
- ٢١- ذخائر العقبى، احمد بن عبدالله الطبرى (م ٦٩٤) مكتبة القدسى، القاهرة، ١٣٥٦.

- ٢٢- منہاج السنۃ النبویۃ، ابن تیمیہ (م٧٢٨) مؤسسۃ قرطبۃ، ط١، ١٤٠٦.
- ٢٣- نہایۃ الأرب فی فنون الأدب، النویری (م٧٣٣) دار الکتب العلمیۃ، بیروت، ط١، ٢٠٠٤م.
- ٢٤- تہذیب الکتب، یوسف المزی (م٧٤٢) مؤسسۃ الرسالہ، بیروت، ط١، ١٩٨٥م.
- ٢٥- سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذہبی (م٧٤٨)، مؤسسۃ الرسالۃ، بیروت، ط١، ١٤١٣ق.
- ٢٦- تاریخ الإسلام، شمس الدین ذہبی (م٧٤٨)، دار الکتب العربی، بیروت، لبنان، ط١، ١٨٩٧م.
- ٢٧- نظم درر السمطین، جمال الدین، الزرنندی الحنفی (م٧٥٠) ط١، ١٩٥٨م.
- ٢٨- الوافی بالوفیات، الصفدی (م٧٦٤)، دار إحياء التراث، بیروت، ٢٠٠٠م.
- ٢٩- البدایۃ والنہایۃ، ابی الفداء ابن کثیر (م٧٧٤) بیروت، دار احياء التراث، ط١، ١٩٨٨م.
- ٣٠- جوہرۃ فی نسب الإمام علی وآلہ، البری (م٧ق) مکتبۃ النوری، دمشق، ط١، ١٤٠٢.
- ٣١- امتاع الأسماع، مقریزی (م٨٤٥) دار الکتب العلمیۃ، بیروت، ط١، ١٩٩٩م.
- ٣٢- الاصابۃ، ابن حجر عسقلانی (م٨٥٢) بیروت، دارالکتب العلمیہ، ط١، ١٤١٥.
- ٣٣- تہذیب التہذیب، ابن حجر (م٨٥٢) دارالفکر، بیروت، لبنان، ط١، ١٩٨٤م.
- ٣٤- سبل الہدی والرشاد، الصالحی الشامی (م٩٤٢) دار الکتب العلمیۃ، بیروت، الطبعة ١، ١٤١٤.

منابع اهل تشيع

- ١- سيرة ابن إسحاق، محمد بن إسحاق بن يسار (م١٥١) معهد الدراسات والأبحاث للتعريف.
- ٢- تاريخ اليعقوبى، يعقوبى (م٢٨٤) دار صادر، بيروت، لبنان.
- ٣- مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام محمد بن سليمان الكوفى (حيات ٣٠٠)، مجمع إحياء الثقافة اسلاميه، قم.
- ٤- كتاب الفتوح، أحمد بن أعمش الكوفى (م٣١٤) دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، ط١، ١٤١١.
- ٥- الكافي كلينى (م٣٢٩) دار الكتب الإسلامية، طهران، ط٥، ١٣٦٣.
- ٦- فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ابن عقدة الكوفى (م٣٣٣) تحقيق: عبد الرزاق محمد حسين فيض الدين.
- ٧- الهداية الكبرى، حسين بن حمدان خصيبى (م٣٣٤ق) بيروت، مؤسسه البلاغ، ط١، ١٤١١ق
- ٨- التنبيه والإشراف، المسعودى (م٣٤٥) دار صعب، بيروت.
- ٩- مقاتل الطالبين، ابو الفرج اصفهانى (م٣٥٦) منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها، النجف، ط١٩٦٥، ٢م.
- ١٠- شرح الأخبار، القاضى النعمان المغربى (م٣٦٣) مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط٢، ١٤١٤.
- ١١- علل الشرايع، صدوق (م٣٨١) منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها، النجف، ١٩٦٦م.
- ١٢- معانى الأخبار، صدوق (م٣٨١) مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم، ١٣٣٨ش.
- ١٣- الأمالى، الصدوق (م٣٨١) مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، ط١، ١٤١٧.
- ١٤- عيون أخبار الرضا، صدوق (م٣٨١) مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٩٨٤م.
- ١٥- الارشاد، شيخ المفيد (م٤١٣) دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ط٢، ١٩٩٣م.
- ١٦- رسائل، سيد المرتضى (م٤٣٦ق) دارالقرآن، قم، ١٤٠٥ق.
- ١٧- تهذيب الاحكام، طوسى (م٤٦٠)، دار الكتب الإسلامية، طهران، ط٣، ١٣٦٤ش.

- ١٨- روضة الواعظین، فتال نیشابوری (م٥٠٨) منشورات الشریف الرضی، قم.
- ١٩- احتجاج، ابی منصور طبرسی (م٥٤٨) دار النعمان للطباعة والنشر، النجف، ١٩٦٦م.
- ٢٠- تاج الموالید فی موالید الائمه ووفاتیهم، طبرسی (م٥٤٨) مکتب المرعشی، قم، ١٤٠٦.
- ٢١- اعلام الوری باعلام الهدی، الفضل بن الحسن طبرسی (م٥٤٨ق) مؤسسہ آل البیت، قم، ١٤١٧، ط١ق.
- ٢٢- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب (م٥٨٨) المکتبة الحیدریة، النجف، ١٩٥٦م.
- ٢٣- العمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ابن البطریق (م٦٠٠) مؤسسہ النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، ١٤٠٧.
- ٢٤- الفخری فی انساب الطالبین، القاضی النسابة اسماعیل المروزی (م٦١٤) مکتبة النجفی، قم، ط١، ١٤٠٩ق.
- ٢٥- رجال الطوسی (م٤٦٠) مؤسسہ النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط١، ١٤١٥.
- ٢٦- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (م٦٥٦) دار الکتب العلمیة - بیروت، ط١، ١٩٩٨م.
- ٢٧- اللهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس (م٦٦٤) نوار الهدی، قم، ط١، ١٤١٧.
- ٢٨- الدر النظیم، ابن حاتم عاملی (م٦٦٤) مؤسسہ النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم.
- ٢٩- كشف الغمة، ابن أبی الفتح الإربلی (م٦٩٣ق) بیروت، دار الاضواء، ط٢، ١٩٨٥.
- ٣٠- المجدی فی انساب الطالبین، العلوی النسابة (م٧٠٩)، مکتبة المرعشی، قم، ط١، ١٤٠٩.
- ٣١- الاصلی فی انساب الطالبین، ابن طقطقی (م٧٠٩) مکتبة المرعشی، قم، ط١، ١٣٧٦.
- ٣٢- المستجد من الإرشاد، حلی (م٧٢٦)، مکتب المرعشی، قم، ١٤٠٦.
- ٣٣- رجال ابن داوود حلی (م٧٤٠) منشورات مطبعة الحیدریة، النجف، ١٩٧٢م.
- ٣٤- عمدة الطالب، ابن عنبه (م٨٢٨) منشورات المطبعة الحیدریة، نجف، ط٢، ١٩٦١م.
- ٣٥- مسالك الافهام، الشهد الثاني (م٩٦٦) مؤسسہ المعارف الإسلامیة، قم، ط١، ١٤١٣.
- ٣٦- الوافی، الفیض الکاشانی (م١٠٩١)، مکتبة علی بن أبی طالب، أصفهان، ط١، ١٤٠٦.
- ٣٧- وسائل الشیعة (آل بیت) حر عاملی (م١١٠٤)، مؤسسہ آل البیت، قم، ط٢، ١٤١٤.
- ٣٨- فصول المهمة حر عاملی (م١١٠٤) مؤسسہ معارف إسلامی امام رضا علیه السلام ط١، ١٣٧٦.
- ٣٩- مدينة المعاجز، سید هاشم بحرانی (م١١٠٧) مؤسسہ المعارف الإسلامیة، قم، ط١، ١٤١٣.
- ٤٠- الدرجات الرفیعة، سید علی خان مدنی (م١١٢٠) منشورات مکتبة بصیرتی، قم، ١٣٩٧.

- ۴۱- كشف اللثام الفاضل الهندي بهاء الدين محمد بن الحسن الاصفهاني (م ۱۱۷۳ق) مكتبة المرعشي، قم، ۱۴۰۵ق.
- ۴۲- نقد الرجال تفرشي (م، ق ۱۱) مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ط ۱، ۱۴۱۸.
- ۴۳- مستند الشيعة (طج)، التراقي (م ۱۲۴۵) مؤسسه آل البيت، قم، ط ۱، ۱۴۱۹.
- ۴۴- جواهر الكلام، جواهرى نجفى (م ۱۲۶۶) دار الكتب الإسلامية، تهران، ط ۲، ۱۳۶۵.
- ۴۵- مستدرک الوسائل، نورى (م ۱۳۲۰) مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، بيروت، ط ۱ محققه، ۱۹۸۷م.
- ۴۶- الأنوار العلوية، جعفر النقدي (م ۱۳۷۰) مكتبة الحيدرية، نجف، ط ۲، ۱۹۶۲م.
- ۴۷- اعيان الشيعة، سيد محسن امين (م ۱۳۷۱) دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ۱۹۸۳م.
- ۴۸- الغدير، امينى (م ۱۳۹۲) دار الكتاب العربى، بيروت، ط ۴، ۱۹۷۷م.
- ۴۹- مستدرک سفينة البحار، على النمازى الشاهرودى (م ۱۴۰۵) مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم، ۱۴۱۸.
- ۵۰- مستدرکات علم رجال الحديث، على النمازى الشاهرودى (م ۱۴۰۵)، چاپخانه: حيدرى، طهران.
- ۵۱- شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل المرعشى (م ۱۴۱۱) منشورات مكتبة المرعشى، قم، ط ۱، ۱۴۱۷.
- ۵۲- معجم رجال حديث، خويى (م ۱۴۱۱)، ط ۵، ۱۹۹۲ م.
- ۵۳- اعلام النساء، على محمد على، الدار الاسلامية، بيروت، ط ۳، ۱۹۹۲م.
- ۵۴- هجوم على بيت فاطمه، عبد الزهراء مهدي (معاصر) ط ۱، ۱۴۲۱.
- ۵۵- موسوعة الإمام على بن أبى طالب، محمد الريشهري (معاصر) دار الحديث للطباعة والنشر، ط ۲، ۱۴۲۵.
- ۵۶- قاموس الرجال، محمد تقى تسترى (معاصر)، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط ۱، ۱۴۱۹.
- ۵۷- اسرار الفاطمية، محمد فاضل المسعودى (معاصر) چاپخانه امير، قم، ط ۲، ۲۰۰۰ م.
- ۵۸- نهج السعادة شيخ محمودى (معاصر) مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت.

اضافات

سؤال: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام دختر خود ام کلثوم سلام الله علیها را به عقد عمر بن الخطاب در آورده‌اند؟

پاسخ ایت الله شیرازی: این مطلب صحت ندارد و حضرت ام کلثوم سلام الله علیها با پسر عم خود عون فرزند جعفر طیار ازدواج نموده است و داستان ازدواج ایشان با عمر جعلی است و مرحوم شیخ مفید می‌فرماید: این مطلب را تنها زبیر بن بکار نقل کرده و او هم از جاعلان و واضعان است. در این زمینه می‌توانید به کتاب (تثقیف الأمة بسیرة أولاد الأئمة، ص ۱۰۶) مراجعه نمایید.

<http://www.shia-news.com/fa/pages/?cid=16626>

۱۰- علامه سید علم الهدی در کتاب الشافی که در جواب کتاب المغنی (تصنیف قاضی عبد الجبار) نوشته است، می‌نویسد: «فاما تزویجه بنته فلم یکن عن اختیار والخلاف فیه مشهور فان الروایة وردت بان عمر بن الخطاب خطبها الی امیر المومنین فدافعه وماطله فاستدعی عمر العباس فقال ابی باس فقال ما حملک علی هذا الکلام فقال خطبت الی ابن اخیک فمنعنی فقال العباس رد امرها الی فزوجه العباس اياها الخ» ترجمه: «پس به ازدواج دادن سیدنا علی دخترش را به حضرت عمر با اختیار و رضایت (حضرت علی) نبوده است و اختلاف در این مشهور است پس همانا که روایت وارد شده است به اینکه عمر بن الخطاب به خدمت حضرت امیر پیام ازدواج و دامادی فرستادو ایشان در جواب دادن تاخیر نمود پس حضرت عمر حضرت عباس را خواست و گفت که آیا در من عیبی هست حضرت عباس فرمود چرا این کلام را می‌فرمایی فرمود به برادرزاده‌ات پیام داده‌ام او جوابم را نداده است. پس حضرت عباس به علی فرمود اختیار ام کلثوم را به من بده و سپس ازدواج عمر با ام کلثوم را انجام داد». [کتاب الشافی: ص ۱۱۶]. قابل به ذکر است که علم الهدی متوفای سال ۴۰۶ نزد علمای اهل تشیع بین علمای متقدمین و متاخرین حد فاصل است.

۱۱- «فاما انكاحه عليه السلام فقد ذكرناه في كتابنا الشافي الجواب عن هذا الباب مشروحا وبينانا انه عليه السلام ما اجاب عمر الى نكاح تبتة الا بعد تواعد وتهدد ومراجعة ومنازعة» ترجمه: «و اما اينكه على دخترش را به نكاح عمر در آورد ما آن را در كتاب خود بنام الشافي با تفضيل جواب را بيان كرديم و توضيح داديم كه حضرت امير عليه السلام در مورد نكاح دخترش ام كلثوم به عمر جواب نداد مگر بعد از تهديد و مراجعه و نزاع». [سيد الشريف علم الهدى: ص ۱۳۸].

۱۳- محقق معروف شيعي علامه حلي متوفاي سال ۶۷۶ در كتاب فقه جعفرى بنام شرائع الاسلام در كتاب النكاح بخش لواحق العقد مى نويسد: «ويجوز نكاح الحرة العبد والعربية العجمي والهاشمية غير الهاشمي» ترجمه: «نكاح شخص آزاد با برده و عرب با غير عرب و هاشمي با غير هاشمي جايز است». يكي ديگر از علمای شيعه بنام شيخ زين الدين احمد عاملی معروف به الشهيد الثانى متوفای سال ۹۴۶ برای متن كتاب شرائع الاسلام شرح معتبرى بنام مسالك الافهام نوشته است. كه در اين كتاب فقط مسائل اتفاقي و اجماعی مطرح شده اند و هيچ مسئله اختلافی در آن نيامده است. در همين كتاب با صراحت نكاح ام كلثوم بنت على عليه السلام با عمر عليه السلام موجود است كه عبارت عربی آن به شرح زير است: شهيد ثانی دليل عبارت مذکور علامه حلي را چنين بيان می کند «وزوج النبی ابنته عثمان وزوج ابنته زينب بابی العاص بن الربيع وليسا من بنی هاشم وكذا لك زوج على ابنته ام كلثوم من عمر وتزوج عبدالله بن عمرو بن عثمان فاطمه بنت الحسين وتزوج مصعب بن الزبير اختها سكينه وهم من غير بنی هاشم» ترجمه: «حضرت نبی عليه السلام دخترش را به ازدواج عثمان در آورد و نیز دخترش زينب را به ازدواج ابی العاص بن ربيع در آورد. با اينكه آنها از بنی هاشم نبودند. و اينچنين على عليه السلام دخترش ام كلثوم را به ازدواج عمر در آورد و عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان با فاطمه بنت امام حسين ازدواج كرد و مصعب بن زبير با خواهر فاطمه بنت حسين (سكينه) ازدواج كرد. در حاليكه همهی اينها از بنی هاشم نبودند».

۱۴- يكي ديگر از علمای معروف مجتهد قاضی نور الله شوشتری شهيد ثالث متوفای ۱۰۱۹ موضوع ازدواج ام كلثوم با حضرت عمر را در چندین كتب تصنيفی خود آورده است. ملاحظه بفرماید:

۱- مجالس المومنين تذكرة عباس بن عبد المطلب ص ۷۶: آخر عمر عباس را نزد خود طلبيد و سوگند خورده گفت: اگر على را بدامادی من راضی نمی سازی آنچه در دفع ممکن باشد خواهم كرد.... چون مبالغه عباس در آن باب از حدفزونى گرفت آنحضرت (على عليه السلام) از روی اكراه ساكت شدند. تا آنكه عباس از پيش خود ارتكاب تزويج او نمود.

۱۵- در تذکره محمد بن جعفر طیار می‌نویسد: محمد بن جعفر طیار بعد از فوت عمر بن خطاب بشرف مصاهرت حضرت امیر المؤمنین مشرف گشته‌ام کلثوم را که با عدم کفایت از روی اکراه در حباله عمر بود تزویج نمود. [مجالس المؤمنین: ص ۷۶ و ۸۲ و ۸۵].

۱۶- اگر نبی دختر به عثمان داد ولی (علی علیه السلام) دختر به عمر فرستاد. [مجالس المؤمنین: ص ۸۵].

۱۷- قاضی شوشتری در تصنیف خود مصائب النواصب در ازدواج ام کلثوم با حضرت امیر عمر تفصیلاً بحث کرده است. و در آخر می‌نویسد: تزویج ام کلثوم با عمر در مقام ضرورت و ناچاری از راه رخصت است. [ترجمه مصائب النواصب فارسی از میرزا محمد علی مدرس رشتی ص ۱۶۵-۱۷۰].

۱۹- شخصیت معروف شیعه که در قرن سیزده میزیسته است بنام میرزا عباس علی قلی خان که نخست وزیر یکی از شاهان قاجاریه بوده است در تصنیف خود می‌نویسد: ام کلثوم کبری دختر فاطمه الزهرا در سرای عمر بن خطاب بود و از وی فرزندی بی‌آورد چنانکه مذکور گشت و چون عمر مقتول شد محمد بن جعفر بن ابی طالب او را در حباله نکاح در آورد. [تاریخ طراز مذهب مظفری باب تزویج ام کلثوم با عمر بن خطاب].

۲۰- مجتهد معروف شیعه شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الامال می‌نویسد: و اما ام کلثوم حکایت تزویج او با عمر بن خطاب در کتب مسطور است و بعد از او ضجیع عون بن جعفر و پس از او زوجه محمد بن جعفر گشت. [منتهی الامال: ج ۱، فصل ششم ص ۱۸۶].

رفع ابهام با ذکر این دلایل، روایت‌هایی که درباره‌ی ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها بیان شده است بحد مشهور بلکه در مرز متواتر قرار می‌گیرند که اکثر مجتهدین و علمای شیعی به آن اعتراف دارند. اما متأسفانه بعضی از علمای شیعه این پیوند سرشار از صفا و صمیمیت بین آن بزرگواران را با رنگ اکراه و اجبار و تقیه تیره می‌کنند. جای بسی تأسف است و قطعاً قابل قبول نیست زیرا که:

- ۱- این بر خلاف شجاعت حیدری می‌باشد.
- ۲- با عزت نفس تضاد و تباین دارد.
- ۳- این وقار خانواده‌ای را مجروح می‌کند.
- ۴- این برای احساسات ایمانی و شرافت انسانی یک تهدید و تخریب است.
- ۵- این با سابقه خانواده بنی‌هاشم از هر جهت تضاد دارد.
- ۶- آنچه بر خود نپسندی بر دیگران می‌سند. العیاذ بالله.